

ଶ୍ରୀମଦ୍ଭଗବତ

اقتصادی سیاسی فرهنگی

آسفند ۸۴ و فروردین ۱۴۰۰ صفحه ۱۲۴ / ۸۵ تومان

ویژه‌ی نوروز

میزگرد: جنبش زنان، مشکلات امروز، چشم‌انداز فردا
پویش انقلابی رهایی زنان
صدق، نفت، کودتا
از نامیدی تا انقلاب
سوسیالیسم تنها آلت رناتیو
برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسیالیستی
زنان با نام و بی‌نام شاهنامه
نقدی بر تاریخچه‌ی جهانی شدن
توفان در دریای اقتصاد، غوغای قابو، سیاست‌ها

بامطالی از:

بیلبر آشکار

البرز دماوندي
جليل دوستخواه
فريرز ريمس دانا
ساغر ساغرنينا
حسين صفارى دوست

مایکل آنبرت
مرضیه احمدی اسکویی
مهدی اخوان ثالث
کریس استیانوس
ازی اسکویی

دیکشنری اسلام

دی-اسپری

三

卷之三

1

三

10

• Endorse

میری

زاد احمد

سید احمد خاں

سی و نهمین

دیر چشمی

६२४, ६२५

دیکشنری

三

کے پاکستانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

میر حسین

۱۷۰۰

— 3 —



با آن‌ها که بالای دیوار نشسته‌اند

ستاره از آسمان و باران از ابر،
دیده از دریا و زمزمه از خیال،
کبوتر از کوچه و ماه از مغازله،
رود از رفتمن و آب از آواز آینه گرفته‌اید،
با رویا‌هامان چه می‌کنید؟

نان از سفره و کلمه از کتاب،
چراغ از خانه و شکوفه از انار،
آب از پیاله و پروانه از پسین،
ترانه از کودک و تبسیم از لبان‌مان گرفته‌اید،
با رویا‌هامان چه می‌کنید!

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید...
دروع می‌گویید که فانوسِ خانه شکسته و
کبریتِ حادثه خاموش و
مردمان در خواب گریه‌اند،
ما می‌دانیم آن سوی سایه‌سارِ این همه دیوار،
روزنی روشن از رویایی شب‌تاب و ستاره روییده است
سرانجام روزی از همین روزها
دیده‌بانان بوسه و رازداران دریا می‌آیند
خبر از کشفِ کرانه‌ی ارغوان و
آواز نور و عطر علاقه‌ی آورند.

ما رویا می‌بینیم و شما دروغ می‌گویید...
دروع می‌گویید که این کوچه، بن بست و
آن کبوتر پرسته، بی آسمان و
صبوری ستاره بی سرانجام است.
ما گهواره به دوش از خوفِ خندق و
از رودِ زمهریر خواهیم گذشت.

ما می‌دانیم آن سوی سایه‌سارِ این همه دیوار
هنوز علایمی عربان از عطر علاقه و
ارغوان پیداست.

سرانجام روزی از همین روزها برمی‌گردیم
پرده‌های پوسیده‌ی پرسوال را کنار می‌زنیم
پنجره تا پنجره... مردمان را خبر می‌دهیم
که آن سوی سایه‌سارِ این همه دیوار
باغی بزرگ از بلوغ بلبل و فهم آفتاب و
نم نم باران باقی است.

حالا فرض که:
سایه از درخت و
خواب از مسافر،
bosه از باران و
غنچه از چراغ نرگس گرفته‌اید،
با رویا‌هامان چه می‌کنید؟!

به نام خداوند جان و خرد

رقصه

طرح روی جلد: سمیرا قاسمی

ماهnamه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی

اسفند ۸۴ و فروردین ۸۵ / ۱۲۴ صفحه / ۱۸۰۰ تومان

صاحب امتیاز و مدیر مسؤول: دکتر رحیم رحیم‌زاده اسکویی

زیرنظر شورای مشاوران: نازی اسکویی - مریم محسنی

علی امینی - بابک پاکزاد

علی رضا ثقفی - رحیم رحیم‌زاده اسکویی

پیام روشنفکر (دانشجویی)، دکتر فریبرز ریسی دانا

سیامک طاهری - فرشین کاظمی نیا

رضا مرادی اسپلی (فرهنگی)

گرافیست: سمیرا قاسمی

با همکاری پیام مفیدی، بکتاش سارنگ جوانبخت

صفحه آرا: یاشار امینی

همکار این شماره: نزهت‌زمان نراقی

حروفنگار: بهنوش شادکام

باهمکاری سمهیه انتظاری

امور چاپ: ایران چاپ

نشانی: تهران، میدان هفت تیر، خیابان بختیار

شماره ۳، طبقه همکف

صندوق پستی: ۱۵۷۴۵ - ۴۵۴

E-mail: naghdeno_83@yahoo.com

Website: www.naghdeno.com

تلفن: ۸۸۸۴۷۵۸۵

شماره حساب: بانک ملت، شعبه‌ی سازمان گسترش، کد ۶۵۶۰۷ (تهران)

حساب جاری الکترونیک ۳۹۷۰۴۱۹ به نام رحیم رحیم‌زاده اسکویی (تقدنو)

- مطلوب تقدنو نمودار آرای نویسنده‌گان آن است.

- تقدنو در کوتاه کردن مطالب آزاد است.

- نقل مطالب با ذکر مأخذ مجاز است.

- تقدنو از بازگرداندن مطالب رسیده مذبور است.

- تقدنو از چاپ مطالبی که انحصاراً برای این ماهنامه ارسال نشده باشد ممنوع است.

- خواهشمند است مطالب خود را تاحدامکان تایپ شده و یا با خط خوان، درشت،

- با فاصله و بر یک روی کاغذ بنویسد.

- مقالاتی طولانی را در دو یا چند قسمت تنظیم کنید.

- اگر مقاله حاوی عکس، نمودار و گراف است آن‌ها را به پیوست مقاله بفرستید.

- همراه مقاله‌های ترجمه شده کمی اصل مقاله را نیز بفرستید.

۴ سرمقاله

۵ اخبار ماه

میزگرد:



۸ جنبش زنان، مشکلات امروز، چشم‌انداز فردا / نازی اسکویی

سیاستی:

۱۶ جهان در سالی که گذشت / سیامک طاهری

۱۹ مصدق، نفت، کودتا / گفت‌و‌گویی علی‌رضا ثقفی و پرویز بایانی

۲۲ از نامیدی تا انقلاب ... / گفت‌و‌گویی مایکل البرت و کریس استپانوس / آرمین مالکی



۲۸ کمون پاریس؛ بورژوازی بدون نقاب / طوس طهماسبی

۲۹ انسان‌دوستی انقلابی چه‌گوارا / مایکل لوبوی / ساغر ساغری‌نیا

۳۲ دو گیلاس سرخ همزاد / یوسف اورنگ خدویو

۴۸ خبر ویژه: ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت

اندیشه:



۳۳ مارکسیسم و بیگانه‌ستیزی / شهراب مختاری

۳۷ چرا سوپرایسم؟ / فرهاد بامداد

۴۲ دفاع از چپ ... / علی‌رضا ثقفی خراسانی

۴۹ جهان و سوپرایسم / طوس طهماسبی

اقتصادی:



۵۳ توفان در دریای اقتصاد... / فریبرز ریسی دانا

۶۰ سوپرایسم، تنها آلت‌رناتیو / فرهاد بامداد

۶۳ نقدی بر تاریخچه جهانی‌شدن... / فرشید فریدونی

۶۸ برنامه‌ریزی دموکراتیک سوپرایسمی / ال کمپل / البرز دماوندی

۷۳ جنبش برای اقتضاد مشارکتی (بخش آخر) / مایکل البرت / بابک پاکزاد

۷۶ تگاهی اقتصادی به روند پیشرفت تکنولوژی الکترونیک و ناتوتکنولوژی / یویا ولی‌زاده

۷۹ صد شرکت برتر ایران / گردآوری پیام روشنفکر

اجتماعی:



۸۱ گزارشی از پدیده‌ی کارتون‌خواپی در تهران / دلارام علی

۸۴ نقدی بر اهداف برنامه‌ی توسعه‌ی هزاره ... / منیره نجم عراقی

۸۹ پویش انقلابی رهایی زنان / جرج نوak / رضا مرادی اسپلی

۱۰۱ خبر ویژه / گزارش تصویری از مراسم ۸ مارس در تهران

فرهنگی:



۹۴ نوروز ... / جلیل دوست‌خواه

۹۵ زنان بانام و بی‌نام در شاهنامه / سعید وزیری

۹۸ فیگارو و انقلاب فرانسه / آلن وود / آرمین مالکی

۱۰۲ گفت‌و‌گویی مارکس و باکونین / موریس کرانستون / محمد بای بوردی

۱۱۰ شعر: مهدی اخوان ثالث، عالمت‌قائم مقامی، سیمین بهبهانی، حسین

صفاری دوست، پویا ولی‌زاده، فرزاد امینی، مرضیه احمدی اسکویی، برتوت



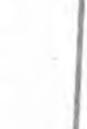
۱۱۷ داستان: علی‌اشرف درویشیان، حسین حضرتی، جودی بردی / رضا

مرادی اسپلی

طنز

۱۲۲ علی امینی

نقد کتاب



۱۲۵ هایرماس، تکامل یا انحطاط مکتب انتقادی / فریبرز ریسی دانا

۱۲۶ نیویورک در کنار تیمز / اژلیلر آشکار / حسن مرتضوی

۱۲۹ نامه‌های رسیده

۱۳۰ سیب

صد بیهار گرمی زا سر زد از زمستان نوروز قان جاودانه و پیروزمند بادا

اگرچه، استقبال خوائندگان از مجله در حال رشد است لاما کافی نیست و از پس فشار هزینه‌ها، به هیچ‌روی برنمی‌آید. سرفرازیم که از یاری‌های بی‌چشم داشت یاران مان تاکنون برخوردار شده‌ایم، اما باید کاری کنیم تا یاران تازه نفس‌مان کمک بیشتری به ما برستند. به هر حال رشد کمی، در دو سه شماره‌ای اخیر محسوس بوده است. از لحاظ کیفی به خود می‌باییم، امیدواریم دچار نزدیکی خود پستندی نشده باشیم. اما تلفن‌های ایمیل‌ها، نامه‌ها... به خاطر پریاتر شدن، تقاضاهای ترشید و تحلیلی تر شدن مقاله‌هایی تردید به همین ترتیب نیز انتقادهای موشکافانه و چه بسا بسیار عالی و سازنده فرونی یافته‌اند. ما هنوز منتظر دریافت مقاله‌های بیشتری هستیم تا دستمنان بازتر شود.

۱۴ اسفند سالروز مرگ زنده یاد دکتر محمد مصدق را مردم آزادی خواه استقلال طلب و عدالت جوی تاریخ معاصر ایران است. و ۲۹ اسفند روز پیروزی اراده ملت به رهبری او است اراده‌ی که عالی ترین تبلور آن در جنبش کارگری برای احیان حقوق مردم و کوتاه کردن دست استعمار از منابع نفتی است و بالاخره در تبدیل نفت به منبعی برای رشد و بالندگی مردم ایران نمود یافته. گرچه دولت مصدق در نهضت ملی شدن باعث دنیال کودتای ۲۸ مرداد شکست خورد اما ایران و همه‌ی کشورهای نفت خیز و در واقع همه‌ی مردم جهان کم توسعه، از پیروزی ملت ایران در واذر کردن امیرالیسم به دادن حقی هر چند محدود از منابع نفتی به خود مردم بهره برداشت راه های رشد و توسعه نز ایران، گرچه ناکمل و پرهزینه، اما به هر حال براساس درآمدگاهی نفتی شکل گرفته است که در غیاب جنبش ملی و رادیکال و چپ در ایران، هرگز به دست نمی‌آمد.

در گرامی داشت روزهای ۱۴ و ۲۹ اسفند گفت‌وگوی علی‌رضائی و پرویز بهائی را در این شماره داریم، به مرحله داریم، نیروی بخش خواهد بود.

لریکه‌ها گشوده بر فرمایان
لخته‌ار، این‌تل
در بیرون پر پایم گویی تنهای، خفته به کتوان
ایستاده در نهان زمان‌ها
لز سیلیده‌ی قیام تا صبح آگاهی و ظهر آتش‌زدن

تا به حسر رخوته، تائس خاموشی، وزنجه‌ای صبح صلح غرباً (د. راهنده)

۱۷ اسفند (۸ مارس) روز جهانی زن است. زنان ایران این چنین پیگیر و پیشناز و مصم در راه به دست آوردن حقوق خود گلم برمی‌درلنده. ما افتخار همکاری باشماری از فعالان جنبش زنان را داریم، روزشان گرامی، عزمشان پیروز که می‌ذلتیم درجه‌ی آزادی جامعه را می‌توان و باید از روی درجه‌ی آزادی زنان انتزاع گرفته، به همین نسبت گزارش ویژه‌ی این شماره به مسائل زنان اختصاص دارد.

لایهار گرسنگی، در نامه‌شکوهانه
سدیه‌یار گرسنگی را سر زد از زمستان
سدیه‌یار گرسنگی، در نامه‌شکوهانه
لذتی، امیم فر، شدن‌نگار، بارگور
(سینمین بهبهانی)

۲۵ اسفند روز پایان یافتن شاهنامه است و روز پایان شاهنامه نیست، شاهنامه سند ادبی اسطوره‌ای بزرگ ایرانیان و در واقع بخشی از فرهنگ جهان است و به جهانیان تعلق دارد. شاهنامه نیست مگر در وصف خرد، فرزانگی، مقاومت‌آزادی و دلیری. در ۲۵ اسفند پرآشنده تخم سخن و نامیرایی به پاس عی لکن‌دین کاخ ملک‌نش شعر، زنده کننده ایران ندارد زیرا متعلق به همه‌ی مردمی است که به ایران خلق هارند و ایران، بسی هیچ تفوت از آن همه‌ی آن است.

زدل‌ها همه کینه بیرون کنید
به مهر اکبر این کشوار افسون کنید
بکوشید و خوبی به کار آورید
جز خوبی رختن دل باید کشید

فردویس

مقاله‌ی زنان بی‌نام و باتنم در شاهنامه، همان‌گونه گذاشت روز زن و روز پایان یافتن شاهنامه انتخاب شده است. به آمده سرمهی روز جهانی شما و ملت ایران

آخرین روزهای زمستان را پشت سر می‌گذاریم، این روزهای هوانی دلهذیر داریم، بمو سبزه نوروزی می‌آید بمو امید. صدای ترقه و فشنجه‌ی بجهه‌ی باری چهارشنبه‌سوری در این تقلیل دوستی و آتش عنقریب مابانگرانی‌های جدی رویه‌نیم، نگرانی از به خطر افتادن جان و مال و مینیت و دارایی عمومی مردم میهن‌مان و در آمال قرار گرفتن همه‌ی از رش‌های انسانی و ملادی از سوی جنگ‌افزوزان، متخصصان و بهانه‌جوان، ما در عصر تعارض‌های غربی‌گیر کردایم در حالی که هر سال اقبال مهمات کشتار جمعی و انسی در کشورهای قدرتمند و جهان سومی پرترمی شود یادست کم خالی نمی‌شود، در حالی که نایاندگان دموکراسی‌های صوری و اندک‌شمار به همه‌ی جهان و مناطق آن دست‌انتدزی می‌کنند و در حالی که سال‌ها حقوق بشر و آزادی اندیشه و بیان، به گونه‌ای خونین و تکان‌دهنده سرکوب کرداند اکنون طرح‌های دموکراسی صادراتی، کنترل سلاح‌های کشتار جمعی و دفاع از حقوق بشر، در بی روندهای جهانی سازی تحریمی یکی پس از دیگری مطرح می‌شود. بر پایه‌ی کارکردی‌های غیردموکراتیک و حتی ضد دموکراسی بومی بهانه به دست طراحان تجاوز می‌افتد. رسیدن پرونده‌ی ایران به استله‌ای شورای امنیت که اعضاً تصمیم گیرنده‌ی آن از پیش موضع مخالفت آمیز خود را برای ادامه غنی‌سازی در ایران اعلام کرداند و وضع بحرانی و جنگ‌پذیر منطقه بروگرانی، از حمله‌های غلظی گیرکننده و تحریم‌های اقتصادی فاجع‌کننده‌ی زندگی مردم می‌افزاید.

دلیل اصلی پاشنواری بر ادامه‌ی فعالیت غنی‌سازی اورانیوم از این سو بر حق ملت ایران در انجام فعالیت‌های علمی استوار شده است. اما حق ملت ایران را باید در دموکراسی، اتفاهان‌نفوذ و مشارکت همگانی مردم و تدوین راه کار مبارزه سنجیده و قاطع در عرصه‌های از طریق همدلی با مردم جهان برای دست یابی به جهانی کاملاً عاری از وحشت امنی در هم‌جا جستجو کرد.

در این هنگامه‌ی تهدید و شاید وحشت، وظیفه‌ی پاری، بالندیشه و بالور عمومی است تا از دست توجیه گران ظلم رهایی باییم. برای این منظور و برای تعویت توان دفاع در برابر متجاوزان باید توان دفاع از آزادی در سرزمین خود را در آنان تعویت کنیم. برای صالح و امنیت آزادی این نوروز و این چهارشنبه‌سوری پر صدا و پر حرارت و گرگفت را پایه‌ی امیدی به حساب می‌آوریم برای همدلی‌های ملی و جهانی، آرزوی رهایی همه‌ی بندیان از جمله اعضاً هیئت مدیره‌ی سندیکای شرکت واحد و رسیدن همه‌ی آنان به حقوق انسانی خودشان را داریم. این رانه تنها دلیستگی‌های انسانی بلکه ضرورت تعویت اراده‌ی مردمی برای انتخاب راه و مسیر درست و مقتدرانه اما صلح‌آمیز و پر تدبیر در برابر هر نوع خودسری و تجاوز می‌دانیم. و تشکل‌های مردمی هم حق ملی هم راه هم زمان دست یابی به آن، و هم چگونگی تلاش و مبارزه را تعیین می‌کنند. چه بسا که بتوان بر پایه‌ی خواست و اراده‌ی مردمی معمم و دارای حقوق ثبت شده و تشکل‌های آنان در خواست حقی را برای مدقی، به ازای دستیابی به امنیت و پیشرفت اقتصادی و دستیابی به فرصت مناسب در این جهان پر تغییر، به تعویق انتخاب در لحظه‌هایی که این شماره‌ی معلم‌نامه رامی خوانید به هر صورت سالی از فعالیت تقدیم گذشته است. اگرچه همکاران ما در تکمیل و دیهیش ماه را ماه تقدیم داشته و هر سال یک روز پس از روز گرامی کارگر گرد همایی مختص‌مردمی برگزار می‌کنند، اما چهار دارد تا با تبریک پیش‌بینی روز جهانی کل گر مختص‌مردمی از پیشرفت کار معلم‌نامه را به آگاهی خوائندگان عزیزمان برستیم.

اخبار ماه

محاکمه‌ی دو تن از دختران دستگیر شده‌ی
مراسیم سالگرد گلزار خاوران

به گزارش ایران: دو تن از دختران دستگیر شده در مراسم سالگرد گلزار خاوران به نامهای شهره گل آبادی و رکسانا امیرخانی، در تاریخ ۱۷ بهمن در دادگاه انقلاب اصفهان با حضور وکلای خود به مدت سه ساعت محاکمه شدند. این دو دختر در مراسم سالگرد گلزار خاوران در تابستان از مراسم فیلمبرداری و عکسبرداری می‌کردند که دستگیر شده بودند.

اعتراض زنان شهرک «جعفریه»

روز سهشنبه ۱۸ بهمن ماه صدها نفر از زنان ساکن شهرک جعفریه واقع در ۵ کیلومتری غرب شهرستان شهریار، به علت کمبود امکانات رفاهی، عدم گازرسانی و قطع مکرر برق، جاده‌ی شهریار - اشتهراد را مسدود کردند. به دنبال این اعتراض نیروهای انتظامی در محل حاضر شده و وعده دادند که طی چند روز آینده به مشکلات رسیدگی کنند. جمعیت این شهرک حدود ۱۵ هزار نفر است.

خودکشی و خودسوزی زنان و دختران در کردستان خودسوزی و خودکشی زنان و دختران در کردستان به مرز بی سابقه‌ای رسیده است. طبق گزارش‌هایی در مدت ۹ ماه گذشته حدود ۵۰۰ هنف در سراسر شهرهای کردستان اقدام به خودکشی و خودسوزی کرده‌اند که اکثر آن‌ها زنانی در سنین ۱۴ تا ۳۵ سال هستند. این زنان که ۵۰ درصد آن‌ها متأهل اند اغلب بی‌سواد یا کم‌سوادند. علت اصلی این خودکشی‌ها، فقر و تنگ‌دستی، ازدواج‌های اجباری، نداشتن حق حضانت فرزند، خشونت و کتک‌کاری‌های پدران، برادران و همسران و حتا نوع پوشش است.

حشا و پیکاری

در حال حاضر ۳۰۰ هزار زن خیابانی در تهران وجود دارد که اغلب آن‌ها در سنین بین ۱۱ تا ۱۷ سال هستند. هرچند که یکی از راههای جلوگیری از افزایش فحشاً ایجاد استغال سالانه حدود یک میلیون شغل است، اما دولت بیش از ۴۰۰ یا ۵۰۰ هزار شغل (کمتر از نصف) نمی‌تواند ایجاد کند. با وجود ۳۰۰ میلیون حاشیه‌نشین شهرها در کشور که حدود ۲ میلیون نفر انان حاشیه‌نشینان تهران است و بیکاری ۲۰ تا ۲۷ درصد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها چشم‌اندازی برای کاهش، فقر و فحشاً وجود ندارد.

حمل بحث المسك (مستانی، ٢٠٠٦)

زن پرچم المپیک زمستانی ۲۰۰۶ تورنتو را حمل کردند، این ۸ زن از زنان موفق، چون سوزان ساراندون هنرپیشه و برنده‌ی جایزه اسکار، سوفیا لورون هنرپیشه‌ی مشهور انتالیایی، و انگلکاری ماتهای

دانشگاه‌ها بلکه در اکثر شهرها از جمله تبریز، رشت، ارومیه، کرج، ساری، شیراز، اصفهان، ورامین و برای اولین بار در بوکان و مهاباد، برگزار خواهد شد.

۸ مارس در خارج از کشور که توسط زنان ایرانی برگزار می‌شود در کشورهای آلمان، سوئد، فرانسه، نروژ با راهپیمایی گسترده برای حذف حقوق تابعیت زنان به مدت ۴ روز برگزار خواهد شد.

مہاسیم سالگرد میگ فروغ فخرزاد

روز ۲۴ بهمن، سالگرد مرگ فروغ فخرزاد با شرکت دوستدارانش در مزارش با شعرخوانی ناهید کبیری و علی شاه مولوی درویش و سخنرانی عمران صلاحی برگزار شد. در این مراسم که بدون اعلام قبلی صورت گرفت اکث طفیداران، فوج خصم، داشتند.

دستگیری الهام افروتن خبرنگار هفته‌نامه‌ی تمدن: هر چند کان

الهام افروتن در اوایل بهمن ماه همراه ۵ نفر از همکارانش به دنبال چاپ طنزی در هفتنهامه تمدن هرمزگان دستگیر و زندانی شد.

بیانیه‌ی جمعی از فعالان زن

در بهمن‌ماه چند بیانیه‌ی مهم از طرف تشکل‌های زنان صادر شد: حمایت از زنان و کودکان را تندگان شرکت واحد تهران و حومه، اعتراض به کاهش ساعات کار زنان و درخواست ازادی ژیل کارول و الهام افروتن در روزنامه‌نگار زندانی در عراق و ایران، مضمون این بیانیه‌ها بود.

جمعی از فعالان زن با صدور بیانیه‌ای با اعلام همدردی نسبت به دستگیری و گروگان گیری زنان و کودکان رانندگان و کارگران شرکت واحد تهران و حومه، و همراه با هم‌بستگی اتحادیه‌های کارگری در روز ۱۵ فوریه، خواهان آزادی و اشتغال مجدد

رانندگان شدند. همچنین فعالان زن در پی بخش نامه‌ی کاهش ساعت کار زنان در وزارت رشد که به بهانه‌ی رسیدگی زنان به کار خانه و خانواده‌شان صادر شده بود، اعتراض خود را با صدور بیانیه اعلام داشتند. این کاهش ساعت کار با کاهش حقوق و مزایای زنان توانم بوده است. و فعالان زن در بیانیه‌شان این هم دردی به ظاهر نسان دوستانه را، به عنوان حذف زنان از عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی دانسته و بارادوکس حضور اجتماعی و اقتصادی زنان و مسوولیت‌های خانوادگی آن‌ها را با حذف صورت مساله غیرقابل قبول خوandند. در دو بیانیه‌ی جداگانه نیز جمعی از خبرنگاران و فعالان زن خواهان آزادی دو روزنامه‌نگار زن شدند: ژیل کارول روزنامه‌نگار جوان و مستقل نشریه‌ی کریستین ساینس مونیتور در عراق که ۷ زانویه زدیده شده و در محل ناامولومی زندانی است؛ و الهام افروتن خبرنگار حقوقنامه‌ی تمدن هرمزگان.

ڙڻان (ڏي و پهمن و اسڀند)

۲۰۰۵ در زنان

انتخاب زنان در پست‌های رییس جمهوری و موقیت‌های سیاسی آن‌ها در سال ۲۰۰۵ را می‌توان نوع، تغییر نگرش، د. جامعه، مردسالا، دانست.

انتخاب اولین ریس جمهور زن در لیبریای آفریقا (آن جانسون سرلیف)، به دست آوردن امتیاز حق رای و شرکت در انتخابات، کسب دو کرسی در هیات مدیره‌ی اتاق بازرگانی برای زنان شهر جده در عربستان، شرکت زنان در انتخابات و انتخاب آن‌ها به سمت نمایندگی در پارلمان و کابینه‌های عراق و افغانستان (۶۴ زن در افغانستان وارد مجلس شدند) و تصویب حق مالکیت بر دارایی و اموال زنان عراقی، انتخاب اولین صدراعظم زن در آلمان (آنگلا مرکل)، انتخاب اولین زن ریس جمهور در شیلی (میشل باشلت)، تصویب قانون انتخاب امپراتور زن و وارت تاج و تخت شدن فرزند دختر در ژاپن و انتخاب دو زن به عنوان وزیر برای اولین بار در یمن، از مهم‌ترین حوادث و موفقیت‌های زنان در سال ۲۰۰۵ میلادی



آزادی برابری عدالت مطلع صمیمیتگی

برگزاری جشن‌های ۸ مارس «روز جهانی زن» زنان فعال ایرانی امسال هم، چون شش سال گذشته در نظر دارند مراسم «روز جهانی زن» ۸ مارس را در محیط بیرون از خانه برگزار کنند. در نود و ششمین سالگرد ۸ مارس «روز جهانی زن» و هفتادمین سالگرد بی‌دریای این مراسم در ایران، گروهی از زنان به نام «هاداران حرکت جهانی زنان (WMW)» بنا دارند با همکاری چند تشکل زنان این مراسم را مفصل‌تر برگزار کنند، این مراسم در حالی برگزار می‌شود که با اعمال طرح‌ها و برنامه‌های جهانی سازی از قبیل تعديل نیروی انسانی، بیکاری و اخراج زنان، به کارگیری آن‌ها به صورت استخدام قرارداد موقت یا پیمان کاری از یک طرف، و از طرف دیگر با مشکلات پیش‌آمده برای زنان و کوکدان و خاتون‌های کارگران شرکت واحد تهران و حومه شاهد بی‌عدالتی و نابرابری هرچه بیش‌تر در حق زنان هستند.

جشن ۸ مارس امسال نه تنها در تهران و در

کارگران

جمع اعتراف آمیز کارگران سه شرکت طرف قرارداد با مجتمع های پتروشیمی پارس جنوبی
واقع در عسلویه در هفته ای پایان بهمن ماه چند صد فر از کارگران شرکت ای.سی.سی. که در پتروشیمی پارس فعالیت دارند در روز های سه شنبه و چهارشنبه ۲۵ و ۲۶ بهمن ماه با ترک کار دست به جمع اعتراف آمیز زده و خواستار پرداخت حقوق و مطالبات شان شدند. اکارگر شرکت همها در مطالبات شان ۱۵۰ کارگر شرکت همها در مجتمع پتروشیمی غدیر نیز که سه ماه حقوق خود را دریافت نکردند روز چهارشنبه ۲۶ بهمن دست به تجمع اعترافی زند و همچنین بیش از ۱۵۰ نفر از کارگرانی که در پتروشیمی میین کار می کنند، با تجمع در برایر این شرکت اعتراف خود را نسبت به پرداخت نشدن چهار ماهی حقوق شان ابراز داشتند لازم به ذکر است پتروشیمی پارس در شمار مجتمع هایی است که آخرین مراحل ساخت خود را سپری می کند ولی کارگران شاغل در بخش های مختلف آن، مدها حقوق به تعویق افتاده طلب دارند.

جمع کارگران بازندگی خزر قائم شهر در مقابل فرمانداری این شهرستان
شمار زیادی از کارگران شرکت بازندگی خزر در روز های لویی هفته ای آغازین بهمن ماه در مقابل فرمانداری قائم شهر تجمع کرده و خواستار دریافت مطالبات خود شدند. در این تجمع کارگران به تعطیلی بدون دلیل کارخانه خود طی ۵ ماه گذشته اعتراض کرده و اعلام نمودند به رغم حضور کارگران در محل کار خود تولید این واحد بدون هیچ دلیلی متوقف شده و کارگران بیش از ۵ ماه حقوق دریافت نکردند.

جمع اعتراف آمیز کارگران نقش ایران قزوین
شماری از کارگران کارخانه ای نقش ایران در اعتراض به آن چه که معرفی ۱۸۰ تن از کارگران بالای ۱۸ سال سابقه ای کار برای بیمه بیکاری عنوان می کردند، مقابل استانداری قزوین تجمع کردند. تعدادی از کارگران معتبر گفتند: «مدتی قبل مسوولان این کارخانه، به علت تغییر ساختار این ۱۸۰ نفر را تحت پوشش بیمه بیکاری قرار داده و قول دادند که بعد از تغییر ساختار دوباره آن ها را به شرکت بازگردانند، ولی کارگران پس از مراجعت به کارخانه متوجه شدند هیچ تغییر ساختاری صورت نگرفته، بیمه نیز فقط ۷۰ درصد حقوق آنان را پرداخت می کند و این در حالی است که آینده شغلی این کارگران در ابهام قرار دارد. لازم به ذکر است کارخانه نقش ایران وابسته به بخش خصوصی و سهامی عام با ۲۳۰ کارگر تولید کننده انواع نخ می باشد.

جمع کارگران سنگرود در اعتراف به دریافت نکردن ۱۴ ماه حقوق در مقابل دفتر ریاستجمهوری

حدود ۲۰۰ کارگر به نمایندگی از ۶۰۰ کارگر معدن سنگرود گیلان از روز ۲۵ بهمن ماه در مقابل دفتر ریاست جمهوری تجمع کردند این کارگران که از منحیل، روبلار، سنگرود و سر کار می فرستند مدت ۱۴ ماه است بدون حقوق زندگی خود را می گذرانند و روز دوشنبه ۲۵ بهمن در اعتراف به دریافت نکردن حقوق خود به تهران آمدند. این کارگران تاکنون تجمع های فرلوانی در مقابل استانداری و فرمانداری و در مقابل دفتر ریاست جمهوری برگزار کردند ولی موفق به دریافت مطالبات خود نشده اند. نمایندگی کارگران معتبر می گویند: «بیش از یک سال است که مدیریت معدن با بحران رویه رو شده و معدن از همان زمان به حالت تعطیل درآمده است. در این مدت کارگران حقوقی دریافت نکرده و خلواه های شلن در شرایط سخت معيشی قرار دارند وی احمدی نژاد را مورد خطاب قرار داده و ادامه می دهد: «افقی ریسجمهور، چرا وزیر شما به دستوراتن توجیهی نمی کند و حتا با مشاهده نامه رسمی نهاد ریاست جمهوری، حاضر نمی شود با کارگران معتبر صحبت کند. بنابراین ما می تائیم و تا حقوق و مزایای ملّان را دریافت نکنیم، دفتر مسوولان را ترک نمی کنیم.

بالاخره پس از دو روز تجمع در مقابل نهاد ریاست جمهوری، کارگران طی مذاکره ای با بازرس ویژه ریسجمهور و گرفتن قول برای پرداخت مطالبات شان، به تجمع خود پایان دادند.

اعتراف ها و اعتصاب سه هفتگاهی کارگران

کشتی سازی ایران صدرا
۱۷۰۰ کارگر بخش های مختلف کارخانه ای کشتی سازی ایران صدرا واقع در مازندران در اعتراف به اجرا نہیں طرح طبقه بندی مشاغل و دریافت نکردن بن کارگری از روز ۹ بهمن دست به اعتراض و اعتصاب زده که این اعتراضها پس از گذشت سه هفته یعنی تا ۳۰ بهمن همچنان لامه دارد در این مدت، چند نفر از مسوولان منطقه از جمله فرماندار و ریس اداری کار پیشتر در جمع کارگران معتبر حاضر شده و قول بی گیری مطالبات آنان را نداند و لی کارگران این عدمه را کافی ندانسته و خواستار حضور مدیران اصلی کارخانه در جمع خود شده اند به کارگران روزمزد که تعداد آن ها ۸۰۰ نفر است قول مساعد در خصوص بی گیری مطالبات و بیمه کارگری داده شده که تعدادی از این کارگران به سر کارشان برگشته اند لاما ۹۰۰ نفر دیگر از کارگران رسمی و قراردادی به دلیل دریافت نکردن مطالبات و درخواست اجرای طرح طبقه بندی مشاغل همچنان معتبر بوده و از کار کردن خودداری می کنند.

فعال محیط زیست کنیابی و برندهی جایزه صلح نوبل سال ۲۰۰۴، سمالی مام فعال حقوق بشر و حقوق زنان

کلیبورج، ایزابل آنسن نویسنده مشهور و موفق شیلیابی، ماریا موتوولا دونده دو هشتصدمتر المپیک ۲۰۰۰ و تنها دارنده مدل طلای المپیک در موزامبیک، نوال المتوکل قهرمان مراکشی و دارنده مدل طلا و دونده دو چهارصد مترا مانع المپیک سال ۱۹۸۶، و ماتوئل دی چنتا عضو کمیته بین المللی المپیک ایتالیا، بودند با وجود این که بیش از ۳۰ درصد ورزش کاران شرکت کننده در این المپیک زن هستند و زنان ایرانی در ورزش های زمستانی به خصوص ورزش اسکی فعال اند متناسبه در تیم المپیک زمستانی، هیچ شرکت کننده ای از زنان ایرانی حضور ندارد.

فرانسه: پرداخت حقوق مساوی برای کار یکسان
یکی از عمده ترین مشکلات زنان، تفاوت دستمزد در مقابل کار یکسان و مسوولیت نگهداری از کودکان است که این مساله باعث شده تا زنان فرانسوی به دنبال مبارزه های خود برای رفع این تبعیض، قانونی را در مجلس سنای فرانسه به تصویب رسانند براساس این قانون تا سال ۲۰۱۰ این اختلاف درآمد از بین خواهد رفت. هر چند که یکی از زنان عضو حزب سوسیالیست فرانسه تصویب قانون را بدون تضمین اجرایی آن چنان به نفع زنان نمی داند (تفاوت درآمد حقوق زن و مرد در قبل از قبال کار یکسان در فرانسه حود بیست درصد است).

تظاهرات زنان زیمبابوه علیه گرانی

زن شهراهی هراوه پایتخت زیمبابوه و بولاوایسو دومین شهر بزرگ زیمبابوه به علت بالا بودن نرخ تورم و گرانی قیمت اجنس و ضایع شدن حقوق مدنی خود تظاهرات گستردگی ایجاد شدند این تظاهرات که توسط یک تشکل ویژه زنان و بدنون مجاز از مقامات برپا شده بود با دستگیری ۶۰ نفر در شهر هراوه و ۱۰۰ نفر در بولاوایسو به وسیله پلیس پایان یافت. نرخ تورم در زیمبابوه به ۱۳ درصد رسیده و بالاترین نرخ تورم در جهان است. رشد اقتصادی زیمبابوه نیز در مدت ۶ سال اخیر به شدت کاهش یافته است که همه ایین عوامل خشار شدیدی را به زنان تحمیل می کند.

بتن فریدون در گذشت

بتن فریدون فیلسوف فمینیست مدرن، که آثارش در دهه های ۶۰-۷۰ جز اثاث پر فروش و بحث‌انگیز بود در سن ۸۵ سالگی در روز تولدش درگذشت. او در سال ۱۹۶۶ سازمان بین المللی زنان را که درباره مسایل سقط جنین و برابری حقوق زنان فعالیت داشت، تأسیس کرد. او معتقد بود که برای یک زن، همه چیز، داشتن فرزند و همسر نیست، بلکه او باید در کتاب این ها، به هویت مستقل از هویت مردانه اندیشه کند. یادش گرامی باد.

مهم ترین وقایع ادبی سال ۲۰۰۵

به روایت بی.بی.سی

۱۰ فوریه: آرتور میلر نمایشنامه نویس معروف آمریکایی و نویسنده نمایشنامه‌هایی چون مرگ دست فروش در سن ۸۹ سالگی در نیویورک مرد
 ۲۱ فوریه: جسد هاتر اس تامپسون نویسنده آثارشیست آمریکایی را پس از خودکشی در خانه‌اش در کولورادو پیدا کردند او که پیشگام «ژورنالیسم نهضت اسلام» بود حین مکالمه‌ی تلفنی با همسرش خود را باشیک یک گلوه کشت.
 ۱۶ جولای: هری پاتر و شاهزاده‌ی دورگه ششمین کتاب از سری کتاب‌های هری پاتر نویشته‌ی جی.کی. رویینگ به بازار کتاب آمد. ششمین جلد ماجراهای این جلد و گوچ با فروش نه میلیون نسخه در لویون روز انتشار آن رکورد فروش را در جهان کتاب شکست.

۱۱ اکتبر: رمان دریا اثر جان پاتویل برنده‌ی جایزه‌ی بوکر شد.
 ۱۲ اکتبر: هارولد پینتر نمایشنامه‌نویس انگلیسی برنده‌ی جایزه‌ی نوبل ادبیات شد.

۲۱ نویمبر: فیلم هری پاتر و جام آتش به کارگردانی مارک نیول کارگردان بریتانیایی که جدیدترین فیلم از سری فیلم‌هایی است که براساس کتاب‌های هری پاتر ساخته شده است، با فروش بیش از ۴۳ میلیون پوند رکورد فروش را در تاریخ سینما انجلاستان شکست.

برگزاری بزرگداشت سعادی در خانه‌ی برادرش غلام‌حسین سعادی (گوهر مراد) اگر زنده می‌ماند امروز هفتاد ساله می‌شدوچه بسازمان ها و مجموعه شعرهایی نیز به کارنامه‌ی ادبی پربارش اضافه می‌کرد که هنوز با وجود مرگ زودرس او برقی از ماندگارترین آثار حوزه‌ی ادبیات دلستی و نمایشنامه‌ی ایران در آن وجود دارد. مراسم بزرگداشت هفتادمین سال تولد خاق عزیزان بیل و ترس و لرزش گذشته در منزل برادرش علی اکبر سعادی برگزار شد. اجرای این مراسم را جواد مجلی شاعر و نویسنده‌ی معاصر بر عهده داشت که در فاصله‌ی سخنرانی‌ها بخشی از آثار، گفتگوهای و یادداشت‌های گوهر مراد را نیز می‌خواند. او اظهار امیدواری کرد که این مراسم سراغاری برای برگزاری مراسمی گستردۀ تر در بزرگداشت نویسنده‌ی بزرگ چوب به نسبت های وزیل و رسالت‌دن پیام او به گوش نویسنده‌گان جوان باشد.

اداره‌ی اماکن فروش برخی کتاب‌ها را منع

اعلام کردا

در آشته بازار کنونی نشر، اداره‌ی اماکن هم وارد ماجرا شده و باعلام لیستی از کتب منوعه به اتحادیه‌های کتاب‌فروشان شهرستان‌ها، فروش آن کتاب‌ها را منع اعلام کرده است. جالب این جلست که همه‌ی این کتاب‌ها با مجوز و لزوم ارشاد، چاپ و منتشر شده بودند

۸۴/۱۱/۸ به گوش می‌رسید ناگهان آقای قالیباف

شهردار تهران طی مصاحب‌های در روز پنج‌شنبه ۱۶ آین سندیکا را غیرقانونی می‌خواستند. عصر همان روز ۶ تن از اعضای هیات مدیره سندیکا که برای پاسخ گوئی برخی سوالات به دادستانی احضار شده بودند روانه‌ی بازداشت گاه می‌شوند. در آخرین ساعت کاری روز جمعه عدمی از رانندگان در توکف گله‌های شرکت واحد بازداشت می‌گردند در همین شب عده‌ای نیز در مراجعتی مأموران به منازل و بعضاً به همراه همسرانشان بازداشت می‌شوند و بالآخره تا ظهر روز شنبه ۱۱/۸ صدها تن از رانندگان و فسالان این سندیکا در رابطه با محتاطی که انجام نشد دستگیر و راهی بازداشت گاه شدند.

تمدید معافیت کارگاه‌های کوچک کم‌تراز ده‌نفر از قانون کار به مدت سه سال به گزارش دبیرخانه‌ی شورای اطلاع‌رسانی دولت، هیات وزیران بنا به پیشنهاد وزارت کار و امور اجتماعی و به استناد ماده‌ی ۱۹۱ قانون کار مصوب ۱۳۶۹ تصویب کرد: تصویب‌نامه‌ی مورخ ۷ بهمن ۸۱ در خصوص معافیت کارگاه‌های کوچک کم‌تراز ده نفر از قانون کار به مدت سه سال تمدید می‌شود. این مصوبه از سوی دکتر پرویز داوودی معاون اول ریس‌جمهور برای اجرا ابلاغ شده است. گفتنی است تعداد کارگاه‌های کمتر از ۱۰ نفر کارگر بر طبق آمارهای رسمی، بیش از ۹۰ درصد واحدهای تولیدی است.

سالانه بیش از ۲ میلیون نفر در جهان به علت حوادث و بیماری‌های شغلی جان خود را از دست می‌دهند. سازمان بهداشت جهانی در آخرین گزارش خود اعلام کرد: سالانه ۲ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر در دنیا بر اثر آسیب‌های ناشی از محیط کار از بین می‌روند.

اعتصابی که انجام نشد

پس از بازداشت سه روزه‌ی ۱۲ نفر از اعضای هیات مدیره و فسالان سندیکا کارگران شرکت واحد اتوپوس‌رانی تهران و آزادی ۱۱ نفر بازداشت‌شدگان در آخرین ساعت ۸۴/۱۰/۳ در اعتراض به این دستگیری‌ها و در خواست آزادی منصور اسالو رئیس هیلت مدیره‌ی این سندیکا (که هنوز در بازداشت بود) و هم چنین بی‌گیری برخی مطالبات صنفی، بخش ۸۴/۱۰/۴ دست به اعتضاب یک روزه‌ای زندگانی به باختیاری شهردار تهران در جمع آنان و دادن و عده‌ی رسیدگی به خواسته‌های صنفی و به کاربردن همه‌ی تلاش‌شان برای آزادی اسالو این اعتضاب پایان یافت. از آن تاریخ اعضا خانواده‌ای اسالو و همین طور عده‌ای از اعضای فعالان این سندیکا با مراجعته‌ی مکرر به مستولان ذی‌ربط و مقامات قضایی در خواست آزادی ایشان را پیگیری می‌کردند و کل سندیکانیز به طور مترقب به مراجع قضایی مراجعته می‌کردند ولی به ایشان اجازه‌ی ورود به پرونده داده نمی‌شد.

هر چند در قولین و مقررات مربوطه‌ی موجود اشاره‌ای به سندیکانی نمی‌شود ولی از آن جا که تشکیل و احیاء این سندیکا منطبق به مقاله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ سازمان بین‌المللی کار است در این دستگیری‌ها و مراجعت مقدمات قضایی و مستولان ذی‌ربط تشکیل این سندیکا و فعالیت‌های سندیکایی را در چارچوب فعالیت‌های صنفی ارزیابی کرده و همچ مرجع قانونی آن را غیرقانونی اعلام نمی‌کرد.

اواسط هفته منتهی به جمعه ۸۴/۱۱/۷ مقامات قضایی از آزادشدن اسالو و لزوم شرایطی در این رابطه صحبت می‌کردند هم‌زمان نیز زمزمه‌هایی از اعتضاب روز شنبه

فرهنگی

کانون نویسنده‌گان

در ماههای گذشته، کانون نویسنده‌گان ایران در اعتراض به شرایط موجود و آنچه در بیانیه‌ی کانون هظره‌ای تازه‌ای برای محدود کردن هرچه بیش‌تر عرصه‌ی فعالیت‌های ادبی، فرهنگی و هنری و آزادی‌های فردی و اجتماعی، نمایمده شده است، فراخوانی انتشار داد. کانون نویسنده‌گان ایران در این فراخوان از همه‌ی افراد نهادها و سازمان‌های مستقل و آزادی خواه موفق با این فراخوان، خواسته است تا موافقت خود را با آن اعلام کنند. کانون نویسنده‌گان از این‌باشی تأسیس اش به عنوان نهادی مختلف با هرگونه ساتسور اندیشه و بیان و قلم، در جهت پیشبرد آزادی‌های مدنی تلاش پیکری کرده است. در این پیشبرد، ندان مجوز کتاب، لغه مجوز و کسب مجوز برای تجدید چاپ آثاری که پیش‌تر مجوز داشته‌اند، فیلترینگ سایت‌های اینترنتی، اعمال محدودیت و توقیف نشریات دانشجویان، اعمال ساتسور در روزنامه‌ها، تهاجم به نهادهای مدنی از جمله شکل‌های کارگری و دانشجویی از جمله موارد محدود کننده‌ی آزادی‌های اساسی بیان شده است.

جایزه‌ی ادبی یلدا

مراسم اهدای جایزه‌ی ادبی یلدا، امسال نیز برگزار گردید. جلسه رامدیا کلشیکر با پاد و نام شعار از دست رفته، متوجه آتشی آغاز کرد. رمن و لوت تقدیم‌ریز محمد رضا کاتب برنده‌ی نهایی این شب بنود و اسلحه آقایی جایزه‌ی بهترین عکس را از این برنامه گرفت. از نکات قبل توجه در این مراسم، تقدیر از داریوش مهرجویی بود که جایزه‌ی وی را مسعود کیمیانی به او اهدا کرد. و این مراسم با جمله‌ی طریف و جذاب‌با این که کودکان بزرگ هستیم اما هنوزی قصه‌ی شب خوبیمان نمی‌آید به پایان رسید.

جنبش زنان

مشکلات امروز، چشم‌انداز فردا

رحیمه امیری، آمنه کبریایی، مریم محسنی، فیروزه مهاجر، منیژه نجم عراقی



۱۱ - پنجمین دوره شهادتی و پذیری

۸

امسال نود و ششمین سالگرد ۸ مارس «روز جهانی زن» است و هفتمین سال پیاپی است که زنان و تشكلهای زنان در ایران، بیرون از محیط خانه این روز را جشن می‌گیرند. مجله‌ی نقدنوی برای ارج نهادن به این روز و جشن زنان در ایران و جهان سعی کرده است تا در این شماره و طور ویژه به مساله‌ی زنان پردازد. در انتخاب شعرها، برخی از مقاله‌ها و داستان‌های کوتاه نیز سعی شده است تا مسئله‌ی زنان بر جسته‌تر باشد. برگزاری میزگرد حاضر نیز برای غنای بیشتر همین هدف می‌باشد. در همینجا ۸ مارس روز جهانی زن را به همه‌ی زنان تبریک می‌گوییم.

نازی اسکووبی

مشکلات زنان از دید شما چیست؟ لطفاً با توجه به شغل و تجربه‌تان آن را بیان کنید؟

امیری: در شغل معلمی به علت مهاجر بودن و این که به کودکانی درس می‌دهم که نمی‌توانند در مدارس رسمی درس بخوانند، از طرف مردم محل و دولت تحت فشارم، چند مرتبه خواسته‌اند که کلاس‌ها را تعطیل کنم. به آن‌ها گفتم که من خود را یک ایرانی می‌دانم، این جا بزرگ شده‌ام و درس خوانده‌ام، قصدم هم کمک به سوادآموزی به انسان هاست. یاد دادن سواد که کار بدی نیست. به هر حال مجبور شده‌ام که در یک زیرزمینی به بچه‌ها درس بدهم که مراحتت ایجاد نکند. چون خود مردم محل هم به علت تبلیغات سوء‌علیه افغان‌ها، با مابد هستند و می‌گویند که مازای ایران برویم، در صورتی که مانعی توائیم در کشورمان بدنون پول و درآمد کافی نزدیک نیم.

در مسائل زنان هم مازنان افغانستان ۲۷ سال عقب‌نشینی داریم نه پیشرفت. اکثر زنان بی‌سواد هستند و کسی هم که بی‌سواد است نمی‌تواند حقوقش را بشناسد. من خودم برای سرکار رفتمن، کلی تلاش و مبارزه کرم. مردها حاضر نیستند که ماسرکار برویم آن‌ها می‌گویند در آن جا چیزهایی را یاد می‌گیری. (که مثلاً به نفع مردها نیست). حالا که من توائیم سرکار بروم به من به چشم یک مرد نگاه می‌کنند. اعتقاد دارم تا موقعی که زنان باسواد و آگاه نشوند نمی‌توانند به حقوق شان دست پیدا کنند. اکثر زنان افغانی که در ایران هستند علاوه‌دارند سواد یاد بگیرند.

عراقی: خانم امیری به نکته‌ای اشاره کرد که نکته‌ی بسیار خوبی بود که این که در جامعه‌ی ما هم مردها چندان عادت نکرده اند که یک زن را عنوان یک زن پیذیرند که در بیرون کار می‌کند مثلاً وقتی سخن می‌گویند یادآور می‌شوند که تو برای خودت مردی هستی و این ارتقا مقام را به زن می‌دهد. در واقع چون وارد بازی مردانه‌ای می‌شوی که قواعد بازی را مددھا تعیین می‌کنند درنتیجه شما باید با قواعد آن‌ها بازی

کارهای اجتماعی را دوست دارم و در آن فعال هستم. من هم مشکلات را بعداً خواهم گفت.

منیژه نجم عراقی، ۵۵ سال دارم، کارم فنی است (برق و الکترونیک). ترجمه هم می‌کنم و با همکاری دوستانم نسترن موسوی و مرسدۀ صالح پور کتاب‌های «زن و ادبیات»، «زن و سینما» و دو جلد کتاب «منبع شناسی زنان» را به چاپ رسانیدیم. البته کتاب منبع شناسی زنان را با تشکیل موسسه‌ای تحقیقی و پژوهشی شروع کردیم و مبانع و نوشه‌های راجع به زنان را گردآوری کردیم که فلادو جلد آن را تا سال ۱۳۸۱ برای استفاده‌ی محققان و دانشجویان چاپ کردیم. در جنبش زنان در حد توان و وقت فعل هستم و کار می‌کنم.

مریم محسنی هستم در مسائل کارگری فعال و عضو انجمن فرهنگی حمایتی کارگران (آواز کار). مدت‌ها با زنان و محافل فیمینیستی که آن را یک جنبش مترقی تری می‌دانم فعالیت می‌کردم ولی در حال حاضر بیشتر روی مسائل زنان کارگر کار می‌کنم و اعتقاد دارم که جنبش زنان با همه‌ی نکات مثبت و عملکرد خوب و مفیدش، توانسته مسائل و مشکلات زنان طبقات پایین را مطرح آن‌ها را آگاه و در کنار جنبش زنان بسیج کند. دلایل را بعداً خواهم گفت.

فیروزه مهاجر هستم، متربجم و عضو کانون نویسنده‌گان، مدرس ادبیات ایتالیایی در دانشگاه تهران و عضو مرکز فرهنگی زنان. بهتر بود قبل از همه‌ی این‌ها بگوییم فیمینیست، چون از لحاظ زمانی هم بر بقیه‌ی هویت‌هایم، تقدم دارد.

پیش از هر چیز ضمیر خوش آمد به شما، تقاضا دارم به طور خلاصه خودتان را معرفی کنید.

من رحیمه امیری مهاجر افغان و معلم هستم، ۶ سال است که تدریس می‌کنم. از اول دبیرستان به صورت خصوصی تدریس می‌کردم و هم‌وطنانم را باسواند می‌کرم. پس از گرفتن دیپلم به کمک چند نفر از دوستانم یک مدرسه برای افغانی‌های مقیم ایران درست کردم و بچه‌هایی را که قادر نبودند در مدارس رسمی تحصیل کنند درس می‌دهم. اول با ۳۰ نفر داشت آموزش شروع کردم و لان با کمک ستاد یاری بهم (سیب) که امکان اجاره‌ی محل را برای مان فراهم کرد ۱۴۵ نفر داشت آموز از مقطع اول ابتدایی تاسوم راهنمایی دارم و با همکاری خواهمنم مدرسه را در چند شیفت می‌گردانم. توضیح بدهم که این مدرسه مستقل است و زیر پوشش هیچ NGO‌ای نیست ولی ما آماده‌ایم از هر کس یا NGO مستقلی کمک دریافت کنیم. از نظر درسی همه‌ی دانشآموزان معدل ۱۵ به بالا دارند و با سایر مدارس رسمی ایران فرقی ندارند. سفارت افغانستان هم مدرک آن‌ها را ایجاد کرد. آن‌ها اگر روزی به افغانستان برگردند می‌توانند آن‌جا ادامه‌ی تحصیل بدهند. من برای این کارم با مشکلات زیادی روبرو هستم که بعداً خواهم گفت.

آمنه کبریایی هستم پرستار. مادر دو دختر، که سرپرستی آن‌ها را بعد از متارکه باشوه‌رم به عهدde گرفته‌ام. همراه مادرم که به سرپرستی و کمک نیاز دارد زندگی می‌کنم. به مسائل زنان علاقه مندم و

عقب افتاده هستند باید این را قبول کنیم. شما ببینید طالبان از شمال افغانستان وارد نشد چون سمت شمال افغانستان که به سوروی نزدیک است مردمانش روشن هستند.

طالبان از سمت پاکستان وارد شد به هر حال ماه می دانیم که امریکا طالبان را کمک کرد و حال هم در نیویورک آن وارد افغانستان شده بمنابع این دنیا منافع خودش است ولی مردم خسته شده اند فرض کنید در یک روزتایی کوچک ۱۵۰ نفر را زد دست بدی خوب خیلی سخت است دیگر در این زمان مهم نیست چه کسی می آید و چه می کند فقط ۲ روز رامی خواهی که راحت باشی، مثلاً پسکی از آشناهای من خودش جزو فرماده از این استه می گوید هواپیمایی که از واشنگتن به کالیفرنیکن به کالیفرنیکن بروید

مانم دنیم چی می برد؟ ولی بالین حمل فکر می کنم که مشکلات ما کامل حل نشده بلکه یک کمی کمتر شده استه خاتم امیری لطفاً مشکلات زنان اسلامی در ایران بگویید

امیری: به نظرم مشکلات زنان افغانی در ایران با افغانستان متفاوت است چون زنان افغانی در ایران کمی بالغه شدند البته نه همراهان، کمی به حقیق خودشان فکر می کنند. مثلاً اگر در ایران از دست شوهرشان گستاخ بخورند می توانند شکایت کنند ولی مشکل عمده لشان ازدواج با صردن ایرانی است چون مردان ایرانی راحت می توانند آن ها را طلاق دهند به همین علت آن ها مجبورند که سازند خاتم که باید لطفاً شما راجع به مشکلات زنان و شغل تان بگویید

که باید: البته مشکلات پرستاران کاملاً برای همه روشن استه خصوصاً با سایر WTO و جهانی سازی و تبعات آن لازمه خصوصی سازی، مشکلات آن ها ملموس تر هم شده است، چراکه الان در بیمارستان ها روئند خصوصی سازی در حمل پیشنهاد شدن هست چه بخواهیم، چه بخواهیم، در روزهای اول از پرستاران با تجربه نظر می خواستند، راجع به تغییل نیروی انسانی و تغییرات شرایط کار، ولی اخیراً در بیمارستان های بزرگ و اموزشی مثل بیمارستان شریعتی، این روند پیشنهاد شده از بیمارستان های دیگر هم پرسنل را جمع کرده اند و برای شان یک جلسه‌ی توجیهی گذاشتند که چه بخواهید، چه بخواهید، این روئند ادامه دارد و برای بحران و نجات خودتان و بیمارستان ها خصوصی سازی ناگزیر است منتهی وقتی انتقال پرستاران زیاد شد اسم خصوصی سازی را عرض کردد و به شکل دیگری به نام طرح پایلوت - طرح نمونه مطرح کردن - توضیح بدهم که با خصوصی سازی و تغییل نیروی انسانی، علاوه بر بیکاری، تعلیمی از پرستاران، بقیه‌ی پرستاران شاغل

البته شهرهای فارسی زبان بهتر از محله‌های پشتون نشین است مثلاً در آن جا برای برخی کارها نظر زن ها را می برسند ولی در محله‌های پشتون نه مردمان محله‌های پشتون حتی در تازن می گزندند نز حق اغتراف ندارد چون آن وقت به او خرجی نمی دهد و اذیتش می کنند یا مثلاً دختران شان را ۳ یا ۴ میلیون می فروشند. مثلاً در شهر هرات که نزدیک ایران است، دختران را در سن ۱۵-۱۶ سالگی تاده میلیون می فروشند بستگی به زیبایی صورت و هیکل شان تاری خرد مردی که نزی را خریده صاحب اlost زن هم احساس دین می کند هرچه قدر شوهر او را اذیت کند و کنکش بزند - او حق شکایت ندارد و چون مرد صاحبی است و باید هر چه صاحبی من گوید عمل کند

اصلاحخانی از زن ها در افغانستان شناسنامه ندارند فقط زن هایی که کارمند دولت هستند شناسنامه

کنی، یعنی با شرایط خودت نمی توانی عمل کنی بلکه باید مثل خود آن ها بشوی

مثالی که در این خصوص می شود زد و در جوامع غرب هم بسیار مطرح است، این که بعداز کل روزانه اغلب مرد های کله رفته و یک نوشیدنی می خورند گهی می زندند و بعد به خانه می روند ولی همین کار برای زنان پسندیده نیست و بهاث در درخواستشان می شود.

به همین علت یکی از بحث های زنان در جنبش های امروزه‌ی غرب مسالمه‌ی فیض گرفتن شب از مردها است و زن های یک گروهی درست گردند که شبههای بیرون می آیند تا خیلیان ها را از فرق مردها در بیاورند امیری: به هر حال مشکلات زنان خیلی زیاد است که فکر می کنم اول از خواهده شروع می شود، مثلاً این که من و خواهرم توانستیم کار کنیم به علت این است که پدرم فرهنگش بالاتر است و اختیار مارابه داشت برادران مان نسیرده و همیشه به آن های گوید که اگر راسر کار ببرند، چون هم خوب کار می کنند هم این که این از نظر اقتصادی مردها هم پذیرفته اند که زن ها کم خرج باشند البته وضع زن های در کابل با شهرستان های دیگر فرق می کند در شهرستان ها هم چنان سنت قدیم و سخت گیری های در مورد زن ها برقرار است مثلاً در کابل روی تبلوهای تبلیغاتی عکس ترازو های را کشیده اند که یک طرف آن مرد و یک طرف آن زن است به این مفهوم که یک زن و یک مرد هیچ فرقی با هم ندارند و با هم مسلوی هستند در کابل محدودیت کمتر است مثلاً نظر حجاب مشکلی ندارند اغلب به زنان شهرستانی می گویند حق ندارید بروید کابل چراکه در کابل زن ها حجاب ندارند یا لازم نیست به داشتگان بروید هنوز این مسایل در افغانستان وجود دارد

آیا مشکلات زنان فاطمیت به کار گردن شان مرووط است یا تمییز های دیگر هم هست؟

امیری: نه تمییز وی عدالتی در همه موارد هست فرضاً اگر مردی زن را بکشد کسی حق ندارد شکایت کند، حتی اگر بخواهد شکایت بکند، فیلم هایش لو رامی زندند، مثلاً چندی پیش جنایه‌ی یک دختر در گوشی خیلیان اتفاق بود (در شهر و محله‌ی)

هیچ کس قبول نکرد که جسد دختر را شناسایی کند حتی بستگان او گفته بودند اورانی شناسنده، این ها همکی نلشی از این مسالمه است که برای شان گران تمام می شود که حتی بگویند این جنایه دختر من لست حالاً این که چه مرد هم فرق نمی کند

مشکلات پرستاران کاملاً برای همه روشن است، خصوصاً با مسایل WTO و جهانی سازی و تبعات آن از جمله خصوصی سازی، مشکلات آن ها ملموس تر هم شده است

دلرند حتی در سرشماری هازنان خاتمه دار شمارش

نمی شوند فقط مردم را شمارش می کنند البته حالاً دارد یولش یولش فرق می کند، زنان آگاه می شوند عربی: خاتم امیری شما فریبین حرف هایتان به زنی که با تخصیلات داشتمان یا بهش تراز یک مرد دیگر بهما می دهند اشارة کردید آیا به نظر شما این نقطعه مشتب است؟

امیری: با این که فکر می کنند چون زن های هم تر و دقیق تر و با دستمزد کم تراز مردان کل می کنند بهمین خاطر باشد؟

امیری: بینید در افغانستان طالبان این قدر زن ها تحقیر شدند، از هر جنبه که فکر کنند در نتیجه ممکن است و حتماً هم این طور است، چون کارفرما ذنبال منعفت است و این زن ها ترجیح می دهند که کل کنند و فکر من کلم الان برای زن های همین موقعیت است و حتماً آن ها فکر می کنند که این زن روش یعنی زن سالاری، بسیار این زنان خوشحال هستند ولی یعنی که امریکایی های بفرمودند که فکر خودشان هستند اصلاحاتی در آن نیسته من این را بگویم که اگر طالبان به اسلام اسلام وارد افغانستان نمی شدند اصلاحات مودم آن ها را نمی پذیرفتند مردم مساز نظر فرهنگی خیلی

باید ساعات بیش تری در بیمارستان کار کنند. با تهیه‌ی طرح پایلوت در واقع عملکرد پرستاران به شدت کنترل و در چکلیست‌هایی ثبت می‌شود و بر مبنای آن پرستاران حقوق ماهنه دریافت می‌کنند. حالا اگر پرستاری اعتراض کند یا برایش مشکلی پیش آید که مدیر عامل خواشایندش نباشد و... آن وقت حق و حقوق پرستار ضایع شده و اگر اعتراض کند خیلی راحت می‌توانند اخراجش کنند چون پرستاران بیکار بسیاری در صفت کار هستند. حالا این پرستاران با این شرایط روحی و نبود امنیت شغلی باید به بیماران سرویس دهند. البته که کیفیت کار پرستار پایین خواهد آمد. این اولین ضربه‌ای است که نه تنها به پرستاران بلکه به کل جامعه وارد می‌شود. مشکل بعدی افزایش ساعت کار پرستاران از ۱۷۲ ساعت به ۱۹۲ ساعت است که اجباری است. برنامه‌ی بعدی که قرار است به دنبال این طرح اجرا شود، سیستم رقبابتی در کار است که دیگر آن موقع بیمار محور نیست بلکه پرستار به دنبال پر کدن «چکلیست» خود است که باشد به مدیر نشان دهد و حقوق بیش تری دریافت کند و از بقیه جلو بزند.



را طوری تنظیم کرده‌اند که بتوانند هر ماهه با پرستاران تازه استخدام تسویه‌حساب کنند، یعنی حتی اگر همان ماه هم او را اخراج کنند نمی‌توانند هیچ مطالباتی داشته باشد چرا که می‌گویند حقوق و مزایای شما براساس «چکلیست» حساب و پرداخت شده است. بعد از همه‌ی این‌ها، برکناری نیروهای رسمی و با تحریبه. همه‌ی این موارد از نظر روانی بسیاری از پرستاران را تحت فشار قرار داده و اگر کسی اعتراض کند بلافاصله می‌گویند اگر خسته شدید بروید. امنیت شغلی و انگیزه و علاوه‌ی انسانی برای خدمت به بیماران بواش از بین می‌رود. این مشکلات خصوصاً در مورد پرستارانی که ۲۰ سال کار کرده‌اند، صادق است؛ کسانی که انقلاب و جنگ را گذرانده‌اند و

اضافه‌کاری که واقعاً بی‌قانون و روی رابطه است. پارسال فروردین و اردیبهشت ماه به دلیلی تعطیلی فروردین لیست اضافه‌کاری پرستاران را مدیران بیمارستان به سلیقه‌ی خودشان حذف کردند و هر کسی را به نسبت دلخواهشان از اضافه‌کاری محروم کردند. در حالی که ۵۰-۷۰ ساعت واقعاً پرستاران کار کرده بودند از این نوع احتجاج‌ها زیاد است.

در دو سال اخیر پرستاران اعتراض‌هایی داشتند و ظاهراً تشکلی صنفی هم دارند آیا این تشکل واقعاً خواسته‌های پرستاران خواسته‌هایشان را بی‌گیری می‌کنند؟

کبریایی: به پرستاران ظاهراً تشکل دارند و نظام پرستاری. ولی مبارزات بر حق پرستاران را بیش تر به سازش کاری سوق دادند بدون این که بخواهند حق را بگیرند. مثلاً یکی از خواسته‌های بر حق پرستاران این است که مالیسانس هستیم و دانشگاه رفتیم چرا نباید به عنوان کارشناس ساخته شویم، چون در حکم پرستاران از قید کارشناسی خودداری می‌کنند. از استثمار است. مشکلات پرستاران خیلی زیاد است. شما فکر کنید روزهایی که جشن است، عزا است حتی تعطیلات برای آسودگی هوا، همه‌ی این روزها برای پرستاران و کارگران بیمارستان‌ها تعطیل نیست و شما بدون این که حتی برای این روزها فوق العاده‌ای دریافت کنید مجبور هستید که سر کار حاضر باشید.

حالا مثلاً ممکن است برخی از رؤسای خوب باشند و مثلاً ۳ ساعت اضافه کاری بدeneند. در چنین موقعی کسی که شیفت است اگر مريض شود به سختی باور می‌کنند. این البته به علت بی‌اعتمادی‌های است که بر روابط ادارات حاکم است. مشکل دیگر بسیاری از پرستاران شیفت شب، این است که بیمارستان‌ها مهد کودک ندارند یا حق شیر. با این که کارت شیر در مجلس تصویب شده ولی پرستاران امکان استفاده ندارند. پرستاران بر عکس سایر کارمندان حق استفاده از مرخصی ساعتی را ندارند مثلاً اگر بچه‌ی پرستاری مريض شود پرستار توی شیفت حق ندارد مرخصی بگیرد حالا تبعات این مسائل حتماً در سرویس دهی به مريض تأثیر سوء خواهد گذاشت. پرستار باید وقتی بچه‌دار می‌شود مشکلات نگه‌داری فرزند را قبل احل کند و گرنۀ علاوه بر مشکلات و حرف‌های ریس در محیط کار باید دعوا و عصیت شوهر در منزل راهم تحمل کند. یکی از بزرگ ترین معضلات طولانی شدن شیفت‌های عصر و شب است. شیفت‌های ۱۸ ساعته، طولانی و بسیار خسته کننده است. حالا با ساعت رفت و آمد به منزل با توجه به دوری راه واقعاً ۲۴ ساعت را پر می‌کند که باید تحمل کنی. تازه برخی از بیمارستان‌ها اصلاح سرویس ایاب و ذهاب عصر و شب ندارند مگر بیمارستان‌های بزرگ مثل قلب رجایی، آن هم برای شیفت صبح.

و حالا قراردادهای موقت کار دیگر مشکل جدی تری است که به همه‌ی مشکلات اضافه شده است. پرداخت واقعاً از این پولی که به بیمارستان پرداخت می‌کنند کردن روحیه‌ی پرستاران و قیافه‌اشان قابل مقایسه با سایر کارکنان نیست، تازه با همه‌ی این‌ها، پرستارانی که در بیمارستان‌های خصوصی کار می‌کنند و شاید کمی بیش تر حقوق می‌گیرند باید جوانگوی بیش از حد و اندازه‌ی بیماران باشند، چون می‌گویند بول گرفتی چرا کار نمی‌کنی، در صورتی که نمی‌دانند واقعاً از این پولی که به بیمارستان پرداخت می‌کنند

تحصیلی به یک دختر بورکینافاسویی داده شد برای این که برود روزنامه‌نگاری بخواند، و این به عنوان یک حرکت نمادین بود چرا که هم نیاز به آموزش، هم انتخاب رشته زورنالیست، به این معنا بود که رسانه‌ها چه قدر می‌توانند موثر باشند در این که پیوندهای مارا قوی‌تر کنند تاماً بتوانیم این گونه به یکدیگر کمک بدهیم.

این جا هم در واقع شبکه از گروه‌های مختلف با گرایش‌های مختلف و از آدم‌های منفرد جمع شده بودند، این حرکت که شکل گرفت الان شکل یک شبکه را پیدا کرده موجودیت پیدا کرده است و من امیدوارم که این حرکت بتواند رشد کند و موفق باشد. خانم عراقی منشور حقوق «بیشتر زنان» به چه دیدگاه فمینیستی نزدیک است؟

عراقی: والله من خودم تصورم بر این است که دیدگاه فمینیستی سوسیالیستی بیش تر به آن نزدیک است، حالاً شاید بتوانیم فمینیسم

پست مدن را هم به آن نزدیک بینیم چرا که این ها سترهایشان به هم نزدیک است فقط جنبه‌ای که هست و بسیار هم باز است این است که مردها را از حلقه‌اش حذف نمی‌کند یعنی این که شما در این منشور منافع همه‌ی انسان‌ها می‌بینید، چه زن و چه مرد و اعتقاد دارد که تا وقتی که زن هاضعیف نگاه داشته شوند جامعه‌ی بشری نمی‌تواند به تعادل برسد و عدالت برقرار شود، البته جای نقد هم بسیار دارد، ولی از این دیدگاه علاقه‌مند است که حقوق زنان تعدیل شود. به همین علت فکر می‌کنم که این موقفيت را داشته تا

بتواند در تمام جهان حتی مردها را جذب کند، مردهای جوان و مردهایی که روی این مکتب فمینیسم کار می‌کنند قبل‌آین گونه نبوده و فمینیسم مربوط به زنان از یک سنتی به بعد بوده، جوان ترها در این برنامه‌های فمینیستی نبودند چرا که هنوز با آن فروضی چندان آشنا نشده بودند و بعد هم دوست داشتند که عاشق شوند و با مردها معاشرت کنند و فمینیسم برای شان یک جلوه‌ای داشت که به دلیل انتقاد کردن از مردها، روابط شان با مردها، مشکل پیدا می‌کرد در نتیجه جوان ها کم تر فمینیست بودند، خصوصاً در دهه‌ی ۸۰، مگر آن‌هایی که گرایش سیاسی خاصی داشتند ولی الان این طور نیست و گرایش جوان ها چه دختر و چه پسر به فمینیسم و حضورشان به فعالیت‌های فمینیستی خیلی زیاد شده و این خیلی خوب و دوست داشتنی است و البته درست است که نشان دهنده‌ی بیماری بزرگ جهان است و جامعه‌ی جهانی آن قدر بیمار شده که جوانان

حرکت‌های سازمان یافته و تشكل‌های سازمانی بر می‌گردد. هم‌چون ۸ مارس، که البته من نمی‌دانم چهقدر صلاحیت ابراز نظر در این خصوص را دارم. ولی حداقل حرکتی که می‌توانم بدان اشاره کنم همین حرکت WMW است که از سال ۸۴ یا ۲۰۰۵ آغاز شده است که به اعتقاد من مبنای و شروع خوبی می‌تواند باشد و احتمالاً اگر رشد کند به نظر من حرکت موفقی خواهد بود.

اسکوویی: خانم عراقی این حرکت و منشور زنان در شماره ۸ مجله معرفی شده است و برنامه‌های مشترکی را که برخی از تشکل‌ها حول همین حرکت در روزهای مختلف داشتند در اخبار و گزارش‌های مجله‌آمده است ولی می‌خواستم خواهش کنم این حرکت را که به نوعی با ۸ مارس مرتبط است کمی توضیح دهید.

عراقی: این حرکت، یک حرکت جهانی است که

چند درصدش مال پرستار است با وجودی که بیش ترین و سنتگین ترین کارش با پرستار است تا پژوهش. البته پژوهشان هم مسائل خود را دارند.

درنهایت باید بگوییم که من همه‌ی این رادر خصوصی سازی و کسب سود بیش تر برای صاحبان بیمارستان‌ها می‌دانم.

اسکوویی: خانم کیریابی خسته نباشی، همه‌ی مارا تحت تأثیر قرار دادی، فکر می‌کنم تا حدودی مشکلات کاری یک پرستار را گفتی، مانند تهابا مشکلات پرستاران بلکه با مشکلات مهاجران افغان و سوادآموزی زنان و کودکان شان آشنا شدیم، بهتر است که در باره ۸ مارس «روز جهانی زن» و مسائل جنبش زنان هم صحبت کنیم.

عراقی: من بیش تر نگرش شخصی خودم را می‌گویم، کما این‌که در خصوص برگزاری ۸ مارس، شما تجربیات بیش تری داشته‌اید. اما در مورد جنبش زنان،

یک بار وقوتی در پاره‌ی صداو سیما که اعتراض کرده بودیم به خاطرهم هست که در آن جا آقای باستانی روزنامه‌نگار گفت: که اصلاح طلبان قبول دارند که جنبش زنان در طول این سال‌ها موفق تراز جنبش اصلاح طلبان عمل کرده است و دقیقاً هم شواهد، همین امر را نشان می‌دهد. حالاً لازماً این تنها جنبه‌ی منفی قضیه نمی‌تواند باشد بلکه جنبه‌ی مثبت هم دارد. چون کاری که انجام می‌شود رهبر ندارد ممکن است می‌شود هم برود ولی به هر حال

مجبروم در زیور مین به بچه‌ها
درس بدhem که مزاحمت ایجاد
نکنند. چون مردم محل به
علت تبلیغات سوء‌علیه
افغان‌ها، با ما بد هستند و
می‌گویند که ما از ایران برویم،
در صورتی که ما نمی‌توانیم در
کشورمان بدون پول و درآمد
کافی زندگی کنیم.

بیش تر، طرف گرایشاتی است که ضد جهانی سازی هستند و محو قفر را در نظر دارند. بنابراین مسائل زنان را و حقوق زنان را در یک نگاه خیلی باز جهانی می‌بینند و از همه‌ی جنبه‌هایه آن نگاه می‌کند. درنتیجه هیچ محدودیتی برای هیچ طیف به خصوصی، در آن نیست. به هر حال این حرکت از مدتی پیش از سال ۹۵ شکل گرفته و از سال ۲۰۰۴ مشاور و اساس‌نامه‌اش به عنوان منشور فمینیستی زنان - یا منشور حقوق بشر «زنان» منتشر شده - سال ۲۰۰۵ برای معرفی مشور، سفری به دور دنیا انجام شد. شروع سفر روز جهانی زن ۸ مارس سال گذشته آغاز شد و پایانش ۱۷ اکتبر روز جهانی مبارزه با فقر بود در بورکینافاسو قرار شده بود که یک ساعت، ساعت هم بستگی باشد، از ظهر، از همه جای دنیا همه‌ی زنانی که هوادار این شبکه بودند به عنوان هوادار آمده بودند. یک کار دیگری هم که به عنوان یک کار سمبولیک و نمادین کرده بودند این بود که یک بورس

این برای من به این معناست که شکل گیری جنبش زنان در ایران موفق ترین حرکتی بوده که در طی این سال‌ها با همه‌ی افت و خیزهایش رخ داده است. فکر می‌کنم که حتی جنبش اصلاح طلبی هم به این حد نرسیده است. من چون در محیط کاری خودم با مردها بیش تر کار می‌کنم و حساس هم هستم به این قضیه طبعاً بیش تر توجه می‌کنم و متوجه عکس العمل های آن‌ها هستم. حتی به خوبی بیاد دارم که فالزه رفسنجانی زمانی که رای آورد - رای مردهارا به دست آورد، و این به خاطر صرف رفسنجانی بودنش نبود بلکه قسمتی از رایی را که آورده ناشی از مردانی بوده که بدون اعتماد به پدر او، به او رای داده اند و اکثر آمی گفتند که چون او زن است و کم تر از مردان ممکن است دروغ بگوید به او رای دادیم. در واقع حرکت زنان به نحوی در جامعه بارز شده است که توانسته است اعتماد مردها را بیش تر جلب کند و این‌ها همه دستاورده جنبش است ولی بخشی که به علنی شدن



تامین می کند. به همین نسبت و با این مشکل تقسیم کار بین زن و مرد، قدرت به مرد داده می شود. طیفی از زنان بادیدگاه های فمینیستی خاص نظرشان کمی با شما متفاوت است مثلاً ریشه ی تبعیض و تفاوت ها را ناشی از مردسالار بودن جامعه



هم آن را فهمیده اند و فکر می کنند باید به دادش برستند ولی به هر حال فمینیسم این افتخار را دارد که در این آگاه شدن کمک کرده است.

کبریاپی: من ۸ مارس و روز جهانی زن را در چند سال اخیر شناختم و فهمیدم که چنین روزی وجود دارد چون در ایران این روز اصلاحات شده نبود. مشکلات جنبش زنان را مم که با مشکلات خودم که مطرح کردم مقایسه کنید من فقط مشکلات شغلی را گفتم، در صورتی که مشکلات حقوقی و اجتماعی زنان همان طور که الان تشکل های زنان به آن می پردازند و با این حرکت که من هم موافق هستم فکر می کنم کم با هم بستگی و همراهی زنان با یکدیگر در راه حل مشکلات قدم برداریم، این ها مواردی است که در ۸ مارس ها مطرح است و مازنان را به هم نزدیک می کند.

امیری: من هم در مورد ۸ مارس ها تاجایی که از صحبت های خانواده و دوستانه شنیده ام در افغانستان قبل از طالبان، فقط ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن در میان زنان افغانستان جشن گرفته می شد و همه می ادارات به زنان کادو می دادند ولی بعد از طالبان دیگر این روز وجود خارجی ندارد. البته من در ایران هم سال قبل به جشن ۸ مارس دعوت شدم و در این جشن شرکت داشتم، در این روز می توان از نزدیک با همبستگی زنان آشنا شد و مسائل زنان را گفت.

- به نظر شماریشه ی شکل گیری نظام مردسالاری چیست و مسائل جنبش زنان را چگونه می بینید؟

مهاجر: من هم فکر می کنم که جنبش زنان خوب کار کرده و به نظرم مشکل عمدی ی زنان در گروه حل مسائل اقتصادی است، طبق آگاهی تاریخی که دارم

هیچ چیز به اندازه ای مسائل اقتصادی تعیین کننده نیست. به هر حال حل مساله ی مردسالاری در گروه حل مسائل اقتصادی است. باید در حرکت های زنان به این مسأله توجه شود. چون ببینید آن چه که باعث شروع نوعی تقسیم کار شد مبنی بر این است که زن ها

بجه داری کنند، و بجه دار شدن شان، باعث تحرک کم آنان شد و همین امر خانه نشینی آن ها را باعث شد.

البته در اسطوره ها که کار کرد اجتماعی داشته اند کاملابه این مهم اشاره شده است. همیشه این زوج های اسطوره ای یک مرد و یک زن هستند و

همیشه هم در ایابه بین این زوج ها بحث تقسیم کار که پیش می آید بلا فاصله بحث توانایی و قدرت مطرح می شود، مثلاً مردها برای جنگ و شکار پر زور تر هستند و چون شکار با مرد است و تقسیم آن شکار نیز

در اختیار مردها است. به نوعی زن هارا که در خانه هستند و غذای معمولی و یکنواخت را تهیه می کنند

کم قدرت و وابسته می کنند به مرد شکارچی که در نهایت هم در صد محدودی از غذای گروه خودش را

مردها، دیگر نمی دهد و شاید یکی از علی که زنان بالاخره تواستند از حقوق شان حرف بزنند همین باشد. چون بعضی وقت ها، دوستان به ما می گویند چه طور شده که قرن ها و قرن ها، زن ها صد شان در نیامده، اما حالا اعتراض دارند؟ خب به نظرم برای این که از جمله سایر چیزها، زن ها، قرن ها و قرن ها نه تولد کنند بودند و نه توزیع گنند، آن ها ظاهرا فقط بجه تولید کرده اند که به منزه های دهن های باز و شکم های گرسنه بوده و زن ها برای حمایت از این بجه ها، در مقابل خطرات بسیاری که تهدیدشان می کرده، مسام ضعیف تر شده اند و خودشان هم نان خوار اضافی به حساب آمده اند. بر عکس شکاری که مرد بایه خطر انداختن خودش به خانه می آورد و توزیع می کند به او قدرت می دهد. یعنی هم تولید و هم توزیع را در دست می گیرد. به هر حال همه می این اتفاقات به قدرت مرد منجر شده و به نوعی مردسالاری را در جامعه پیش آورده است. ببینید مرد در واقع یک مبارزه باز را می کند حالا اگر این مبارزه را زن هم انجام دهد حتمنا قدرتمند می شود. منتهی بحث کمی بیچیده است مثلاً مارکسیسم فمینیست ها یا سوسیال فمینیست ها اول سرمایه داری را مقدم می دانند بعد مردسالاری را. ولی از جبهه روانی چون از لحظه تولید کوک شروع می شود و نقش مادر بیشتر است برخی فمینیست ها تقدیم مردسالاری را بیشتر از مسائل اقتصادی مطرح می کنند.

ولی بانگاهی دیگر می توان این طور بیان کرد که نقش مالکیت چه قدر است؟ چرا اصلاح مرد به زن فشار می آورد و وزور می گوید. اگر نفعی در آن نباشد زور گویی برای چیست؟ مثلاً در ازدواج های قبیله ای، واقعاً منافع و مالکیت نقش دارد.

عرافی: من اعتقاد دارم که اگر تنها مردسالاری از بین بروند تبعیض ها زین بین نخواهد رفت و همین طور اگر سرمایه داری از بین بروند فکر می کنم هر دو باید از بین بروند و تعديل شوند تا حقوق زنان تأمین شود.

محسنی: من در تأیید برخی از صحبت های دوستان، می خواهم موضوع ضرورت جنبش زنان و عملکرد آن را بحث کنم. چون فکر می کنم در این زمان بررسی یا کالبدشکافی جنبش ضروری است.

اولاً به شدت معتقدم که جنبش زنان نقش مهمی در جامعه دارد. از وقتی که این جنبش فعال شده با همه کاستی هایش خوب عمل کرده، مادر جامعه ای زندگی می کنم که پر از مشکلات و تنشیات است. مسائل و مشکلات زنان هر چند در خیلی موارد یکی است ولی در مواردی هم متفاوت است و این تفاوت ها که گاهی اختلاف اساسی دارد حتی مانع آگاهی و رشد جنبش زنان است که باید با شناخت این موارد، راه حل آن را پیدا کنیم.

جنبش زنان هستند بلکه به شکلی به عنوان محکم کننده پایه‌های نظام مردانه هستند و برای جنبش مساله ایجاد خواهند کرد.

عرافی: ماچه کارهایم، ماچه کارهی آن زن‌های پایین جامعه هستیم؟—بینید من خودم از طبقه‌ی متوسط، و به دلیل تعقیم به طبقه‌ی متوسط اصلاً نمی‌توانم درک کنم می‌توانم واقعیت اش را بینم و متأثر بشویم و بر مبنای WMW که اعتقاد دارم فکر می‌کنم که فقر یکی از حل‌مماهی است که من طبقه‌ی متوسط هم از آن سبب خواهم خورد بنابراین باید پیش گیری کنم و نباید بگذارم فقیر در جامعه‌ام باشد باید کمک کنم به زنانی که فقیر هستند اما این که من درکشان کنم مساله‌ای دیگری است.

محسنی: بینید، الان ما چندین NGO زنان داریم پارسال وقتی در مجلس قراردادهای کوتاه مدت که ۵۰ درصد نیروی کار ما را از شمول قانون کار درآورد و همه به ضرر زنان کارگر و کارمند بود—آیا این همه NGO که سر مسایل مختلف اعتراض می‌کنند به این مساله معتبر شدن، آیا اکثریت زنانی که در کارگاه‌های کوچک در حال له شدن هستند زن نیستند؟

بله تمام کارگاه‌های پوشاش، اسباب‌بازی و غیره—مرا یک NGO اعتراض نمی‌کنم؟ می‌تواند دست کم یک ورقه پتویسد و این همه ناشی از بی توجهی است—می‌دانید که گل‌الله‌ای کوچک کمتر از ۱۰ نفر را به تازه‌گی از شمول قانون کل خارج کرده اند و حتی این قانون تمدید شده، باید دید چرا فسالان فرمینیست اعتراض نمی‌کنند؟ چرا که بدیخت ترین قربانیان این ماده بیشتر زنان هستند و از جمله زنان کارگر.

عرافی: با این حال فکر می‌کنم که حرف درستی است، جنبش زنان به این نکات کم تر پرداخته است که فکر می‌کنم با حرکت تازه‌ای که حول محور WMW شکل می‌گیرد و آن را می‌پسندم و حتی کسی آن را روایی می‌بینم ولی با این حرکت، این امکان به وجود می‌آید و مام توانیم طیف وسیعی را جذب کنیم و با امکانات بیشتر تر و نیروی جوان به مسایل زنان طبقات پایین بپردازیم، چون در این حرکت هیچ بخشی حذف نمی‌شود و فقر، محیط زیست، تعییض جنسی، آموزش و خشونت، خاک و مواد دیگر همه دیده شده است. این‌ها یک حل‌های زنجیر هستند، البته نظرم این نیست که همه‌ی زنان زیر یک چتر بروند.

مهاجز: من هم اعتقادی به این ندارم که مساله‌ی خواهri جهانی می‌تواند تحقق پیدا کند ولی یک جنبه‌های دیگری و به نوعی مطرح است، حالا اگر بتوان اسم خواهri روی آن ها گذاشت و به عبارتی به روابط زنان و مسایل مشترک آن جنبه‌ی خویشاوندی دلخواه است.

عرافی: به هر حال مساله بر سر این است که این خلق‌ها هر کدام کار خودشان را می‌کنند و اگر بستره،

به عنوان حریم منوعه است و جنبش زنان به خود اجازه می‌دهد وارد آن حریم منوعه شود مثلاً خاکواره وغیره، این خود به نوعی یک تابو شکنی است که در جامعه به وجود می‌آید.

ولی نقطه‌ی چالش فمینیسم و جنبش زنان در نگاه طبقاتی به مشکل آن هاست. یک مثال ساده می‌زنیم: مثلاً تعدد زوجات، مساله‌ای که داریم، زنی که تعدد زوجات یا «هوو» را می‌پذیرد و آن را تتحمل می‌کند، از نظر ماتیپ ستم‌پذیر، سلطه‌پذیر، و مطیع تلقی می‌شود. چرا که کاملاً از نظر ما تعدد زوجات مردود است و همه به شدت در مقابلش موضع داریم، حالا ز دید زن پایین جامعه، مساله چگونه است؟

به نظر من بخش زیادی از زنان پایین جامعه این مساله را به صورت یک ارزش می‌شناسند که تو تحمل کنی—یکی یک لقمه نان بخورده، یعنی نه تنها ناراحت نیستند بلکه به نحو دیگری به مساله نگاه می‌کنند، مثلاً چند سال پیش وقتی آقای منتظری در مورد تعدد زوجات، گفت که اشکالی ندارد، من به شدت ناراحت شدم، فردا صحیح وقتی رفتم سرکار، دیدم دیگران به نوعی دیگر به من نگاه می‌کنند که چرا من از این موضوع ناراحت شهام؟

عده‌ای از زنان معتقد بودند که اگر به یک نفر گرسنه، شوهر مایک لقمه نان بخورد، او هم یک زن، مثل خویمان است چه ابرادی دارد—این گونه فکر می‌کنند—یعنی این قدر مساله طبقاتی است، یعنی چند همسری که از جلوه‌های جامعه‌ی مردانه است و همه نسبت به این مساله موضع مخالف داریم در نگاه زن پایین جامعه این طور نیست چرا که او از حق حیات و معیشت هم جنس خودش دفعه می‌کند و این حرکت را نوعی ایثار می‌داند.

همه‌ی این مثال‌ها و صحبت‌ها برای این است که توجه کنیم اگر ما به رفع مشکلات زنان پایین جامعه تقویت کننده‌ی پایه‌های نظام مردانه هستند چرا که خودشان به این مسایل ارزش می‌دهند و این قبیل مسایل از جمله چند همسری را ارزش می‌شمارند و خود را ملزم به تحمل می‌دانند، ضمناً اگر ما از این مسایل غلظ شویم از سنتی که این مسایل را محترم شمرده و باز تولید می‌کنند نیز غفلت کردیم. دوم، مسایل و مشکلات پایین جامعه هم چون راهرو تو در تو را به شدت پیچیده ای است که زن پایین جامعه را آن قدر در خودش سر در گرم می‌کند که اصل اجراه نمی‌دهد تا او فرست کند که به مساله‌ی جنسیتی خودش چنان‌از مسایل دیگر نگاه کنند یعنی ملائم که انتزاعی نگاه می‌کنیم و به دنبال رفع یک مشکل می‌روم در این NGO و می‌برایم رفع یک مساله‌ی دیگر می‌روم در یک NGO دیگر فعلی می‌شویم، اگر آمروز ما به مسایل اقتصادی و معیشتی زنان پایین جامعه توجه کنیم این هانه تنها اسد راه

نکته‌ی بعدی هم این است که جنبش زنان به علت این که بیش تر به طبقات متوجه جامعه تعلق دارد مشکلات زنان آن آن طبقه را دیده و به مشکلات زنان جامعه پایین جامعه یا توجه نکرده یا کمتر توجه کرده است، به همین علت در مواقعي سعی کرده است که مشکلات را تنها با تغییر قوانین از بالا یا با استفاده از

دست به دست شدن سیاست دولت و حکومت به نتیجه برستند. در صورتی که تنها با تغییر قانون نمی‌توان مشکل اساسی زنان را حل کرد، شکل گیری جنبش زنان اگر از پایین نباشد، حتی اگر قوانین اقتصادی—سرمایه داری هم از بین برود یا به اصطلاح بخواهند پایه‌ی یک سیستم اقتصادی دیگر را بنا کنند باز هم تضمینی برای پایمال نشدن حقوق زنان نیست

یعنی تاسیست سرمایه داری با شکل‌های مختلفش حاکم است ستم بروزان هم پایر جاست. من این را قبول دارم که جنبش زنان به خصوص بخش فعال فمینیستی آن که اگاهاترین بخش است جزو مترقبی ترین و پیشوای ترین جنبش‌های اجتماعی ایران است و نسبت به بقیه‌ی حرکت‌ها که مقایسه می‌کنم سرکار، دیدم دیگران به نوعی دیگر به من نگاه می‌کنند که چرا من از این موضوع ناراحت شهام؟

حرکت‌های این جنبش را پس از چند سال نقد نکرد. شاید بزرگ ترین اشکال جنبش در طبقاتی ندیدن آن است که خیلی از مشکلات زنان، همان طور که قبل از گفت، مشترک است، چه در طبقه‌ی متوسط، چه در طبقات پایین، چه طبقات بالا و لی عموماً این طور نیست که فقط با پرداختن به مشکلات عمدی زنان طبقه‌ی متوسط جامعه، آن را به کل زنان تعمیم دهیم، منظورم این است که مثلاً حرکت‌هایی از قبیل برپا کردن کارگاه‌های خسروت و یا آموزش‌های مختلف هر چند برای زنان ضروری است ولی آیا شرکت کنندگان در این کارگاه‌ها واقعاً مسایل و مشکلات‌شان با زنان کارگر یکی است. اصل‌آیا از آن زنان هم دعوت می‌شود یا تشکیل جنبش کارگاه‌هایی در میان زنان کارگر صورت گرفته؟ اگر این جنبش به اندازه‌ی کافی از پتانسیل زنان استفاده کرده بود و به اندازه‌ی کافی نیرومند شده بود می‌توانست در این موارد، قانونی که صراحتاً و آشکارا حقوق زنان، را زیر پامی گذارد به اصطلاح تغییراتی ایجاد کند به اعتقاد من یک علت مهم این قضیه ناشی از این تو در تویی به شدت پیچیده ای است که زن پایین

نشده است. البته من منکر تلاش‌های ارزشمند فعالیت‌های فمینیستی نیستم، از جمله حرکت‌هایی برای آگاهی و آزادی و مساله‌ی حل‌های فمینیستی که در دانشگاه‌ها راه افتاده است و طرفدار هم پیدا کرده است. اصلاح جنبش زنان و به خصوص بخش فمینیستی آن تابو شکن است و این یکی از ویژگی‌های مهم آن در کشورهایی مثل کشور ماست. وقتی در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ماحوزه‌های مختلفی

هم چون WMW با یک منشوری که همه این چیزها را در برمی گیرد وجود داشته باشد، حلقه های مختلف این زنجیر در جاهای مختلف جامعه در زمینه هایی که کار می کنند می تواند جذب کند و فکر می کنم این به نوعی بخشی از حرکت های ارتقا آگاهی است و نیز حرکت های ضد جهانی سازی.

WMW: به نظر من اگر این اتفاق با حرکت WMW بیافتد خیلی خوب است ولی مساله این است که تاماً این مطلب را آسیب شناسی نکنیم نمی دانیم چه باید بکنیم این گیر واقعی در کجاست؟ به اعتقاد من گیر در این نیست که این بخش از زنانی که جزو فعالان



به اعتقاد من مسالهی تعدد زوجات، یک پیام مهمی برای ما دارد. این پیام و نیز سایر مشکلات محل چالش و نگرش و دیدگاه های مختلف هست... اگر همین ماده‌ی ۱۱۳۳ قانون مدنی را که می گوید: مرد می تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق دهد، برسی کنید می بینید که زن پایین جامعه را نابود می کند

مهم است زیرا از سیلاری از آنها حق حیات را می گیرد. چرا که از خانه بیرون می افتد و دیگر او رهی خیابان می شود و کارش تمام است.

بنابراین از یک سو من با آن نگرش مخالف هستم و معتقدم که واقعاً مساله‌ی زن، مساله‌ی اکثریت زنان جامعه‌ی ما است و خیلی هم مهم است و نه تنها اصلاح لوکس نیست، بسیار هم حیاتی است.

از سویی هم با این که فقط متأثر از مسائل زنان طبقه‌ی متوسط باشد مخالفم، من می خواهم بگویم که برای این که جنبش زنان نیرومند شود آیا نیاز به این نیست که شعارهای گونهای گسترش یابد که زنان طبقه‌ی پایین جامعه هم به نوعی وارد فعالیت های اجتماعی شوند و برای حقوق خودشان بهتر تلاش کنند.

عرaci: اگر یک گروه یا مجموعه ای باید و بگوید مشکل ما اصلی است (آن چه که در واقع بین گروه ها فاصله‌ی اندازد همیشه همین است، هر کسی فکر می کند مشکل خودش اصل و مهم است) به این ترتیب هر کسی، خودش را توجیه می کند، البته منظور من از هر کس، هر گروه است نه من نوعی، علی رغم این که من خودم با حرف شما موافقم، ولی منظورم این است که

اجتماعی زنان هستند به یک سو پرداخته و از سوی دیگر غافل شده‌اند، بلکه باید دید این گیر کجاست؟

به اعتقاد من همین مساله‌ی تعدد زوجات که به عنوان مثال مطرح شده، یک پیام مهمی برای مادراند. این پیام و نیز سایر مشکلات محل چالش و نگرش و دیدگاه های مختلف هست.

چه آن هایی که اعتقاد دارند مساله‌ی زن، مساله‌ی لوکس است، که من شدیداً با این مساله مخالفم چرا که واقعاً مساله‌ی زن، مساله‌ی لوکسی نیست که عده‌ای از روی تفریح و تفرّج به آن پردازند.

اسکوپی: این که گفته می شود لوکس، به نظرم به علت پرداختن بیش تر به مسائل روبنایی قضیه است.

محسنی: اشتباه می کنند، چرا که اگر همین ماده‌ی ۱۱۳۳ قانون (مفاد ۱۱۳۳ قانون مدنی می گوید: مرد

می تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق دهد) را برسی کنید می بینید که زن پایین جامعه را نابود می کند یعنی اتفاقاً با مسائل زن طبقه بالا و متوسط کاملاً متفاوت است چرا که زنان طبقه متوسط به بالا ناراحت هستند که شوهرشان طلاق نمی دهد، می خواهند حق طلاق بگیرند و برای شان مهم است (مثل این که کسی را در قفس بگذارند و بعد نگذارند او

ما باید راه دیگری پیدا کنیم و بایدیم هر گروهی را برآسان شناختی که از ستم های وارد هر محیط اش دارد و آن ستم برایش اولویت پیدا می کند برسی کنیم و با آن دلبستگی ها که باعث می شود تا در مورد حل و رفع آن ستم ها کار کند. بنابراین شمام ممکن است در طبقه‌ی متوسط هم کسانی را بینی که در محیط اطراف خودت که در خصوص حضانت چه مشکلات و رنجی می کشد و الان برای او مهم ترین مساله گرفتن امتیاز حضانت است.

اسکوپی: یک نکته‌ای که ماساید به آن توجه نمی کنیم این است که فقط به آن چیزهایی که دم دست ماست، می اندیشیم، جنبش زنان به هر حال تجربه‌ی زیادی ندارد و کارشان نوبوده و به همین خاطر فراز و نسبی داشته است، ولی الان به یک مرحله‌ای رسیده که باید عمیق تر فکر شود و بحث طبقاتی بودن مسائل را در نظر بگیرد. یعنی ماباید مشکل زنان را به صورت عام بینیم و طبقاتی، آن وقت الوبت را به طبقاتی بدھیم که فکر می کنیم شاید اگر مسائل آن طبقه حل شود منافع گسترده‌تری برای طبقات دیگر خواهد داشت. دیدگاه دیگری که در برخی از فمینیست ها هست این که فکر می کنند اگر مسائل و مشکلات طبقات زنان پایین هم حل خواهد شد. که با این بحث خانم محسنی فکر می کنم باید کار زیادی در پیش داشته باشیم.

امیری: من هم در مورد مشکلات زنان پایین و فقر جامعه با خانم محسنی موافقم و فکر می کنم اگر مساله‌ی فقر را در نظر بگیریم، می بینیم چه قدر از این فقر رنج می برند و همین فقر باعث عقب مانده‌گی آن هاست و تافق کم نشود، عدالت هم ایجاد نخواهد شد و زنان هم ناگاه و بی سواد خواهند ماند.

خانم مهاجر نظر شما چیست؟

مهاجر: فرمایش شمارا قبول دارم ولی معتقدم که مایی که این جانشسته ایم کل جنبش زنان نیستیم بلکه افرادی هستیم یا حداکثر نایانده‌گان یک سری تفکر در جنبش زنان و نمی توانیم نظر قطعی بدهیم که چه مسائلی عام است یا خاص است. باید می توانستیم یا توائیم، روی این موضوع ها تحقیق کنیم و اولویت های جنبش زنان را مشخص کنیم، اولویت به گمان تحالا برای همه مان نجات جان زن هایی بوده که به سنگسار و اعدام محکوم شده‌اند.

عرaci: البته به نظرم حداقل اگر WMW طرف دار پیدا کرده ما جزی از این طرف دار هستیم، پس ما می توانیم استراتژی خودمان را تعیین کنیم و بگوییم که تا الان اشتباه کردیم و نرفتیم سراغ گروه های رحمت کش و نرفتیم به دنبال ماده ۱۱۳۳ ولی باید از این پس برویم، مامی توانیم ولی این که می گوییم جنبش زنان این است و باید این بشود توجه کنیم، جنبش زنان غیر از ما هم زنانی را در برمی گیرد. یعنی

کملابه وضوح تبعات منفی WTO را مس می کند، و اقتصادی این قضیه الان هر روز در کشورمان کسترش پیدا کرده است، بیکاری زنان کارگر، کارمند، اخراج آن هایه عنوان تعديل نیروی انسانی، بینیدنها بیکاری خود زن ها برای آن ها مشکل نیست حتا بیکاری همسرانشان نیز با سنگینی برای زن هاست آن هاید هم فقر ناشی از بیکاری را تحمل کنند هم آثار روانی آن را، یعنی می خواهم بگویم که خانم عراقی حرکت WMW را روانی بونش می دانند ولی من می خواهم که واقعی تر باشد اگر تلاش کنیم و روی آن بدلش یعنی فقر و خشونت تأکید کنیم و روی این که چگونه باید عدالت را گسترش دهیم روی همه این های تو ان کار کرد. باز هم تأکید می کنم که با به رسمیت شناختن مطالبات زنان نباید از حصلت بسیج علم زنان غافل بود. دیگر این که یکی از نکات مهم جنبش زنان جدا کردن مسائل زنان از سایر مطالبات زنان سیاسی نیست و این موضع گیری ها کمی زنان را اداره ملاحظه کاری می کند. مثلا زن های رانندگان شرکت واحد به خاطر مسائل شورهان شان آسیب دیدند. ولی جنبش زنان چه حرکتی انجام داد؟ از این گونه مثال های زیاد است. که به نظرم باید این نکات را هم در جنبش زنان تگاه کنیم.

متلاطفین بحث WTO و جهانی سازی، باز هم جنبش زنان بر لین موزه فعالیت نداشته است یا کم تر فعل بوده است.

عراقلی: من اندکی از این رویکرد راضی نیستم چرا که به این ترتیب مثل این است که ما باید برای جنبش نسخه بیچیم، به نظرم بهتر است که این طور نباشد.

اسکوپی: فکر می کنم که بحث کالبدشکافی جنبش زنان باید مطرح باشد به هر حال ما چند نفر کوچکی از جنبش هستیم و این نظرات را برای اولین بار به طور واضح مطرح می کنیم بحث نسخه بیچی هم نیست بیش تر بحث کالبدشکافی است.

عراقلی: درست هست که ما آسیب شناسی جنبش را مطرح کردیم ولی از ووهام این دیدگاه ما درست ترین و مناسب ترین دیدگاه نیست به هر حال به عنوان جمع بندی گفت و گوی خودمان الان یک خلاه وجود دارد یعنی نیروهایی که برond در بخش های دیگری از زنان جامعه فعالیت کنند و برای شناسایی مشکلات زنان آن طبقه برنامه ریزی لازم را داشته باشیم.

اسکوپی: همین نکته که برنهام ریزی لازم است و باید کارهای از قبیل تشکیل کارگاه ها و کارهای تبلیغی و آگاه سازی و اطلاع رسانی از طریق مثلا توزیع بروشور و در میان طبقات پایین صورت گیرد نکته ای قبل توجیه است. خسته نباشید، از طرف مجله و خودم از همه شما مشکرم که وقت خود را در اختیارمان گذاشتید موفق باشید ■

با به قول خاتم اسکوپی چرا کارگاه های خشونت علیه زنان را در مناطق پایین شهر تشکیل نماید، اسکوپی: فکر می کنم مسائلی که در این میزگرد مطرح شد گوش هایی کوچک از مسائل جنبش زنان است ولی تاکیدم بر این است که پس از گذشت یک دهه از فعالیت زنان واستقبال خوبی که چه نیروهای جوان و چه زنان طبقات پایین از حل و طرح مشکلات شان دارند (این را به تجربه در این چند سال که با تعدادی از زنان این طبقه داشتم می گویم)، جنبش زنان باید به طور کلی بتواند تحولی در حل مسائل یا کمک به حل مسائل زنان ایجاد کند.

محسنی: دقیقاً همین طور است در تایید حرف های

خاتم اسکوپی می خواهم بگویم به نظرم همین حرکت

خیلی هایه من گفته اند که در این جزو هایی که حرکت

WMW نوشته شده است حرفا های سازمان ملل زده

شده واقع چیز جدیدی وجود ندارد، بعد از اکار

سازمان ملل بعضی از حرف ها را صرف برای این می زند

که زده باشد و ربطی به عملکردش ندارد.

محسنی: البته من هم از این که آن طور که

می نویسند یا می گویند و به آن عمل نمی کنند نظر

شمار ادارم ولی ما هم حرکت WMW را درست

نمی خواهیم پذیریم.

عراقلی: من نگفتم که این حرکت حد در حد درست

است من گفتم در این حرکت ظرفیت هایی است که

می توان از آن استفاده کرد. تازه این شبکه با تگه

انتقادی به قوانین سازمان ملل پرداخته و بالک تجارت

جهانی و صندوق بین الملل بول و غیره را هم زیر سوال

برده است.

- خاتم محسنی شما بحث تان راجع به جنبش را

ادامه دهید.

محسنی: من موضوع جنبش و تعریف دیگری از آن را،

بسیج، می نامم، شما دست روی خواسته ای بگذارید

که بسیج بخش باشد این بسیج است که به جنبش

پتانسیل می دهد

به نظرم تا وقتی که فقط ما مسائل طبقه ای متوسط و

محسنی: به نظرم خاتم عراقی خوب نظری داشند و

این گونه می توان جمیع بندی کرد که مطالبات

بخش های مختلف زنان را به رسمیت بشناسیم کما

این که برخی زنان خلق دارند خارج از کشور بروند و

اجزاء ای شوهر مانع است واقعه ایم یک زن قیم لازم داشته باشد

است که برای سلفت یک زن قیم لازم داشته باشد

حتا اگر این موضوع ربطی به مسائل طبقه ای پایین

نداشته باشد ما آن را به رسمیت می شناسیم و یا

مواردی از این قبیل.

من خودم را متعلق به حرکت WMW می دهم و این

را قبول دارم ولی این مورد که خاتم عراقی گفتند کمی

نظر دارم و آن این که باید با شبکه های مختلف

WMW روی فقر که همه را عذاب می دهد بپیش تر

تکیه کنیم. همان طور که خاتم کبریایی در شغلش

به اعتقاد خودم حتی گروه های لبرال راست در مجلس و شورای فرهنگی اسلامی زنان که حتی برخلاف جهت های ما هم قدم بر می دارند آن ها هم

جزو جنبش زنان هستند چرا که آن ها هم به نوعی (با توجه به اهداف شان) و به هر حال برای زنان طبقه

خودشان به دنبال دستاورده است که نمی توان گفت نه چون برای همه نیست پس جزء جنبش زنان

نیستند ولی به هر حال برای طبقه ای که تعلق دارند دستورلد و امتیازهایی به دست آورده اند

مهاجر: بینید در مورد حرکت WMW و

گسترده گی بستر آن، بحث های شده از جمله سازمان ملل، من نقدي برای منشور حقوق بشر دارم و به

نظم حاتا چار چوب هم نیست بلکه یک الگو است. اخیر جمعی از دوستان و تشکل ها، که همگام با

حرکت WMW بود امیدوار کننده است.

عراقلی: با همه ای این صحبت های باید فراموش کنیم که زنان به طور مستقل از سال ۵۷ به بعد به مسائل

خود، با دیدگاه های فمینیستی پرداختند.

اکثر این زنان از طبقات متوسط بودند پس مسائل زنان را از دید خوشنان دیده اند.

مهاجر: من هم فکر می کنم که تبلیغ یا جذب افرادی که بتوانند کمک کنند تا مبارزه برای حقوق زنان از مرزهای طبقاتی بگذرد در هر حال گلار مهمی است.

البته این فقط مشکل مانیست در سطح جهانی هم مطرح است و خیلی کلی است و روشنایی و در مجموع فقط به درد زن طبقه ای متوسط می خورد. حتی وقتی از فقر زنان صحبت می شود بینید دقیقاً در کنفرانس پکن هم مسائلی مطرح شد که برای حل مشکلات روشنایی زنان بود. مثلاً زنان برمه ای دقیقاً بیان

می گردد که در شمال کشورشان مساله ای فقر عمده است، اما در جنوب مسائله چیز دیگری از آن را،

متغایر، پس این گونه می توان جمیع بندی کرد. تازه این شبکه با تگه

انتقادی به قوانین سازمان ملل پرداخته و بالک تجارت جهانی و صندوق بین الملل بول و غیره را هم زیر سوال برده است.

- خاتم محسنی شما بحث تان راجع به جنبش را

ادامه دهید.

محسنی: من بخصوص جنبش و تعریف دیگری از آن را،

بسیج، می نامم، شما دست روی خواسته ای بگذارید که بسیج بخش باشد این بسیج است که به جنبش

پتانسیل می دهد

به نظرم تا وقتی که فقط ما مسائل طبقه ای متوسط و بخش های نخبه را مورد بررسی قرار دهیم که

خودشان می توانند با فراغ بال به فعالیت اجتماعی بپردازند از وجود پتانسیل زنان طبقه ای پایین جامعه غافل خواهیم بود.

مهاجر: ظرفیت و توان را باید در همه حال دید. مهم نیست که تعداد چند نفر باشد ولی این که با این

ظرفیت چه می توانیم بکنیم. فکر می کنم مشکل ما ندانستن مسائل و ظرفیت زنان طبقه ای پایین جامعه نیست بلکه توان و نیرو و امکانات هم برای همین

بسیجی که می گویید لازم است.

عراقلی: البته می توانیم با طرح خواسته های اکثریت زنان این طیف ها را به هم دیگر نزدیک کنیم موافقم که می توانیم از این به این قضیه فکر کنیم که، چرا

تاکنون به مسائل زنان فقیر و پایین جامعه نپرداختیم

جهان در سالی که گذشت

سیامک طاهری

متزلزل شده است و به اصطلاح میانه‌روها، نظم و انضباط را زیر پا گذاشته‌اند. حتاً دو جناح راست حزب جمهوری خواه - محافظه‌کاران افراطی و راست مسیحی - نیز دچار این وضعیت شده‌اند. اکنون دموکرات‌ها انصبایطی را که پیش‌تر از آن جمهوری خواهان بود به نمایش می‌گذارند. او ضمن اشاره به این که بوش تحت دو فشار داخلی و خارجی است می‌گوید: پنج موضوع موجب تغییرات در فضای سیاسی آمریکا شده است... ترکیب آن‌ها سنگ غلتانی را به وجود آورده است که هر لحظه شتاب می‌گیرد و در سال ۲۰۰۶ تاثیر خود را نشان خواهد داد:

- ۱- آمار تلفات آمریکا که پیوسته در حال افزایش است.
- ۲- فاجعه‌ی کاترینا که سطح بی‌کفایتی و بی‌تفاوتوی اجتماعی دولت بوش را آشکار کرد و این امر مردم بسیاری را در آستانه‌ی مرگ قرار داد. اما این آن چیزی نیست که تلاش‌های بوش را بر باد داد وی دریافت که باید وعده دهد که دولت فدرال برای جبران خسارت‌ها، کاری خواهد کرد. بنابراین از کنگره خواست تا طرح پژوهش‌های را به تصویب برساند. این همان باری بود که کم‌محافظه‌کاران مالی جمهوری خواه را شکست. بوش در آغاز متعهد شده بود که با کوچک کردن دولت، هزینه‌ها را کاهش دهد، اما درخواست وی برای تصویب این طرح پژوهشی، محافظه‌کاران مالی را مایوس کرد.
- ۳- بی‌کفایتی بوش در رسیدن به مهمنترین دستاوردهش یعنی انتصاف قضات محافظه‌کار در دیوان عالی آمریکا و شکست هویت مهیز (برای عضویت در دیوان عالی آمریکا)، راست مسیحی را ناکام کرد و به تبع آن، این جناح از حمایت از رژیم بوش دست برداشت. به طور قطعی، آنان گزینه‌های دیگری جز بوش ندارند، اما اکنون که او دچار دردسر شده است آنان نیز در صدد تقویت جایگاه وی برنمی‌آیند و دیگر به او اعتماد ندارند.
- ۴- اعلام جرم علیه مقامات ارشد دولت بوش - لوئیس لیبی ضمن تلاش برای مخدوش کردن

آمریکا بازنشده و این هزینه‌ی فساد فرهنگ جمهوری خواهان است. سنا تور ادوارد کندی از ایالت ماساچوست نیز گفت: سخنان بوش، سرشار از وعده‌های توخالی، فقدان اعتبر و شکست در فهم این نکته است که بدون صداقت نمی‌توان به جایی رسید و منافع خاص گروهی در این دولت، بر منافع مردم آمریکا ترجیح داده شده‌اند. در حالی که سخنان بوش در کنگره هنوز آغاز نشده بود خانم سیدنی شیهان یکی از معروف‌ترین چهره‌های مخالف و منتقد جورج بوش توسط پلیس دستگیر شد. این زن آمریکایی مخالف بوش که فرزند خود را در جنگ عراق از دست داده است، در یک اقدام نمادین از سوی دموکرات‌ها برای شرکت در مراسم سخنرانی سالانه‌ی جورج بوش دعوت شده بود. او که اکنون به یک چهره‌ی جهانی و پرجسته تبدیل شده است چندی پیش از سوی هوگوچاوز ریس‌جمهور نونزوپلا در اجلسس مجمع جهانی اجتماعی در کاراکاس حضور یافت و بار دیگر مخالفت خود را با سیاست‌های جنگ‌طلبانه بوش اعلام کرد. بنا به گزارش خبرگزاری فرانسه، به نقل از رسانه‌های آمریکا، این مبارز ضد جنگ هنگامی که پس از نشستن در جای خود در مجلس نمایندگان آمریکا، سرگرم بازکردن پارچه نوشته‌ای که در آن به ملت آمریکا هشدار داد که اگر در برابر تهدیدها نایستد با خطر و احاطه رو به رو خواهد شد، با اشاره به توفان کاترینا گفت: شهروندان آمریکایی در سواحل توفان‌زده منتظر بازسازی زندگی خود هستند، آمریکایی‌های بیکار منتظر شغل و سربازان آمریکایی در عراق در حال انتظار برای بازسازی یک ملت هستند، وی با اشاره به شعار دموکرات‌ها مبنی بر «راه بهتری هم وجود دارد» که آشکارا الهام گرفته از شعار «جهانی دیگر هم ممکن است»، گفت: آیا سیاست‌های بوش بهترین راه است. ناتسی پلوسی دموکرات از ایالت

در سالی که گذشت مشکلات متعدد آمریکا در سیاست خارجی و در مخالفت‌های مردم و کشورهای جهان با این سیاست‌ها هم‌چنان ادامه یافت. علاوه بر آن مشکلات داخلی آمریکا نیز بر آن افزوده شد.

اگر در سال‌های گذشته مشکلات آمریکا به طور عمدی به شکنجه‌ی زندانیان در ابوغریب، گوانتانامو و افغانستان و اشغال عراق و استفاده از بمبهای با رادیوакتیویته ضعیف شده و فسفر سفید و... را در برمی‌گرفت، در سالی که گذشت، گذشته از سوارد فوق - که گسترش یافت - مواردی چون افزایش کشته شدگان این کشور در جنگ، افزایش کسری تجارت خارجی و کسری بودجه، توفان کاترینا و گران شدن قیمت بنزین، جنجال‌های مربوط به افسای نام یک مامور سیا و فشار بیشتر بر سربازان آمریکایی به علت خروج هم‌پیمانانش از عراق و... بدان افزوده شد از دیگر موارد مهم مشکلات آمریکا گسترش مخالفت با جنگ و رشد اعتراض‌ها در این رابطه - گسترش انتقادهای داخلی به وسیله‌ی دموکرات‌ها و نیز سرایت انتقاد از سیاست‌های این کشور به پاره‌ای از جمهوری خواهان درون کنگره‌ی آمریکا بود. افساگری‌های مربوط به رشوه‌خواری به وسیله‌ی یک لانی کار حرفه‌ای در رابطه با مسوولان جمهوری خواه تکاشه‌ی دیگری بر پیکر نومحافظه‌کاران آمریکایی وارد کرد.

با نزدیک شدن انتخابات کنگره و سنا در آمریکا که در اوخر سال جاری میلادی برگزار می‌شود دموکرات‌ها بر شدت انتقادات خود افزوده‌اند و درون جمهوری خواهان نیز شکاف افتاده است. تیکم کین فرماندار دموکرات ایالت ویرجینیا در واکنش به سخنان جورج بوش در گزارش سالانه‌اش به کنگره که در آن به ملت آمریکا هشدار داد که اگر در برابر تهدیدها نایستد با خطر و احاطه رو به رو خواهد شد، با اشاره به توفان کاترینا گفت: شهروندان آمریکایی در سواحل توفان‌زده منتظر بازسازی زندگی خود هستند، آمریکایی‌های بیکار منتظر شغل و سربازان آمریکایی در عراق در حال انتظار برای بازسازی یک ملت هستند، وی با اشاره به شعار دموکرات‌ها مبنی بر «راه بهتری هم وجود دارد» که آشکارا الهام گرفته از شعار «جهانی دیگر هم ممکن است»، گفت: آیا سیاست‌های بوش بهترین راه است. ناتسی پلوسی دموکرات از ایالت کالیفرنیا نیز گفت: «هر وقت بوش و کنگره‌ی هم اخبار جمهوری خواهان، کشور را هدایت کرده‌اند، تنها افرادی دارای منافع خاص پیروز شده‌اند و مردم

حماس که در روزهای اولیه رشد خود از سوی اسراییل در جهت تضعیف نیروهای چپ فلسطینی و نیز الفت - حمایت می شد در روند حرکت خود به عامل جدی آزاردهنده اسراییل تبدیل شد. در این جا نیز همان حادثهای رخ داد که در لبنان - افغانستان - مصر - الجزایر و پیشتر رخ داده بود.

در لبنان حمله اسراییل به جنوب لبنان در جهت نابودی مقاومت فلسطین به پیدایی حزب الله منجر شد و در افغانستان حمایت آمریکا از طالبان به منظور سرنگونی دولت چپ‌گرای این کشور به قدرت گیری این جریان منجر شد.

در مصر نیز حمایت از اخوان‌المسلمین در جهت تضعیف ناصر به گسترش این تفکر در سراسر خاورمیانه کمک کرد و در الجزایر هم حمایت از جریان‌های رادیکال اسلامی به منظور تضعیف دولت وقت که با سیاست‌های وقت آمریکا مخالفت محدود می کرد به جنگ خونین داخلی منجر شد. از سوی دیگر قتل عرفات به وسیله اسراییل تنها فردی را که از جاذبه‌ای استثنایی برخوردار بود از سر راه حماس برداشت. تبلیغات آمریکایی در مورد فساد در تشکیلات خودگردان پیروزی را چون میوه‌ی رسیده‌ای در دامان حماس انداخت. اینک سیاست‌های آمریکا و متحداش در دفاع ظاهراً از دموکراسی با تناقض‌های جدیدی روپرورد شده است. با روی کار آمدن امیر پرتوز در حزب کارگر اسراییل برای اولین بار نیرویی در اسراییل (به غیر از حزب کمونیست این کشور و جنبش صلح) همین حال خواهان بازیس دادن سرزمنی‌های اشغالی شد.



نظرخواهی‌ها نشان می‌دهد که با روی کار آمدن حماس هوازاران خروج یک جانبه از سرزمنی‌های اشغالی افزایش یافته است.

آسیا

آسیا در سال گذشته با گام‌هایی بلند به سوی تبدیل شدن به یک بازار بزرگ آسیایی گام برداشت. اینک در آسیا قدرت‌های بزرگ اقتصادی چون ژاپن، چین، هندوستان، کره‌ی جنوبی... وجود دارند که در صورت به انجام رسیدن توافق‌نامه‌ی آنان در ایجاد بازار مشترک آسیایی، قدرت جدیدی

سازمان تجارت جهانی

در سالی که گذشت نشستهای سازمان تجارت جهانی هم‌جنان تظاهرات بی‌شمار و انبوهی را برانگیخت. صرف‌نظر از فشارهای بیرونی و مخالفت‌های توده‌ای با این ارگان نظام نوپیرالی، این سازمان از درون نیز دست خوش تفرقه شد. مقاومت کشورهای جهان سوم به خصوص چین، هندوستان و بزریل در مقابل آمریکا و کشورهای اروپایی باعث عدم موقیت‌های نشست آن شد. این شکست به خصوص در نشست هنگ‌کنگ بیشتر خودنمایی کرد. ایالات متحده آمریکا که خاستگاه WTO و جهانی‌سازی محسوب می‌شود. عملکرد به یکی از مشکلات اصلی سازمان تجارت جهانی بدل شده است. سخن بر سر یارانه‌های آمریکا به محصولات داخلی خوبی و به خصوص در مورد پنبه است. این چالش در مورد یارانه‌های کشاورزی اروپا نیز صادق است. حدود ۲۰ میلیون کشاورز پنبه کار در غرب آفریقا چشم به اجلاس هنگ‌کنگ دوخته بودند تا بلکه آمریکا یارانه‌های میلیارددی خوبی به پنبه را کاهش دهد. اما واب پورتن نماینده‌ی آمریکا در سازمان تجارت جهانی مشخص ساخت که به این زودی‌ها چنین اتفاقی نخواهد افتاد. به این ترتیب فقر کشاورزان پنبه کار در افریقا ادامه خواهد یافت. این یارانه‌ها چند سالی است که قیمت پنبه را در بازار جهانی پایین نگه داشته است. حدود ۲۵ هزار پنبه کار آمریکایی تنها نفع برندگان مذکور هستند. این نوع سیاست دامپینگ تنها در سال ۲۰۰۵ میلادی موجب ۴۰۰ میلیون دلار خسارت برای ۳۳ کشور تولیدکننده‌ی پنبه در افریقا شده است. بدین ترتیب ۲۰ میلیون کشاورز افریقایی فدای ۲۵ هزار پنبه کار آمریکایی می‌شوند. این تنها آمریکایی نیستند که مورد سرزنش قرار می‌گیرند. اروپا نیز پیرامون عملکردش در زمینه‌ی اغلب محصولات کشاورزی مورد انتقاد است. گفته می‌شود اروپاییان و آمریکاییان هر کدام سالانه حدود ۱۰۰ میلیارد دلار یارانه و ژاپن حدود ۲۰ میلیارد دلار یارانه برای محصولات کشاورزی خود می‌پردازند. معوجه‌گران سازمان تجارت جهانی که به کشورهای جهان سوم پیشنهاد حذف یارانه‌ها را می‌دهند خود هرگز به نصیحت‌های خود عمل نمی‌کنند علاوه بر یارانه‌های فوق باید به یارانه‌های پرداخت شده از دو سو به بوینگ و ایرباس و صنایع نظامی نیز توجه داشت.

فلسطین

پیروزی حماس در انتخابات این سرزمنی تکان شدید دیگری را بر آمریکا و هم‌پیمانش وارد کرد.

وجهه جوزف ویلسون (سفیر سابق آمریکا در نیجر) دروغ‌های وقیحانه‌ای در رابطه با تسلیحات کشتار جمعی گفت: تام دیلی رهبر سابق اکثریت جمهوری خواه مجلس نمایندگان به نفس قانون در جهت حفظ اکثریت در این مجلس متهم شد، جک ابراموف، لایی گر نیز بخشی از شبکه دیلی در خرد رای در کنگره بود. علاوه بر این، اتهاماتی نیز به کارل رو و مشاور سیاسی ارشد بوش و بیل فریست همه‌ی رئیسمهای سیاسی در مواجهه با چنین مسایلی به خود می‌لرزند، اما بوش طی مدت کوتاهی با موارد متعددی از آن روپرورد است.

۵- بوش در سال ۲۰۰۱ دستورات محروم‌های را صادر کرد که براساس آن‌ها، شکنجه و استراق سمع مکالمات تلفنی شهروندان آمریکایی مجاز بود. رسوایی هردوی موارد نقض آشکار قوانین بود. رسوایی ابوغریب نخستین نارضایتی‌های عمومی را برانگیخت که به تدریج افزایش یافت. در سال ۲۰۰۵ سناتور جان مک‌کین که در جریان جنگ ویتنام به مدت ۵ سال اسیر جنگی بود و از تبعات این قضیه آگاهی داشت، اعتراضاتی را رهبری کرد و موفق شد طرحی برای ممانعت از شکنجه را در کنگره به تصویب برساند. دولت بوش به رغم مخالفت‌های فراوان نتوانست در این مورد کاری از پیش ببرد. پس از آن، قضیه استراق سمع مکالمات تلفنی فاش شد و مطبوعات آن را گزارش کردند. این همان راهی بود که نیکسون را به سوی سقوط کشاند. حال اگر یک جای کار به خوبی پیش می‌رفت، شاید بوش به این وضع دچار نمی‌شد. اما در هیچ جایی، هیچ کاری برای آمریکا روند خوبی در چریان نیست: نه در خاورمیانه؛ نه در آفریکای لاتین، نه در اروپا و نه در آسیا.

روزنامه‌ی واشنگتن پست در رابطه با نطق بوش در کنگره تبییر خود را به هشدار بوش نسبت به کاهش نقش آمریکا در سطح جهانی اختصاص داد و از قول او نوشت. در صورتی که در عراق شکست بخوریم باید تا مرزهایمان عقب‌نشینی گنیم، واشنگتن پست نوشت سخنان بوش واکنش به انتقادات فرایندی از اشغال طولانی مدت عراق است و نیویورک تایمز تبییر زد: هشدار بوش نسبت به خطرات انزواگرایی، و وال استریت جورنال نوشت: بوش قبول داد از عراق عقب‌نشینی نکند. و روزنامه‌ی شیکاگو تریبون چنین نگاشت: منتقلان می‌گویند بوش چیز چدیدی برای گفتن نداشت. این روزنامه در موقیت این سخنرانی ابراز تردید کرد.

پا به عرصه‌ی جهانی خواهد گذاشت که نادیده گرفتن آن غیرممکن است. رشد حیرت‌آور چین و ویتنام و سپس هندوستان نیز از عوامل دگرگون کننده آسیا و جهان است. رشد چین در سال ۲۰۰۵ به ۱۰/۱ درصد رسید و این کشور به ششمین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شد. پیش‌بینی می‌شود که در سال ۲۰۰۶ این کشور با پشت‌سر گداشت فرانسه و انگلستان به چهارمین قدرت اقتصادی جهان تبدیل شود.

آمریکای لاتین

آمریکای لاتین نیز همچون آسیا در جهت ایجاد یک بازار «آمریکای لاتینی» در حرکت است، وجود زبان اسپانیایی در تقریباً همه‌ی کشورهای آمریکای لاتین کسک بزرگی به اتحاد این کشورها کرده است. برگ برندهای که اروپا و آسیا فاقد آنست. همین برگ برنده، باعث شد که ونزوئلا به کمک خیل معلمان کوبایی در کمتر از ۲ سال به ۱/۵ میلیون شهروند خود خواندن و نوشتن بیاموزاند و هزاران پژشک کوبایی به درمان شهروندان این کشور بپردازند. اینک بولیوی نیز تجربه‌ی ونزوئلا را دنبال می‌کند. همین مزیت به آنان کمک کرد تا یک ایستگاه معتبر تلویزیونی راه بیاندازند. در سالی که در پیش رو داریم (سال جاری میلادی) در پیش از ۱۰ کشور آمریکای لاتین، انتخابات عمومی برگزار خواهد شد، که در اکثریت آن‌ها پیروزی چپ‌ها پیش‌بینی می‌شود. اینک سه کشور به مثاله سه پیکان مبارزه ضد امپریالیستی در منطقه آمریکا را تهدید می‌کنند، کوبا، ونزوئلا و بولیوی در راس



مبازرات مردم آمریکای لاتین قرار دارند. روزگاری چه‌گواهی هم‌زمان با جنگ ویتنام اعلام کرده بود که برای نابودی امپریالیسم دو، سه و چند ویتنام دیگر لازم است. اینک سراسر آمریکای لاتین برای آمریکا به ویتنام تبدیل شده‌اند. در ونزوئلا هم بنا به گزارشی بی‌بی‌سی چاوز دستور اخراج، یک واپسنه نظامی آمریکا در این کشور را صادر کرد. وی که واپسنه نیروی دریائی آمریکا در ونزوئلا است به جاسوسی متهم شده است.

روسیه

بخش‌هایی از گزارش کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه فدراتیو به بازدهمین کنگره‌ی دهمین کنگره‌ی حزب کمونیست روسیه فدراتیو و پلنوم‌های متعاقب آن، پدیده‌های نوین در حیات حزب و جامعه را بررسی و از آن یکسری نتایج اصولی اتخاذ نموده‌اند.

۱- روسیه پس از بحران مالی سال ۱۹۹۸ وارد مرحله‌ی رشد اقتصادی براساس سیستم سرمایه‌داری گردید. این رشد بسیار ناپایدار، ناموزون و معتمد است. ۲- این رشد روحیه‌ی مخالف را در جامعه تقویت کرد و پایگاه اجتماعی کمونیست‌ها و تسامی نیروهای چپ را گسترش داد.

۳- در روسیه رژیم بنپایاریستی برقرار گردید که از این رشد استفاده می‌کند. اما در عین حال به طور عینی مانع آن و سد پیشرفت گردیده است.

۴- اینک تضادها در داخل خود سیستم گسترش می‌باشد. برای اولین بار در تاریخ نوین، ایوزیسیون بورژوا - لیبرال شکل می‌گیرد. برای کمونیست‌ها این شانت تاریخی پیش آمده که بتوانند از تضادهای درونی طبقه‌ی حاکم استفاده کنند.

۵- فعلاً در دستور روز انقلاب سوسیالیستی قرار ندارد. روسیه در مقابل ضرورت تغییرات، از لحاظ ویزگی بورژوا - دموکراتیک و تغییر رژیم بنپایاریستی قرار دارد.

۶- انقلاب بورژوا - دموکراتیک نمی‌تواند به دست خود بورژوازی عملی گردد. هرچند خطر کودتاها نارنجی کماکان باقی است اما تغییرات دموکراتیک واقعی می‌تواند فقط به وسیله‌ی توده‌های خلق تحت رهبری کمونیست‌ها و دیگر نیروهای چپ عملی گردد.

۷- برای پیروزی ضروری است که مرکز نوین سیاسی، آلتنتاتیو رژیم بوروکرات حاکم شکل گیرد. یک سال پیش در مورد پیدایش جو انقلابی در کشور فقط حزب ما صحبت می‌کرد. اما امروز این تر طرف سیاست‌شناسان جریانات مختلف موضوع اصلی گردیده است. به همین دلیل ما باید هم از لحاظ بررسی توریک وضعيت موجود و هم در عرصه‌ی اقدامات عملی به جلو گام برداریم...

لینین در بررسی پرسوهای اجتماعی، رشد ارتقاب را همیشه با رکود اقتصادی و اعتلای انقلابی را با رشد اقتصادی مربوط می‌دانست. به چه دلیل؟ به این دلیل ساده که رشد اقتصادی به معنای تقویت پرولتاریا است. به معنای افزایش قدرت او برای مبارزه است. رفقاً در سال گذشته حزب ما چهار حلقه محاصره را، اخلاقی - روانی، سیاسی، رسانه‌ای - خبری، و زحمت‌کش و برای مردم خواهد بود. این ارگان مردم

■

تخربیات درون حزبی که از طرف رژیم حاکم سازمان داده شده بود، درهم شکست. حزب نه فقط این محاصره را درهم شکست، بلکه توانت صفو خود را تحکیم بخشید. حزب کمونیست که در جریان این مبارزات تجارب گران‌بها و کیفیت نوینی کسب کرد، هم‌اکنون در سطح نوینی از رشد خود قرار دارد. به همین دلیل رژیم به جای تبلیغات و عملیات ویژه سیاسی علیه حزب، بیش‌تر به زور و تضیقات مستقیم علیه آن روی آورده است. در طی سه ماه در یازده بخش کشور به دفاتر حزب حمله شده است و فعالان حزبی مورد تهاجم فیزیکی قرار گرفته‌اند، تعقیب چنایی در ارگان‌های دولتی علیه نمایندگان حزب ما در حال گسترش است. برای سرکوب از گروه‌های ضربت استفاده می‌شود. سازمان دهی گروه‌های ضربت و آغاز تضیقات به وسیله‌ی این گروه‌ها علیه ایوزیسیون، نشانه‌ی مطمئن نضج شرایط انقلابی است...

امروز خطر ناشیزم (شوونیسم روس) بیش‌تر از هر زمان جدی است. ما با این خطر در بسیاری از مناطق کشور بخورد، داریم، تحریکات و حتی قتل رفای ما دیگر برای ما خیر تازه‌ای نیست. گروه‌های ضربت حمله به کمونیست‌ها و طرفداران آن‌ها را سازمان دهی می‌کنند، به دفاتر حزبی ما حمله می‌کنند، آن را غارت و به آتش می‌کشانند در مسکو، پتروزبورگ، کومنسادار، خباروفسکی، اومسک و بسیاری از شهرها و نقاط دیگر... ما به خاطر هر رفیق که تحت پیگرد سیاسی قرار گیرد قاطعه‌نامه و با تمام نیرو مبارزه خواهیم کرد. رژیم پیگرد سیاسی و تخریبات گروه‌های ضربت را علیه ما تشویق می‌کند. اما اگر این وضعیت هم‌چنان ادامه یابد، ما حق داریم

به سازمان دهی واحدهای دفاع از خود اقدام نماییم. در این بینه ضمن تشرییح چگونگی کمیته‌های خلقی خودگردانی و دفاع از خود خواستار مشارکت فعال کمونیست‌ها در آن‌ها شده است و تصریح شده است: به خاطر بی‌اویوم که لینین از طرف حزب بالشویک‌ها نماینده نبود، بلکه نماینده‌ی ناؤگان بالتیک بود. می‌خواهید نماینده‌ی شورا شویید، باید وارد اتحادیه‌های کار، سازمان‌های سندیکایی و غیره گردید و تلاش کرد به عنوان نماینده انتخاب شد. این یک دموکراسی مستقیم خواهد بود. میدان مبارزه به خاطر نفوذ و نقش رهبری بین احزاب ایوزیسیون خواهد بود، این ارگان مردم زحمت‌کش و برای مردم خواهد بود.

من گفت و گویی است با آقای پرویز بابایی، نویسنده، مترجم و فعال سیاسی است که در پنجاه سال گذشته در جریانات سیاسی حضور مستقیم داشته‌اند، آقای پرویز بابایی در سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۷۷ از فعالان حزب توده بوده‌اند و در جریانات کودتای ۲۸ مرداد و پس از آن چندیار بر اثر فعالیت‌های سیاسی دستگیر شده و به زندان افتاده‌اند و سپس فعالیت‌های اجتماعی را در دهه‌ی چهل و پنجاه با شرکت در مبارزات مندیکاری و عضویت در سایر گروه‌های چپ ادامه دادند. ایشان مترجم کتاب‌هایی از جمله: زمینه‌ی تکامل اجتماعی، چند مقوله‌ی فلسفی، قویر باخ و پایان فلسفه‌ی کلاسیک آلمان، اندیشه‌ی انقلابی مارکس، از سفرات تا ساتر، و دهها مقاله‌ی تاریخی و سیاسی هستند که در چهل سال گذشته به آن مشغول بوده‌اند. این گفت و گو به صورت مفصل در سال ۱۳۸۰ در ده نوار تخلیم و پیاده شده است که اکنون با موافقت ایشان این قسمت به مناسبت سال‌روز ۲۹ اسفند در روز مل، شدن صنعت نفت تقدیم خواهد‌گذاشت.

مصدق، نفت، کودتا

دوفن نایاب، - علی‌رضا ثقفی

مجلس از آن جلوگیری نکرد. ریس مجلس هم که سردار فاخر حکمت و از واپستانگان دربار بود با این مساله مخالفتی نکرد. اگر کل هیات حاکم با این مساله مخالف بودند به راحتی نمی‌گذاشتند که قرارداد در مجلس طرح نشود. پس از آن مساله انتخابات مجلس شانزدهم پیش آمد و اعضای جبهه ملی که بین ۸ تا ۱۲ نفر بودند با تحصن در دربار و ابطال انتخابات تهران موفق شدند به مجلس راه یابند و مساله‌ای ملی شدن صنعت نفت را دنبال کنند.

می دانیم که تا قبل از مساله تجربه ای در ملی
کردن صنایع به خصوص مساله نفت حتا در
خاور میانه وجود نداشت و ایران در این زمینه اولین
کشور بود. طبیعتنا این اولین تجربه با مشکلات
خاص خودش مواجه بود و بایستی بسیار دقیق
عمل می شد.

بله آن زمان در ایارها در اختیار انگلستان بود. کسی نمی‌توانست کشتی‌های نفت کش بیاورد و از ایران نفت بخرد. به خصوص در خاورمیانه ناوگان انگلیسی حرف اول را می‌زد و این مساله به خصوص پس از ملی شدن صنعت نفت مشخص شد: یک کمبانی ایتالیایی آمد از ایران نفت بخرد، توطئه کردند و هوایپمای آن‌ها سقوط کرد. کشتی نفت کش نبود که از ایران نفت بخرد. وقتی نفت ملی شد ایران در تنگی‌نای عجیبی بود. یک عده می‌گفتند باید مقاومت کرد و تسلیم نشند و عده‌ای دیگر می‌گفتند این طوری که نمی‌شود، شما می‌گفتد ما روزی این قدر ضرر می‌دهیم از زمانی که شرکت نفت خواهید بیشتر ضرر می‌دهیم. خوب حالا به گونه‌ای عمل کنید که جلوی ضرر را بگیرید. عوامل انگلیسی و هیات حاکم سنتی در مجلس، از دولت می‌خواستند که هرجه زودتر مساله نفت را فیصله
بدهد.

آخری کسانی پیدا شده‌اند که می‌گویند مصدق با
ملی شدن نفت مخالف بود زیرا طرح لغو قرارداد را
آقای رحیمیان در دوره‌ی چهاردهم مجلس پیش



شما در دوره‌ی ملی شدن صنعت نفت و حکومت مصدق جزء فعالان سیاسی بوده‌اید و با گروه‌های مختلف ارتباط داشته‌اید خواهشمند است ابتدا مختصری درباره‌ی هیئت شدن صنعت نفت و زمینه‌های وجودی آن مطالعه بفرمایید.

با این قضیه ایستیفای حقوق ایران از شرکت نفت چیزی بود که هیات حاکم غالباً متوجه شده و دنبال آن بودند که حقوق ایران را از شرکت نفت بگیرند. چون می‌فهمیدند به هر حال قضیه‌ی دلار و لیره است و اگر دست این‌ها بیاید قدرت اقتصادی ایران زیاد می‌شود و می‌توانند به خیلی چیزها در داخل کشور برسند. در همان زمان آمریکا نفت عربستان را ۵۰-۵۰٪ استخراج می‌کرد، غیر از یک عده عوامل جاسوس، همه خواهان چنین تغییری بودند. منتها جرات نمی‌کردند. خود شاه به شدت از انگلیسی‌ها می‌ترسید. این بود که در واقع وقیع مصدق این را مطرح کرد. با آن مخالفت جدی نکردند بهخصوص که بحث ایستیفای حقوق ایران از شرکت نفت در همان سال ۱۳۲۷ یعنی قبل از

می گردند و نمی گذاشتند. یادم می آید جبهه ملی در بهارستان میتینگ داشت. ما از میدان فردوسی حرکت کرده بودیم، فروهر و طرفدارانش آمدند. جلوی ما را گرفتند. اول گفتند شعارهای تان را بردارید. تظاهر کنندگان شعارها را برداشتند. ولی باز هم نگذاشتند برویم. جلوی کوچه ظهیرالاسلام بود. ما با زاخاریان^۱ که عضو کمیته ایالتی و از اندیشه پردازان حزب بود رابطه داشتیم. او مسؤول سیاسی ما بود. خود ما هم جزو کلاس کادر نمونه بودیم. از مسابیل که در این برنامه ها همه باید شرکت کنند. حتا می گفتند فرمانتار نظامی (در مراسم پایابود سالگرد ۳۰ تیر) از قول دکتر مصدق نقل کرده که همه باید یکی بشوند.

هنگامی که این نزدیکی ها پیش آمد، عدمای از سران جبهه ملی مثل دکتر بقایی، مکنی، حاجی زاده و کاشانی، از ایندیشه جنبش ترسیمند چون می دیدند که حزب توده به مصدق نزدیک می شود. از آن طرف مصدق هم برای شوروی ارج و قرب زیادی قابل شده بود. حتا برای وصول طلاهای مذاکراتی در خریان بود و قرار بود که طلاهای را که به ایران بدهکار بودند نمی توانستند نیروی بسیج کنند. ۲۸

مصدق همیزی جلوتر افتداد بود، که کودتای مرداد اتفاق افتاد و ادامهی همان مذاکرات بود که پس از سه ماه از سر گرفته شد که منجر به تحويل طلاهای به دولت زاهدی گردید.

دارودستهی جناح راست جبهه ملی از ترس نزدیکی حزب توده به مصدق و این که مصدق را در مورد نفت سازش نابذیر می دیدند، شروع کردند به مخالفت با طرح اختیارات مصدق. مصدق اول اختیاراتی گرفته بود که حزب توده هم با آن اختیاراتی مخالفت می کرد و می گفت که مخالف قانون اساسی است. در صورتی که مصدق خودش نمایندهی قانون اساسی بود، قانون اساسی متاخر و ناطق، او هیچ وقت حاضر نبود از قانون اساسی تغطیه کند. اما در آن موقع ایجاد می کرد که اختیاراتی بگیرد و مثلا بعد از شش ماه بیاورد مجلس و مجلس با صحة بگزارد و یا لغو کند. در اختیارات دوم که بعد از ۳۰ تیر اتفاق افتاد، حزب توده متوجه شد که این قدر قانون اساسی، قانون اساسی نکند. این ارتخاج است که مصدق را به نفع قانون اساسی متهم می کند. یعنی همان استدلالی که جناح راست می کرد، حزب توده هم می کرد. در این زمان تلقی حزب توده از اوضاع درست تر شد، اوضاع و احوال و بی گیری های مصدق برای حزب

معتقد بودند (بیش تر نیروی سوم^۲) که مصدق از ترس حزب توده و این که به او اتهام سازش بزنند این پیشنهاد را قبول نکرد. و حال آن که آن طور که نجاتی در تاریخ بیست و پنج ساله نوشته به نظر نمی رسد که مصدق از ترس حزب توده قبول نکرده باشد. به هر حال من وارد ملیت این پیشنهادها نمی شوم احتمال دارد که مصدق به نحوی با این پیشنهادها کنار بیاید و در مرحله ای بعد کار را تمام کند. مثل لاصر سر کانال سوچ که اقدامات اولیه ای کرد، سازش هایی هم کرد. به هر حال مصدق تشخیص می داد که می خواهند دوباره پایی شرکت نفت انگلیس را باز کنند. این بود که زیر بار نمی رفتند.

به نظر می رسد که بعد از قیام مردم در ۳۰ تیر، مصدق بیش تر به طرف وادیکالیس^۳ کشیده شد.

بعد از ۳۰ تیر از جایی که محدودیت شاه و درباریان و نیروهای ولبسته به ارتخاج مطرح شده بود و پست وزارت دفاع را هم خود مصدق به عهده گرفته بود و سپاهی از سران اوتش را هم که با او مخالف بودند بازنشسته کرده بود، مانند سوپهبد امیر احمدی و دیگران از این طرف حزب توده هم تغییر وضع داده بود. بعد از ۳۰ تیر بزرگترین حزبی که از مصدق حمایت می کرد حزب توده بود بقیه احزاب که طرفدار او بودند نمی توانستند نیروی بسیج کنند.

به نظر شما پس از ۳۰ تیر و پرکناری قوام اسلام‌السلطنه چه کارهایی باید انجام می شد تا حزب مصدق تثبیت شود؟

در روز ۳۰ تیر عدمای از نیروهای نظامی به طرف مردم آمدند و حاضر به کشتار مردم نشindند. حتا یکی از افسران عالی رتبه به طرف مردم آمد و اعلام کرد که با مردم است و حاضر به شلیک به طرف آنها نیست. او بعدا عضو سازمان افسران حزب توده شد. مصدق می توانست از این وضعیت بهترین استفاده را بکند. می توانست مجلس را منحل کرده، زیرا زمینهی آن در میان مردم آماده بود. مجلس به قوام اسلام‌السلطنه رای داده بود. این همان مجلسی بود که مصدق بعدا با فرائض مجبور به اتحال آن شد ولی اگر در موقعیت ۳۰ تیر آن را منحل می کرد بسیار مناسبتر بود و مشکلات بدی آنرا هم نداشت.

با وجود این احوال مصدق پس از ۳۰ تیر هم چنان به سمت رادیکال تر شدن پیش می رفتند.

من یاد می آید که منصدق دستور داده بود که گردهم آمی مشترکی که پیش آمد برای طرفداری از دولت همه احزاب حضور داشته باشد اما فروهار و پان ایرانیستها و حزب نیروی سوم جلوگیری از اوضاع و احوال و بی گیری های مصدق برای حزب

محبوب به قبول مساله ملی شدن صنعت نفت شد. به نظر شما این مساله ساسا صفت دارد؟

این ادعا کذب محض است، به دلیل آن که مصدق با شعار لغو قرارداد مخالف بوده زیرا از نظر حقوق بین الملل لغو قرارداد قابل دفع نبود مصدق از نظر حقوقی به استناد ملی شدن صنایع در انگلیس با شعار ملی شدن نفت در سراسر کشور که مبتکر آن دکتر فاطمی بود موقوف شد و به همین دلیل توئیست در مجتمع بین المللی و دادگاه لاهه از آن دفع کند. حتا حزب توده هم مساله لغو قرارداد را مطرح کرده بود و پس از آن که شعار ملی شدن نفت پیش رفت حزب نظرش را عرض کرد و شعار ملی شدن «فت جنوب» را ابتدا مطرح کرد که ملی شدن در سراسر کشور را در بر نمی گرفت و این شایله را به وجود آورد که حزب توده نظرش به نفت شمال است که قبل از شوروی خواهان آن بود. این مساله پیش می آید که آیا اساسا در آن زمان شرایط جهانی به گونه ای بود که ایران بتواند حقوق خود را استیفا کند.

بعد از قیام مردم در ۳۰ تیر^۴ مصدق قدرت پیش تری به دست آورده بود و با قاطعیت بیشتری می ایستاد. قبل از آن پیشنهاداتی از طرف هر چند استوکس انگلیسی به مصدق شده بود. همهی اینها نظرشان این بود که شرکت نفت ساقی برگردید اما در همان زمان حادثه هایی پیش آمد که مواضع انگلیس و امریکا را علیه ایران تقویت کرد از جمله در انگلستان چرچیل دوباره روی کار آمد و حزب محافظه کار برپنه شد. آیزنهاور در آمریکا ریس جمهور شد، یعنی حزب جمهوری خواه روی کار آمد. این اتفاقات به ضرر ایران تمام شد. قبل از این حزب دموکرات بود و مصدق هولادارانی داشت و در انگلستان هم حزب کارگر به هر حال خشونت حزب محلافظه کار را نداشت. از آن طرف به قول مصدق استالین مرد (سال ۱۹۳۵) (یکسال قبل از کودتای ۲۸ مرداد که مصدق دکتر فاطمی را در راس یک هیات برای تثبیع جنازه استالین به مسکو فرستاد و خیلی از آنها تجلیل کردند، و با وجود حکومت نظامی به حزب توده اجازه داد برای استالین میتینگ برگزار کنند که خود من هم در آن شرکت داشتم) در این موقع پیشنهاداتی هم آیزنهاور و چرچیل بعد از ترومن داشتند، بعد پانک بین المللی (جهانی) پیشنهاد داد. گویا این پیشنهاد باش

جهانی را تا اندیزه ای مصدق قبول داشت اما به کارشناسان نفت داده بود تا بخواهند، آنها به نوعی حاضر بودند غرامت ببردازند ولی پای شرکت نفت انگلیس در میان نباشد. حالا یک عدمای هم

به میتینگ‌ها حمله می‌کردند. مثل شعبان بی‌مخ
که اول طرفدار آیت‌الله کاشانی بود و یا عشقی، امیر
مویور و از این قبیل چاقوکش‌ها که در میدان
پهارستان و مکان‌های دیگر طرفدار جناح راست
جمهوری پهلوی بودند.

به نظر می آید که قدرت حزب توده در همین زمان افزایش یافت یعنی هرچه مردم از جناح راست زده می شدند پیشتر به طرف حزب روی می آوردند چون به هر حال جریان دیگری نبود.

بله مردم طرفدار شعارهای ترقی خواهانه بودند، حزب توده شعارهای مترقبی می داد و دارای صفوں منظمی بود شعار دفاع از حقوق زنان، دهقانان، کارگران، صندوق حمایت و اتحادیه های کارگری درست می کرد. ۶۰۰ افسر عضو سازمان نظامی ۴۰۰ نفر در همین زمان که سیاست های حزب توده درست تر شده بود وارد سازمان نظامی حزب شدند. این نشان دهنده این مطلب است که هرچه مصدق توده های مردم را

پای آن‌ها را خرد می‌کنم. حتا تعدادی از چاقوکشان و رامین و جاهای دیگر را تجهیز کرده بود. حتا تعدادی از وزرای دکتر مصدق هم گفتند آقای بقانی بگذارید این‌ها بیایند. یعنی آن‌ها هم می‌فهمیدند که منظور دکتر مصدق این است که می‌خواهد به انگلیسی‌ها نشان دهد که نیروها یکپارچه‌اند. ولی دکتر بقانی پا را در یک کفش کرده بود که نباید این‌ها بیایند. و بالاخره هم از ترس این که جنجال پیش نماید به حزب توده اجازه داده شد که بعد از ظهر مراسم را برگزار کند و جمهوری‌ملی صحیح. در مراسم حزب توده که بسیار بزرگ بود کارگران کوره پرخانه‌ها هم شرکت کرده بودند. آن‌ها که به تازگی در یک اعتصاب با پشتیبانی حزب توده توانسته بودند پیروزی‌هایی به دست آورند، با شرکت خود در نظاهرات بر عظمت آن افزودند. به تدریج عناصر متفرقی جامعه از جناب راست جمهوری‌ملی دور می‌شدند؛ اما این‌ها یک مشت حققه‌کش داشتند که

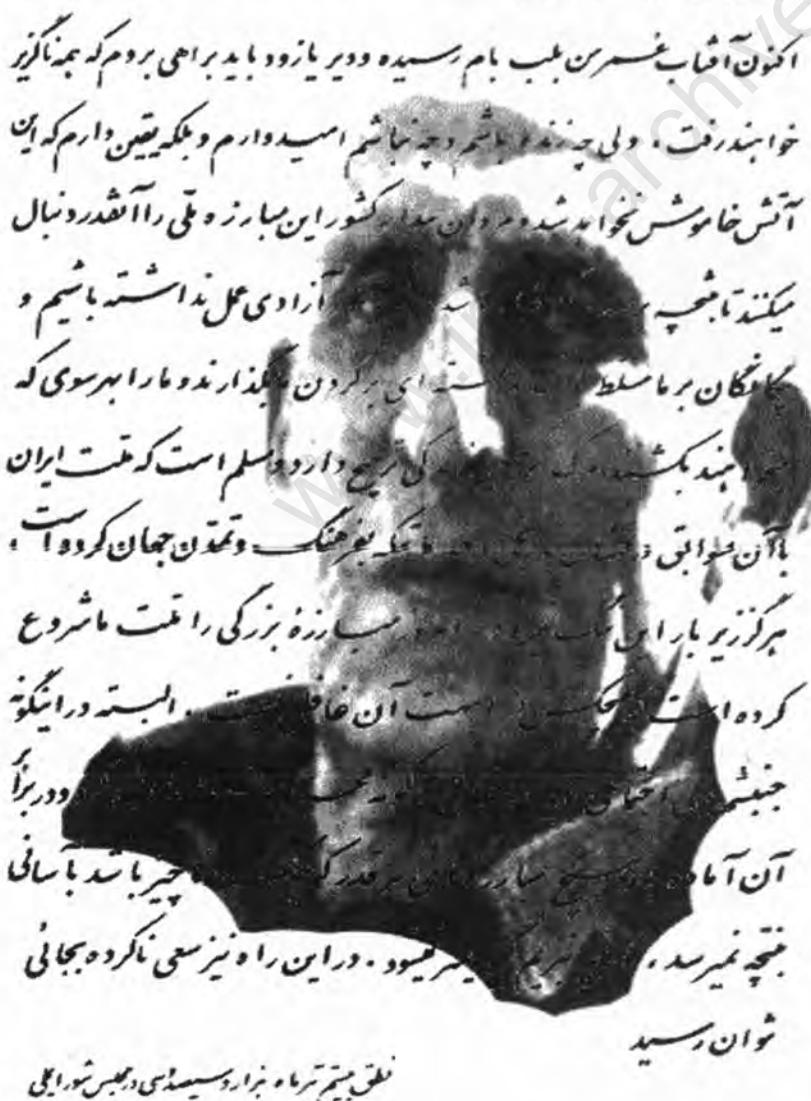
روشن شد. از طرف راست هم برخی سران
جبهه‌ملی شروع کردند به کناره‌گیری و دست
آن‌ها رو شد که با دربار دست در دست هم
هستند. ۹ اسفند این مساله افشا شد. جناح اقلیت
جبهه‌ملی جدا شد و همراه با بهبمانی، که
وابستگی اش به دربار مشخص بود و معروف بود با
انگلیسی‌ها در تماس است با کاشانی اعلامیه دادند
که اعلیٰ حضرت تشریف نبرند.

در جریان کودتای ۲۸ مرداد هم بهبهانی کفن

پویسید و علیه مصدقی وارد میدان سد.
بله، بعدها هم معلوم شد که دکتر بقایی هم دست در دست شاه داشته و ارادتی نسبت به شاه داشته است. خودش در مصحابهای که در سال ۱۳۶۶ در آمریکا کرده این مساله را افشا کرده است و خیلی مسائل دیگر را گفته است که نشان می‌دهد با شاه دوست بوده و با او سر و سری داشته. بی‌هوده نبود که در ۳۴ سالگی در مجلس پانزدهم بعد از آن خفغان بهمن ۲۷ ایشان یک دفعه بلند می‌سود و دولت رزم آرا را استیضاح می‌کند و در مجلس می‌خوابد. روزنامه شاهد را در می‌آورد و آن چپروی‌ها و تندروی‌های را می‌کند. رزم آرا جلو روزنامه‌اش را می‌گیرد، بازاری‌ها را می‌آورند و... خلاصه محبوبیتی برای خودش درست کرده بود، همه‌ی این‌ها نشان می‌داد که دستش در دست دربار بوده است و اعتراضات خودش هم آن را ثابت کرده به هر حال به تدریج که مساله جدی‌تر می‌شد مخالفت آن‌ها هم با مصدق بیشتر می‌شد. مساله بر سر جاه طلبی این و آن نبود، آن طور که بعضی‌ها مطرح می‌کنند که امپریالیست‌ها بین این جناح و آن جناح اختلاف انداختند. مساله بر سر منافع بود، منافع تعییں که دهد بود جهجه‌بندی‌ها آگاهانه بود.

مسلم است که هر چه حوت شفاف تر شود و مبارزه عمیق تر شود. جناحها و گرایش‌ها به تدریج در حابگاه واقع خود قرار می‌گیرند.

بله این طور نیست که می‌گویند آیت‌الله کاشانی را دکتر بقائی تحریک کرد. آیت‌الله کاشانی می‌دید که آیت‌الله به نفع آنان نیست و این‌طوری که جنبش پیش می‌رود به نفع حزب توده است. این مساله را دکتر صدیقی هم که وزیر کشور مصدق بود در تظاهرات ۳۰ تیر گفته است. جمعیتی که در مراسم حزب توده در بهارستان جمع شده بودند بسیار بیش تر از دیگران بود. او می‌گوید چهار برابر جمعیت جبهه‌ملی بود. تقصیر خودشان هم بود. حزب توده پیشنهاد کرده بود که مراسم را با هم برگزار کنیم و جبهه‌ی مشترکی تشکیل بدھیم. اما آقایان قبول نکردند. دکتر بقائی از همان آغاز شروع کرد به مخالفت، که اگر بگذرد توده‌ایها بایند من قلم



سیاسی تر می کرد، حزب توده برداشت می کرد، احزاب دیگر نمی توانستند برداشت کنند. این بود که جناح راست جیهه‌ملی چنان پیش رفت که دست در دست درباریان و مترجمین گذاشت. در ۲۸ مرداد، دکتر شروین داماد آیت‌الله کاشانی جزو اولین کسانی بود که در رادیویی کودتاچیان صحبت کرد. یعنی این قضیه دروغ است که کاشانی یک روز قبل نامه نوشته، آن نامه جعلی است. بعدها هم معلوم شد که یک نفر هست که دست خط او را جعل کرده است.^۲

این کارها سابقه هم داشته است، آقای طاهر احمدزاده در خاطرات خود می‌گوید: محروم طلاقانی برای من نقل کرد که یکی از محرومین (نویسندهای) بیت بهبهانی نقل می‌کرد که من و چند نفر دیگر قبل از کودتا برای اکثر علماء و روحانیون و طلاب اعلامیه‌های را با جوهر قرمز می‌نوشتیم و با امضا حزب توده می‌فرستادیم، با این مضمون که به زودی شما را با عمامه‌های سرتان به تیرهای چراغ بر قرب خیابان‌های آویزان می‌کنیم و از این مسایل بسیار بوده است که بیانگر آن است که حزب توده موفق به جلب نیروهای ملی شده بود.

بله درست است جناح راست کاملاً با کودتاچیان همکاری می‌کردند. منتها می‌خواستند موضع خودشان را هم علیه انگلیس داشته باشند. در انتخابات بعد از کودتا هم سهم کمی به آن‌ها دادند. حتاً حسین مکی پیشنهاد کرد که مصدق را باید محاکمه‌ی علیه کنید... که می‌گویند شاه بیرون ش کرد. شاه در واقع از این‌ها به عنوان آلت دست استفاده کرده بود و پس از کودتا دیگر نمی‌خواست با آن‌ها همکاری کند. حتاً در انتخابات بعد از ۲۸ مرداد، آن‌ها به سازمان ملل تلگراف کردند که انتخابات آزاد نیست، که سختگویی داشتند. زمان گفت شخصی به نام سید کاشی چیزهایی مطرح کرده... از این‌ها به عنوان مهره‌ی هرز استفاده کردن و بعد هم انداختندشان کثار و به آن‌ها اجازه ندادند در امور دخالت کنند.

شما از جمله افرادی بودید که در جریان کودتای ۲۸ مرداد و بعد از آن در داخل کشور بودید. دو مطلب است که شما خوب به خاطر تان مانده است، یکی خود ۲۸ مرداد و خاطرات شخصی شما از آن روزهاست، همان مطلبی که در مقاله‌ای با عنوان «پیروزی آسان کودتاگران» در مجله‌ی آدینه مطرح کردید. و مطلب دیگر گروههای سیاسی بعد از ۲۸ مرداد. در مورد اول در خود حزب توده هم دو نظر وجود دارد. یکی نظر آقای کیانوری است که می‌گوید نمی‌توانستیم کاری انجام دهیم. (خاطرات نورالدین کیانوری ص ۲۸۸ به بعد). اما آقای محمدعلی عمومی در کتاب درد زمانه این گونه مطرح می‌کند

پادگان‌ها بود و حتا در جریان دستگیری افسران مشخص شد ۲۰ هزار نارنجک ساخته بودند، البته آقای کیانوری می‌گوید ۱۲ هزار نارنجک در

کارگاه‌های حزب توده ساخته بودند. که همانند نارنجک‌های آمریکایی و به همان خوبی بود، در حقیقت تدارکات به نظر می‌رسد در همه‌ی زمینه‌ها دیده شده بود و افسران ارشت نیز آن‌ها که به سازمان نظامی حزب پیوسته بودند در پست‌های حساسی بودند.

بله بسیار از این کارها قبل از کودتا انجام شده بود. در ۲۵ مرداد کودتا توسط حزب به مصدق اطلاع داده شد. برخلاف مطالبی که سرهنگ نجاتی می‌گوید؛ سرتیپ فولادی بود که اطلاعات را آورد و غیره. خود مصدق در دادگاه گفته و در روزنامه اطلاعات هم چاپ شده که یک فرد ناشناسی تلقی شده اندرون منزلم زنگ زد و به من گفت که آقا امشب این برنامه را دارند... من پرسیدم که شما کی هستید، فرد ناشناس گفت: شما چه کار دارید که من کی هستم، جریان این است، و بعد هم من یادداشت کردم و دیدم که سرهنگ نصیری آسد و من او را گرفتم... وقتی این جریان پیش آمد، فردا صبح یعنی ۲۵ مرداد شاه فرار کرد همه گفتیم کار تمام شد. گارد را هم خلع سلاح کردند... ولی شبکه‌ای از آن‌ها تدارک چیزهای بودند.

که همان M-6 یعنی بخش ویژه‌ای که تحت نظر آمریکا و انگلیس بودند، برادران رشیدیان و زاهدی هم که مخفی بودند و با این‌ها همکاری می‌کردند.

بله حتاً بعد از این که شاه فرار کرد در سیاست‌های آمریکا نسبت به ایران تغییراتی رخ داده بود. وزارت خارجه آمریکا به ریس‌جمهور گزارش می‌دهد که ما اشتباه کردیم. تلگراف می‌کنند به فیشکا روزولت، نایانده‌ی ویژه‌ای آمریکا در ایران که برگردید یعنی سیاست‌های آمریکا طی این دو سه روز تعییر کرد. اما طرفداران شان فعالیت‌هایشان را ادامه می‌دهند. از جمله تظاهراتی که از اوساس و چاقوکشان به راه می‌اندازند که ما شاه می‌خواهیم، قرآن می‌خواهیم... توسط بهبهانی و رشیدیان از محلات چاقوکش‌ها و لات‌ها را جمع می‌کنند، مثلاً از راه‌آهن قاسم کوری را می‌آورند. شب ۲۸ مرداد هم عرق زیادی به آن‌ها می‌دهند حالا جالب این جاست که در این شب رابطه‌ی حزب هم برقرار نیوهد است، یکی از رفقاء آن زمان که اخیراً فوت کرده است به نام لولاچی تعریف می‌کرد که مارا عصر ۲۷ مرداد دستگیر کردند (دستور داده شده بود که تمام توده‌ای‌ها را که تظاهرات می‌کردند بگیرند) مصدق هم دستور داده بود که روز چهارشنبه کسی از طرفداران من در خیابان‌ها نباشد، حزب هم دستور داده بود که کسی از اعضاء حزب به



چاهایی که سربازها کشیک داشتند، سنگر می‌گرفتیم و بدین ترتیب اعلامیه‌ها را داخل پادگان‌ها پرتاب می‌کردیم. در این کارها از جمله همکاران من محمود کوچک شوشتاری و وارطان سالاخاییان بودند، که هر دو دستگیر شده و در زیر شکنجه گشته شدند. کار خیلی متھورانه‌ای بود چون سربازان کشیک همه مسلح بودند و فاصله‌ی کمی با ما داشتند.

این برنامه‌ها که مربوط به قبل از کودتا بود نشانگر آن است که همه وضعیت را درک می‌کردند.

بله قبل از کودتا مساله‌ی حزب این بود که ما باید کودتا را به چنگ علیه کودتا تبدیل کنیم. قبل از ۲۸ مرداد جریان ۹ اسفند بود. مساله‌ی کودتا را از سه ماه قبل می‌دانستند. تدارکات را این‌گونه چیزهای بودند بعد که کودتای ۲۸ مرداد اتفاق افتاد این گروههای را آوردند و کار با اسلحه و کارهای کماندویی را آموزش دادند که مثلاً چگونه کشته کج بگیریم، چگونه اسلحه را بایز و بسته کنیم و با آن کار کیم. در حقیقت تمرين عملیات شهری و خلع سلاح

خیلیان‌ها نیاینده این حرفها مسلم است، سرتیپ مدیر که ریس شهربانی را که از کودتاجیان بود، صحیح عرض کردند، و به جای او سرتیپ دفتری را که او هم از کودتاجیان بود گذارند، اما مصدق می‌گفت که او به من خیانت نمی‌کند کودتا از همان ۲۷ مرداد شروع شده بود.

عصر ۲۷ مرداد خودو ۶۰۰ الی ۷۰۰ نفر از توده‌ای‌ها را که تظاهرات می‌کردند گرفته بودند. این رفیق ما تعریف می‌کرد که در راه آهن ما را دستگیر کردند، و در آنچه زندانی بودیم، ریس کلانتری سروان درمنشیان آمد و گفت کدام یک از شماها مردید که بگویید ما توده‌ای هستیم، هیچ کس بلند نمی‌شود باز می‌گوید یک مرد میان شما پیدا نمی‌شود. من یک پیغام دارم برای حزب توده. دوست من بلند می‌شود و می‌گوید برو به این رهبران فلان فلان درمنشیان می‌گوید برو به این رهبران فلان شده حزب توده بگو، دارند تدارک می‌چینند. تمام چاقوکش‌ها را تجهیز کرده‌اند بروید اطلاع بدھید.

بعداً معلوم شد که عضو سازمان افسری بوده. ولی ارتباطش قطع شده بود با این وضع سرتیپ ریاحی به مصدق می‌گوید دستور دهد که هواپاران نهضت فردا به خیلیان‌ها نیاینده به این خاطر روز چهارشنبه ۲۸ مرداد هیچ یک از طوفان‌ران مصدق در خیلیان‌ها نبودند و این چاقوکشان از جاهای مختلف حکمت می‌کردند، اتوبوس و گساري و مانشین به راه اندیزند، و پلیس هم در دست آقایان بود.

کامیون‌های پلیس در پشتسر حکمت می‌کردند، و از این‌ها حمایت می‌کردند، در خیلیان از گروه‌های طوفان‌ران حکومت هم نبود، اگر کسی به رگ غیرتش برمی‌خورد و جلوی این‌ها می‌ایستاد او را می‌گرفتند و می‌زنند، دو سه تا این فاحشها هم مانند ملکه اعتضادی و دیگران همراهان شان بودند... خیلی از کسی هم در این روزها از بخورد گروه‌ها با هم ترسیده بودند، مثلاً پان ایرانیست‌ها توده‌ای‌ها را می‌زنند، توده‌ای‌ها آن‌ها را می‌زنند، از این بخوردها زیاد رخ می‌داد، حتاً خود ما که در چاچانه کلوبیان کار می‌کردیم در بهارستان،

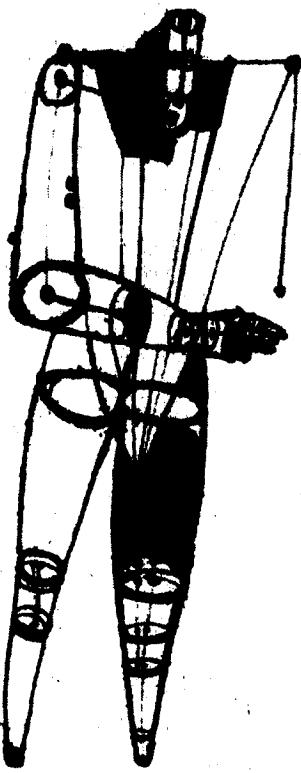
می‌ترسیدیم که پان ایرانیست‌ها به ما حمله کنند روز ۲۸ مرداد سلطنت‌طلب‌ها به ما حمله کردند و ما فکر می‌کردیم پان ایرانیست‌ها هستند، و از در پشتی در خیلیان اکباتان فرار کردیم، ما هیچ قرار حزبی نداشتیم، و هیچ رهنمودی نداشتیم، تابستان بود و ما هم آدمیم خانه، تا ساعت ۳/۵ که به خیلیان

آدمیم از رادیو شنیدیم که تظاهر کنندگان تحت حمایت کامیون‌های پلیس ایستگاه رادیو را گرفتند، یادم می‌آید پسر خالمام که حاجی بازاری بود، گفت یک اسلحه هم برای من بیاور، یعنی می‌خواهم بگویم که مردم انتظار سکوت از حزب

نظر بدهد اگر در داخل حرکتی می‌شد ربطی به شوروی نداشته شوروی در عمل انجام شده قرار می‌گرفت. ولی اشکال آن بود که در داخل چنین لزدایی برای این حرکت وجود نداشت چون خود مصدق و هیچ‌یک از احزاب پیش‌بینی چنین حرکتی را نمی‌کردند که بعد از فرار شاه این‌ها بتوانند با یک پنهان‌های یک روزه قضیه را فیصله بدهند. اگر آن روز مردم در خیلیان‌ها بودند، اگر مصدق آن اشتبه را نمی‌کرد، منظور گذاشتن سرتیپ دفتری به ریاست شهریانی است، امکان نداشت که اصلاً چنین اتفاقی بیافتد. البته آن‌ها برنامه‌های درازمدت داشته‌اند ولی اگر واقعاً مردم در خیلیان بودند فقط طوفان‌ران احزاب اگر واقعاً احزاب اراده می‌کردند و هم‌چنین حزب توده جلوی این‌ها می‌ایستادند، امکان نداشت آن‌ها پیروز شوند. قشقاوی‌ها منتظر بودند مادر لرستان و نیروی هوایی خیلی افراد داشتیم، ما سرگرد مهاجراتی را نداشتیم که محافظت زاهدی بود. او می‌گفت دو سه بار می‌توانستم از آن بالا همه‌ی این هیات حاکمه را درو کنم، پرسیدم پس چرا نکردی، گفت نعم توanstه بحرب دستوری نداده بود. آن اراده‌ی مقاومت در حزب وجود نداشت، شوروی‌ها هم به آن سرعت نمی‌توانستند جواب بدهند بعدها شاید می‌توانستند. کیانوری می‌گوید شوروی برای تشکیل هسته‌های مقاومت موفق بوده، ولی بعد از دو ماه منصرف من شوند اما اعضاء را منصرف نکرده بودند بعد هم که سر قرار می‌رفتیم می‌گفتند صبر کنید قرار است دموکرات‌ها بیایند و... در بعضی اعلامیه‌ها مردم را به شوروی می‌خواند حرکات خودبه‌خودی مقاومت در بعضی مواقع پیش می‌آمد از جمله اتوشه و دو نفر دیگر از نیروی دریایی که ناو بپر را به آتش کشیدند به طور خودبه‌خودی مقاومت کرده و تیرباران شدند ولی حرکت سراسری و دستور حزبی برای مقاومت وجود نداشت... اما پس از آن جریان مقاومت به صورت دیگر ادامه یافت.

بنوشت‌ها:

- ۱- قیام ۳۰ تیر ۱۳۳۱ حرکتی بود که مردم برای بازگرداندن مصدق به قدرت انجام دادند در روز ۲۵ تیر ۱۳۳۱ مصدق که خواهان پست وزارت دفاع بود از کار برکنار شد و احمد قوام‌السلطنه از طرف شاه به نخست وزیر منصب شد در روز ۳۰ تیر مردم در سراسر کشور قیام کرده و پیروزیان شدند نظالمی درگیر شدند در پایان این روز مصدق دوباره به قدرت بازگشت و پست وزارت دفاع را مم در اختیار گرفت.
- ۲- رازخانان مخفی گرفتار و توری دان اکبریت هیات اجراییه بود چزویه ۲۸ مرداد را انسانی هیات اجراییه منتشر کرد (خطابات کیانوری در ۳۰۲)
- ۳- کتاب تلارم خواست سیاسی ایران به کوشش وحدت مهروز امداد انتشارات سلک بهار ۱۳۷۹ ص ۱۸۶
- ۴- هر دو کتاب مربوط به مقاومت فرانسویان در جریان اشغال فرانسه در جنگ جهانی دوم است.



از ناامیدی تا انقلاب

گفت و گوی مایکل آلبرت و کریس استهانوس

برگردان: آرمین مالکی

جدیدشان شرکت سازنده این موضوع، وظایف مارا تغییر می دهد و این یک بهبود قابل توجه است.

من فکر می کنم دلایل متعددی وجود دارد که نیشان می دهد دست کشیدن از مبارزه، بدیل قابل قبول نیست. در این جامی تو ان به برخی از آن ها شاهر کرد.

هر کس از امبارزه دست می کشد، باعث می شود احتمال دست پایی به جهانی بهتر، اندکی کم شود. آیا دست کشیدن از مبارزه بر علیه بردۀ داری، بدیل قابل قبول بود؟ در مورد حق رای زنان چه طور؟ در مورد اتحادیه ها، هشت ساعت کار در روز و مبارزات ضد استعمار چه طور؟ مبارزه با نژادپرستی جیم کرو چمطروح؟ در مورد مبارزه بر علیه آپارتايد در آفریقای جنوبي چه طور؟ پس چه طور ممکن است دست کشیدن از مبارزه در برابر انکار شان، آزادی و توانایی انسان در دوران حاضر بدیل قابل قبول باشد؟

برای آن که بر زمینه انسانی موجود، بهترین انسان هایی که می توانیم، باشیم؛ مسؤولیت سنجیگذشت دست کشیدن از مبارزه داریم، اما دلایل علیه

مساله فقط این نیست که جنگیدن در کنار فرشتگان بهتر از همکاری با شیطان است. ما می توانیم پیروز شویم و پیروز خواهیم شد. تنها مساله این است که این اتفاق کی خواهد افتاد. نکته قابل مشاهده این است که علاوه بر این که مبارزه کردن درست است، خردمندانه و مولد هم هست و در پیروزی کوتاه و بلند مدت نقش دارد.

انقلاب موضوع روز است زیرا ما به جای نظام قانون گذاری، قضایی، اقتصادی، خانوادگی، معاشرتی، تغذیه ای، جنسیتی، مذهبی، نژادی، قومی و نهادهای دیگر موجود که همگی سلسله مراتب اند، نیازمند راهکارهای جدیدی برای جفت و جوز کردن اجتماعی تلاش هایمان در راه نیازهای مردم، گسترش توانایی های بالقوه می شود. مفهوم انقلاب چه تناسی با این قرن جدید دارد؟

مایکل آلبرت: من فکر می کنم سیاههای که شمال ایه دادید، یک جانبه است. باید هم چنین به بزرگ ترین مخالفت سازمان یافته ای تاریخ توجه کنیم. باید به تشكیل فروم اجتماعی جهانی و فروم های محلی و منطقه ای هم پیوند با آن توجه کنیم. هم چنین لازم است تعداد بسیار شبکه های مردمی ایجاد شده در سطح جهان و انگیزه های جدید سازمان دهی در

کشورهای مختلف را در نظر بگیریم. به عبارت دیگر باید توجه داشته باشیم که علی رغم مسلط بودن کسی مانند بوش بر قدرت در امریکا، که باعث شد دوران ما یکی از بدترین دوران ها باشد، حرکت های مردمی در سراسر جهان در حال پیشرفتند و تجدید حیات اند که این خود باعث می شود دوران ما یکی از بهترین دوران ها باشد.

تناسب انقلاب با این شرایط مساله ساده ای است. این کلمه به معنای تغییر بنیادی در تعریف نهادهای است. ما به این تغییر نیاز داریم زیرا نهادهایی که اکنون تعريف شده اند، سلسله مراتب قدرت، منزلت و ثروت را تقویت می کنند و باعث می شوند زندگی سرشار و متمرثمری که بسیار از مردم می توانند داشته باشند از آن ها گرفته شود و به برخی دیگر اجازه می دهد به موفقیت دست یابند و آن ها، روزبه روز کمتر شده است و روزبه روز تعداد بیش تری از افراد تلاش می کنند مردم را در دیدگاه داشته باشد، حکومت کنند.

دارند، یا تا حدود زیادی این طور است. اما این خیلی فرق دارد با این که بگوییم آن هانحصر کل قدرت را در دست دارند: وقتی که ان وای تی پس از ظاهرات های سراسری جهانی ۱۵ فوریه اشاره کرد که در جهان اکنون دولت‌قدرت وجود دارد، دولت و ارش ایالات متحده در یک طرف و در طرف دیگر افکار عمومی دنیا، در واقع اشکاراً تایید می‌کرد که افکار عمومی جهان از مجموع ارش همه‌ی کشورها به جز ایالات متحده مهمتر است.

جنش‌هایی که به دنبال تحولات بنیادی بوده‌اند، در برابر رقبایشان، همیشه دچار کمبود و روکدهای ممکن نظامی و ایزارهای ارتباطی بوده‌اند و مانیز استثنای پیشیم، در ایالات متحده، طرف داران ایالی بودگی، مبارزان برای حق رای زنان، جنبش چهل ساعت کار هفتگی و سیاری جنبش‌های دیگر، فاقد قدرت نظامی بودند اما به جای آن، قدرت تعداد طرف داران فزایندمشان و درک و سازمان‌دهی در حال رشدشان را قرار می‌دادند.

اما توائم با ایجاد شرایطی که در آن اعمال خشونت توسط آن‌ها برای شان بیشتر هزینه ایجاد می‌کند تا منفعت، قدرت نظامی آن‌ها را به چالش بکشیم، چرا خیلی ساده، دولت‌های سراسر جهان به سوی ظاهرات ۱۵ فوریه (ضد جنگ) آتش نگشودند؟ زیرا شلیک کردن الهم بخش مقاومت بیشتر می‌شد. می‌توان به وسیله‌ی سازمان‌دادن تعداد هر چه بیشتر مخالفان که اگاهی و مسؤولیت پذیری بیشتری دارند، قدرت مسلح دولت و دیگر مرآت‌گام بانفوذ را به چالش کشید.

ک: جنبش صلح و ضد جهانی سازی تجارت اخیر در طول تاریخ بی‌سابقه بوده‌اند. با این حال، تعداد مردمی که در این جنبش هاشر کت نمی‌جویند و سرگرم زندگی روزمره‌ی خود هستند، بسیار بیشتر از شرکت‌کنندگان است. چه طور می‌توانیم با آن‌ها ارتباط برقرار کنیم؟ چه طور می‌توانیم مقیاس‌های را وازگون کنیم به نحوی که نسبت‌های برعکس شود؟

م: چرا یک شخص به خصوص در ظاهرات شرکت نمی‌کند؟ دلایل مختلف و متعددی می‌تواند باشد. ممکن است فرد نسبت به بی‌عدالتی و دلایل آن ناگاه باشد و درنتیجه تمایلی به مقابله با آن نداشته باشد. برای حل کردن این مساله ما باید در جهت از بین بردن توهمندی اطلاع رسانی کنیم. باید کمپین‌هایی به راه بیاندازیم و رساله‌های جمعی را مجبور کنیم تا حقایق و مطالب بیشتری درباره‌ی بی‌عدالتی‌های معاصر نشود و هم چنین باید از شیوه‌ی قدیمی مقاعده‌سازی نفر به نفر در کنار گسترش دادن وسائل ارتباط جمعی‌مان سود جوییم.

اما درباره‌ی کسانی که به خوبی وسعت

دوباره‌ی هر آن‌چه تصحیح کردیم، بر علیه کوشش‌های ما می‌کوشد و به ناگاهه ماراعتب می‌راند.

بنابراین، راه حل، انکار دست‌آوردهای مهمی که ما اصلاح می‌نامیم نیست. انکار آن‌ها به معنی بی‌تفاوتنی نسبت به نیازها و امکان‌های واقعی اکنون و از دست

دادن ملزمات رسانیدن به آینده‌ای بهتر است. راه حل، مبارزه‌ی خوبه‌ای چنین دست‌آوردهایی به شیوه‌ای غیراصلاح طلبانه است. در استفاده از لغات و تصویر و شکل دادن ساختار جنبش‌ها و انتخاب اهداف برنامه ریزی شده، به نحوی که هنگامی که هنگامی که اهداف

فعال بودن در مبارزه، به معنی هل دادن صخره‌های بالای شیب، کندن خندق‌های بی‌حاصل یا مدیدن بر عليه باد یا مخالفت کردن با نیروی جانبه نیست؛ بلکه بخشی از بگاهه کنشی مهم، شجاعانه و مولد در تسلی

تاریخ انسان است. کنشی که ریشه‌های عمیقی در گذشته و آینده‌ای برای پیروزی دارد.

ایکائی که فکر می‌کنند دست کشیدن از مبارزه معنایی دارد، می‌خواهند بگویند که طرف داران ایالی بردگی اشتباهه می‌کرند، که همه‌ی کارگرانی که در جنگی روزمره برای افزایش دست مزد و بهبود شرایط زندگی شان تلاش می‌کرند بر خطا بودند، که حامیان زنان و سیاهان اشتباهه می‌کرند و در نهایت، تلاش برای رهایی اشتباهه بوده و خواهد بود؟

آیا آن‌ها می‌خواهند تایید کنند که بردگی مزدی، که برخلاف خرد و طبیعت انسانی است ابدی است؟ و یا این که اکثر مردم باید تا ابد تحت انقیاد اقلیتی بسیار کم‌شمار باشند؟

آیا آن‌ها اقعاً معتقداند که مردم هیچ گاه قادر به درک و ایجاد نظری مخلوق‌های بدبینهای می‌کنند؟ مرگ بر اثر بیماری‌های قابل پیش‌گیری وجود نداشته باشد و تغییر ریشه‌کن شده باشد؟

بر چه اساسی آن‌ها چنین ادعاهای بدبینهای می‌کنند؟ روزگاری وقتی فرعون ها برگان را به ضرب شلاق به برادرانش مقتربه‌ی هایشان را به زور اسلحه به مبارزه باشیرها و ای داشتند و یا وقتی بردهاران، کشاورزان خرد را به انقیاد در می‌آوردند، آیا دست

کشیدن از مبارزه مطلوب بود؟ پس چرا اکنون باید چنین باشد؟ آیا کسی جایی به ناگاهه گویی بلورینی به دست آورده که نشان می‌دهد هر اندیزه که بشیرت تلاش کند، آینده‌ی بهتری خواهد بود؟ ک: ما برای جهانی شدن عدالت مبارزه کرده‌ایم، برای تغییرات کوچک و برای تغییرات بزرگ، چگونه تغییرات انقلابی از تغییرات در نظام فلام موجود متمایز می‌شود؟

م: هنگامی که مادر ایجاد تغییری در شرایط موجود موفق می‌شود، مثلاً دست مزدهای بالاتر و یا کنش همدلانه، قانون علیه خشونت بر زنان و یا هم جنس‌گرایان، شرایط بهتر کار، برنامه‌های جدید دولتی، مسکن و آموزش، جلوگیری و یا پایان یک

ک: امپراتوری آن، چیزهایی را تغییر می‌دهیم که اهمیت زیادی دارند و درنتیجه زندگی بهتری خواهیم داشت اما در عین حال روابط تعیین کننده‌ی زیرین را تغییر نمی‌دهیم. ریشه‌ی بیماری‌هایی که به دنبال درمان آن بودیم هنوز وجود دارد و به شکلی خستگی ناپذیر به برانگیختن

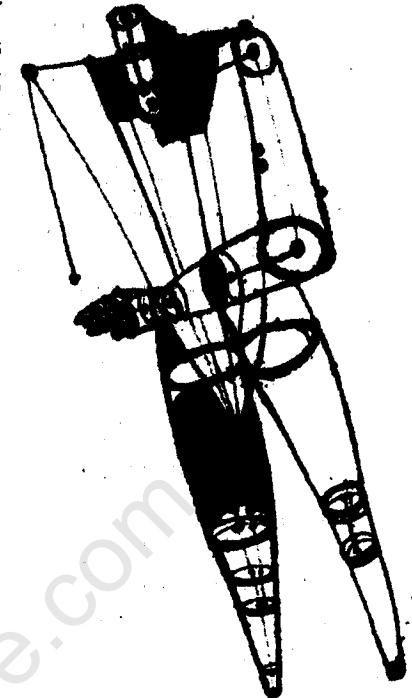
فعال بودن در مبارزه، به معنی هل دادن صخره‌های بالای شیب، کندن خندق‌های بی‌حاصل یا مدیدن بر عليه باد یا مخالفت کردن با نیروی جانبه نیست؛ بلکه بخشی از یگانه کنشی مهم، شجاعانه و مولد در تسلی انسان است. کنشی که ریشه‌های عمیقی در گذشته و آینده‌ای برای پیروزی دارد.

فوری به دست آمد، ماقوی ترو و مشتق تربه دنبال تغییرات بیشتر باشیم.

مساله این است که ما به گونه‌ای برای به دست اوردن دست‌مزدهای بیشتر و یا برنامه‌های آموزشی و یا هرجیز دیگری که امروز به دنبال آنیم تلاش کنیم که منجر به رشد اگاهی، خواست، انتظارات و ایجاد سازمان‌های جدیدی شود که به جای این که ما را پس از پیروزی به بازگشتن به خانه تشویق کند، ما را قادر سازد به پیروزی‌های بیشتری دست یابیم؛ مانند این که زمینی بلندتر و جایگاهی بهتر برای مبارزه بافتحه باشیم، یعنی مبارزه بر سر مسیری از تغییرات که ما را به سمت اهداف بنیادین مان هدایت کند و به آن‌ها برساند.

ک: امپراتوری ای امروز، قدرت نظامی و سیاسی بی‌سابقه‌ای دارند. آن‌ها به روشنی انصهار قدرت را در دست دارند. چگونه ممکن است جنبش‌هایی که برای تغییر انقلابی مبارزه می‌کنند از پس این عدم تساوی عظیم برایند؟

م: بله، آن‌ها ناحصار قدرت خشونت آمیز را در دست



بررسی قرار گیرد، در گسترهای بزرگ‌تر مورد بحث واقع شود و در نتیجه دیگر دستورالعمل‌ها و نظریه پردازی‌هایی از بالا باشند بلکه به تمامی کسانی تعلق داشته باشد که بر سر فهمیدن، تدقیق کردن و بهبود بخشیدن به آن‌ها وقت صرف کرده‌اند. به نظر من اجتناب از ارایه‌ی یک دورنمای شیوه‌ای اقتدارگرایانه، باید باعث پیشرفت فرموله کردن جمیع یک دورنمایشود، نه این که مانع آن گردد.

یک امکان دیگر، به آن چیزی که شما پرسیدید ارتباط بیشتری دارد: نامیدی. اگر مردم تا حدود زیادی از کشف این که دنیای بهتری ممکن نیست بتوسند، شگفت آور خواهد بود که به کل از این مساله و نتایج وحشت آور آن اجتناب کنند. اما من فکر می‌کنم این روش که هم غلط است و به هر حال منجر به پیشرفتی نمی‌شود.

بدون شک دلایل دیگری هم وجود دارند. اما به نظر من نکته‌ی اصلی ای که باید به آن توجه کنیم این است که تغییراتی در حال از راه رسیدن آن و درنهایت، ارایه‌ی چنین دورنمایی به این معنی است که بگویند: گستره‌تیری به مسائل نداشته باشیم، تنها کاری که از دستمان ساخته است این است که شعار جهان دیگری ممکن است را بارها و بارها تکرار کنیم، به جای آن باید شروع به پرسیدن سوالات و پاسخ دادن به آن‌ها کنیم که این جهان چه نهادهایی خواهد داشت و چگونه خواهد بود. من فکرمی کنم این تغییر گراش دارد اتفاق می‌افتد و پیامدهای عمیقی خواهد داشت. که افراد گوناگون درباره‌ی تغییر اجتماعی نظرات گوناگونی دارند. زنان، مردان، کودکان، کارگران، جنسیت‌ها، قومیت‌ها، فرهنگ‌ها و مذهب‌های گروایشات متنوع به انقلاب دست یابیم؟

م: انسان‌ها آن گونه موجوداتی هستند که برای زندگی کردن باید کارکردهای گوناگونی را به عهده گیرند. ما باید تولید مثل، معاشرت و تفذیه کنیم، ما باید تولید، توزیع و مصرف کنیم، ما باید به رسمیت بشناسیم، هویت ایجاد کنیم و تعریف کنیم، ما باید قانون تصویب کنیم، قضاؤت کنیم و برنامه‌ریزی داشته باشیم، برای دست یافتن به همه‌ی این‌ها مأموریت می‌آییم و به صورت جمعی درگیر کش می‌شویم، ما ساختارهای بادوامی ایجاد می‌کنیم که جایگاه‌های دارند، آن‌ها را پر می‌کنیم و متابلاً آن‌ها تاثیر می‌ذیریم، همه‌ی این‌ها باعث می‌شود که مادریله‌ی زندگی و موقعیت مان نظرات گوناگونی داشته باشیم، و اگر گروه‌هایی که مساخود را در قالب آن‌ها شکل

ک احتمالاً بسیاری از مردم، بایک زندگی رهای ززادپرستی، پدرسالاری، تقسیم طبقاتی، سلسله مراتب‌های سخت و فراگیر و نابودی محیط زیست موافق‌اند. اما به نظر می‌آید هنگامی که ما می‌خواهیم بر سر این که با چه چیز مخالفیم به توافق برسیم و هدف مان را تصور کنیم، خلامای وجود دارد. بنابراین دو رویکرد چه تفاوتی وجود دارد؟ هدف از تجسم «زندگی پس از انقلاب» چیست؟

م: چرا مابه تولید، بحث و مجادله بر سر دیدگاهی مقاعده‌کننده و درنهایت توافق بر سر آن و ترسیم نقشه‌های استراتژیک برای به تحقق پیوستن آن اقدام نمی‌کنیم؟ صحبت کردن درباره‌ی یک مسیر، یک انقلاب و تلاش برای پیش رفتن، در صورتی که به مقصد آن و شیوه‌های دست یابی به آن اشاره نشود، معنی چندانی ندارد.

فکر می‌کنم بکمیک از دلایلی که چنین اتفاقی می‌افتد، این است که افراد از جنبه‌ی اقتدارگرایانه ارایه دادن یک دورنمای روشن می‌ترسند. آن‌ها می‌اندیشند ارایه‌ی چنین دورنمایی به این معنی است که بگویند: این جا، هدف این است به دنبال آن باشید و ارایه دادن یک استراتژی مشخص به این معنی است که بگویند: جاده این است دنبالش کنید. مطمئن نیستم دلیل آن چیز باهمه‌ی این حرف‌ها، چرا ارایه دادن یک دورنمای استراتژی به این معنی نباشد که شخص پیشنهادی برای اهداف و روش‌ها وجود دارد. آن را قدرتمند نماید و آن را بهبود بخشید و اگر کنید، بر سر آن بحث کنید و آن را بهبود بخشید و اگر لازم شد به طور کلی جایگزین اش کنید، اما پکناری بد بر امری که می‌توانیم با یک دیگر شریک شویم و بهبود این روش را باشیم تمرکز کنیم.

گفته می‌شود آن چه مای خواهیم باید از دل کنش بیرون آید. بله، حتماً این طور است و هر چیزی که حداقل، ارزشی داشته باشد در زمینه‌ی اقتصاد، سیاست، روابط خوبی‌شاندی، فرهنگ یا هر چیز دیگر، از درس‌های صدھا سال کش و محتملاً تلاش فعالانه‌ی شخصی بیرون می‌آید. ده سال بعد از این، بیست سال یا صد سال بعد از این، آیا اوضاع تفاوت مهمی خواهد داشت؟ حتی، به شرط آن که آن‌ها باشیم، بلکه تصویری از آن چه می‌تواند درست باشد ترسیم کنیم.

باور به این که بدیلی وجود ندارد و نمی‌توان با سرمایه داران پنجه افکند، سترهای نامیدی هستند که بر سر راه فعالیت مانع ایجاد می‌کند. این موضوع، یک باره در سراسر سیاره، در اولین بیان‌شان نگاشته گردند. اولین باری که هر عقیده‌ای بر زبان می‌آید، توسط یک فرد بربازان می‌آید و شاید توسط چند نفری، راه حل این است که عقاید فراگیر و جوشان توسط کسی به روشنی توضیح داده شود و بعد مورد

بسی عدالتی‌های موجود و دلایل آن‌ها را درک می‌کند، حتی تحت فشار آن‌ها رنج می‌کشند و با این حال از تظاهرات و مخالفت دوری می‌کنند چه؟ این ممکن است مثلاً به این دلیل باشد که شخص می‌اندیشد نهادهایی که بتوانند رنج و سختی کنوی را بادنایی بهتر جایگزین کنند، غیرممکن اند. یا چنین افرادی ممکن است بیاندیشند که چنین نهادهایی کرچه از نظر فنی ممکن‌اند، اما قادر به دست یابی به آن‌ها نیستیم زیرا مدافعان نظام سلسه‌مراتبی، قدرت بسیار زیادی دارند.

غلبه بر این گونه موانع مستلزم آن است که مابه روشنی نمای نهادهایی عملی و قابل قبول را که می‌توانند جهان بهتری را شکل دهند ترسیم کنیم و علاوه بر آن سناپریوهایی ارایه کنیم که جنبش از طریق آن‌ها می‌تواند به این نهادها دست یابد. لازم است که فقط به فکر محکوم کردن آن چه غلط است بیانیم، بلکه تصویری از آن چه می‌تواند درست باشد ترسیم کنیم.

باور به این که بدیلی وجود ندارد و نمی‌توان با سرمایه داران پنجه افکند، سترهای نامیدی هستند که بر سر راه فعالیت مانع ایجاد می‌کند. این موضوع، با توجه به اهمیت کمی که جنبش‌ها به پرورش دیدگاه‌ها و استراتژی‌های مشترک والهای بخش می‌دهند شگفت اور نیست. اما از طرف دیگر این کمود خبر خوبی است زیرا شاره به این دارد که حل کردن این مشکل می‌تواند تأثیر عظیمی داشته باشد و به نظر من قطعاً تأثیر عظیمی خواهد داشت.

به چشم دید. دست آوردهایی در ارتباط با نژاد، جنس، اقتدار و اقتصادیه دست آمده است. به عقیده‌ی من بزرگ‌ترین کاستی ما در زمینه‌ی دیدگاه و استراتژی است. همان طورکه بالاتر اشاره شد و هم چنین آن‌چه من آن را «چسبندگی» می‌نامم. مادر ایجاد نهادهای که مردم را به مشارکت بیش تراوادار و از ترک کردن جنبش باز دارد به اندازه‌ی کافی موقع نیستیم. به نظر من برای رفع این مشکل باید به ایجاد جنبش‌هایی بپردازم که نسبت به گرایش‌های مختلف درونی شان سازگاری بیشتری نشان می‌دهند و قدرت بیشتری به آن‌ها می‌بخشنند و نتیجه منجر به زندگی بهتری برای اعضای شان می‌شوند، نه جنبش‌هایی که جامعه‌ای راکه مادر آن زندگی می‌کنیم حتی خسته کننده‌تر سازد.

ک: ما به دنبال نهادهای ارزش‌های انسانی هستیم، ما نیازمند تغییرات اجتماعی انقلابی هستیم. جنبش‌های اجتماعی گوناگون کنونی، چه طور می‌توانند در قرن حاضر ماراز جایی که هستیم به آن جا برساند؟

م: در قرن حاضر؟ چیزی راجع به قرن‌های دیگر نمی‌دانم، اما می‌خواهم خیلی زودتر از این‌های نهادهای اساساً جدید دست یابیم، به هر حال، دوباره سوال بزرگی پرسیدیم، اما من فکر می‌کنم یک جواب کلی این است که مانیازمند پروراندن دیدگاه‌های درباره‌ی آن‌چه می‌خواهیم هستیم که بتواند الهام‌بخش و برانگیزندگی حمایت باشد. جنبش باید ستاریوی کلی مبارزه‌ای را توضیح دهد که به تغییرات موردنظر می‌انجامد و مردم بتوانند از طریق آن بینند که تلاش‌هایشان چه تغییرات عمیقی ایجاد خواهد کرد. جنبش ما باید نسبت به گرایشات درونی گوناگون اش سازگاری نشان دهد و تجسم ارزش‌هایی که ماعزیز می‌داریم بنشد. هم به این‌جهت که ما بیشتر درباره‌ی آن‌ها بیاموزیم و بتوانیم آن‌چه راکه به دنبال آئیم سمعت و سویی درست بخشمیم و هم به این‌جهت که بتوانیم در شرایط فعلی نیازهایمان را بهتر پاسخ‌گوییم. جنبش مانیازمند پیروز شدن در برخی اصلاحات غیراصلاح طلبانه است در حالی که هم‌زمان ساختار خرد و کلان خود را شکل می‌دهد، الهام می‌بخشد و مسیری از تغییرات را دنبال می‌کند که به موسساتی کالملا باز تعریف شده منجر می‌شوند به نظر من پاسخ کلی مناسب همین است، اما باید جزئیات اش را تجربیات و تفکرات مان به دست آوریم.

ک: بسیار مشترکیم مایکل.

م: مشترک، خواهش می‌کنم.

می‌گیرند و سازگاری آن‌ها با والترین آرزوهایشان داشته باشند. وعلاوه بر آن، آن آرزوها را به روشنی بیشتری بیان کنند و تلاش کنند که افراد بیشتری در آن‌ها شریک شوند.

افراد مختلف درباره‌ی این که معنی همه‌ی این حرف‌ها چیست نظر واحدی ندارند، اما شکی نیست که تاریخ درباره‌ی اختلاف‌نظرها داوری خواهد کرد. به نظر من، معنی این است که ما باید به دنبال ساختارهای مشارکتی و خود مديبریتی باشیم و از وسائلی برای سازمان‌دهی و بروز دادن انتزاعی‌هایمان سود جوییم که با هدف‌هایمان مطابق باشند و حمایت شدن از طرف جنبش‌های دیگر، با

اویوت‌های مخصوص خودشان، متعدد شوند؟

به نظر من ما قادر به انجام این مهم هستیم وعلاوه بر قابل شدن اهمیت روزافزون برای دیدگاه (کلی)، این یکی دیگر از موضوعات معاصر برای فعالیت است و به عقیده‌ی من تاثیری به سزا در موثر واقع شدن جنبش خواهد داشت.

ک: با وجود تمایل به تغییر بنیادین، قرن‌های پر از انقلابات شکست خورده پشت سر داریم، چه چیز انقلاب پیروزمند آینده را ز این کوشش‌های تاریخی تمیز خواهد داد؟

م: گمان کنم می‌خواهید به طور خاص به تلاش‌های مارکسیست لینینیست‌ها اشاره کنید. آن‌ها به خاطر عدم حمایت توده‌ها شکست نخوردند. جنبش‌های عظیمی که در پی این تلاش‌ها بودند، نمی‌خواستند نظمی را مستقر سازند که به همان بدی نظم قبلی باشد، یا حتی از برخی نظرها بدتر. آن‌ها به دنبال راهی بودند، اما گولای به دست آورده، اشتباه کجا بوده است؟

خوب، من فکر می‌کنم نکته‌ی اصلی این جاست که آزادی خواه بودن، به صورت کلامی، و یا حتی بالقوی پرشور کافی نیست. به عنوان مثال اگر شما به دنبال آزادی باشید، اما روش‌ها و یا حتی موسسات مشخصی را به کار گیرید که کاملاً بر عکس، منطق قدرت و اجلال بر آن‌ها غلبه دارد، ممکن است به سر دادن سرود آزادی ادامه دهید، اما به زودی خواهید دید که آینده‌ی آزادی توسط ساختاری که شما ایجاد کردید به سرعت تحلیل می‌رود.

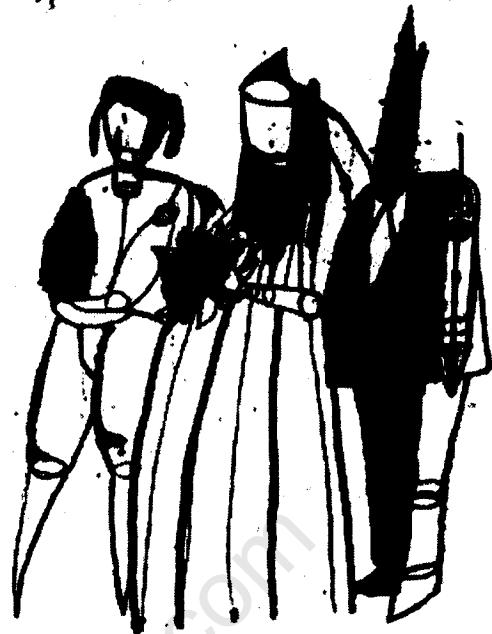
انقلاب بلشویکی و انقلابات مشابه، نهادهای راکه می‌خواستند برای کردن و این نهادها، آن‌چه راکه آن‌ها در قلمرو کلام به دنبال اش بودند به حاشیه راندند. آن‌چه لازم است در دوران‌های جدید مبارزه با گذشته تفاوت داشته باشد این است که فعالان باید درک بهتری از نهادها و وسیله‌هایی که به کار

مسئله این است که ما به گونه‌ای برای به دست آوردن چیزهایی که امروز به دنبال آنیم تلاش کنیم که منجر به رشد آگاهی، خواست، انتظارات و ایجاد سازمان‌های جدیدی شود که به جای این که ما را پس از پیروزی به بازگشتن به خانه تشویق کند، ما را قادر سازد به پیروزی‌های بیشتری دست یابیم؛

ارزش‌های آن‌ها را در لحظه‌ی فعلی تجسم بخشنند. از قضاة من به رویکردی علاقمندمند که امروز اقتصاد مشارکتی خوانده می‌شود، علاوه بر آن، دیدگاه سیاسی آن را بی‌گیری می‌کنم که اکنون در حال شکل‌گیری است و به درد حوزه‌های دیگر زندگی هم می‌خورد. در نتیجه من به دنبال شیوه‌های سازمان‌دهی شورایی و انجمنی هستم، روش‌های تصمیم‌گیری‌ای که در آن مردمی که بیشتر از همه تأثیر می‌بینند، بیشترین دخالت را داشته باشند می‌فکر می‌کنم همه‌ی این‌ها باعث می‌شود تلاش مایه‌ی آن‌چه که در گذشته رخ داده است بسیار متفاوت باشد.

ک: جنبش‌های کلاسیک، دهه‌ی ۶۰ و چپ‌نو، هر کدام دست آوردهای بالارزش در زمینه‌ی ایجاد تغییرات اجتماعی داشته‌اند. ما چه پیشرفتی کردیم؟ کاستی‌های ما چیست؟

م: این‌ها سوال‌های عظیم‌الجهة‌ای هستند، فکر می‌کردم در این‌اواخر مصاحبه سوال‌های کوچک‌تری پرسید. من فکر می‌کنم معیارهای گوناگونی برای پیشرفت وجود دارد و فکر می‌کنم که می‌توان آن‌ها را



کمون پاریس؟ بورژوازی بدون نقاب

موس طهماسبی

آنها تشکیل یافته بود. قوای حکومت سلیق همراه با طبقات بالا و ترومندان به ورسای که حومه‌ی پاریس عزیمت کرده بودند اشتباه بزرگ کمون این بود که همان زمان که آنان ضعیف و بی‌سلمان بودند به تعقیب آنان نیز داشت و به آن‌ها فرصت تجدید قوای کسب نیرو از نقاط دیگر فراسته داد. کمون پاریس به شهر پاریس اکتفا کرد و بر مبنای این منطق عجیب که تاکسی به شهر ماحمله نکند مابه او حمله خواهیم کرد به دشمنان خود فرصت تجدید قوای محلصه‌ی پاریس را اعطا کرد. حال آن که در آن عصر انقلاب و حکومت نمی‌توانست به یک شهر محدود شود چرا که اپریز حاکمیت و قدرت با چهارچوب دولت ملت اقطبلیک داشت. قوای «دولت موقت» که حاصل سلیم و شکست در بربر پروس و میراثدار حکومت سلیق بود کمون را محلصه کرد. بورژوازی فرانسه که کارگران را در مقابل پروس رها کرده و فرار کرده بود (جان این شهر وندن درجه‌ی ۲۶ اعیتی نداشت) حال که کارگران توکنسته بودند از خود و شهرشان دفاع کنند از آنان می‌خواست که حاکمیت را به او بفرزند که این موقتی بوریس دوست متقر در ورسای برای سرکوب کنون با پروس و بیسمارک هم دست شد و پروسی هاسرای فرانسوی پرشمار خود را ازداد کردند. در اختیار قی بر قوار دادند از سوی دیگر کمون دچار می‌نظمی و عدم انسجام بود و قوای نظامی آن از فرمادنی منظمی برخوردار نبود و در اثر هجوم قوای ورسای پس از ۸ روز مغلومت شکست خورد و طرفداران کمون به طرز وحشت‌ناکی قتل علم شنند. نیروهای تی بر تنهای در برلی گورستان پولاشز هزاران نفر را تیرباران کردند. بخای از اعضای کمون هم چون لفورانس تکه شدند به قول ایک هابسبام سرکوب کمون پاریس به کشتنی منتهی شد که در قرن نوزدهم در هیچ کشور متعدد قابل تصور نبود. تا چند روز بعد هر کس را کوچک‌ترین ارتباطی با کمون یا گارد ملی داشت یا فقط بدن متهی بود به قول رسانند.

طولین دسته‌ی زندانی‌های پاریسی که به اولین دسته شدند مورد همه گونه آزار و اذیت قزل‌گرفتند و این در حال بود که اولین دسته بیکاره (از سران دولت ورسای) دست هادر جیب شلوار، دورشان می‌چرخیدند و متكلک می‌گفت و خاتم تی بر و خاتم فلور در معیت ندیمه‌های شان از ایوان عمارت صحنی شکنجه و آزار آن زندانی‌ها به دست ملمران را می‌نگریستند و گف می‌زندنده^۱ دولت ورسای صرف باهه ۱۷۰۰۰ اعدام اعتراف کرده است ولی به قول هابسبام این رقم نمی‌تواند از نصف حقیقت بیش تر باشد. بیش از ۴۳۰۰۰ نفر نیز اسیر گرفته شدند که نیمی از آنان به مستعمرات دور دست فرانسه تبعید شدند. کینه‌ی ترومندان به محرومان مرزی نمی‌شناخت. بسیاری از زندانی‌ها هم بعد از اعدام شدند و اولین تجربه‌ی حکومت کارگری در خون خود غرق شد. تجربه‌ی کمون در عمق ذهن و جان سیاری از چپ گرایان اروپایی باقی ماند. آنان در این‌گفتگو شرکت کردند که اگر در آینده نیز در نبرد برای قدرت مغلوب شوند چه در انتظارشان خواهد بود. کمون درس‌های تلح و آموزندگی برای کمونیست‌ها داشتند. اولین درس نیاز به تشکیلات منسجم حزبی برای کارگران بود که بتواند از فرصت‌ها استفاده کند و تمام نیروها را به طور هماهنگ به کار برد. کارگران در کمون پاریس رهبرانی سخنور داشتند اما حزب منسجم نداشتند و همین سبب ناهمانگی و تفرقه در جنگجویان شان شد. کمونیست‌ها آموختند که لارهه‌ی مبارزه‌ی سیاسی از لارهه‌ی جنگ نیز باید قاطع تر و آهینه‌تر باشد. هم چنین درس دیگر آن بود که به دشمن طبقاتی ترحم نباید کرد و نباید فرصت تجدید سازمان به او داد. کارگر که بهای اش سیار استگین و خونین است. به علاوه کمون این راه نشان داد که انقلاب ازوماً به محدوده‌ی جغرافیایی خاصی محدود شود و یا حتاً کشور نمی‌تواند مقید شود و باید تا جایی که نیرو دارد به پیش روید روش نیم قرن بعد مشخص شد که هیچ کس بهتر از نین و تروتسکی درس‌های کمون پاریس را نیاموخته است. ■

بی‌نوشت‌ها:

- تاریخ سوسیالیسمها: نه سری: ۱۰؛ عبدالوالضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، چاپ اول؛ ۱۳۹۲. صفحه‌ی ۳۰.
- همان منع صفحه‌ی ۳۲.
- عصر اسلام‌پروری؛ اولیک هابسبام، تاہید فروزان، نشر لذران، چاپ اول؛ ۱۳۸۲ صفحه‌ی ۱۱۵.
- جنگ داخلی در فرانسه: کارل مارکس، بالفار پو هام، نشر مرکز، چاپ اول؛ ۱۳۸۰ صفحه‌ی ۱۰۱.

پیش از آن که از واپسین سال‌های قرن نوزدهم گذر کنیم باید تکلیف به آخرین جرقه‌ی اتفاقی از پیا در این قرن بین‌ناریم. عقب‌نشینی و شکست فرانسه در برلی پروس سبب‌ساز پیدایش یک حکومت اتفاقی چه گرا در پاریس شد کارگرانی که برای مقابله با پروس تجهیز شده بودند و به گونه‌ای مجزا در نیرویی به نام گاود ملی سازمان یافته بودند. هنگلی که حکومت فرانسه شکست را پذیرفت و آنان را راه کرد خود از شهرشان دفع کردند و از این‌جا آغاز انتخابات آزاد را برای تشکیل شورای اداری شهر با کمون فراهم کردند. برگزاری انتخابات آزاد را برای کارگران از دستور دهنده که با توجه به جمعیت آن زمان پاریس رقم ۴۸۵۰۰ نفر در انتخابات شرکت کردند که اکثر آنان چه گرا بودند با شور و هیجان انتخاب شده و کمون پاریس را الفتح کردند. آنان خود را دادمه دهنده راه چپ گرایان انتقال که بزرگ نظری مارا داشتند و روزنامه‌ی دوست مردم او را دوبله منتشر کردند. اقدامات کمون عبارت بود از اجرای طرح هایی برای بهبود وضع کارگران از جمله آن که جریمه‌هایی را که به لارهه‌ی کم کاری از دستور دهنده کارگران کسر می‌شد حذف کردند. دفاتر کاریلی را منحل و کارشله نتویان را ممنوع ساختند. سیاست و منصب را از هم جدا و بودجه‌ی کمک به کلیساها را حذف کردند. پرداخت اجله‌های را که تعلیل شده بود در اختیار تعاونی‌های کارگری گذاشتند هم چنین اثیانی را که مردم در مقابل وجود ناجیز نزد بانک‌ها به گرو گذاشتند بسیاریان شان بر گردانند. کمون برای اداره‌ی امور وزارت‌خانه‌ها که کمیسیون تأسیس کرد تا وظایف شان را به صورت شورایی انجام دهند برخی از اعضای کمون با کارل مارکس تعلمس گرفته و در مورد اداره‌ی امور بالا مشورت کردند. به عنوان مثال ریس مارکس گرفته کرد. پاسخ مارکس چنین بود: «انقلاب فرانسه قبل از هر چیز نباید بگذارد سازمان اداری و نظامی کشور از دست یک گروه خارج شود و به دست یک گروه دیگر بیفتد. بلکه باید آن را ریشه کن و نابود سازد! از نظر مارکس مهم‌ترین جنبه‌ی کمون پاریس این بود که به وسیله‌ی کارگران و زادمی

اسان دوستی انقلابی چه گوارا

مایکل لووی
ساغر ساغر نیا

چه گوارا هنوز، در این سال‌های پایانی سرد و تاریک قرن ما، چونان چراگی راهنمایی می‌درخشد. والتر بنیامین، اندیشمند مارکسیست آلمانی که تباری یهودی داشت، و در سال ۱۹۴۰، برای این که به چنگ دزخیمان گشتابو گرفتار نشود، دست به خودکشی زد، در کتاب خود، زیر عنوان نظریه‌هایی درباره‌ی مفهوم تاریخ نوشت که برای ستم بران و ستم دیدگان، خاطره‌ی نیاکان شکست خورده و قتل عام شده، سرچشم‌های ژرف و الهام‌بخش برای عمل انقلابی است. ارنستو گوارا، همراه با خوزه مارتی، امیلیانو زایاتا، آگوستو ساندینو، فارابوندو مارتی و کامیلو توررس^۱ در شمار شهیدانی است که هنگامی که آنان بر زمین افتادند، او قامت برآفرانست، سلاح بر دست، و بذری دیگر، از آینده‌ای دیگر، در خاک آمریکای لاتین بر زمین افشارند؛ و در هیات ستاره‌ای درخشان درآمد، در گستره‌ی آسمان آمیدهای مردم، و آتشی گداخته اما پنهان در زیر خاکستر نومیدی.

در هر فرایند انقلابی که در سال‌های اخیر در آمریکای لاتین رخ داده است - از نیکاراگوا تا آل‌سالادور و از گواتمالا تا مکزیک - می‌توان، گاه آشکارا و روشن، و گاه پنهان، تاثیر اندیشه‌های گوارا را نشان داد. میراث چه در پندار و خیال، و در اندیشه‌ی جمعی مبارزان و در بحث‌ها و گفت‌وگوهای شان درباره‌ی شیوه‌ها و روش‌ها، در استراتژی‌ها و در ماهیت پیکار آنان زنده است. پیام گوارا بذری است که در سی سال گذشته، در فرهنگ سیاسی چپ آمریکای لاتین ریشه دوانده، جوانه زده، شاخ و برگ برآورده و به بار نشسته است؛ و یا چونان رشته‌ای است سرخ‌زنج و خونین که از پاتagonیا تا ریو گوانده با تاروپود رویاها، آرمان‌ها و آرزوهای «نویپایی» و با کنش‌های انقلابی در هم تنیده و باقته شده است.

اکنون، آیا، اندیشه‌ها و آرمان‌های چه گوارا کهنه و منسخ شده است؟ و اکنون آیا، این اندیشه‌ها و آرمان‌ها را امکان استحاله و دگرگونی است؟ ملت‌ها و سرزمین‌آمریکای لاتین، سرزمنی که در آن

باور مسلط زمان مان بدل شده است - به مقابله برخیزد. در این میان، همان گونه که درباره‌ی گروهی بسیار اندک از دیگر رهبران چپ قرن بیست صد و می‌کند، میراث اندیشه و عمل ارنستو چه گوارا، این جان جهان، این پیکارگر «انترناسیونالیست» و این سیمای سنتی‌هندگی بیوسته انقلابی و استوار، هم‌چنان ادامه دارد تا پرچم چنان پیکار و ستیز را [در جای جای جهان] برآفراند. گرایش و علاقه‌ای که چه گوارا [در جهانیان] پدید آورده است، چیزی نیست که مایه‌ی شگفتی باشد. تعداد کتاب‌ها، همایش‌ها، گفتارها، فیلم‌ها و گفت‌وگوهای بسیار درباره‌ی چه گوارا چیزی نیست که بتوان آن را به عنوان نتیجه‌ی یادمان سالگرد سی سال پس از درگذشت گوارا توضیح داد. زیرا، برای مثال می‌توان گفت، در مورد استالین، در سال ۱۹۸۳، یعنی سی سال پس از مرگ او، چه کسانی، هنوز، هم‌چنان به او گرایش داشتند؟ سال‌ها می‌گذرند. عادت‌ها دگرگون می‌شوند؛ نوگرایی جای خود را به پسامدرنیسم می‌دهد، و دیکتاتوری جایگاه خود را به مردم‌سالاری و دموکراسی‌های سرسخت و مقاوم می‌سپارد. سیاست نولیبرالی جای سیاست‌های پیشین را می‌گیرد و به جای دیوار برلین، دیوار بول می‌نشیند. اما پیام



قرن هاست الیگارشی‌های منطقه‌ای، قدرت سیاسی را مورد استفاده قرار داده، متابع و امکانات و ثروت و سلاح این سرزمین را به منظور بهره‌کشی و ستم در انحصار خود گرفته است، می‌تواند بدون انقلاب تحول یابد؟ البته، چنین نظریه‌ای در سال‌های اخیر، از سوی برخی نظریه‌پردازان جنبه‌واقعیت‌گرایی، امریکای لاتین ابراز شده است؛ نظریه‌ای که آغازگر آن، تویستنده و روزنامه‌نگار هوشیار مکزیکی، خورخه کاستانتا، بود. او در آخرین کتاب خود آرمان «شهر غیررسمی» در سال ۱۹۹۳، این نظریه را مطرح کرد. اما اندک زمانی پس از انتشار کتاب، در چیه‌آس مکزیک، به رهبری آرمان گرایان مسلح ارتش ملی آزادی‌بخشی زایاتیست یک قیام سرپوشی رخ داد. بر جسته‌ترین و پرآوازه‌ترین رهبران ارتش آزادی‌بخشی زایاتیست از اصولی پیروی می‌کنند که از اندیشه‌های چه‌گوارا الهام می‌گیرد. این درست است که برخلاف چریکها و پارتیزان‌های سنتی، زایاتیست‌ها در پی به دست آوردن قدرت نیستند، و بیشتر در جهت دگرگونی نظام سیاسی و اجتماعی مکریکه از طریق ستایش بخشیدن به عمل خود - سازمان‌دهی «جامعه‌ی مدنی» کشورشان پیکار می‌کنند. اما با این حال، اگر به خاطر قیام مسلح‌های زایاتیست‌ها در اول ژوئیه سال ۱۹۹۴ نبود، امروز، تنها به خاطر هدف‌های نولیبرالی خود، نه تنها در مکزیک بلکه در تملی امریکای لاتین و جهان به نمادی قدرتمند - چنان که هستند - بدل نمی‌شند.

شکفتا که اخیراً خورخه کاستانتا، در مقاله‌ای که در نیویورک انتشار یافت، خود با ابراز شگفتی گفته است که آیا، اصولاً این امکان وجود دارد که ثروت و قدرت در امریکای لاتین، دوباره، تقسیم شود، و ساختارهای اجتماعی سنتی آن با روش‌های کیشوت مایه می‌گرفت؛ رمانی که گوارا بر فراز خطیر قمار خطرناک پسپار دشوار آخرین او در کوهستان‌های بولیوی، شاید تلقی و عقیده‌اش از دن کیشوت مایه می‌گرفت؛ رمانی که گوارا بر فراز سیزی‌رام‌استرا به مطالعه‌ی آن پرداخت و در کلاس‌های ادبیات خود آن را به تازم‌سازان دهقان و زحمت‌کش آموزش داد؛ و نیز از قهرمان این رمان که گوارا در آخرین نامه‌ی خود به پدر و مادرش، خود را به صورتی کنایی با او هماند و یکسان می‌دانست. اما حتی پس از آن نیز، گوارا، هرگز از مارکسیسم منحرف نشد زیرا مگر این مارکس نبود که می‌گفت: «برولتاریا به شرف و حیثیت خود بیش از نان نیاز دارد».

انسان دوستی چه‌گوارا، بسیار شجاع، بی‌باک و قهرمان نبود. او یک مارکسیست نیز بود و پیش‌گام یک روزنامه‌ی اخلاقی و سیاسی، چیزی که به خاطر آن پیکار کرد و در راه آن جان داد. فلسفه‌ای که به پیکارهای اجتماعی پیوستگی می‌بخشد، و به نیروی ایدئولوژیک و اعتقادی چه‌گوارا رنگ و گرسی می‌دهد. انسان گرایی و انسان دوستی رزف انتلاینی و اسپل اوتست.

از دیدگاه چه‌گوارا، که یک مارکسیست راستین بود، اتفاقی واقعی کسی است که دشواری‌ها و مسایل دهه‌ی ۱۹۶۰ دیده می‌شود، تفاوت داشت. اگر گوارا مهم و بزرگ‌تر انسانی را مشکل خود می‌شمارد، کسی است که هرگاه انسانی در هرگوشش از جهان در

ارنستو گوارا دشمن سرسخت و استوار سرمایه‌داری امپریالیسم، روایای جهانی متکی بر آزادی و عدالت را در سر می‌پرورانید؛ جهانی که در آن انسان، انسانی دیگر را مورد ستم و چپاول و غارت قرار ندهد.

خون خویش می‌غلند، با تمام وجود، احساس درد و اندوه می‌کنند؛ و هرگاه درفش آزادی در جایی از جهان به اهتزاز در می‌آید، قلبش از شادی و افتخار سرشار می‌شود. افزوده بر شیوه‌ی زندگی چه‌گوارا، جهان گرایی او، ایمان راستین انتقلابی و پایدار او، قاطعیت روش و صراحت او و جایگاه رفیع روحی او، اصلی‌ترین، ناب‌ترین، مبارزتی و واقعی‌ترین بیان در برگیرنده‌ی هستی اجتماعی انسان است، رسیدن به کمونیسم امکان‌پذیر نیست» چه‌گوارا با حساسیت و تیزی بینی ژرف خویش، این بیانش انسان دوسته را در کتاب سرمایه‌ی مارکس نیز کشف می‌کند: «همیت گستردگی این دست‌تولد تاریخی و ماندگار آگاهی و شور انسانی در این است که ما، اغلب از ماهیت عمیقاً انسانی فواید آن بی‌خبریم؛ سازوکار روابط و مناسبات تولید - و نتیجه‌ی منطقی، بدیهی و اشکار آن، یعنی، مبارزه‌ی طبقاتی - تا حدودی این حقیقت را از نظر پنهان می‌دارد که این انسان است که تاریخ را می‌افریند.^۸

ارنستو گوارا دشمن سرسخت و استوار سرمایه‌داری و امپریالیسم، روایی جهانی متکی بر آزادی و عدالت را در سر می‌پرورانید؛ جهانی که در آن انسان، انسانی دیگر را مورد ستم و چپاول و غارت قرار ندهد. انسان در این جامعه‌ی نوین - که چه‌گوارا او را «انسان نوین» یا «انسان قرن بیست و یکم» می‌نامید - انسانی خواهد بود که پس از درهم شکستن قیدها و گستن زنجیرهای از خودبیگانی، با همسایگان و هم‌نوغانش در یک همبستگی راستین و محبت‌آمیز برادری جهانی پیوند خواهد خورد.^۹ این جهان نوین باید جهان جامعه‌گرای و سوسیالیسم باشد.

تلash گوارا برای دست‌بیان به این نوع عظمت، نیروی محركهای بود که پشت تمامی کنش‌های او قرار داشت، یعنی از جنگ ساناتاکلارادا تا پذیرش خطیر قمار خطرناک پسپار دشوار آخرین او در کوچکی کشورشان پیکار می‌کنند. اما با این حال، اگر سیزی‌رام‌استرا به مطالعه‌ی آن پرداخت و در سال ۱۹۶۷ انتشار یافت، خود آن را به تازم‌سازان دهقان اعانتست: «همیچنان و جای گزین دیگری نمانده است؛ یا انقلاب سوسیالیستی [راستین] و یا تقلید مسخره‌آمیز انقلاب».

هرچند چه‌گوارا، هرگز، یک ثوری تمام و کمال از نقش مردم‌سالاری در تحول سوسیالیستی ارایه نکرد - که شاید این هزارگترين کاستی «آثارش باشد - اما او با تمام وجود، در برابر عقاید مبتنی بر دیکتاتوری و ستم و سلطه‌ی فردی و طرفداری از تمرز قدرت که آسیبهای بسیار بر عقاید و باورهای سوسیالیستی این قرن، (قرن بیست) وارد گرد، به انکار و اختراض برخاست. چه‌گوارا در پاسخ آنان که مدعی بودند که مردم به «آموزش و رهبری از بالا» نیاز دارند، یعنی این اصل جزءی و تعصباً آن‌د متنون شوروی و یا در تفسیرهای تشکیلات‌گر و ضد انسان دوستی» اروها و امریکای لاتین در نیمه‌ی دهه‌ی ۱۹۶۰ دیده می‌شود، تفاوت داشت. اگر گوارا نسبت به مارکس جوان، در دست‌نوشته‌های فلسفی

جنون آمیز آن از پول، بر همه‌چیز برتی می‌بلد و با جامعه‌ای که چه گوارا رویای آن را در سر داشت و در راه استقرار آن مبارزه می‌کرد در تضادی سخت و اکید قرار می‌گیرد. اما برای آنان که نظریه‌ی کتابی همگلی پایان تاریخ را با پاوری بدیوی و سالمان‌بیشانه به ماهیت ابدی استثمار و بهره‌کشی سرمایه‌داری نمی‌پذیرند و برای آنان که جنایت‌های زشت و نفرات‌گزین برخاسته از نظام سرمایه‌داری و طرد مردم و خلق‌های کشواره‌ای جنوب را از حکومت و جامعه‌ی جهانی که بر پایه‌ی نظام نوین جهانی امپرالیستی صورت گرفته است، حکوم می‌کنند، اندیشه و تکرش انقلابی انسان دوستی‌های چه گوارا دریچه‌ای است که به روی آینده‌ای دیگر، آینده‌ای متفاوت، گشوده شده است.

برگفتار: Monthly Review، شماره‌اکتبر ۱۹۷۲، ج. ۴۹/۵.

پی‌نوشت‌ها:

داد، به کلی رد کرد و نوشت: «با دنبال کردن هدف‌های واهی، خیالی و غیرعملی برای ساختن سوسیالیسم، یعنی، با توسل به ایزار کهنه و منسخه که میراث سرمایه‌داری است - یعنی، کلا رابه منزله‌ی سلول اقتصاد و سودمندی و بهرده‌ی دانستن، و گرایش و علاقه‌ی مادی فرد را به عنوان انگیزه و محرك، چیزهایی از این قبیل، به احتمال بسیار، خود را در پایانی مرگ‌آور خواهیم یافت. زیرا برای ساختن کمونیسم، ضمن تقویت بنیادها و نهادهای مادی جامعه باید انسانی نوین به وجود آورد.»^۶

یکی از بزرگ‌ترین مخاطره‌ها که در سوسیالیسم مدل شوروی وجود داشت، تحمل و مسامحه در مورد اختلاف و تضاد اجتماعی فزاینده و پیدایش طبقه‌ی ممتاز «تکنوقرات»ها و هبورکرات‌ها بود در چنین نظامی که متکی بر پاداش‌ها و امتیازهای است، این مدیران هستند که به شکلی فزاینده، هر روز بیش از پیش، به دست می‌ورند و بر ثروت خود می‌افزایند. تکاهی گذاز به طرح جمهوری دموکراتیک آلمان، این گونه ارتباط با نقش مدیران را در این گونه نظام‌ها آشکار می‌کند؛ باز، بیشتر و بهتر از این، در آینده‌ای مدیران را به خاطر نقش اجرایی آنان روش می‌کند.»

سوسیالیسم در امریکا، به گفته‌ی خسوز کارلوس ماریانه گویی، چیزی است که نه می‌تواند مورد نسخه‌برداری و گرته‌برداری قرار گیرد و نه مورد تقليید، بلکه کنش و آفرینش قهرمانانه است. و این درست، همان چیزی است که چه گوارا تلاش کرد آن را به انجام برساند گوارا از نسخه‌برداری مدل‌های وارداتی از کشورهای سوسیالیست واقعاً موجود» سر باز زد و از پذیرش آن خودداری ورزید. او به جای پذیرش این مدل‌ها، به جستجوی راههای تازه‌ای برای سوسیالیسم برآمد؛ راههایی که بنيادی تر، مسالات طلبانه‌تر، برادرانه‌تر، انسانی‌تر و با اصول کمونیستی همانگاتر و سازگارتر باشد.

هشتم اکتبر سال ۱۹۶۷، تاریخی است که در حرکت میلیونی بشریت زیر ستم به سوی آزادی و رهایی خود روزی جاودان و مائدگار خواهد بود. با گلوله، شاید، بتوان یک مبارز راه آزادی را به خاک و خون کشید، اما هرگز نمی‌توان آرمان‌ها و اندیشه‌های او را تایید کرد. این آرمان‌ها به هستی خود ادامه خواهند داد به شرط آن که در ذهن و اندیشه‌ی نسل‌هایی که تلاش و پیکار را از سر خواهند گرفت، ریشه دوائده باشند و این، همان چیزی است که تبهکاران و تبهروزگارانی که به کشثار روزا لوگزامبوروگ، لئون تروتسکی، امیلیانو زایاتا و چه گوارا دست زدند در کمال ناتوانی و حقارت و نومیدی کشف نمودند.

پس از فروپاشی و انهدام سوسیالیسم واقعاً موجود» اعتقاد و بارور نولیبرالی و ستایش و سوساس گونه و

سال ۱۹۶۰ گفت: «خستین گام در آموزش توده‌های مردم، آشنا کردن آنان با انقلاب است. هرگز ادعا و تصور نکنید که تنها با تعلیم و آموزش می‌توانید آنان را بیاری کنید که بر حقوق خود دست یافته‌دند در حالی که زیر سلطه‌ی یک حکومت خود کامل و ستم گرفتار دارند و باید آن را تحمل کنند. نهضت و پیش از هرچیز باید به مردم آموخت که در راه کسب حقوق خود به پیکار برخیزند، و در جریان مبارزه‌ی اجتماعی آن را به چنگ آورند. هنگامی که تودهای مردم، قدرت سیاسی و حکومت را به دست می‌گیرند، آن چرا که باسته است و حتله بسیار بیش از آن رامی آموزند. آن گاه، بدون تلاش توان فرسای خود به زودی، به مری و معلم بدل خواهند شد و فراتر از دیگران قرار خواهد گرفت.» به سخن دیگر، تنها شیوه‌ی موثر تربیت و آموزش توده‌ها که می‌تواند راهی بخش باشد، آموزشی است که از طریق تجربه و کش اتفاقی خود مردم انجام گیرد و به همان گونه که مارکس در این‌گویزی آلمانی می‌گوید: «در عمل و مبارزه‌ی انقلابی، تحول و دگرگونی فردی، خود را تغییر شرایط اجتماعی همانگی می‌کند و با آن تطبیق می‌بلد.»

هرچند، این‌ها و اندیشه‌های چه گوارا درباره‌ی سوسیالیسم و مردم‌سالاری در زمان مرگ او هنوز در حال دگرگونی و گداخته شدن بود، اما در سخن‌رانی‌ها و در گفته‌ها و نوشهای او، موضع گیری و حالت انتقادی فزاینده بر ضد وارثان و جاشنیان استالین و سوسیالیسم واقعاً موجود» آنان، همسواره آشکار بود. گوارا در سخن‌رانی پرآوازه‌اش در فوریه‌ی سال ۱۹۶۵، یعنی سخن‌رانی‌ی الجزایر کشورهایی را که خود را سوسیالیست می‌پنداشتند، مورد خطاب قرار داد و از آنان خواست که اختلاف و ابهام ضمنی خود را با کشورهای استثمارگر غربی شفاف و روشن کنند، یعنی با جوامع استثمارگری که مناسبات تجاری نایاب‌برخود را با خلق‌های زیر ستم که بر ضد امپرالیسم به پیکار برخاسته‌اند، حفظ می‌کنند. از دیدگاه چه گوارا، سوسیالیسم بدون تغییر در اگاهی و شناخت نمی‌تواند وجود داشته باشد و این، هوشیاری و حسن اگاهی است که حالت و احساس برادرانه‌ی بیشتری را برای بشریت به ارمان خواهد آورد، هم در سطح فردی و هم در میان ملت‌هایی که در آن جا سوسیالیسم در حال ساخته شدن بود و یا ساخته شده بود و نیز برادری در سطح جهانی، با تمام ملت‌هایی که قربانیان فشار و ستم امپرالیستی هستند. چه گوارا، در مقاله‌اش در سال ۱۹۶۵، زیر عنوان سوسیالیسم و انسان در کویا مدل‌های سوسیالیستی را در کشورهای اروپای شرقی، به شکلی دقیق، مورد بررسی قرار داد و مثل همیشه، از منظری انسان دوستانه و انقلابی، نظریه‌ها و عقایدی را که مدعی بودند با تکیه و اعتماد بر استوارهای و طلسه‌های خود سرمایه‌داری می‌توان آن را شکست.

1. Camilo Torres
2. La Utopia desarmada

۳. خورخه کاستندا، سورش‌های بهمن علی، نیویورک، ۱۳ زانویه ۱۹۷۲.
۴. من سعی کردم، عاید فلسفه «جه گوارا» را در کتاب خود اندیشه‌های چه گوارا، با مشخصات زیر، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهم:
El Pensamiento del che Guevara Mexico, 1971.
۵. چه گوارا، اوراس، ۱۹۶۷-۱۹۶۸ و La Habana, Casade las Americas ۱۹۷۰، چ. ۲، ص. ۳۷-۳۲. هم‌چنین ن. ک. به ص. ۳۲: «انقلاب کوبا-انقلابی است با ویژگی‌های انسانی دوستی، این انقلاب با تمدن خلق‌های تحت ستم جهان مسؤولیت و احساس مثبت را درآورد» و یا آن گونه که «روبرتو فرمانده» به شیوه‌ی ساده اما غنایی بیان کند: «جه گوارا» تکران ماندگاری و روزانه مانن نبود تکران اول و گرایش و تمايل او استفاده از داشن گسترش‌های برای رسیدن به نهایت عالات بود و عالات از لو طلب می‌کرد که نسبت به محروم و ستم دیدگان متهد باشد و دین خود را محروم‌زنم ادا کند.»

6. "Sobre el sistema presupuestario de financiaimiento." 1964, obras, vol. 11.P. 252.

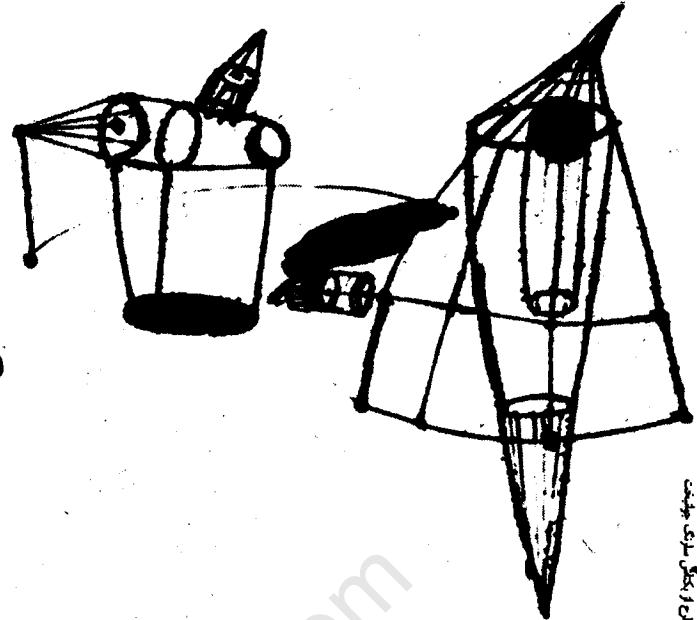
۷. هرچند، چه گوارا در آغاز، در اشاره به «انسان» زبان سنت را به کار می‌گیرد، اما این بدان معنا نیست که او هم‌آهنگ و همد و هم خوان نظام پدرشانی بود در سخن رانی خود در مارس سال ۱۹۶۳، سال‌ها پیش از آن که این گفتار به یک مضمون داغ بدل شود، گوارا بر ضد زانی که در کوبا بر تلاوم عاید فلسفه خود باقشاری می‌گردند، با بیانی تلغیت به سرزنش آنان پرداخت: «این به چه معنایست؟ سپار ساده، به این معنایست که گشته هنوز بر شانه‌هایان سُنگینی می‌کند. که از ازادی زنان، هنوز، مساله‌ای ناتمام و تحقق نیافرته است.»

۸. چه گوارا، اوراس (OBRA)، جلد ۲، ص. ۳۷۱-۲. هم‌چنین مراجمه کنید به مصاچه‌ی مشهور «جه» با روزنامه‌نگار فرانسوی، زان دانلی، در زوچه ۱۹۶۳ که می‌گوید: «من به سوسیالیسم اقتصادی بدون اصول کمونیسم علاقه‌ای ندارم. ما بر ضد فقر و تک‌نیستی مبارزه می‌کنیم، اما در همان حال، علیه از خودبیانگی انسان نیز پیکار می‌کنیم. اگر کمونیسم، اعمال و کشش‌های اگاهی و هوشیاری انسان را نادیده بگیرد و یا آن را ناجیز بشمایر اورد، آن گاه بیشتر، یک نظام توزیع کننده‌ی ثروت دیواره‌ی خواهد بود، تا یک مکتب اخلاقی انقلابی...»

9. José Carlos Mariátegui
10. more radical

مار کسیسم و بیگانه ستیزی

سهراب مختاری



میراث اسلامی

فکرمنی کنم بد نیست که توضیح گوته‌ای درباره دیالکتیک مه رسمیت شناختن «بدیهم». سه پایه‌ی اسلامی دیالکتیک هگل؛ وحدت‌ساده، تضاد و وحدت در گوناگونی است. سه پایه‌ی هگلی در جمله‌های نقل شده از این قرار است: الف: حفظ «خود» و آروزی به رسمیت شناخته شدن به عنوان «وحدت‌ساده»؛ ب: در برابر یک دیگر قرار گرفتن دو خودآگاهی، به عنوان تضاد؛ چ: فروپاشی آن مو و تبدیل شان به ارباب و بنده به عنوان «وحدت در گوناگونی یا تضاد».

خیار سوزه‌ی دیگری تازمانی متضاد خواهد بود که سوزه می‌خواهد خودش را به عنوان یک سرشت مطلق و مستقل به اثبات پرستاد. اما برای به رسمیت شناخته شدن باید که دیگران را نیز به گونه‌ای ببرای به رسمیت شناخت. به این معنی که در تمام مدتها که یک سوزه سعی می‌کند تا حقیقت خودش را به اثبات پرستاد، باید این را بداند که دیگری نیز همین تلاش را خواهد کرد. مطلق بودن سوزه پاکت می‌شود که سوزه به جای این که به رسمیت شناخته بشود، تهازن دیگری تایید خودش را طلب کند و به همین خاطر پروسه‌ی به رسمیت شناختن و شناخته شدن به مشکل بر می‌خورد. این ادعای مطلق (هویت من کلام‌مستقل و با خودش یکسان است) یا حسن یگانه و یکی بودن (هم چیزی وجود ندارد که من تنواع کنترلش کنم)، پایه و اساس سروری و رابطه‌ی بین ارباب و بنده است. برای هگل و همین طور برای محققان روان‌شناسی کلاسیک، «من» در شرایطی قرار می‌گیرد که در آن صن «حقوق مندترین» است. (همه چیز که در پیرامون من «قرار دارد ادامه‌ای از خود» و قدرت این خود است). این شرایط می‌خواهد که در برخوردار باشد که دیگران تایید شود. اما تازمانی که دیگری توسط من «من» است. (همه چیز که در رسمیت شناخته نشود، قدرت من «نیز تایید خواهد شد») به رسمیت شناختن دیگری به این معنی است که «من» با ادعاهای مطلق خود صرف نظر کند. در ادامه‌ی این خیار را بای ختم خواهد شد.

تا این جایماً با سخنان چندان مبهمی مواجه نیستیم. اما و به رسمیت شناختن دیگری ساختی ندارد. البته به قول فروید: «معیشه در کنار ما انسان‌هایی هستند که بیشتر از این که به ما نزدیک باشند، به انسان‌های بدوی نزدیک‌ترند».

در این مقاله سعی خواهیم کرد بینیم که نظریه‌ی مارکسیستی (البته با بازگشت به خودهارگش) چگونه با بیگانه ستیزی «واجهه می‌شود. این نکته نیز لازم به ذکر است که در قسمت نخست این مقاله تحت عنوان «مشکل به رسمیت شناختن» از کتاب خوب و ارزشمند خاتم جسیکا بینیامن «بانام زیبیره‌های هشقوی نیز کمک گرفته ام بخشی که از این کتاب نقل خواهد شد، باشاره به اندیشه‌های هگلی، راه را برای گذار به اندیشه‌های مارکسیستی و ادامه‌ی بحث هموار خواهد ساخت.

مشکل به رسمیت شناختن: اختلاف و درگیری میان حفظ کردن «خود» و خیار به دیگری «بسیار پیش از آن که روان شناسی به تحقیق در چگونگی رشد خود» بپردازد، توسعه هگل بررسی شده بود. هکل این وضعیت پیچیده را که در جنگ میان ارباب و بنده به اوج خودش می‌رسد در فصل «استقلال و نامستقلی آگاهی» در کتاب پدیدهارشناسی روح بررسی کرده است. او در این فصل از کتاب مهم خود، شرح می‌دهد که چگونه می‌باید خود پوشش و استقلال مطلق، با آروزی «خود» مبنی بر جهانی که در آن این همه نابرابری، فقر و جنایت وجود دارد، رامی توان بیگانه ستیزی «خواند؟ البته اگر بخواهیم فقط در حد واژه‌ی هیگله «فکر کنیم ممکن است بگوییم که خوب مارکسیست‌ها به دلیل این که واقعیت این جهان را با آرامن‌ها و آزووهای خود بیگانه می‌دانند، خواهان تغییر واقعیت هستند. اما مفهوم بیگانه ستیزی «بسیار فراتر و گسترده‌تر است. آن کسی هم که بخواهد به همین سادگی در برای راه دیگران دلوری کند، همچیزی جز می‌گانه ستیزی «خود را انتباخت نماید. چرا که ساده اندیشه و ساده کردن پیچیدگی‌های هستی و زندگی انسان، یکی از نشانه‌های ذهنیت بدوی است که با درک

شرایط آزاد و برابر؛ مساله‌ی کنار رفتن «خود مطلق» در برخورد دو سوزه، امری ذهنی و البته بسیار مهم است. اما آیا تکامل و شکوفایی این امر بدون وجود شرایط عینی و فضای مناسب، ممکن است؟ آیا توان آزمایشگاه یک دانشجوی رشته‌ی شیمی را بازیگریم و هم‌زمان انتظار داشته باشیم که او تحصیلش را طبیعی و بدون هیچ مشکلی ادامه بدهد؟ مارکس در تزبدوم از یازده تز خود درباره‌ی فویریاخ می‌گوید: «این سوال که تفکر انسان چه رابطه‌ای با واقعیت عینی دارد؟» نه یک سوال تئوریک، بلکه یک سوال عملی است. پس می‌توانیم برسیم که آیا برخورد دو سوزه در جامعه‌ای که انسان‌ها در آن از شرایط برابر برخوردار نیستند، می‌تواند به رابطه‌ای آزاد و برابر ختم بشود؟ یا این که نابرابری‌های اجتماعی می‌توانند مانع از یک برخورد برابر شده و دوباره به نفسی یکی از سوزه‌های بینجامد؟ نقی سوزه یعنی نقی هستی برای خود، آن سوزه در برابر هستی برای خودی که دوباره حضورش به در خود، فروبردن یک سوزه‌ی دیگر و منفعل کردن آن گره خورده است. نمونه‌ی عینی چنین رابطه‌ای در روابط «کار» و «سرمایه» قبل مشاهده است. کارگر به عنوان دارنده‌ی کالای هیروی کار، آزاد است که از ارزش مادله‌ی این کالا استفاده کرده و آن را به سرمایه دار بفرود وداز این طریق بقایابد. اما در مقابل این که سرمایه‌دار نیروی کار اورامی خرد، او باید بخشی از مدت زمان کارش را به طور رایگان در اختیار سرمایه‌دار بگذارد. پس دوراه در مقابل او است. یکی این که باقیانوی که سرمایه‌دار برایش می‌گذارد کنار باید و دیگری این که به زوال یافته‌ترین بخش جامنه بپیوندد. اوتازمانی که قرارداد کار را بسته آزاد است و از لحاظ حقوقی نیز با سرمایه‌دار برابر است. اما وقتی قرارداد را بست، دیگر موجودی تابع منافع سرمایه دار در جرخه‌ی تولید خواهد بود. به قول مارکس: «مثل کسی که پوست خودش را به بازار می‌برد و چیزی جز دیگر خانه به انتشارش نیست.»

در هر کجا که سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، تضاد میان کار و سرمایه‌ی نیز قبل مشاهده است. حتی در پیشرفت‌هه ترین و مرتفه ترین کشورهای نیز (به خصوص هنگامی که دوران بحران فرامی‌رسد و دولت سرمایه ویترین سیاسی خودش را عوض می‌کند) این تضاد مشهود است. پس اگر آن مفاهیم هگلی را به یاد آوریم، این را نیز خواهیم فهمید که اگر یکی از دو سوزی این کشاکش، میل به برتری و به اصطلاح سروری (اربایی) دارد، باید که طرف دیگر را به زیر سلطه‌ی خود بکشد. برای انجام چنین کاری هم‌البته ابزارهای زیادی وجود دارد. اما آزاد است که به کمک گفت و گو و پرسش و پاسخ، از آن چیزی که فکر می‌کند درست است، دفاع کند. همین طور هم می‌تواند آن چیزی که معقدبه اشتباه بودن آن است را به نقد بکشد. موقفیت او به توانایی او در اندیشه‌یدن و بیان کردن اندیشه‌هایش وابسته است. اما آیا برخورد آزادانه و ذهنی یک سوزه با سوزه‌ی دیگر، بدون شرایط عینی مناسب امکان دارد؟

خود» او نهفته است و برای کشف این هستی مابه‌آگاهی و تکمیل این آگاهی به تجربه و دانش نیازمندیه، پس یک راه دیگر برای جلوگیری از رسیدن هنده به هستی برای خود، مسدود کردن هر راهی است که در آن امکان آگاه شدن هنده وجود دارد. البته این هدف می‌تواند با رشد کردن میل به ناگاهی در خودبنده نیز متحقق شود. پس ارباب به هر دری خواهد زد تابوت‌وائد مدت اربابی خودش را بیش تر کند. از طرف دیگر هم البته مبارزه‌ی متقابله وجود دارد که می‌خواهد به این رابطه‌ای با واقعیت عینی دارد؟ نه یک سوال تئوریک، بلکه یک سوال عملی است. پس می‌توانیم برسیم که آیا برخورد دو سوزه در جامعه‌ای که انسان‌ها در آن از شرایط برابر برخوردار نیستند، می‌تواند به رابطه‌ای آزاد و برابر ختم بشود؟ یا این که نابرابری‌های اجتماعی می‌توانند مانع از یک برخورد برابر شده و دوباره به نفسی یکی از سوزه‌های بینجامد؟ نقی سوزه یعنی نقی هستی برای خود، آن سوزه در برابر هستی برای خودی که دوباره حضورش به در خود، فروبردن یک سوزه‌ی دیگر و منفعل کردن آن گره خورده است. نمونه‌ی عینی چنین رابطه‌ای در روابط «کار» و «سرمایه» قبل مشاهده است. کارگر به عنوان دارنده‌ی کالای هیروی کار، آزاد است که از ارزش مادله‌ی این کالا استفاده کرده و آن را به سرمایه دار بفرود وداز این طریق بقایابد. اما در مقابل این که سرمایه‌دار نیروی کار اورامی خرد، او باید بخشی از مدت زمان کارش را به طور رایگان در اختیار سرمایه‌دار بگذارد. پس دوراه در مقابل او است. یکی این که باقیانوی که سرمایه‌دار برایش می‌گذارد کنار باید و دیگری این که به زوال یافته‌ترین بخش جامنه بپیوندد. اوتازمانی که قرارداد کار را بسته آزاد است و از لحاظ حقوقی نیز با سرمایه‌دار برابر است. اما وقتی قرارداد را بست، دیگر موجودی تابع منافع سرمایه دار در جرخه‌ی تولید خواهد بود. به قول مارکس: «مثل کسی که پوست خودش را به بازار می‌برد و چیزی جز دیگر خانه به انتشارش نیست.»

در هر کجا که سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، تضاد میان کار و سرمایه‌ی نیز قبل مشاهده است. حتی در پیشرفت‌هه ترین و مرتفه ترین کشورهای نیز (به خصوص هنگامی که دوران بحران فرامی‌رسد و دولت سرمایه ویترین سیاسی خودش را عوض می‌کند) این تضاد مشهود است. پس اگر آن مفاهیم هگلی را به یاد آوریم، این را نیز خواهیم فهمید که اگر یکی از دو سوزی این کشاکش، میل به برتری و به اصطلاح سروری (اربایی) دارد، باید که طرف دیگر را به زیر سلطه‌ی خود بکشد. برای انجام چنین کاری هم‌البته ابزارهای زیادی وجود دارد. اما آزاد است که به کمک گفت و گو و پرسش و پاسخ، از آن چیزی که فکر می‌کند درست است، دفاع کند. همین طور هم می‌تواند آن چیزی که معقدبه اشتباه بودن آن است را به نقد بکشد. موقفیت او به توانایی او در اندیشه‌یدن و بیان کردن اندیشه‌هایش وابسته است. اما آیا برخورد آزادانه و ذهنی یک سوزه با سوزه‌ی دیگر، بدون شرایط عینی مناسب امکان دارد؟

بنایدین می‌رسیم: در لحظه‌ای که مابه استقلال خود دست می‌یابیم، وابسته به این خواهیم بود که آن را به تایید رسانیم. در زمانی که تاره متوجه می‌شویم که چگونه می‌توان من خودم» گفت، باید که مزه‌ها و حدود این «خود» را نیز می‌تواند در شرایط مشابهی قرار گیرد. آگاهی دیگری نیز می‌تواند در شرایط عقاید متفاوت و هستی گوناگونی باشد. در خود و برابر خود: هگل در همان فصل نام بردۀ می‌نویسد: «سرشت هر دولحظه (دو آگاهی) در این است که نابرابر و در مقابل یکدیگر هستند و هم چنین و اکنون آن هادر وحدت شان رخ نمی‌دهد. آن هادو صورت متفاوت آگاهی هستند که یکی از آن هاستقل و برابر خود است و دیگری نامستقل است و همه‌ی سرشیش هرای دیگری بودن و زیستن» است. یکی ازین نوع رابطه که یکی به رسمیت شناخته شده و دیگری هویتش نقی می‌شود، آزادی به معنای غلبه بر دیگری است. از این منظر آزادی هر کس (ارباب) در گرو برگی و بندگی دیگری است. مادر این نوع روابط بادو سوزه‌ی فعال مواجه نیستیم، بلکه یک سوزه‌ی فعل است و سوزه‌ی دیگر در اتفاق و بی حرکت به سرمی بود. یکی رهبر است و امر می‌کند، دیگری پیرو است و اجراء می‌کند، حالا اگر بخواهیم در مورد دوام چنین رابطه‌ای صحبت کیم، به این خواهیم رسید که آن کسی که رهبری می‌کند و ارباب است، باید برای ادامه‌ی اربابی خودش، اجازه ندهد که بندگانش دارای هویت شوند. هویت آن های باید مدام نقی شود. آن های باید بتوانند برای خودشان زندگی کنند. چرا که در غیر این صورت دیگر بندگه نیستند و اگر بندگه‌ای نباشد، دیگری برای ارباب هم نیازی نخواهد بود. اگر یک سوزه‌ای این قلanon را بینزید که فعالیت‌اش در گرو منفعل بودن سوزه‌ی دیگر است، به دو چیز بی برده است. اول این که از مستبد بودن خودش آگاه شده است و دیگر این که باید راهی برای منفعل ساختن سوزه‌ی یا سوزه‌های مقابله‌ش پیدا کند.

هگل در پدیدارشناسی روح مدام از سه هستی در خود، «هرای دیگری» و «برای خود» صحبت می‌کند. حالا اگر بخواهیم که جمله‌های بالا را با این مفاهیم هگلی توضیح بدهیم، این معادله به دست می‌آید:

به دست اوردن و حفظ هویت = هستی برای خود / و حفظ کردن آن، بی هویت = هستی برای دیگری / یا هستی در خوده / بندگه.

در این صورت است که هویت طریبای «به بی هویتی بندگه و حفظ هویت طریبای» به حفاظت از بی هویتی بندگه گره خوده است. یعنی هستی برای خود» یک ارباب تازمانی باقی می‌ماند که هستی در خود، یک بندگه، امکان وجود حستی برای دیگری، اورا فراهم سازد. اما حقیقت و قدرت هر انسان در «هستی برای

اوست.» کلتت در این حمله همه‌ی تقصیر را در خود انسان نهایخ جست و جومی کند و در همه‌ی آن مقاله‌های که آن را باین جمله شروع می‌کنند همچو سوالی در این رابطه که چرا انسان های نهایخ باقی می‌مانند و چه کسانی از نهایخ دیگران سود می‌برند وجود ندارد.

مارکسیسم اما عمل انسانی را نهای در خود انسان نمی‌جوابد بلکه شرایط پرمامونی انسان را نیز در کثار انسان قرار می‌دهد و با این کار در برابر جلادانی که آدمی را به دلیل جرمی که مرتكب می‌شود اعدام می‌کنند، می‌ایستند. نمونه‌ی پسیوار خوب و قبل ذکر این ایستادگی را می‌توان در مقایسه مارکس در نقد «حکم اعدام» دید. او و انگلش در «خانواده مقدس» می‌نویسد: «اگر قبول کنیم که انسان در معنای ماتریالیستی آزاد نیست (...)

دیگر نباید که فرادار را به دلیل ارتکاب جنایت کیفر داد بلکه باید کانون‌های ضد اجتماعی جنایت را زیب بردا.» پس مارکسیسم انسان را به تنهایی مجرم نمی‌شناسد. مارکسیسم برای مبارزه با جرم و جنایت یک راه موثری را پیشنهاد می‌کند. پایگاه‌های جرم و جنایت نیز باید بررسی و در صورت امکان نابود شوند. اما همچو انسانی را نمی‌توان به هیچ جرمی نابود کرد انسان مجرم خودش نیز یک قربانی است و نیاز به پاری و کمک جامعه دارد تا از دنیای تلغی که به آن رانده شده است، رهابشود. از همین رو تاریخ نشان داده است که نابود کردن مستبدان حتی در بدترین شکل خوده تنها راه رسیدن به آزادی را هموار نکرده است بلکه در ادامه به کشتار آزادی و آزادگی انجلیمیده است. در ک و به رسمیت شناختن دیگری برای مارکسیسم پذیرش یک قانون خشک در کتاب قانون نیست بلکه مارکسیسم انسان را با گوشتش و پوست و خون در ک می‌کند و به انسانیت باور دارد.

من اجتماعی و روان شناسی: زدبای تجریبیون در مارکسیسم و تکامل نظریات آن هادراندیشمهای ماتریالیستی مارکس و انگلش و البته پیش از هر چیز توجه زیاد آن هابه انسان، اسباب رابطه‌ی نزدیک خیلی از سخنان و نظریات این دو اندیشمند با علم روان شناسی است. می‌دانیم که بسیاری از روان شناسان مثل «بونک» خود را بپروفسه ای تجریبی نیز خوانده اند در میان اندیشه‌های نیجه و روان شناسی هم همین رابطه دیده می‌شود و از نظر من علت اصلی این رابطه همان دقت و توجه زیاد این اندیشمندان به انسان و مشکلات اور جامعه‌ی پیرامونش است. زیگموند فروید روان شناس مشهور به گفته‌ی خیلی از محققان «پدر علم روان شناسی» در یکی از کتابهای خودش با نام من و او به بررسی های بسیار جالی می‌پردازد و در بخشی از یک بحث خواندنی به چیزی اشاره می‌کند که بازگو کردن کوتاه آن در ک و فهم مطالب بخش‌های پیشین را راحت تر می‌کند.

فروید معتقد است که هر انسان من «دارای یک طبیعت» یا خرامن است که در برابر من «قرار می‌گیرد». «برمن» از نظر فروید همراهی از نهایخی از عقده‌ی اودیپ است و قوی ترین

پایدار خواهد بود که او آن را برای دیگری نیز بخواهد و او تنها در این صورت می‌تواند پذیرد که دیگری نیز دارای همین حق است که هستی دیگری را نیز به عنوان یک هستی مستقل، فعل و محقق به رسمیت بشناسد. اما در غیر این صورت چه خواهد شد؟ برخورد مارکسیسم با نهایخی یک انسان توسط یک شخص دیگر چگونه است؟ هکل در کتاب مشهور خود فلسفه‌ی حق می‌نویسد: «جرم نهی حق است و جرمیه یا جزا، نهی این نهی است.» اما آیا یک مساله و عمل انسانی را می‌توان این قدر سر و زمخت بزرگ کرد؟ اگر جرم انسانی یک عمل اشتباه است، پس خود این عمل اشتباهه جراحت می‌دهد؟ به قول نیچه: «یک عمل سزاوار سرزنش، بیان گر یک جهان سرزنش شده است و در یک جهان سرزنش شده، خود سرزنش نیز سزاوار سرزنش تواد بود.» پس اگر این دیدگاه به یک عمل انسانی نگاه نکنیم، انسان رانه به عنوان یک موجود منبع شده از رابطه

گفتیم که اگر یک هستی برای خود «که دارای هویت است، اثبات خودش را در نهی هویت یک هستی دیگر بداند، باید که با استفاده از راهکارهای گوناگون، هویت و هستی برای خود» دیگری را مدام نهی کند. اما همان طور که گفته شد مادرنیزد مارکس با هستی طبقاتی «سرپر کار داریم، جامعه‌ی سرمایه داری از دو طبقه اصلی کار و سرمایه تشکیل می‌شود و اگر ما طبقه‌ی مسلط را طبقه‌ی برای خود» بدانیم، این طبقه باید که برای حفظ هستی برای خود و هویت اش، مدام طبقه‌ی مقابل خودش را بدولت رسانه‌های جمعی و راهکارهای دیگر، در زیر سلطه خودش نگاه دارد. یعنی مادر این جایا یک «خود مطلق» دیگر مواجه هستیم. اما آیا مارکسیسم که بیان تئوریک حرکت‌ها و جنبش‌های انسانی در برابر این خود مطلق، یعنی سلطه سرمایه داری، است و به از هرای خود، زیستن کارگران معتقد است، خواهان ادامه‌ی هستی این مطلقیست؟ در یک شکل دیگر است؟

مارکسیسم و به رسمیت شناختن دیگری: مارکسیسم نمی‌خواهد که سلطه سرمایه را به سلطه‌ی عده‌ی کمیل دیگری از شهر و ندان یک جامعه بدل سازد. در برابر چنین گرایشی اما مارکسیسم صدای رسا و جسور اکثریت مردمی است که به دلیل نبود حضور شان در اداره‌ی جامعه، سرنوشت خود رانه در دست خود بلکه به زیر سلطه اقلیت حاکم بر جامعه احسان می‌کنند. مارکسیسم نه تنها خواهان ادامه‌ی هستی خود مطلق در روابط اجتماعی نیست بلکه می‌خواهد به رسمیت شناختن، هر انسان را در اجتماع پیرامونش از جایگاه اجتماعی او جدا کرده و در خود او (یعنی انسان بودن او) آن را بیندازد. به این معنی که حضور هر انسانی می‌باید که به دلیل انسان بودنش به رسمیت شناخته بشود. اما چنین چیزی فقط در جامعه‌ای امکان تحقق پیدا می‌کند که همه‌ی انسان‌ها شرایط اجتماعی برابری برخوردار باشند. چیزی که در جوامع طبقاتی کنونی، آزدی و بیش نیست: البته آزدی که باید برای تحقیق مبارزه کرد.

مارکسیست‌ها بارها و بارها توسط اندیشمندان لیبرال و مدافعان دموکراتی بورزوایی به بیگانه‌ستیزی و استبداد محکوم شده‌اند. اما آیا کسانی که خواهان تغییر واقعیت به نفع دنیا ای انسانی ترند را می‌توان در کنار بیگانه‌ستیزان قرار داد؟

پیرامونش، بلکه به عنوان موجودی اجتماعی خواهیم شناخت و اگر به چنین شناختی از انسان بررسیم در می‌باشیم که مین پایه‌های جرم، جنایت و دزدی در جامعه هستند که باید اعدام شوند، نه مجرمین.» هم گلت و هم هکل اگرچه از پیشگامان خردگرایی و مبارزه با مطلقیت «منذهب و پدرسالاری هستند، اما هر دو آن هابه دلیل خردگرایی و ذهن گرایی ایده‌ایستی به تعریف نادرستی از انسان و اعمال او می‌رسند. عمل یک انسان به طور حتم ریشه در خود اندارد. آدمی می‌تواند بدون این که بخواهد مرتكب یک عمل بشود، جذاب این که این عمل درست یاندرست باشد. اراده‌ی آزادی انسان آن قدرها هم آزاد نیست. اراده‌ی آدمی می‌تواند دستکاری شود و در واقع اراده و هدف یک انسان دیگر را تحقق بخشد و این می‌تواند حتی بدون متوجه شدن آن رخ بدد. این واقعیت اما با آن چیزی که کانت و هکل از اعمال و چگونگی هستی آدمی شرح می‌دهند، متفاوت است. مثلاً به این جمله‌ی مشهور کانت دقت کنید: «روشن نگری خروج آدمی از نهایخی به تقصیر خویشتن

است.» اگر خوب به این هستی مقدس نیز می‌نویسند: «اگر انسان توسط شرایط پیرامونی خود ساخته می‌شود باید که این شرایط را نسل کانت و هکل بخواهیم بر همین اساس تفاوت بین هر رسمیت شناختن دیگری» را زد دیدگاه مارکسیست و هکلی با کانتی بررسی کنیم، از نظر من با این پرسش «انسان به مثابه موجودی اجتماعی یا متنع شده از اجتماع؟» روبرو خواهیم شد هر انسانی به عنوان یک هستی زنده حق دارد که بتواند آزادانه و در امنیت کامل زندگی کند. اما این حق تازمانی

نخوانده است. پس هرگز نمی توان فرض کرد، که سرمایه داران موجودات متفاوت و به همین دلیل ند
بشرطی هستند و آن هارا باید تحمل کرد و همهی آن ها باید قتل عام بشوند. این منافع اجتماعی سرمایه دار است که او را در مقابل کارگر فرار می دهد، نه بذاتی او البته در میان سرمایه داران نیز مثل کارگران، مهربان و نامهربان وجود دارد.

هدف مارکسیسم مبارزه با سرمایه داری و تغییر مناسبات آن است. این که سرمایه دارها به خاطر منافع خود در این مناسبات، مارکسیسم و جنبش های پیشرو کارگری را دشن خود می دانند. اما گر هم چیز مطلق باشد باز هم همان خواهد شد. وقت حرکت به وجود آمده از این جدل، مارابه زیباترین و شنیدنی ترین گفت و گوهای می رساند. آن وقت مامی توائیم برای آرمان همان مبارزه کنیم، زندگی کنیم یا ختی بمیریم.

مناسبات اجتماعی و انسان به عنوان یک عنصر اجتماعی، از زمانی که جامعه به وجود آمده است، در یک برخورد مداوم قرار داشته اند. این برخورد مدام گاهی به رشد این و گاهی به رشد آن اتجاه میدارد. این طرق هردو آن هاردیک پیوند ملایم رشد کرده اند و یکدیگر را تغییر داده اند و خودشان هم تغییر کرده اند. طبیعت این می کند و باید این کار لوپریوی را زیر خودش قرار می کند. فروید می گوید: «این فرض گرفتن عملی بسیار ویژه و خطیز است». خلاصه این که طبرمن «در واقع شخصیت پدر را تحقق می بخشد و ادامه ای از اوست» که کنونه برای سرکوب شدن و قبول مواتی که بر سر راه آرزو های او دیده ای او قرار می گیرند. افزایش می باید که این موضع را می پذیرد و هم زمان آن هارادونی خودش می کند و باید این کار لوپریوی را زیر خودش قرار می کند. فروید می گوید: «این فرض گرفتن عملی بسیار ویژه و خطیز است». خلاصه این که طبرمن «در

آن نتیجه می رسمیم که آن صدای که در هنگام انجام یک عمل مارا از آن بازمی دارد همان صدای طبرمن» و یا به عبارت دیگر طبرمن جمعی و پیرامونی می است. در این صورت اگر خشونت یا عمل نادرستی از یک فرد سرزنش به معنای بذاتی او نیست. بلکه به این معنی است، که طبرمن «اور امہار نکرده است یا این که آن قدر فشار و شدت آن عمل تحت شرایط مشخصی (که البته باید به طور دقیق بررسی شود) زیاد بوده است که عمل کرد طبرمن» را خشی کرده است (واین به این معنای نیست که وجود طبرمن در آینده به عنوان وجیان «نیز خنثی بشود). بنابراین همان طور که بارها تکرار کردیم، شرایط زندگی یک انسان در اعمال اونتش ویژه و سیار مهمی دارند. هر عمل انسانی بیان گریک و لقیت دیگر است، که ریشه ای آن عمل را در خود دارد. مارکس زمانی گفته بود که رادیکال بودن به معنای دست به ریشه های بودن است. یک برخورد رادیکال با یک واقعیت انسانی نیز باید به شناخت ریشه ای آن واقعیت بررسد و برای تغییر آن واقعیت باریشمای آن مبارزه کند.

انسان یا مناسبات اجتماعی؛ بعداز پایان قسمت قبلی یک کام دیگر نیز پیش می روهد و به این پرسش می رسمیم که آیا میل به تغییر واقعیت به معنای به رسمیت شناختن دیگری به عنوان یک انسان با یک

عواطف و مهم ترین حوادث در سرنوشت لیبیدورایبل می کند. به این معنی که پیدایش طبرمن «به سرکوب عقدی ادبی بازمی گردد و این سرکوب با قرار دادن موقع در برای آرزو های اودبی تحقق پیدامی کند تا جایی که این موضع درونی هن» می شوند و در درون لو قرار می گیرند. هر اندازه که عقدی ادبی تر بوده باشد یا هر اندازه هن» شدیدتر (تحت تاثیر اوتورپتی، مقدسات مذهبی، درس با فرمایشات) سرکوب بشود. به همان اندازه نیز بعد از طبرمن «به عنوان وجودن، شاید در شکل یک احساس گنبد ناگاهانه، بر حسن» مسلط می شود. البته این نیز گفتنی است که سرکوب عقدی ادبی، اودبی، به هیچ عنوان کار ساده ای نیست. اما ز آن جا که پدر و مادر و بخوصه پدر در دوران کودکی هن» سرکوب عقدی ای لو دیده را بر عهده دارند، توائیم هن» کودکانه برای سرکوب شدن و قبول مواتی که بر سر راه آرزو های او دیده ای او قرار می گیرند. افزایش می باید که این موضع را می پذیرد و هم زمان آن هارادونی خودش می کند و باید این کار لوپریوی را زیر خودش قرار می کند. فروید می گوید: طی قرض گرفتن عملی بسیار ویژه و خطیز است». خلاصه این که طبرمن «در

آن نتیجه می رسمیم که آن صدای که در هنگام انجام یک عمل مارا از آن بازمی دارد همان صدای طبرمن» و یا به عبارت دیگر طبرمن جمعی و پیرامونی می است. در این صورت اگر خشونت یا عمل نادرستی از یک فرد سرزنش به معنای بذاتی او نیست. بلکه به این معنی است، که طبرمن «اور امہار نکرده است یا این که آن قدر فشار و شدت آن عمل تحت شرایط مشخصی (که البته باید به طور دقیق بررسی شود) زیاد بوده است که عمل کرد طبرمن» را خشی کرده است (واین به این معنای نیست که وجود طبرمن در آینده به عنوان وجیان «نیز خنثی بشود). بنابراین همان طور که بارها تکرار کردیم، شرایط زندگی یک انسان در اعمال اونتش ویژه و سیار مهمی دارند. هر عمل انسانی بیان گریک و لقیت دیگر است، که ریشه ای آن عمل را در خود دارد. مارکس زمانی گفته بود که رادیکال بودن به معنای دست به ریشه های بودن است. یک برخورد رادیکال با یک واقعیت انسانی نیز باید به شناخت ریشه ای آن واقعیت بررسد و برای تغییر آن واقعیت باریشمای آن مبارزه کند.

که از مارکسیسم وجود دارد، تابانده باشم. ■



چرا سوسياليسم؟

فرهاد بامداد

می نویسد: «تولید نه به خاطر بهره‌وری، که به خاطر سود صورت می‌گیرد.» امری که ناهنجاری خود را در دوران کنونی در تمام شئون زندگی نشان می‌دهد. رشد نیروهای مولد و توسعه‌ی تولید این‌بهو، دیگر نه به خاطر پیشرفت، رشد تکنیک و فن و تسهیل شرایط زندگی انسان، بلکه تنها به منظور ارایه «محصول جدید» و دریافت سهم بیش تراز «بازار» صورت می‌گیرد تا «سود» به دست آید. این‌شتین نتیجه‌ی چنین وضع را بیکاری می‌داند، که امروزه میلیاردها انسان را اسیر خود ساخته است: «پیشرفت تکنولوژی نیز اغلب به جای برداشتن بار کار از دوش همگان و تسهیل امور، به افزایش بیکاری انجامیده است...» با حیفومیل بی رویه‌ی منابع انسانی و مادی همراه است. «فکر می‌کنم فلاح شدن افراد، بدترین بیماری سرمایه‌داری باشد. تمام نظام آموزشی ما زای این بیماری رنج می‌برد.»

استقرار اقتصاد سوسياليستی: این‌شتین سپس پیش نهاد خود را چنین ارایه می‌دهد: «من متقاعد شده‌ام که تنها یک راه برای محو این شیطان بزرگ و خطرناک وجود دارد و آن چیزی جز استقرار اقتصاد سوسياليستی همراه با نظامی آموزشی، که سمت‌گیری آن به سوی اهداف اجتماعی باشد، نیست.» به نظر او «اقتصاد برنامه‌ریزی شده، که تولید را بر اساس (نیاز) جامعه تنظیم می‌کند و کار را میان تمام کسانی که قادر به انجام آن باشند، تقسیم و زندگی هر مرد، زن و کودک را تضمین می‌کند.» هنوز سوسياليسم نیست. او برای برقراری سوسياليسم، جلوگیری از «قدرت‌مند شدن و فرآگیر شدن بوروکراسی» را نیز ضروری می‌داند. او می نویسد: «با این حال باید به خاطر داشته باشیم که اقتصاد برنامه‌ریزی شده به هیچ وجه سوسياليسم نیست... به دست آوردن سوسياليسم نیاز به حل مسائل بسیار حاد سیاسی - اجتماعی دارد: چگونه ممکن است در چشم‌انداز درازمدت تمکرگرایی سیاسی و اقتصادی، بتوان از قدرت‌مند شدن و فرآگیرشدن بوروکراسی اجتناب ورزید؟... و حقوق افراد را محفوظ داشت و به مدد آن، مقابله‌ی دموکراتیک با قدرت بوروکراسی را تضمین کرد؟»

آلبرت این‌شتین در سال ۱۹۴۹ در نخستین شماره‌ی مجله‌ی آمریکای Monthly Review مقاله‌ای تحت عنوان «چرا سوسياليسم؟» منتشر کرده است که ترجمه‌ی فارسی آن در شماره‌ی اول نشریه‌ی تقدیم‌تو در تهران به چاپ رسیده است. او در این مقاله از بحرانی نام می‌برد که «جامعه‌ی انسانی» با آن روبه‌رو بوده و بین‌سان گرفتار «شیطان بزرگ و خطرناکی» شده است. نویسنده پیش‌نهادی به منظور سازمان دادن چگونگی خروج از این بحران را نیز در این مقاله ارایه می‌دهد که آن را «استقرار اقتصاد سوسياليستی همراه با نظام آموزشی» متناسب با آن می‌نامد. استدلای که این‌شتین برای ضرورت استقرار سوسياليسم ارایه می‌دهد، استدلای است که حتی امروز نیز مبربت خود را حفظ کرده است. هدف پیش‌روی نوشتی حاضر، نشان دادن این مبربت و عاجل بودن استقرار سوسياليسم، از طریق ارایه‌ی واقعیت‌ها و فاکت‌های برگرفته شده از زندگی پژوهی در دوران «جهانی سازی در خدمت سرمایه‌ی مالی امپریالیستی» و مستدل ساختن تئوریک این ضرورت، در شرایط امروز است.

راه اجتماعی برونو رفت از بحران: ابتدا نگاهی به نکات اساسی نظریه‌های این‌شتین در مقاله‌ی فوق بیافکنیم. او در آغاز مطلب به «صدای انسانی» که به گوش می‌رسد، اشاره می‌کند. صدای انسانی که «تصریح می‌کند جامعه‌ی انسانی در حال گذار از بحرانی است که ثبات آنرا به شدت مورد تعریض قرار داده است.» نشان این بی‌ثباتی «حساسی تفاوتی یا حتی احساس تعرض» به حقوق انسان است.

آلبرت این‌شتین با طرح پرسش «علت چیست؟ آیا راهی برای برونو رفت از این بحران وجود دارد؟» راه حل فردی و شخصی به منظور خروج از آن رانفی می‌کند وی این راه حل را اجتماعی می‌داند، زیرا «غیرممکن است خارج از شبکه‌ی جامعه (بنوان) به او (انسان) فکر کرد» و می‌پرسد: «برای زندگی بهتر، چگونه باید ساختار جامعه و ارای

فرهنگی انسان تغییر کند؟»

انگار با نگاه به شرایط دوران «جهانی سازی» کنونی است که می نویسد: «امروز اگر بگوییم انسان جامعه‌ای جهانی از تولید و مصرف خلق کرده است، اندکی اغراق کرده‌ام.» او با توجه به چنین جامعه‌ای، «خميرمايه‌ی بحران» را «خدومحوری» انسان می‌نامد، خصلتی که انسان آن را به «زنگی ناشناخته» خود تبدیل کرده است.

آنارشی اقتصادی خميرمايه‌ی بحران: «خميرمايه‌ی بحران» ناشی از «شیطان» است. او می نویسد: «به عقیده‌ی من، آثارشی اقتصادی جامعه‌ی سرمایه‌داری... منشا واقعی شیطان است.» و ریشه‌ی ایجاد شدن چنین وضعی، به نظر صائب او، قرار داشتن ابزار تولید «تحت مالکیت خصوصی افراد» است: «ما در برایر دیدگان مان توده‌ی علمی از تولیدکنندگان را می‌بینیم، که بی وقفه در تلاش اند تامیمه‌ی کار جمعی شان را از یکدیگر دریغ ورزند، البته نه با زور، بلکه با وفاداری تام به اصولی که به طور قانونی نهادینه شده اند. با توجه به این مساله، بسیار مهم است در بایان که بخش اعظم ابزار تولید به صورت قانونی تحت مالکیت خصوصی افراد قرار دارد... (که به توسعه‌ی یک الگارشی خصوصی) انجامیده است و موجب شده است که «نمایندگان مردم دیگر قادر به دفاع از علاقه بخش‌های فرودست آن نباشند. علاوه بر این، تحت شرایط موجود، سرمایه‌داران به شکلی اجتناب‌ناپذیر، مستقیم و غیرمستقیم، کنترل منابع اصلی اطلاعات یعنی مطبوعات، رادیو، تلویزیون و آموزش و پرورش را در اختیار دارند و در نتیجه برای شهرنشان، رسیدن به منابع عینی و بهره‌گیری هوشمندانه از حقوق سیاسی، بسیار دشوار و در پیش تر موارد غیرممکن است.»

این‌شتین علت این امر را «دو ویژگی» سرمایه‌داری می‌داند: «خست آن که ابزار تولید تحت مالکیت خصوصی است... و دوم این که قرارداد کار «ازاد» است.»

نتیجه‌ی گیری این‌شتین از آن چه بیان کرده است، نه تنها موضع ترقی خواهانه‌ی اورا می نمایند، بلکه تنها راه خروج از سلطه‌ی «خميرمايه‌ی بحران» را نیز نشان می‌دهد، که امروز نیز در تمام ابعاد خود نکته و مساله‌ای مبرم و عاجل است. او

تمدد آشتی ناپذیر: به نظر اینشتبین در حصر ما که دوران گذار نمایند می شود، روشن ساختن اهداف و مشکلات سوسیالیسم، از بالاترین اهمیت برخوردار است...» نکته و وظیفهای که به ویژه با توجه به تعیق تضاد آشتی ناپذیر در نظام سرمایه داری، یعنی تضاد بین رشد نیروهای مولد و شکل تماحی سرمایه دارانه نمره‌ی کار اجتماعی، کماکان از مبرمیت و اهمیت خاص برخوردار است. ایجاد و ارایه‌ی تالی و جایگزین برای نظام سرمایه داری، که شخصیت و حرمت انسان را لکمال می کنند از این لحاظ نیز، در دوران کنونی، به مساله روش‌گردانه‌ی پر اهمیت تبدیل شده است، زیرا با توجه به فروپاشی نظام کشورهای سوسیالیستی در اروپا، در زمینه‌ی ضرورت گذار به لشکل مشخص این گذار، واقعیت کمود استدلال توریک، به شدت احساس می شود. این در حالی است که تبلیغات شدید رسانه‌های گروهی پایان تاریخ راعلام می دارد و قناعت فکری را توصیه می کنند. آن‌ها وظیفه‌ی روز هر فرد، را پافتچ جای خود در «واقعیت» کنونی می دانند و نهایت نظریه‌های نزدیک رسانه‌ی «دراوینیسم اجتماعی» را در قالب ایندیلوژی پوزیتویستی پسندیدن تبلیغ می کنند.

از ایه و مستدل ساختن ضرورت غلبه بر نظام سرمایه داری و پشت سر گذاشتن بحران اجتماعی، ناشی از آن، پاسخ به دو پرسش مخالفان سوسیالیسم را در دستور کار قرار می دهد:

۱- نخست این که آیا خود زندگی به حقانیت، نظام سرمایه داری پاسخ مثبت نداده است؟ این نظام به بزرگ ترین پیشرفت‌ها دست یافته و توائمه است به بزرگترین نیازهای بشری پاسخ دهد. در حالی که سوسیالیسم ناموفق و ناکارآمداز کار درآمده است.

۲- دوم این که این مخالفان می کوشند با کمک گرفتن از نظریات مارکس و انگلیس و با نقل قول از نوشتمنهای آنان، ضمنون پرسش لول راشم گذانه و به اصطلاح از موضع چپ، مطرح سازند گفته می شود که سرمایه داری هنوز دارای «عون» است و گویا باتیان سوسیالیسم علمی گذار به سوسیالیسم را بایان این عون، همراه دانسته‌اند بحران اجتماعی، نشانه‌ی ثباتی نظام اما واقعیت هستی اجتماعی انسان در دوران جهان‌گردی نولیبرالیستی، نشان می دهد که ادامه و تداوم عمل کردن نظام سرمایه داری، خود به عامل اصلی خطر نابودی حیات بروی گرهی زمین تبدیل شده است. غلبه بر نظام سرمایه داری به خاطر دفع این خطر تهدید کننده، یعنی دفع خطر قرار داشتن بشریت بر سر دوراهی، که یکی از راه‌های هبربرتی، به «ایوکالیپس» و به روز محشر خشم می شود از اهمیت بسیاری برخوردار است. بربریتی که ریشه‌ی آن، همان طور که اینشتبین نیز تصریح کرده، هولیدن به خاطر بهره‌وری، که به خاطر سود صورت می گیرد. موضوع را بشکافیم:

آلودگی هوا و آب، وایجاد و انباسته شدن روز افزون زباله‌های ناشی از تولید به خاطر سود، با سرعتی شتابان در کل جهان گسترش می یابد

این بحران ساختاری‌ای دارد که سرمایه داری، بی وقه و بگونه‌ای روز افزون در آن فرو می رود و منبوحانه دست و پا می زند. اگر اینشتبین در ساختان اش رشد تکنولوژی را باعث «هزایش بیکاری» می نند از این بحران ساختاری سخن می گوید که اکنون صد چندان تعیق یافته است و به روشی ضرورت پایان بخشیدن به سلطه‌ی این نظام غارتگر را نشان می دهد بشرط ترقی خواهند و می تواند با بستن نظام غارتگر و به قول اینشتبین «خودمحور» سرمایه داری، خطر ایجاد و ظهور مجدد «بربریت» مدرن را برطرف سازد.

این بحران ساختاری ناشی از این واقعیت است که تولید انبیوه نه به خاطر هبہ‌هوری، که به خاطر سود صورت می گیرد. رشد تکنیک و بالارفتن سطح بازده کار، خود به علت اصلی توسعه‌ی بیکاری در اثر از بین رفت امن امکان کار، تبدیل شده است، اما عین حال عقب افتادن در روند رشد تکنیک و کلمپوتیزاسیون تولید، با ورشکستگی و بلعیده شدن تولید کنندگان کوچک تر تو سط تولید کنندگان بزرگ تر و امحاباتیسات تولیدی و ثروت‌های ملی، همراه است. به سبب رشد روز افزون نیروهای مولده است که قانون کشف شده تو سط مارکس، در اقتصاد سرمایه داری، یعنی قانون تقسیل در صد سود، موثر واقع می شود. حجم سرمایه‌های مالی و انباسته تقدیمگی، ابعادی یافته است که به الیکارشی مالی امپریالیستی امکان می دهد نقش تعیین کننده ایفا کند و به حاکم واقعی حیات اقتصادی در نظام سرمایه داری تبدیل

خواش نیست» درباره‌ی نگرانی از «نهدید جنگی دیگر» گفت و گویی داشته است. این فرد در پاسخ به نگرانی اینشتبین، چنین به او حمله می کند: «جزا شما عمیقاً مختلف محو نزد انسان مستید؟» بهاظلور پاسخ کوتاه و بسی اهمیتی است، اما برای اینشتبین نشانی از بحران اجتماعی است.

برای نشان دادن عمق این بحران در دوران کنونی و تعیین خصلت ساختاری و ریشه علمی آن در نظام سرمایه داری، شاید به جا بنشد که در این جا نیز با توجه به سه موضوع مطرح در کلیه جوامع بشری، که هر سه آن‌ها، ریشه در نظام سرمایه داری دارند، عمق و ابعاد این بحران به اختصار نشان داده شود. این سه موضوع، مساله جنگ - صلح، مساله بیکاری و توسعه فقر در جوامع بشری و پیامد آن‌ها برای محیط زیست است.

استعدادهای خود را از فیزیکی گرفته تا معنوی، در کلیه جماعت‌ها توسعه دهد و به اثبات برستنده (مجموعه اثمار مارکس-انگلیس، جلد ۲۰، ص ۶۷) استقرار تولید بر پایه میروری و ارضی نیازهای مادی و معنوی، و نه با هدف دست‌یابی به سود، تنها راه برای حل کنی و لاثالی است که چنین امکانی را به وجود آورد، یعنی «تنها راه برای اندامه حیات»، امکانی که البته باید شرایط حقق آن وجود داشته باشد. شرایطی که هم به زیربنای اقتصادی-اجتماعی جامعه مربوط می‌شود و هم باسته به شناخت آگاهانه‌ی انسان از این ضرورت است.

انگلیس به سبب آشنازی کامل با نظر مارکس در «انتقاد بر اقتصاد سیاسی» می‌گوید: یک صورت بندی اقتصادی-اجتماعی همازنی که در آن امکان رشد نیروهای مولد هنوز وجود دارد از میان نمی‌رود و روابط تولیدی جدید تازمی که شرایط مادی وجود آن در بطن جامعه‌ی کهن به وجود نیامده باشد، استقرار نمی‌یابد، و جای روابط کهن را نمی‌گیرد. (همان جلد ۱۷، من ۸، انگلیس، با آگاهی از این موضع مارکس، درباره دوران گذار از نظام کهن به نو، از سرمایه‌داری به سوسيالیسم در طبقه دورینگ) (همان جا ص ۲۶۲) چنین اظهارنظری می‌کند: همان اکنون فرارسیده است و روش‌گذگاری سیاسی و روشنگرایی سرمایه‌داری دیگر راز نیسته زیرا ورشکستگی اقتصادی آن هر ده سال یک‌بار تجدید می‌شود در دوران بحران، جامعه‌ی زیر فشار بار نیروهای مولد و محصولات خود ساخته خفه می‌شود و بناهای انسانی تمام با تضاد دست به گیریان است: تولیدکنندگان نمی‌توانند مواهی تولید شده را به مصرف برسانند زیرا صرف کننده وجود ندارد. قدرت اتفاقی ایزار تولیدی سدی را که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری بر آن تحمل کرده است، منجر می‌سازد از این بدنها تها شرط برای رشد بدون انقطاع و منظم نیروهای مولد و از این طریق افزایش بدون مرز تولید مواهی است.

با تعمیق بحران ساختاری در نظام سرمایه‌داری، بحران‌های ادواری اکنون دیگر رنگ باخته‌اند. بحران‌هایی که دیگر نه هر ده سال، هر هفت‌ها و هر ماه پیش می‌ایند، و اخبار علیین در بورس‌های اندانشان آن است: بیکاری و قرق توده‌های میلیاردی جهان، که به گفته‌ی ریسجمهور ونزوئلا، در حدود ۸۰ میلیون متر مربع از این اندان را فراگرفته است، همان فقدان صرف کننده‌ای است، که منظور نظر انگلیس است: ارتضی که به مطرور روزافزون پرشمارتر می‌شود.

بدین ترتیب، انگلیس بدرستی زمان گذار از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری به سوسيالیسم را تنها منوط به عدم توانایی مطلق سرمایه‌داری برای رشد نیروهای مولد در شرایط جدید سوسيالیستی برمی‌شمارد.

لینین نیز این نکته را در اثر خود «دولت و اقلاب» بر همین منوال ارزیابی می‌کند و بر جسته می‌سازد که شرط موقیت در نظام سوسيالیستی برای رشد نیروهای مولد بهتر از تعلیم شیوه‌های تولیدی گذشته است.

مارکس درباره امکان رشد بهتر نیروهای مولد در «سرمایه» اشاره‌ی دیگری دارد: همز به کار گرفتن ماشین‌آلاتی که برای بهبود کالای تولیدشده به کار برده می‌شوند آن جاست که تولید آنها به کار کمتر نیاز داشته باشد، یعنی صرفه‌جویی در مقدار کاری که در استفاده از ایزار ماشین، مقصود است: برای سرمایه‌داری، میدان این بازی تنگ تراست. از آن جا که سرمایه نه کار اجرا شده، بلکه ارزش [باز] تولید] نیروی کار معرف شده برای آن کار را می‌پردازد، مرز به کار گرفتن ماشین‌آلاتی که به تغییر محدود می‌شود... از این‌رو در یک جامعه‌ی کمونیستی استفاده از ایزار ماشینی نسبت به جامعه‌ی سرمایه‌داری، از امکان تحرک دیگری برخوردار است. در سرمایه‌داری رشد تکنیک تنها به منظور صرفه‌جویی در همه پرداخت شده نیروی کار انجام می‌شود. بدین ترتیب، هدفی که اقتصاد سوسيالیستی از توسعه‌ی تکنیک دنبال می‌کند، آزاد ساختن بشر از جبر سودورزی و فرهنگ منحط ناشی از آن است. رشد تکنیک در خدمت «بهره‌وری» انسان و کاهش سنگینی باری که انسان رحمت کش بر دوش دارد قرار می‌گیرد، یعنی همان چیزی که اینشتین نیز خواهان آن است.

شود. این نقدینگی، که به صورت سرمایه‌ی هر روزانه، در جست و جوی «سود» از یک بورس به بورس دیگر منتقل می‌گردد، در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۰، از ۵۰۰ میلیون دلار به ۳ بیلیون دلار افزایش یافته است. از این روزت که امپریالیسم می‌تواند در دوران کسوی در پوشش ایندوژنیزی توپریاری حاکمیت سرمایه‌ی «جهانی سازی» و بنیادگرایی بازار آزاد، ظاهر شود، برقراری حاکمیت سرمایه‌ی مالی امپریالیستی بر اقتصاد جهان سرمایه‌داری، همراه با تقليل در صد سود سرمایه‌ی به علت اصلی گرایش‌های بنیادگرایانه و ضدانسانی الگارشی مالی در جهان تبدیل شده است و به صورت خطی عمده برای صلح، سلامت و ادامه‌ی حیات بشمری در آمد است.

فقر و زندگی محنت‌بار توده‌های میلیونی، که ناشی از بیکاری و غارت سرمایه است، چنان روزافزون و شدید شده است که دیگر با حجم اینوه تبلیغ‌ها و ازاع برلنمه‌های بزرگ و برق تلویزیونی نیز، قابل پنهان ساختن نیست. برای مثال، طبق آمار سال ۲۰۰۴، پنج میلیون کودک و جوان آلمانی زیر سن ۱۸ سال، در زیر مرز فقر زندگی می‌کنند. از آغاز سال ۲۰۰۵، به دنبال اجرای قوانین جدید دیگر شده توسط ایندوژنیزی توپریاری، یک میلیون کودک جدید نیز در این کشور به زیر مرز فقر رانده شدند. به این ترتیب، بیش از ۱۵ درصد جوانان آلمانی در فقر و تهی دستی به سر می‌برند. وضع کودکان آمریکایی حتی از این نیز بدتر است. ۲۱ درصد آن‌ها در زیر مرز فقر قرار دارند. ۴۹۱۲۲ فرد حقیقی آلمانی در سال ۲۰۰۴، برای پرداخت بدنه‌های خود، اعلام عدم توانایی کرده‌اند. این رقم رشد ۴۶ درصدی را نسبت به سال قبل نشان می‌دهد. با توجه به آن که بخشی از افراد دارای خاتونه هستند، باید تعداد اقراض افرادی را که با این فاجعه رویه رو هستند، به مراتب بیش تراز رقم اعلام شده دانست. ریس جمهور ونزوئلا، هوگو چاوز، از فقر ۸۰ درصد مردم جهان خبر می‌دهد. در آرژانتین ۴۴ درصد مردم، یعنی ۱۵ میلیون نفر دست خوش فقر و فلاکاتاند و روزانه در آمدی کمتر از یک بورس دارند.

۳- فاجعه برای محیط زیست: شناخت از فاجعه در شرف تکوین برای محیط زیست، همه‌گیرتر از آن است که شناس دادن آن نیاز به توضیح وسیع و مفصل داشته باشد. الودگی هوا و آبه، و ایجاد و انشانه شدن روزافزون زباله‌های ناشی از تولید به خاطر سود، با سرعتی شتابان در کل جهان گسترش می‌باید داشمندان به علت بالا رفتن درجه گرمای جو زمین که ناشی از تولید گاز اکسید دوکربن است، در سال‌های نه چندان دور آینده، آب شدن کوههای بین قطب شمال و جنوب را خطری واقعی برای محیط زیست ارزیابی می‌کنند. چنان که تخمین زده می‌شود، سطح اقیانوس‌هایی تواند تا ۱۰۰ متر بالای بیان و سرزمین‌های وسیع را فراگیرد. در اثر آب شدن بین قطب شمال و افزایش آب شیرین دریای شمال در اروپا، گردش «جزیران گلف»، که حرکت رودخانه‌وار آب‌های گرم منطقه‌ی استوایی از آمریکای مرکزی به سوی شمال اروپا در اقیانوس اطلس است، متوقف و لردها در جاری بین‌دان خواهد شد. ریختن زباله‌های پس‌مانده‌ی روند تولید در اقیانوس‌های ابتدای یافته است که در بخش‌های بسیاری از دریاهای جهان، بهطور کلی حیات را زلی برد. آیان‌های اینده قادر خواهند بود این آسیب‌ها را بر طرف سازند؟ و اگر هم بتوانند باید با چه هزینه‌ای به این هدف دست یابند؟ این‌ها، برای جهان مسایل بسیار پر اهمیتی هستند، که زندگی و مرگ کل پرشیت به آن‌ها بستگی دارد.

با توجه به این مختصه، می‌توان به نادرستی استدلال که می‌خواهد نظام سرمایه‌داری را ناظم موفق اعلام دلاری بود، و به آنان که هنوز در انتظار پایان توان این نظام نشسته‌اند، پاسخ منفی داد. به عکس، همین مختصه، پاره‌گرس بر میرمیت و عاجل بدن شرورت «گلزار این دوران بحرانی» تاکید می‌کند که آبرات اینشتین نیز آن را در مقاله‌ی خود لشان انسان می‌دهد.

نوع جدید نیروهای مولد: انگلیس در «آتشی دورینگ» می‌نویسد: هر دیگری کنونی انسان در اثر انتقاد از بزر سلطه‌ای ایزار تولید... (ضروری می‌سازد که) تقسیم کار گذشته از میان بود... کار تولیدی به جای آن که وسیله‌ی انتقاد باشد، به وسیله‌ی آزاد ساختن انسان تبدیل شود. از این طریق که برای هر فردی این مکان به وجود آید که کلیه‌ی

خطر نابودی شرایط زندگی، و از جمله هستی انسان را، روزبه روز، بخش‌های بزرگ‌تری از انسان‌ها در می‌یابند، و آن را مورد بحث و توجه قرار می‌دهند. تحسین مورده در بخش نظالمی، بمب اتمی بود که امپریالیسم امریکا، با استفاده‌ی جنایت‌کارانه از آن در ۶۰ سال پیش در هیروشیما و ناکازاکی در جنگ عالمی پایان یافته دوم جهانی، خطر نابودی حیات را بر سیاره‌ی زمین به وجود آورد. اکنون، با توسعه‌ی بین‌دولارانه فعل و اتفاقاً بر روی طبیعت، خطر از بین بردن زمینه‌ی حیات پسر در بخش غیرنظالمی نیز به وجود آمده است. جنبش صلح، جنبش ضدبمب اتمی و جنبش دفاع از طبیعت، واکنش‌های در پیرامون این خطرها به شمار می‌روند، که در اغلب کشورها شکل گرفته و رشد کرده‌اند.

خطر نابودی حیات، ناشی از قانون مندی عمل کرد صورت‌بندی اقتصادی-اجتماعی سرمایه‌داری است و نه ناشی از «حماقت» و «تعلقل عصر حجر» غارت‌گران نسبت به طبیعت. دید کوتاه‌بینانه و به قول اینشتین «خودمحورانه» و فردگرای سرمایه‌دار، از درون این قانون مندی زاده می‌شود. هم‌چنین علت آن که همایندگان مردم دیگر قادر به دفاع از خواسته‌های بخش‌های فروخت است مردم نیستند، نشانه‌ی وجود و تاثیر حاکمیت بلامانع سرمایه‌داری در جامعه‌ی دموکراتیک بورژوازی است.

با توجه به آن چه گفته شد، امید می‌رود روش‌شده باشد که بحث بر سر ایجاد « نوع و کیفیت جدید از چگونگی شرایط رشد نیروهای مولده است. نه این یا آن تغییر کمی، در شرایط حاکم بر شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری. سیستم اصلاح و تعدیل محیط زیست، مثلاً تولید فیلتر برای دود اتومبیل‌های دیزلی و انواع صرفه‌جویی‌های ضروری دیگر در روند تولید، نباید باعث شود که از ضرورت اجتناب‌ناپذیر تغییر کیفی هدف تولید، چشم بپوشیم. ضرورت «استقرار اقتصاد سوسیالیستی و فرهنگ متناسب با آن» از این امر ناشی می‌شود.

در پایان، نباید از طرح این پرسش گفتش که چرا در کشورهای سوسیالیستی سابق، با وجود همه‌ی این شاخته‌های توریک، شرایط لازم برای ایجاد هنوع جدید نیروهای مولده به وجود نیامد و این تجربه‌ی ۷۰ ساله با موفقیت کافی روبه رو نگردید. در این زمینه، باید اشتباههای فلسفی - توریک، اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی را در نظر گرفت. به طور قطع، فقنان آزادی‌های دموکراتیک و آزادی بیان و عقیده، که به بیان اینشتین به «قدرت مند ستروپل ها گرفته تا کشورهای پیرامونی، بهطور روزافزون در می‌یابند که این نظام دیگر قادر نیست امکان گذران یک زندگی همراه با صلح را برای آنان تأمین کند. نگرانی و احساس عدم امنیت اجتماعی از این امر، و بعد از دورنمایی تیرو و قاتر برای انسان‌ها که فاجعه‌ی فرارسیدن آن را همانند بوی تفنن مردانی نزدیک استشمام می‌کنند، قابل لمس می‌شود.

مرحله‌ی تبدیل شدن کمیت به کیفیت جدید را باید این روند داده‌ست و کنش و اکتش انسان با محیط پیرامون -زیست (طبیعت)، به سطح وسعت روندهای هسراسر-جهانی، رسیده است. این روند برای اولین بار در این امر تظاهر می‌کند که فعالیت تولیدی انسان شرایط زندگی انسان را به خطر انداخته است و می‌تواند عمل آن را زیان ببرد. تولید به منظور دست‌یابی به سود را باید مسؤول وسعت و شدت پیامدهای فاجعه‌ی زلزله دریایی «اقیانوس هند در سال پیش از بیانی کرد. نایاب کردن مرجان‌ها و گیاهان دریایی در نزدیکی ساحل کشورهای این منطقه، که به خاطر ایجاد مزارع تولید همیکو «تجام شده بود، نقش موج شکننه‌ی این ساختارهای طبیعی را در کناره‌های اقیانوس هند زیان برده که فاجعه‌ی پیامد آن، مرگ چندصد هزار انسان را به همراه داشت. با وجود ممنوعیت صید، نسل نهنگ‌های دریایی، گونه‌هایی که میلیون‌ها سال ساکنان اقیانوس های بوده‌اند، از طریق صید مکائیزه در حال اضمحل است. نگرانی روزافزون مردم سراسر جهان از آینده، ترس از جنگ و بلایای ناشی از آن،

مارکس در جلد سوم «سرمایه» توضیح می‌دهد که «ازش یک محصول از مجموعه‌ی ارزش زمان کاری تشکیل می‌شود که در آن به کار برده شده است. برای سرمایه‌داری قانون بالا رفتن بازده کار به طور حتم تعیین کننده نیست. برای زندگی [به منظور تولید محصول در تولید کنون] صرفه جویی شود، بلکه در زمان بخش پرداخت شده کار زندگ نیز، نسبت به آن چه به سهم کار گذشته [کار تولید ایزول تولید و مواد به کار گرفته شده] افزوده می‌شود. صرفه جویی بیش تری به عمل آید. در این لحظه شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دچار تضاد دیگری می‌شود... رسالت تاریخی آن، رشد بی‌حدود نیروهای مولده انسانی با شتاب (توان) هندسی است. اکنون از آن رسالت روی برمی‌تابد... [و به] سرده رشد افزایش بازده تولید بدل می‌گردد. این شیوه‌ی [تولیدی] به این وسیله یکبار دیگر اثبات می‌کند که دست خوش سعف پیشیزی شده است و به پایان زندگی خود رسیده است.» (همانجا، جلد ۲۵، ص ۷۰)

به عبارت دیگر، اگرچه شرایط علمی - فنی رشد تکنیکی وجود دارد، این رشد نیروهای مولده از همین نتیجه گیری ناشی می‌شود. گذار کمیت به کیفیت جدید: چنان که پیش تر با طرح مسائل جنگ و صلح، تشید بیکاری و فقر و فالجهی محیط زیست در اینده‌ی نزدیک نشان داده شد، صورت بندی اقتصادی - استقرار بربریت را به امکانی تحقق پذیر برای اینده‌ی جامعه‌ی بشری تبدیل کرده است و لذا غلبه بر این نظام و پشت سر گذاشتن آن اسری می‌رم و عاجل است. نمی‌توان چشم به راه پایان «توان» آن مانده و به قول نین «در قطار به انتظار رسیدن آن به ایستگاه سوسیالیسم نشست».

رشد نیروهای مولده بر پایه‌ی سرمایه‌داری، آن هم در شرایط تفوق و برتری حاکمیت سرمایه‌مالی و باسیاست صداسانی بنیادگرایانه نولیپریستی آن، به مرحله‌ای رسیده است که مرحله تازه‌ای از تبدیل کمیت به کیفیت رانشان می‌دهد. امری که به بیان اینشتین «حساسی بی ثباتی و بحران» را در انسان ایجاد می‌کند. میلیاردها انسان در تمامی کشورهای سرمایه‌داری، از مرکز متروپل ها گرفته تا کشورهای پیرامونی، بهطور روزافزون در می‌یابند که این نظام دیگر قادر نیست امکان گذران یک زندگی همراه با صلح را برای آنان تأمین کند. نگرانی و احساس عدم امنیت اجتماعی از این امر، و بعد از دورنمایی تیرو و قاتر برای انسان‌ها که فاجعه‌ی فرارسیدن آن را همانند بوی تفنن مردانی نزدیک استشمام می‌کنند، قابل لمس می‌شود.

مرحله‌ی تبدیل شدن کمیت به کیفیت جدید را باید این روند داده‌ست و کنش و اکتش انسان با محیط پیرامون -زیست (طبیعت)، به سطح وسعت روندهای هسراسر-جهانی، رسیده است. این روند برای اولین بار در این امر تظاهر می‌کند که فعالیت تولیدی انسان شرایط زندگی انسان را به خطر انداخته است و می‌تواند عمل آن را زیان ببرد. تولید به منظور دست‌یابی به سود را باید مسؤول وسعت و شدت پیامدهای فاجعه‌ی زلزله دریایی «اقیانوس هند در سال پیش از بیانی کرد. نایاب کردن مرجان‌ها و گیاهان دریایی در نزدیکی ساحل کشورهای این منطقه، که به خاطر ایجاد مزارع تولید همیکو «تجام شده بود، نقش موج شکننه‌ی این ساختارهای طبیعی را در کناره‌های اقیانوس هند زیان برده که فاجعه‌ی پیامد آن، مرگ چندصد هزار انسان را به همراه داشت. با وجود ممنوعیت صید، نسل نهنگ‌های دریایی، گونه‌هایی که میلیون‌ها سال ساکنان اقیانوس های بوده‌اند، از طریق صید مکائیزه در حال اضمحل است. زیرا گوشت نهنگ در بازار زیبن و نزو و ... به عنوان «گوشت لذیذ» خواستاران بسیاری دارد.

اما هدف نوشتہی حاضر، توضیح ضرورت برقراری اما هدف نوشتہی حاضر، توضیح ضرورت برقراری سوسیالیسم بر مبنای آن چه در فوق و با تکیه بر نظرات مارکس در کتاب سرمایه انجام شده و آلت اینشتنین نیز، چنان که خود می نویسد به آن معتقد شده است، نیست هدف، افسانی نظریه‌های توریک و ایدنلوزی پسلمدرن و نویزیتویستی مذاخان سرمایه‌داری نولیبرال نیست، که امروزه حتی با توصل به نظرات عرفانی رازگونه و اسطیری، می‌کوشند تسلیم به نظام سرمایه‌داری را روشنفکرانه توجیه و القا کنند هدف نوشتہی حاضر نشان دلدن ضرورت تغییر انقلابی صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری است به خاطر خطرات عاجلی که برای ادامه‌ی حیات بشری به وجود آورده است و تاکید بر مردمیت دگرگونی و عاجل بودن این وظیفه از دیدگاه زندگی عملی و روزمره در ارتباط با خطرات ایجاد شده برای گونه انسان و کل حیات.

به عبارت دیگر، هدف نوشتہ حاضر، پاسخ به این پرسش است که چرا عاجل ترین وظیفه، حتی برای آنان که به نظرات مارکس و سایر بانیان سوسیالیسم در مورد نظام حاکم اعتقادی ندارند نیز، نهی این صورت بندی است؟ وظیفه‌ای که از درون ضروریات زندگی روزمره انسان برمی خیزد.

بدیهی است که در این بحث مساله تغییر طلاقابی، و یاری‌شده ای و یعنی این نظام موردنظر است و نه تغییرات در جهاتی، کمی و به عبارت دیگر، تغییراتی که در درون سیستم قابل اجرا هستند.

مثلاً تضمیم جهاتی برای محدود ساختن مقدار تولید گاز CO₂ و جلوگیری از انتقال آن به فضای طریق تکنولوژی پیشرفته، چنان که در فرارداد «کیمی تو» آمده است، هدف توضیحات این نوشتہ نیست، بلکه به عکس، نشان دادن این نکته است که با وجود تضمیماتی تغییر تضمیم فوق، که اقداماتی به جا و ضروری هستند و مبارزه برای عملی شدن آن هانیز وظیفه عاجلی است، در نهایت دگرگونی در وظیفه‌ی اصلی و گریزاندیر برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و از این طریق ایجاد آن نظام و صورت بندی اقتصادی - اجتماعی است که با منافع بشری و لذای منافع یک‌پاک افراد بشتر در اتفاقی کامل باشد و ادامه‌ی حیات آن را تضمین کند امری که از ضرورت و مبرومیت برخوردار و امری اجتناب‌نایدیر است.

به عبارت دیگر، اثبات ضرورت برقراری سوسیالیسم - که رزا الکرام‌بورگ آن را امکانی برای ایندهی بشیرست در کنار امکان بربریت می‌نماید، به کمک داده‌ها و امارها درباره بخش‌های مختلف زندگی اجتماعی خلق‌ها، وضعیت منابع انسانی و طبیعی، و در نهایت پیش‌گیری از فاجعه‌ی پیش‌رو برای محیط زیست، وظیفه‌ی نوشتہ حاضر است.

در پیش‌گفتار مقاله‌ی «الگوهای سوسیالیسم مشارکتی» به درستی از بحران ناشی از خقدان یک‌الگوی توریک قائع کننده نزد روشنفکرانی صحبت می‌شود که نسبت به «الگوی شوروی» برای بیانی سوسیالیسم انتقاد داشته‌اند. ضرورت داشتن تحلیل توریک از جمله‌ی سوسیالیستی و چگونگی راهی که باید طی شود و هم‌چنین هزارمان‌دهی جامعه سوسیالیستی که در پیش‌گفتار عنوان می‌شود تنها از این‌رو نیز اهمیت ندارد، نیز ایدنلوزی پسلمدرن سرمایه‌داری نولیبرال پاپان تاریخ را اعلام داشته است و قناعت فکری را به روشنفکران توصیه می‌کند، بلکه به ویزه از این‌رو اهمیت دارد که برای رسیدن به هدف باید تدبیشه و قلب میلیون‌ها انسان را به نظریه‌های خود جلب و آنان را قائع کرد و این بدون داشتن بدیل هوشمندانه ممکن نخواهد شد.

برای دست یافتن به تحلیل توریک به نظر می‌رسد که باید در دو بخش به فعالیت پرداخت. تحلیل علم از جمله سوسیالیستی و تحلیل خاص برای رسیدن به آن، که در مورد جامعه مابه معنای داشتن تحلیل از شرایط مشخص اجتماعی کشور است مقاله‌های درج شده در نکتدنو درباره سوسیالیسم بازار، هوسوسیالیسم مشارکتی، هوسوسیالیسم دموکراتیک و ا نوع دیگر را باید کوششی در زمینه‌ی بحث نخستین ارزیابی کرد ■

ترس از بیکاری، و ترس از فقر و شربختی، ذهن صدعاً میلیون انسان را در سراسر گیتی فراگرفته است. مشخصه‌ی جدید برای فقدان احسان امنیت اجتماعی در کشورهای سرمایه‌داری، در محدود نومن آن برای مردم کشورهای پیزامونی است بیکاری، بی خانمانی و توسعه فقر و محرومیت و غیره به مساله عده برای تodem‌های میلیونی مردم کشورهای پیشرفتی صنعتی، ایلات متعدد امریکا اتحادیه‌ی اروپا ڈاپن - تبدل شده است.

کار توریک بزرگ کارول مارکس در سرمایه‌ی این است که به طور سیستماتیک ساختار نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری را تجزیه و تحلیل می‌کند، آنatomی و چیزگونگی ساخت و ساز هستی آن را آشکار می‌سازد و نشان می‌دهد که تضاد اصلی و آشتی نایدیر درونی این نظام بر کدام پایه برقرار می‌شود و تعمق می‌بلد و سرانجام راه و امکان حل انقلابی این تضاد را تبیین می‌کند. به عبارت دیگر او راه حل ریشه‌ای بر طرف ساختن تضاد این نظام را از درون قانون مندی حاکم بر سیستم و نظام آن استخراج می‌کند و نشان می‌دهد.

مارکس برای به سرانجام رساندن کار توریک خود، از تجزیه و تحلیل سلده‌ترین عنصر این نظام، که در عین حال ویزگی منحصر به فرد این نظام نیز هست، یعنی از بروزی «کالا» آغاز می‌کند و نشان می‌دهد که ویزگی و خصلت «کالا» سیستم سرمایه‌داری، مضمون و ذات این نظام را تشکیل می‌دهد. مضمون و ذاتی که هم نقطه‌ی حرکت و رشد پرتوان و هم نقطه‌ی ایجاد تضاد درونی و رشدیابنده و آشتی نایدیر آن را تشکیل می‌دهد. تضادی، که در تقلیل آشتی نایدیر (انتگونیستی) میان نیروهای مولده‌ی رشدیابنده و خصلت کالایی نظام به وجود می‌آید خصلتی، که ناشی از مالکیت سرمایه‌داری بر ابزار تولید و بی‌آمد آن، یعنی تصاحب خصوصی و فردی تولید اجتماعی است.

قرار داشتن خصلت کالایی نظام در خدمت تحقق سود سرمایه، به طور روزافزون مفهوم و معنای تولید موهاب مادی و معنی را از بین می‌برد. تولید این موهاب دیگر در خدمت بر طرف ساختن نیاز انسان هاست، بلکه تنها به خاطر دست پایی به سود عملی می‌شود و تنها در خدمت سرمایه قرار می‌گیرد.

تعیین جامعه به «بخش اقتصادی» و بخش‌های دیگر در نظریه‌های پسلمدرن، و تعیین «ضرورت‌های اقتصادی» جهانی سازی به مثله مزه‌های گریزاندیر و غیرقابل چشم‌پوشی، که انسان باید خود را با آن‌ها منطبق سازد، توسط اندیشمندان خالم سرمایه، به عنوان به اصطلاح توجه ایدنلوزیک خصلت کالایی، برشمرده شده است خروج از این بست این تضاد آشتی نایدیر، چنان که مارکس آن را در سرمایه‌ی به اثبات می‌ساند، تغییر هدف تولید موهاب مادی و معنی (کالاهای مصرفی از هر نوع آن، از جمله فرهنگی، یعنی کتاب، فیلم، تلویزیون و غیره) استد از وسیله‌ی ای برای تحصیل سود سرمایه، به وسیله‌ی ابرای بر طرف ساختن نیازهای انسان. یعنی عده کردن خصلت مصرفی کالا و جای گزین ساختن این خصلت با خصلت مبادله‌ای آن، به عبارت دیگر، تولید کالا برای تأمین نیازهای است نه به منظور دست یابی به سود برای سرمایه، و به بیان اینشتنین، تولید در خدمت «بهره‌وری» برای انسان. تغییری که تنها با دگرگونی ریشه‌ای نظام و دگرگونی ماهوی - انقلابی صورت بندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری ممکن می‌گردد. به این منظور، انتقال مالکیت بر ابزار تولید، از شکل شخصی و خصوصی آن به شکل اجتماعی، ضروری است. آن گاه تولید موهاب با برنامه‌ی بر طرف ساختن نیاز انسان‌ها عملی خواهد شد، دیگر «اقتصاد» و «ضرورت‌های اقتصادی گلوبال» ناف جهان را تشکیل خواهد داد و همزه‌های گریزاندیر و غیرقابل چشم‌پوشی در میان نخواهد بود، بلکه انسان و نیازهای او عده خواهد شد و راه و جهت ترقی و تعالی انسانیت را نشان خواهد داد. دیگر حیف و میل منابع و امکانات خیر، که استفاده‌ی عقلایی و بهینه‌ی از آن‌ها به مرکز اندیشه‌ی هوشمندانه انسان تبدیل خواهد شد از میان خواهد رفت و از این طریق آینده نسل‌های بعدی تضمین خواهد گشت.

دفعه از چپ

چپ آوازه افکند و از راست شد چو بهمن به زابلستان خواست شد

علیوضا تقی خراسانی

معتقد بود شروع می‌کند. و به نوعی بیان می‌کند که گویا می‌خواهد تعریف جدیدی از چپ ارایه دهد. او می‌گوید: چپ باید در برای نولیبرالیسم جنگ طلب حاکم پرسش فکنی کند و چنان رفتار کند که ایندهای خودمحور و سرمایه‌منار را کارگزار خود کند، نه این که کاسب قدرت باشد.

این جمله تناقض فاحشی را در خود دارد. این که چپ با پرسش فکنی (یعنی سوال کردن) چگونه می‌تواند نولیبرالیسم جنگ طلب خود محور سرمایه‌منار را کارگزار خود کند معلوم نیست. آیا واقعاً ایشان فکر می‌کنند با سوال کردن می‌توان هاله‌ای از چپ، تهای به دفاع از وضع موجود می‌پردازند و تلاش می‌کنند نظام موجود جهان را ابدی و بدون تغییر نشان دهند. در میان کلمات شان دشمنی با مردم تحت ستم و طبقات محروم و رحمت کش نمایان می‌شود و هر جا که دیگر مسالم از قدر مشخص می‌شود که دیگر خودشان هم استدلال شان را قبول ندارند به بد و بی راه گفتن به چههای به اصطلاح سنتی می‌پردازند و از جنایتکار بودن رژیمهای سوسیالیستی سابق می‌گویند تا بر حقیقت نظام موجود صحه گذارند. از جمله این کارگزارها بشود. اما اگر این مطلب را در کنار تعاریف دیگری که ایشان از چپ ارایه می‌دهد قرار دهیم نگاه ایشان به چپ مشخص می‌شود. ایشان

در موارد دیگر می‌گویند بدین ترتیب:

۱- من اما به مارکس موسس ایناسیون معتقدم و معتقدم که این نوع چپ است که همچنان قدرت بازتولید خود را ندارد. انتهای ستون دوم مقاله

۲- به نظرم بزرگترین سودمندی کاپیتاالیسم را دن منکری چون مارکس است (ستون سوم، پارگراف دوم)

۳- من نمی‌دانم این چگونه چیز است که خود را از مواهب و ملتفع بورزویی بهره‌مند می‌کند. اما در همین سنتی و تسلی بمحاجی «تامل» صرف افغانی و بد و بی راه می‌گوید. (ستون سوم پارگراف سوم)

۴- سرمایه‌داری آنقدر انعطاف از خود نشان داد که در برای تفکر انتقادی چپ تحولاتی هر چند جزیی در خود بیجاد کرد. (ستون سوم پارگراف چهارم)

۵- آیا اقتصاد مبنی بر نفت قادر است طبقه تولید اولین جمله‌ای خود را با عبارت چنان که مارکس

این مقاله قبل از آبان ماه ۱۴۰۶ برای روزنامه شرق فرستاده شده قرار بود که در یک یا چند کشیده شماره به طور منظم و پشت سر هم چاپ شود اما روزنامه شرق مقاله را به ۷ قسم تقسیم کرد و با چنگ و تعدیل‌هایی به طور نامنظم، با فاصله و نامهای متفاوت در شماره‌های مختلف چاپ کرد و کلاً از چاپ قسمت هفتم نیز خودداری کرد. از آن جا که ارزش نوشته در چاپ کامل آن است که به صورت یکجا و منظم باشد آن را برای ماهنامه تلفنی می‌فرستم تا در صورت لزوم چاپ شود.

نمی‌دانم چه شده که مدتی است هر کس می‌خواهد حرفی بزند و مطلبی بنویسد که مورد قبول قرار گیرد. به نوعی سعی می‌کند خود را چپ نشان دهد. زمانی نه چندان دورتر، هر کس مطلبی می‌نوشت و یا حرفی می‌زد، ابتدا لازم می‌دانست چند فحش به حزب توده‌ی خاچ و کمونیست‌های بی‌شرف بدند و سپس حرفهای خود را آغاز می‌کرد. اما امروز از فلان استاد سهمیه‌ای تا آن روزنامه‌نویس کیلویی، تحلیل‌گر امروزی و پرس‌وجوه‌گران حرفهای دیروزی همه و همه از مارکس نقل قول می‌آورند، برای چپ نسخه نویسی می‌کنند. از لینین جمله می‌آورند و از ملوو و چه‌گورا به نیکی یاد می‌کنند. اصطلاحات چپ و مردمی را به کار بزنند و خود را نظریه‌پرداز چپ معرفی کنند. آن‌ها از اصطلاحات مارکس جوان، دیالکتیک، ماتریالیسم، از خودبگانگی و امثال آن استفاده می‌کنند و خود را به گونه‌ای نشان می‌دهند که اثکار دل‌سوز چپ شدمانند. به یاد می‌آورم که در اوج جنبش مسلحه‌ای چند دهه‌ی قیل برشی از روشنگری که هیچ گونه نزدیکی‌ای با این جنبش نداشتند برای آن که مورد قبول واقع شوند برای جوانان فداکار و پاک‌باخته به دلسویی می‌پرداختند و تلاش می‌کردند تا به نوعی خود را همسراه و همگام نشان دهند و به گونه‌ای رفتار می‌کردند که گویا از مد روز پیروی می‌کنند و با این همگامی سعی می‌کردند آن را از محتوای انتقامی تهی کنند. امروزه نیز بعضی از این افراد آن چنان از چپ صحبت می‌کنند و خودشان را به نوعی نظریه‌پرداز چپ معرفی می‌کنند که اگر کسی نداند خیال می‌کند

که در جهان امروز هر لحظه نوبهنو می‌شود، باید تناقضات را بر ملا کنند. اما این که در این بر ملا کردن تناقضات چه نتیجه های حاصل می‌شود، معلوم نیست. تنها مشخص است که چپ نباید کالسپ قدرت باشد و خشونت را نیز به کلی محکوم کند و چنین چیزی برآزنه جهان موحش و فاجعه‌آمیز است.

اما این هزارتوی مفاهیم، همان چیزی است که هر روز متخصصان سرمایه‌داری و کارگرانشان با گرفتن حقوق‌های کلان سعی می‌کنند لطفی را تغییر دهند. کلمه جدیدی بی‌پرینند تا مردم را گیج کنند و سپس چیزها را (البته) چسب ساخته و پرداخته خودشان را) دنبال نخودسیه بفرستند. مثلاً یک روز نام امیریالیسم و قراردادهای امیریالیستی را جهانی شدن می‌گذارند و هزاران صفحه کتاب درباره‌ی مزایای جهانی شدن و نهادهای جهانی و عصر ارتباطات می‌نویسند و روزی برای بی‌اعتبار کردن می‌بارزات خلق‌ها و اژمهای پست‌مدرنیسم و عصر فرآصنعتی و غیره را انتخاب می‌کنند و پایان تاریخ را اعلام می‌کنند. در تمام این موارد چیزها موضع‌گذرد در ابلالی کتابها بچرخد و تناقضات این مفاهیم را بیندا کنند. (گویا کسی به چیزها هم از همان حقوق بداند و می‌دهد که مفاهیم خلق کنند) و در همین حال در برایر تمام خشونت‌هایی که سرمایه‌داری و واپستگاش در برایر مردم به کار می‌برد، مردم را دعوت به آرامش و عدم خشونت کنند. یعنی آن که اگر کارگران یک کارخانه یک سال است حقوق تگرفته‌اند و دست به اعتراض می‌زنند و در مقالاً، باری به آنکه حمام و کنایه‌ای از

در سهیں پیش به این حمه می ندا و آن است را به
رگبار می بینند و اعضای خانواده آن‌ها را به ضرب
گلوله می کشد (که از این نمونه دمها و صدها مورد
وجود دارد) چیها باید بگویند کارگران نباید با
خشونت با پلیس برخورد کنند. زیرا خشونت محکوم
است.

همه می‌دانیم که این سرمایه‌داری است که دست
به خشونت می‌زند و در برایر خواست برحق مردم
تحت ستم با تفک و اسلحه در برایر آن‌ها ظاهر
می‌شود. حال در این میان گویا وظیفه‌ی چپ‌ها
است که کارگران را آرام کنند و نگذارند که آن‌ها
هم احیاناً دست به خشونت بزنند.

۲- ایشان می گویند چیزها باید تنها به فکر کنترل انحصار باشند. حال ببینیم این مساله چگونه است در درجه ای اول ایشان قبول می کنند که انحصار خوب نیست و تنها باید کنترل شود. اما یک کلمه هم از جنایتهاهی انحصار صحبت به میان می آورند در اینجا باید توضیح دهیم که

که بعداً همان سه ریال را با بهرامش پس گرفتند) سرمایه‌داری در آن هنگام که احسان ضعف کند و

بییند که دیگر مردم به جان آمداند و امکان طفیان وجود دارد، برای خنثی کردن همان بدوی راه گویی‌های چهارها دست به اصلاحاتی به قول نویسنده جزئی می‌زند. اما در دوران بعدی که چهارها را سرکوب کرده و قدرت خود را دوباره برقرار کرد ان امتیازات را به علاوه امتیازات قبلی پس می‌گیرد. لازم به ذکر است که اگر نویسنده قدری به حوادث اخیر کشورهای سرمایه‌داری توجه می‌کردد، در می‌یافتدند که نولیبرالیسم در سال‌های اخیر تمام تلاش خود را برای باز پس گرفتن امتیازاتی که در دوران قبل مجبور شده بود به مردم بدهد به کار می‌برد. جدائل حقوق را در سراسر جهان سعی می‌کند پایین بیاورد. از طریق

سرمایه‌داری در آن هنگام که
احساس ضعف کند و ببیند که
دیگر مردم به جان آمده‌اند و
امکان طغیان وجود دارد،
برای خنثی کردن دست به
اصلاحاتی جزیی می‌زنند. اما
بعد که چپ‌ها را سرکوب کرده
و قدرت را دویاره برقرار کرد،
امتیازات را پس می‌گیرد.

کند. همان اقتصاد نفتی اجازه‌ی بروز بخش خصوصی مستقل را نمی‌دهد...

۶- اما چه چیزهایی می‌تواند انحصار سرمایه‌داری را
کنترل کند (ستون چهارم، پاراگراف اول)
۷- چیزی که کامپس قدرت نیست، بلکه برعلا کننده
تلخاضات در هزارتوی مفاهیمی است که در جهان
امروز هر لحظه نوبه‌نوی می‌شود، چیزی که به شان
انسان از هر گونه اعتقاد دارد، چیزی که در امر
سیاسی و جایله‌جایی و کنترل بر قدرت حاکم به
علم خشونت معتقد است، چنین چیزی برازشده‌ی
جهان موحش و فاجعه‌آمیز است (ستون چهارم
پاراگراف آخر)

در حقیقت ایشان مشخصات چه را از دیدگاه خودشان در این نوشته ازایه می‌دهند. مشخصاتی که ایشان می‌گویند عبارت است از:

۱- چپ و مارکس سرمایه‌داری هستند و ریزه خوار خوان نعمت سرمایه‌اند. و حتیاً چپها باید از سرمایه‌داری تشرک کنند که آن‌ها را به وجود آورده و اجزاء داده است آن‌ها حرف بزنند اما بعضی از چپها نمکنشناسی می‌کنند و به سرمایه‌داری فحش و بدوبی راه می‌گویند. این تفکر سلب‌قابای تاریخی دارد. همواره برده‌داران به بردگان فراری و یا بردگانی که در برابر ظلم و جور صاحب خود طغیان می‌کرند نمکنشناس، تنبل... می‌گفتند. اربابان غدوال نیز به دهقانان همین القاب را می‌دادند و شاهان نیز به رعایای خود توصیه می‌کردند که رسم توکری بدانند. می‌گویند در زاین هنوز در بعضی قسمت‌ها این سنت رواج دارد که کارگران موظفند سر صحیح برای سلامتی کارفرمای خود دعا کنند و تشرک کنند که به آن‌ها کار داده است. سرمایه‌داران قرن گذشته و قرن مقابل آن نیز همواره خود را ولی نعمتان کارگران می‌دانستند. جالب است که بوسیله‌دگانی در قرن پیشست و یک از چپها می‌خواهند که نمکنشناسی نکنند و خود را مدیون سرمایه‌داری بدانند که آن‌ها را به وجود آورده است. علاوه بر آن ایشان می‌گویند که سرمایه‌داری آن قدر نعطاف داشته (آقا بوده است) که در برابر تفکر تلقنقدی چپ تحولاتی هر چند جزی ایجاد کرده است. ایشان در وسط جمله خودشان متوجه می‌شوند که سرمایه‌داری آن قدر هم انعطاف نداشته بیرا بلا فاصله عبارت «هر چند جزی» را می‌أورند و بیکر نمی‌گویند که این تحولات هر چند جزی تنها رای بقای خودشان بوده است. علی اینی خسارت وزیر اصلاحات شاه گفت: هیرای آن که همه‌ی یک تومان را از دست نلهمی باید سه ریالش را نهیم تا هفت ریال آن را حفظ کنیم، (هر چند

تمک مطرح است و خود محصول نیروهای مولده و رابط تولید است. به هر ترتیب فرض را بر این تبلیغ می‌کنند و آن را بهترین نظام می‌دانند به این واقعیت انتعلان نکرده‌اند که انحصار سرمایه‌داری نمی‌تواند از هستی آن جدا باشد. راشکیل می‌دهد کسانی که جامعه طبقاتی را با این نوع تصویر از چپ که چندلی هم بسیار نیست، چهارها باید به مصلحان اجتماعی بی‌ازار که تنها به نصایح دلسوزانه برای بقای سرمایه‌داری بپردازند تبدیل شوند. این تفکر درباره چپ چیز تازمای نیست در نهایی ۷۰ و ۸۰ قرن گذشته و هنگام تسلط پیگانیسم و تاچریسم در دنیا سرمایه‌داری، متفکران مزدیگر امپریالیست‌ها به فکر ایجاد بدیلی برای چهارها افتادند و در همان زمان تلاش کردند تا سازمان‌های غیردولتی (آن جی او) را به عنوان آلتراپایوتی جریان‌های انتقالی در کشورها به راه اندازند. در یک تجربه‌ای از این دست در شیلی توانستند با به کار گرفتن بعضی اصلاح‌طلبان یک جنبش اجتماعی را ختنی کنند. تبدیل می‌شوند اساساً سرمایه‌داری چاره‌ای جز اتحاد ندارد. اگر سرمایه‌داری بخواهد به دوران رقابت آزاد پرگردد باید در درجه اول امپریالیست و سلطه‌طلب بودن خود را نمی‌کند و در آن صورت بزرگ‌زار کنند و در انتها یک توال عوومی و یا یک کتابخانه بسازند و آن‌گاه مردم را به خودیاری و اجتناب از برخوردهای احیاناً خشن دعوت کنند و در هزارسی و مفاهیم ساخته شده به وسیله حقوق پگیران سرمایه دست و پا بزنند. اما جالب‌تر از همه تعریف این نوشته از طبقات و مبارزه طبقاتی است. در این نوشته چنین می‌خواهیم: «کیا اقتصاد مبنی بر نفت قادر است طبقه را به وجود نمی‌آورد؟» این نویسنده اساساً از ضرورت انحصار برای سرمایه‌های اتحادی که هرچنان می‌روند برای مردم رفاه نمی‌آورند بلکه تنها سود سرمایه‌گذاری در صنعت نفت کشورمان مردم علی و کارگران بهرمند نمی‌شوند از میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری در چین، مالزی، کره‌جنوبی و آرژانتین مردم این کشورها بهرمند نمی‌شوند. بلکه کارگران و زحمکشان روزی‌روز زندگی فلاکت‌بارتری می‌باشند. سیستم سرمایه‌داری و انحصار آن سیستمی است که تنها نبوت را در دست عده‌ای ندک متمرکز می‌کند و مردم زحمکش و مزدیگر را هر چه بیش تر به سمت فقر می‌دانند. اگر چهارها این مسائل را می‌گویند و خواهان دگرگونی این نظام ستمگر هستند، نمکنند، تسلیل و ... هستند. اگر کمی در زمینه اقتصاد مطالعه داشته باشیم بهتر می‌دانیم که اساساً سرمایه‌داری نمی‌تواند دست از انحصار بردارد و آن هنگام که سرمایه‌داری انحصار خود را از دست بدهد و بازارهای انحصاری خود را نداشته باشد قطعاً همان هنگام سرمایه‌داری از هم خواهد پاشید. انحصارات بزرگ، دنیا را میان خود تقسیم کرده‌اند و در هر یک از جنگهایی که به راه اندخته شده توسعه سرمایه‌داری این تقسیم مجدد و سهم بیشتر از بازار است که انتگریه اصلی

سوسیالیستی خط و مرز داشته‌اند. این خط و مرز از نوع همان خط و مرزی است که چه‌گو را با شوروی داشت. او همواره می‌گفت «باید ساعت‌های خود را با ساعت مسکو تنظیم کنیم»، بهتر بود در ذکر تاریخچه و آوردن نمونه دقت بیشتری می‌کردند. به هر حال با همه این مطالب در انتها ایشان می‌پذیرند که «خرج مشترک اکثر تعاریف چپ مخالفت با وضع موجود و انتقاد به نظام سرمایه‌داری است».

ایشان مخالفت با وضع موجود را با انتقاد به نظام سرمایه‌داری یکی می‌دانند. و به هر ترتیب تلاش دارند تا مخالفت با وضع موجود را کمتر نگلوهند. اگر چپ‌ها مخالف وضع موجود هستند و آن را با راه در تاریخ مطرح کرده‌اند و جریانات چپ شناخته شده همواره از جایگزینی نظام سرمایه‌داری با نظام دیگری صحبت کرده‌اند، دقیقاً بیانگر آن است که اصلاح طلبان درون نظام سرمایه‌داری نمی‌توانند چپ باشند. چه به مفهوم تاریخی و چه به مفهوم

استدلای و منطقی چپ‌ها همواره خواهان دگرگونی نظام حاکم بوده‌اند. این که ژاکوبین‌ها و مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها و طرف‌های دگرگونی نظام موجود جهانی همه چپ نامیده می‌شوند تصادفی نیست بلکه یک مفهوم تاریخی با بر مشخص فکری است و این که اصلاح طلبان نظام سرمایه‌داری سعی می‌کنند خود را چپ بنامند و یا نظریه پردازان سرمایه‌داری سعی در مخدوش کردن مفهوم چپ دارند برای آن است که چپ اعتبار تاریخی و مردمی دارد. نظریه پردازان سرمایه‌داری به این مساله نیز انتراف می‌کنند و می‌گویند که: «در طول تاریخ که روشنفکران جانب چپ (تقدیم وضع موجود) را گرفتند، راست یک معنای تخفیف‌آمیز و تحقیر‌آمیز گرفت». به همین دلیل است که نظریه پردازان سرمایه‌داری سعی می‌کنند مفهوم چپ و راست را مخدوش کنند تا آن که از مارک راست بودن پرهیز کنند. واقعاً چه شده است که سعی می‌شود چپ را لیبرال و راست را هم لیبرال معرفی کنند تا شاید از بار مفهومی چپ بگاهند و خودشان را از اتهام راست مبرأ کنند. چرا درست و حسابی و پوست کنده نمی‌گویند ما راست هستیم و طرفدار وضع موجود. آیا جز این است که وضع موجود و نظام سرمایه‌داری آن قدر خیانت کرده است که حتا روشنفکران و مدافعانش نیز از آن که خود را راست بنامند شرمنگین هستند؟

در ادامه‌ی مقاله ایشان باز هم برای این که مرز میان چپ و راست را مخدوش کنند می‌گویند: «فای... چون به موضوع جنگ طبقاتی علاقه‌مند است، فردی دارای اندیشه‌ی چپ را دارای این ویزگی می‌داند که به مبارزات طبقاتی معتقد باشد». باید

می‌نامند معلوم نیست: زیرا نام چامسکی در سال‌های اخیر همواره خواهان نفی قدرت ابرقدرت‌ها بوده است و آن چه او را مشهورتر کرده است حضور او در حلقه آثارشیست‌های ضد جهانی‌سازی بوده است و آثارشیست‌های مختلف جهانی‌سازی او را رهبر فکری خود می‌دانند!

دو مقاله، یکی از سر دلسوزی به چپ و دیگری در جهت مخدوش کردن مرز چپ و راست نوشته شده است، اما هردو در یک چیز اشتراک دارند و آن ابدی نشان دادن نظام موجود است.

او در جمع آثارشیست‌های ضد جهانی‌سازی در کبک سیقی حاضر شد و برای آنان سخنرانی کرد. او همواره در نوشته‌هایش خواهان نفی قدرت است. حال چگونه و به چه دلیلی و در کدام نوشته و مدرک او لیبرال دانسته شده است، بهتر بود سندش را از ایه می‌کرند. مجله مانتلی رویو بیش از ۵۰ سال است که بر تیتر خود مجله مستقل سوسیالیستی^۵ را دارد. سوسیالیست‌های مشهوری همانند پل سوئیزی، هری مکلف، جیمز پتراس و دیگران را در سردبیری خود داشته است که هیچ کدام نه تنها لیبرال نبوده بلکه همواره از جنبش‌های رادیکال آمریکای لاتین و آسیا و افریقا حمایت کرده‌اند. و همواره در صفحه کسانی بوده‌اند که خواهان نابودی نظام سرمایه‌داری هستند. تحلیل‌های با ارزش آنان از سرمایه‌داری و نظام رو به زوال آن و همچنین پشتیبانی آنان از جنبش‌های آزادی‌بخش ضدامریکالیستی کویا السالاواور، نیکاراگوئه، گوتیمالا... همواره مشخص و بدون پرده‌پوشی بوده است. معلوم نیست تا به حال چه کسی به این حلقه لیبرال گفته است: دفاع همه جانبه آنان از چه گو را و فیدل کاسترو همواره در مجلات آنان بدون هیچ ابهامی منعکس بوده است. اگر حرف تویستنه را پیدا کریم باید چه گو را کاسترو، دانیل اورنگا، هوشی مینه، زنرال جیلپ، کیم ایل سونگ و سرا نیز لیبرال بنامیم. زیرا هم نام چامسکی و هم مجله مانتلی رویو که یکی آثارشیست (خواهان دگرگونی وضع موجود) و دیگری مارکسیست می‌باشد. هر دو سوسیالیست و چپ هستند و خواهان دگرگونی نظام موجودند. اما این دو جریان همواره با اتحاد جماهیر شوروی و بلوک

و نیمه‌مستعمره بوده‌اند که آن نظام هم جدا از طبقات نبوده است. قطعاً با طرح چنین مسایلی که از خود چپ به قرض گرفته‌اید شما نمی‌توانید نتیجه دلخواه خود را بگیرید و منکر مبارزه طبقاتی شوید.

اما نوشته آقای غنی‌زاد از این مقاله جالب‌تر است.

این نوشته که در ابتدای سعی می‌کند با مخدوش کردن مرز چپ و راست اساساً منکر هرگونه مبارزه طبقاتی شود، بر طبق گفته مقاله‌ی قبلی سعی می‌کند در هزارتوی کلمات مطلب را بیگاند. این نوشته مجبور به آوردن مطالی می‌شود که هیچ مستندی ندارد. در ابتدای درباره مفهوم چپ می‌گوید «لين اصطلاح اولين نفعاني که به طور جدي مطرح شد در قرن ۱۸ و ۱۹ در پارلمان‌های اروپائی و مراد از آن اپوزيسیون بود». این که آيا اقبالاً به طور غیرجدي در چه زمانی مطرح شده بود بماند. اما این مطلب صحیح نیست. معلوم نیست منبع این مطلب کجاست. لازم به ذکر است در انقلاب کبیر فرانسه در اولین مجلس پس از انقلاب، دسته‌ی ژاکوبین‌های انقلابی که خواهان نابودی کامل اشرافیت و فنودالیسم و دربار بودند به چپ معروف شدند زیرا که در سمت چپ پارلمان می‌نشستند. از آن به بعد این لفظ نه برای اپوزیسیون پارلمان که برای انقلابیون خواهان دگرگونی نظام موجود به کار می‌رفت اما به نظر نمی‌رسد که این تاریخ نگاری ناصحیح ایشان تصادفی باشد. زیرا ایشان در ادامه می‌گویند «بعدها که نهضت‌های سوسیالیستی به وجود آمد، چون آن‌ها هم مخالف وضع موجود و نظام سرمایه‌داری حاکم بودند و آرمان دیگری تحت عنوان سوسیالیسم را دنبال می‌کردند به آن‌ها هم عنوان چپ اطلاق شد. دو مفهومی که تقریباً تصادفی در طول تاریخ به هم گره خورد». اگر ایشان در همین تاریخ نگاری نادرست دقت می‌کرند، متوجه می‌شند که این دو مفهوم تصادفی به هم گردد نخورد. بلکه ژاکوبین‌های انقلابی و سوسیالیست‌های انقلابی یعنی آنان که خواهان از میان رفتن نظام سرمایه‌داری بودند به نام چپ شناخته شدند. پس این مساله نه تصادفی بلکه کاملاً دقیق بوده است. یعنی کسانی چپ نامیده شدند که خواهان دگرگونی نظام موجود بودند اما ایشان که همانند تیتر نوشته تلاش می‌کنند چپ‌ها را خیرخواه معرفی کنند در همان بخش اول برای کمرنگ کردن مفهوم چپ و مخدوش کردن مرز آن با لیبرالیسم می‌گویند: هردوی مانند نام چامسکی لیبرال تلقی می‌شود و یا جریانی که مجله‌ی مانتلی رویو را منتشر می‌کند یک مجله لیبرال است.» این که با چه مدرک و سند آن‌ها را لیبرال

خدمت ایشان عرض شود که مساله مبارزه طبقاتی و اشتی طبقات همانند میوه و غذا نیست که یکی به این و دیگری به آن علاوه مند باشد. شما که آن قدر می خواهید مقام را بروزی کنید باید بدانید که مقوله مبارزه طبقاتی در حوزه علاقه نمی گنجد بلکه در حوزه اعتقادات است آنها که به مبارزه طبقاتی اختلاف ندارند، این اختلاف را از درون سالیان زندگی اجتماعی و قرن‌ها تجربه تاریخی بشر بدست اورده‌اند و آن‌ها که اعتقادی به مبارزه طبقات ندارند، تابع زندگی و منافع خود هستند و اجداد آن‌ها در طول تاریخ هرگونه مبارزه طبقاتی را یا به عنوان جنگ علیه کافران و یا سرکوب یا غایبان و شوژپلن دانسته‌اند و سرکوب کردند مبارزه مبارزه طبقاتی امری تاریخی و اعتقادی است مارکس و انگلیس در سراوه مانیفست نوشته‌اند: «تاریخ کلیه جامعه‌هایی که تاکنون وجود داشته تاریخ مبارزه طبقاتی است»^۱ در زیرنویس چاپ ۱۸۸۶ نوشته‌ند یعنی تمام تاریخی که به صورت استند کتبی در دسترس ما قرار دارد) و تاکنون هیچ تاریخ‌نگاری نتوانسته است خلاف آن را ثابت کند بلکه تمام استند و مدارک تاریخی بیانگر آن است که تاریخ مکتوب جوامع تاکنون موجود تاریخ مبارزه طبقاتی نیست: برده‌ها و بردمداران، دهقانان و زمین‌داران، سرمایه‌داران و کارگران، کشورگشایی‌ها و قتل عام‌ها، اختلافات داخلی طبقات حاکم، حملات هون و یونکره، کشورگشایی چنگیز و تعمیرها، مبارزات اشراف زمین‌دار با یکدیگر، جنگ‌های جهانی برای تقسیم جهان، جنگ‌های منطقه‌ای برای تسلط بر منابع و ذخایر جهانی، جنگ‌های نفت و چنگ‌ها صلبی و مذهبی ... همه و همه مبارزات طبقات است. حال یا جنگ درون یک طبقه برای تسلط بیشتر یا چنگ میان طبقات مختص بوده است. آیا این نظریه بردازان می‌تواند جنگ مهمی را در تاریخ نشان دهنده که مارک طبقاتی و توسعه‌طلبی طبقاتی بر آن حک نشده باشد. جنگ اقوام مختلف برای تصرف سرزمین یکدیگر و یا تسلط و گسترش منطقه نفوذ و یا به برگی گرفتن افراد قبایل دیگر و غیره همه و همه مارک طبقاتی دارند. جنگ‌های دنیا امروز و لشکرکشی‌ها و آدمکشی‌ها و پریان‌گری‌ها سرمایه‌داری کدامشان مارک طبقاتی ندارد.

در این نوشته هم چنین برای مخدوش کردن مبارزه طبقاتی چنین می‌خوانیم: «لین که فردی قدرت تأمین معلم خود را نشاند دلیل برآزاد بودن و نبودن لونیست. نمونه تاریخی آن افرادی بودند که از افریقا برگشته باشند که امریکا می‌برند و موضعی که این افرادی بودند که در افریقا معیشتی بهتری نسبت به اقوام خود که در افریقا مانند بونله پهنا می‌کردند تصور آن دوران هم

به آفریقای غربی مسلط شد و هر بار تعبدی افریقای را نزدیدو به اسپانیا بیهوده امریکا فروخت. در برگشت به انگلستان پس از اولین سفر سوئش آنقدر زیاد بود که ملکه الیزابت اول علاقمند به شرکت مستقیم در سفر بعدی او شد. برای این سفر یک کشتی به نام حضرت مسیح تهیه کرد. هاوکینز نزدیکی در زمینه اخراجی که بیشتر با کشتی حرکت می‌کرد و با چنان ترویج به انگلستان برگشت که ملکه به اول قلب شوالیه ناد. روی غلاف اسلحه هاوکینز یک آفریقایی در تغییر حک شده بود. (رواپردازی و عقب‌ماندگی آفریقا جلد ۱ ص: ۱۳۷)

لیک مطالعه جدید می‌گوید که حدود ۲۰ میلیون نفر از اینها که در ایستگاه خلیج پاریس و ایونی زده بیانه شده‌اند. (بر طبق تخمین حداقل همین تعداد در میان راه از میان رفته‌اند) خردمندانه قربانیان خود را از بین سنتین ۱۵ تا ۲۵ سال انتخاب می‌کردند و معمولاً حدود بیست سالگی را ترجیح می‌داند. نسبت جنس‌ها دو مرد و یک زن بود. اروپایی‌ها غالباً بجهه‌ها را هم می‌پذیرفتند. اما به ندرت شخص مسنی را قبول می‌کردند. تا حد امکان سالم‌ترین افراد و آن‌هایی را برمی‌گزینند که از آباده جان به برده بودند. زیرا از حمله دوباره این مرض مصنوبیت داشتند. (همان منبع جلد ۲ ص: ۱۲)

دهما نقل خاطره و مدارک تاریخی وجود دارد که افریقایی‌ها نه به میل خود که با نزدیده شدن به امریکا فروخته می‌شوند و باز از میان این سالم‌ترین‌ها و انتخاب می‌شوند و باز از میان این سالم‌ترین‌ها و قوی‌ترین‌ها، تها سالم‌ترین‌ها و قوی‌ترین‌ها بشان در دخمنها و زندان‌های اروپاییان تا رسیدن به امریکا دوام می‌آورند و بقیه در میان راه تلف می‌شوند. معلوم نیست با استناد به چه مدرک تاریخی گفته می‌شود که وضع تندیه سیاهان در امریکا بهتر از افریقا بوده است؟ شاید بنا به تصور غلط برگان همان غذاهای اربابان سفیدپوست خود را می‌خوردند، غذاهای که در افریقا پیدا نمی‌کردند و از آسیش و رفاه آنان برخوردار بودند و در اثر آن تنومند و سالم می‌شوند. این مساله چیزی جز کینه طبقاتی نیست به طبقات فروdest و تایید

بی‌چون و چرا طبقات حاکم نیست. اگر آبراهام لینکلن مشاورانی با این نظریات داشت و می‌دانست که برده فروشی چه خدمتی به سیاهپوستان می‌کند یقیناً قانون آزادی برگان و منع بردمداری را امضا نمی‌کرد.

اما دشمنی با طبقات حتمیکش به همین جا ختم نمی‌شود. دنباله مطلب چنین است: «تناقض در اینه چپها در این است که برای برقرار برای بر اینه فرستها و توان اقتصادی باید رفتاری ناعادلانه در پیش بگیرند و بین صورت که از افرادی که تلاش و

نشان می‌دهند که این برگان مهاجر دارای اندامی تنوعی و بر عکس آن‌هایی که در آفریقا مانند بودند دارای اندامی ضعیف و نحیف بودند» (ستون سوم پاراگراف سوم)

این که ژاکوبن‌ها و مارکسیست‌ها و سوسیالیست‌ها و طرفداران دگرگونی نظام موجود جهانی همه چپ فامیده می‌شوند تصادفی نیست، بلکه یک مفهوم تاریخی با بار مشخص است

در اینجا چنان در مورد سلامت جسمی و تفاقت برگان امریکا و سیاهپوستان باقی مانده در آفریقا صحبت می‌شود که گویا سیاهپوستان آفریقایی به میل خود برای کار به امریکا رفتند و چون در آن جا غذا بیشتر بوده و شرابط بهتر داشتند به این سلامت جسمی دست یافتند در مورد برده‌داری و وضعیت برگان منابع بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد که این مطلب با واقعیت انتباط ندارد. برای آن که تفاقت سیاهپوستان در آفریقا و امریکا مشخص تر شود تها به چند نمونه مسند تاریخی اشاره می‌کنیم:

طبه منظور قلع و قمع عمومی سرخپوستان، اروپاییان شروع به آوردن برگان از آفریقا به امریکا کردند. نخست پرتغالی‌ها و سپس اسپانیایی‌ها و آن‌گاه هاندی‌ها و انگلیسی‌ها برای شکار سیاهپوستان به آفریقا مجهوی برندند سوداگران برده دهکده‌های سیاهپوستان را شب هنگام محاصره می‌کردند و از هر طرف آن‌ها را به آتش می‌کشیدند و در چنین وضعی روسیاییان و حشمت زده و مغضوب را اسری کردند و به زنجیر می‌کشیدند و دسته دسته به اینباره‌ای زیز مین کشتنی می‌برندند. خیلی از این کلاهایی جان‌دار تا به مقصود برستن یا خافه می‌شند و یا برگانه (و قطعاً قوی‌ترها باقی می‌مانند) مردگان را به اقیانوس می‌انداختند و جسد آن‌ها را طعمه کوشیده‌هایی می‌کردند که دسته دسته به کشتی‌های حامل برگان را مشابعت می‌کردند.

سیاهپوستان آفریقایی در بازارهای برده‌فروشی امریکا به فروش می‌رسیدند. (تاریخ سده‌های میانه ص: ۲۵۸) این نوشتہ نسبت به اقوام خود که در آفریقا مانند بونله پهنا می‌کردند تصور آن دوران هم

چاری شود. در مرتبه دوم گوش آن‌ها بریده می‌شد و بر پیشانی آن‌ها داغ زده می‌شد. و مرتبه سوم به جرم ولگردی اعدام می‌شدند. بر طبق آمار در این زمان بیش از ۷۲ هزار نفر در افغانستان به جرم ولگردی اعدام شدند.^۱ و بدین ترتیب صبح دولت سرمایه‌داری و انباشت اولیه دمید هر چند این پرسوه بسیار مغلق تر از آن است که در این مقاله بگنجد لاما ذکر این مختصر از جهت آن که مرکز انباشت اولیه سرمایه و چگونگی آن داشته شود لازم می‌باشد.

مسئله دیگری که در تعریف سرمایه‌داران بیان می‌شود این است: «عدمای که تلاش و سهم بیشتری در تولید دارند»^۲ داستان امروزین سرمایه‌داری نیز جالب تر از تاریخچه آن است. برای نمونه فقط یک مورد را به نقل از همان روزنامه شرق می‌آوریم و مشتقان را به معرفی بر اخبار منتشر شده در این زمینه ارجاع می‌دهیم.

در شرق سوم اسفند ۸۳ چنین آمده: «هزدیک به ۱۰ میلیارد دلار قرارداد با هلتک ذکر شده در فوق و به منظور افزایش ظرفیت تولید خام کشور به حدود روزانه ۱۰۰ هزار بشکه منعقد شد. قراردادهایی که بعضاً با جنگل‌هایی مواجه بود. اما اکنون در سر جای ۱ سال پیش هستیم.» خیلی ساده یعنی ۱۰ میلیارد دلار از پول بی‌زیان مردم رفع کشیده (یا قول نویسنده‌گان مقالات آن‌ها که کمتر تلاش می‌کنند) به جیب عدمای از افرادی که به قول ایشان تلاش بیشتر می‌کنند ریخته شده بدون هیچ دست‌آوردی.

یعنی آن کارگر نفت که در هوای ۵۰ درجه جنوب و یا در عسلویه بر اثر شدت کار جان می‌دهد (که در سال گذشته ده‌ها نفر بر اثر شدت کار در عسلویه جان باختند) و یا آن معدن کاری که در کرمان بیش از ۱۴ ساعت در معدن کار می‌کند و در اثر ریزش معدن و نبود وسایل ایمنی جان می‌دهد و یا آن کارگری که در ایران خودرو بر اثر شدت کار در خط تولید پژو ۲۰۶ جان می‌دهد همه و همه انسان‌های کم‌تلاضی هستند و عدمای چپ می‌خواهد از جیب دیگران برای آنان خیرخواهی کنند و آن کسانی که دهها میلیارد دلار ناقابل را به جیب زده‌اند و برای سیاست‌های خصوصی‌سازی، همین صرف کرده‌اند تلاش بیشتری کرده‌اند و سهم بیشتری در تولید داشته‌اند سیاست‌های خصوصی‌سازی ای که همین نویسنده‌گان طرفدار آن هستند آن کارگری که پس از ۳۵ سال کار شبانه روزی با حقوق زیر خط فقر زندگی می‌کند به نظر ایشان کمتر از دزدهای میلیاردی که در تنها یک چرخش ۱۲۳ میلیارد تومان اختلاس کرده‌اند و دستشان روشنده تلاش کرده‌اند. آیا واقعاً چه از نظر

اول همان سوداگری و دزدی دریایی است که در قرن ۱۶ و ۱۷ با کشف امریکا و دماغه امینیک سوداگران را به سرزمین‌های تازه کشف شده هدایت کرد و میلیون‌ها نفر انسان افریقایی را به بردگی فروخت و برای تصرف سرزمین‌های دیگران با قتل و غارت کار خود را پیش برد. علاوه بر آن هوسداگران بندر گوا در هنده، جزیره هرمز در خلیج فارس را مو

مرکز عمده تجارت خود کرده بودند و برای جمع آوری طلا و نقره دست به هر کاری می‌زدند. دزدی دریایی که در قرن ۱۵ و ۱۶ رواج یافته بود جنبه مشروع داشت و در قرن ۱۶ به اوج خود رسیده کشتی‌های مملو از طلا و نقره که از سراسر دنیا غارت شده و راهی اروپا بودند مسورد حمله‌ی کشتی‌های فرانسوی و انگلیسی قرار می‌گرفتند. در قرن ۱۶ انگلیسی‌ها دزدان دریایی مشهوری بودند در آن زمان آنان در تجارت دریایی روز نقوشی نداشتند و تنها به غارت کشتی‌های پرتغال و اسپانیا دست می‌زنند... آنان سواحل اسپانیا را غارت می‌کردند و شرکت‌های ویژه برای سازمان دلن کار دزدان دریایی در افغانستان به وجود آمد. ملکه الیزابت (۱۵۰۳-۱۵۸۰) از آنان حمایت می‌کرد و بخشی از غنایم و اموال مسروقه را از آنان دریافت می‌کرد. او با بسیاری از شرمنی تاج سلطنتی خود را با گوهرهایی که دزدان دریایی به لوحه می‌دانند زینت می‌داند. دزدان دریایی کارکشته و پیروز در نوگان سلطنتی افغانستان مقام دریایی سالار می‌یافتد.

بدین ترتیب ۲۰۰ سال سوداگری و غارت شرق و امریکا ثروت عظیمی را از سراسر دنیا در اروپا جمع کرد. داستان جنایتها و قتل و غارت‌ها همراه بود با خلیج ید دهقانان از زمین و ادار کردن آنان به کار در کارگاه‌های پارچه یافته و ریخته گری و... جهت تهیه کالا برای فروش به سوداگران و تهیه وسایل و تجهیزات کشتی‌های سوداگران. داستان خلیج ید دهقانان از زمین و بیرون راندن آن‌ها که در تاریخ به حصارکشی معروف است خود داستان مفصلی است (نگاه کنید به کتاب توماس مسور و دیگران). تنها کافی است بگوییم که در قرن ۱۶ دهقانان از زمین رانده شده، مجبور بودند به هر ترتیب نیروی کار خود را به ارزان ترین قیمت بفروشند. زمین‌دارانی که با کمک دادگاه‌های دولتی و اشراف حکومتی مزارع خود را به چراگاه تبدیل می‌کردند تا پشم مورد نیاز کارخانه‌ها را تامین کنند. دهقانان را به زور از زمین‌هایشان اخراج می‌کردند و دهقانان آواره اگر به سرعت به سرکار نمی‌رفتند توسط ماموران دولتی دستگیر شده و به جرم ولگردی به شلاق بسته می‌شدند. طبق قوانین قرن ۱۶ آنان در مرتبه اول آن قدر شلاق می‌خوردند تا خون از بدنشان

سهم بیشتری در تولید داشتند و در آمد بیشتری بدلست آورند باید مالیات بیشتری هم نسبت به آن‌ها که در آمد کمتری داشته‌اند اخذ کنند. که این خود نابرابری و بی عدالتی است. این که برای اعطای مالکیت به بخشی از جامعه مالکیت بخش دیگر را سلب کنیم، خود بی عدالتی است» (ستون چهارم پاراگراف سوم)

بر این مبنای سرمایه‌داران تلاش و سهم بیشتری در تولید دارند. و قطعاً نتیجه‌ی این نظر آن است که کارگران سهم و تلاش کمتری در تولید دارند و چهای طالم و طرفدار بی عدالتی می‌خواهند از جیب آن تلاش‌گران برداشند و به جیب بی تلاشان بگذارند. و این را همان گونه که در تیتر مقاله آمده «خیرخواهی از جیب دیگران می‌نامند». علاوه بر آن می‌گویند «آخر خیرین جامعه از میان خود طبقه پدرآمد پاشد و نه از روش نسخه‌گران چیز دیگر احتیاجی به خیرخواهی چیزها و ابزار آن‌ها برای این خیرخواهی یعنی دولت وجود نخواهد داشت» (ستون چهارم پاراگراف چهارم)

این حرف کاملاً روشن است. عدمای تلاش می‌کنند پول در می‌آورند و عدمای تلاش نمی‌کنند و تبلیغ هستند و نمی‌توانند پول در آورند. چپ‌ها این وسط فضول‌های بی موردنده که می‌خواهند از حمکشان (سرمایه‌داران) بگیرند و به تبلیغ‌ها (کارگران) بدنه‌اند اینها بینیم این تلاش‌گران حمکش (یعنی سرمایه‌داران) چگونه سهم بیشتری می‌برند.

قطعاً همه می‌دانیم که مثلاً تو نفر وجود ندارند که در شرایط مساوی هر روز صبح از خواب بیدار شوند و یکی سرمایه‌دار و دیگری کارگر شود. آن کسی سرمایه‌دار است که دارای سرمایه است. و آن کسی کارگر است که تنها نیروی کار خود را برای فروش دارد. صاحب سرمایه شدن و صاحب نیروی کار شدن پروسه‌ای تاریخی است که طی سالیان بوجود می‌آید و دست به دست شدن سرمایه میان سرمایه‌داران نیز تاریخ جمع آوری و تمرکز آن را از میان نمی‌برد. حتاً به فرض محل اگر سرمایه همچنان ریخته شده باشد، شیوه کسب سرمایه به گونه‌ای نیست که همه شرایط یکسان کسب آن را داشته باشند.

اما این که سرمایه‌ها از طریق دزدی، چهارلول، زور، قلدری، قتل، شکرکشی و غیره بدست می‌آید و یا از طریق قوانین اجتماعی موجود، نفوذی در ملکیت سرمایه بودن آن‌ها به وجود نمی‌آورد بلکه اهمیت آن در این مساله است که:

۱. چگونه این انباشت صورت گرفته است.
۲. چگونه دست بدست شده است.
۳. انباشت اولیه بر دو مبنای استوار بود و همه‌ی شواهد و مدارک تاریخی آن را تایید می‌کند. بخش

خبر ویژه

در آخرین ساعت‌های آماده‌سازی مجله خبر ارسال پرونده‌ی اتمی ایران به شورای امنیت از طرف آن‌سال بین‌المللی اتری اتمی منتشر شد. این رخداد نفعی عطفی در چرخش میان روابط ایران و جامعه‌ی بین‌المللی است که از ابعاد مختلف قابل بررسی است.

این حرکت در پایان یک کشمکش طولانی ساله بر سر مسائل هسته‌ای ایران صورت گرفته است در این عاجز ایران به پنهان کاری ۱۸ ساله در ایجاد تأییسات اتمی مهتم شده است. و از این رو جامعه‌ی بین‌المللی نسبت به اهداف برنامه‌ی هسته‌ای ایران حساسیت زیادی پیدا کرده است. از طرفی دولت ایران که دست یابی به فن اوری هسته‌ای را حق مسلم خودمی‌داند، تمام تلاش خود را به کاربرده کارآمدی خود را این را به اهداف صلح آمیز برنامه‌ی هسته‌ای خود قانع کنده. اما ظاهراً در این کار موفق نشده است. صرف نظر از این که بخواهیم در این زمینه قضاوت کرد و در این چالش طرف مشخصی را مقصر بدانیم، تنها می‌توانیم به این آمدهای این تصمیم به صورت مختصر اشاره کنیم.

ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت در ساده ترین حالت امکان تحریم بین‌المللی را درباره‌ی ایران به همراه خواهد داشت، که در این صورت دوره‌ای طولانی از به هم ریختگی سیستم اقتصادی و اجتماعی را در جامعه‌ی دامن خواهد زد. حرکاتی هر چند ابتداً امای برنامه در چند ماهه‌ی اخیر بیان گر پیش‌بینی دولت مردان برای مقابله با این رخداد است. از جمله ایجاد مراکز شورای ایاری در محلات که پیدا اور شوراهای اسلامی در دوران جنگ است تا وظیفه‌ی پیش ازق و جمع آوری مردم را در شرایط خاص بر عهده داشته باشند. اما گزینه‌ی دیگر این زمینه‌های احتمال توسل به جنگ و مباردت قدرت‌های جهانی به نیروی نظامی علیه ایران است که البته این گزینه‌ی می‌تواند در بدترین شرایط به ذهن متادر شود. به هر حال چه ساده ترین گزینه و چه شدیدترین گزینه، به نظر من رسید برای کشور دورانی سخت و پرتش را به همراه خواهد داشت، برای روبه رو شدن با مشکلات ناشی از این رودروری‌ی جامعه‌ی جهانی، بهترین راه گسترش از اداری ای اجتماعی و مردمی برای ایجاد حد و یکپارچگی است قطعاً مسایل نظری سر کوب خوش این داشت. یازندانی کردن رهبران سنتدیکایی و هم چتنی تناوم بازداشت و یازندانی شدن افراودگراندیش نصی توائد هیچ گونه توجیه منطقی داشته باشد. زیرا در چنین شرایطی این تنها هدایات مردمی، اینچن های صنفی و سنتدیکایی هستند که پایه‌های محکم مقاومت را در برابر هرگونه تهاجمی به وجود می‌آورند. قطعاً ارتضی های مجھزو و چنگ‌افزارهای پیش‌رفته در دست جنگ طلبان تنها بدین وسیله خنثی می‌شود. مردم مانیز که باره‌های این بیگانگان را برای ای دفع کرده اند قطعاً این بار نیز می‌تواند نتایج ناگفته کاری ها و سوء مدیریت‌هارا که مجری به پیش آمدن چنین شرایطی شده است خنثی کرده و بالایجاد هرچه بیش تر و مستحبک تر نهادهای مستقل مردمی و تزدیکتر کردن هرچه بیش تر صفوی خود را باین وضع مقابله کنند.

باشکست مواجه می‌شد و مجبور به واگذاری قدرت به اشراف و فنودال‌ها می‌گردید. تجربه تاریخ تکاملی بشر نیز همین مساله را اثبات می‌کند. بارها برده‌ها علیه برده‌داران قیام کردند اما پس از مدتی فرمانده برگان خود به زمینه داری جدید تبدیل علیه اشراف به بیماره بروخاستند اما پس از مدتی رهبر دهقانان خود به زمینه داری جدید تبدیل می‌شد، اما پیش‌رفت تاریخ بشر در لغو برده‌داری و اشرافی گری نشان داد که این نظام‌ها مانندی نیستند. در مورد نظام سرمایه‌داری و نظام نابرابر آن نیز موضوع همین است. شکست حکومت‌های اولیه سوسیالیستی دلیلی بر غلط بودن آرمان برای خواهی پسر نیست. بلکه بر عکس نظام سرمایه‌داری آن چنان نظامی غیر انسانی ای است که امکان بقا ندارد. نگاهی به آمرارها این مساله را نشان می‌دهد. بر طبق آخرین آمار ثروت ۲۰۰ نفر از مردم ثروتمند جهان بیش از درآمد ۴۱٪ مردم فقیر جهان است (آمار برنامه توسعه سازمان ملل متعدد در سال ۱۹۹۹) بر طبق همین آمار سهم درآمد جهان که به وسیله ۰/۲۰ کشورهای ثروتمند جذب می‌شد در مقایسه با سهم دریافت شده به وسیله ۰/۲۰ کشورهای فقیر در دو قرن گذشته چنین بوده است:

۱۸۷۰	۱۹۶۰	۱۹۹۰	۱۹۹۷	۱۹۹۹	۲۰۰۰
۱:۷۴	۱:۶۰	۱:۵۰	۱:۳۰	۱:۲۰	۱:۱۱

(منبع برنامه توسعه سازمان ملل متعدد)

آن چه مسلم است این نظام قابل دوام نیست و تنها برای بقای خود هر روز مجبور است دست به جنگ‌های گستردگی بزند که در انتها به نایابی خودش منجر خواهد شد. نام نظام آینده را هرچه می‌خواهید بگذارید ما آن را نظامی انسانی می‌نامیم که در آن کودکان خیابانی، زنان خیابانی، کارتون خوابها و حاشیه‌نشینها وجود نداشته باشند و انسان‌ها از گل و نان به یکسان بهره ببرند. در فرسته‌های آینده باز هم در این مورد سخن خواهیم گفت. ■

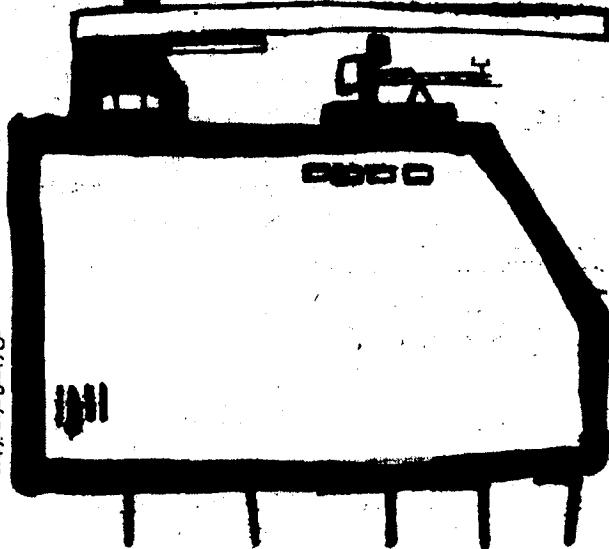
پاپوشت‌ها:

- ۱- تجربه اولین ان جی اوها در شیلی به نقل از ماهنامه نقدنو شماره ۳ مقاله‌ی انجی اوها در خدمت امپرالیسم نوشته‌ی جیمز پتراس.
- ۲- اسطول دریایی جمهوری قصل هشتم.
- ۳- جوانی یک علم آن کن ص ۳۲.
- ۴- مقاله آثارشیم و جنبش ضد جهانی سازی مجله اندیشه جامعه شماره ۱۴.
- ۵- an independent socialism magazines
- ۶- مراجمه کنید به کتاب سیر تحولات استعمار در ایران به قلم نویسنده.
- ۷- تاریخ قرون جدید ص ۲۶۹
- ۸- همان منبع

تاریخی و چه از نظر شرایط حاضر، دارندگان سرمایه آن را در اثر تلاش بدست آورده‌اند یا سیستم سرمایه‌داری به گونه‌ای است که تنها از طریق قتل و جنایت، خدعاً و نیز نگهادن و دزدی و اختلاس سرمایه درست عده‌ای قليل جمع می‌کند.

چهارها هیچ گاه نمی‌گویند و نگفته‌اند که بخشی از سهم توامندان (سرمایه‌داران) به ناتوانمندان (کارگران و مزدیگیران) داده شود. بلکه آن‌ها می‌گویند این نظام نابرابر باید دگرگون شود. همین و بس.

کلام آخر: بسیار گفته شده است که سوسیالیسم در اولین تجربه استقرار خود به دیکتاتوری انجامید و شکست خورد و از این سخن نتیجه گرفته می‌شود که دیگر نایاب به سراغ سوسیالیسم رفت. در مقابل چنین باید گفت که سوسیالیسم یعنی برای انسان‌ها و استفاده مساوی انسان‌ها از نعم مادی و این چیزی نیست که شکست بخورد و دیگر انسانی نباشد. اما قطعاً همان‌گونه که سرمایه‌داری نیز در اولین تجربیات خود در برایر فنودالیسم شکست خورد، استقرار نظام جدید به سادگی صورت نمی‌گیرد. اگر قدری به تاریخ نگاه کنیم در می‌باییم که سرمایه‌داری از اواسط قرن هفدهم تلاش کرد تا نظام اشرافی و فنودالیسم را سرنگون کند و خود قدرت را بدست گیرد. حکومت کرامول در ۱۴۴۲ توانست سلطنت انگلستان را سرنگون کرده و اولین جمهوری را برقرار کند. اما به سرعت به دیکتاتوری کرامول و فساد دولتی انجامید و پس از هرگ کرامول دوباره اشراف و فنودال‌ها قدرت را بدست گرفتند. در اولین انقلاب سرمایه‌داری در فرانسه ۱۷۸۹ نیز سرمایه‌داری توانست حکومت را از دست اشراف و سلطنت بیرون آورد و نظام جمهوری را برقرار کند اما به سرعت این انقلاب باقدرت گرفتن امپراطوری ناپلئون به دیکتاتوری انجامید و جنگ‌های سراسری اروپا در انتها منجر به تبعید ناپلئون و استقرار دوباره سلطنت و پس گرفتن زمین‌ها از دهقانان شد. و حکومت اشراف تا انقلاب بعدی یعنی ۱۸۴۸ ادامه داشت. در جمهوری دوم فرانسه نیز حکومت لویی بنایارت باز هم به دیکتاتوری انجامید که در جنگ با آلمان مجبور به ترک قدرت شد. استقرار سرمایه‌داری تنها پس از شکست کمون پاریس، اولین حکومت کارگران یعنی جمهوری سوم فرانسه امکان پذیر شد. اگر از اولین خیزش سرمایه‌داری برای کسب قدرت در سال ۱۶۴۲ تا استقرار کامل آن در انتهای قرن ۱۹ را در نظر بگیریم بیش از دویست سال طول کشید و در این دویست سال هر بار که سرمایه‌داری برای کسب قدرت حرکت می‌کرد، پس از مدتی



جهان و سوسياليسم

از انترناسیونال دوم تارکود بزرگ
و شکست لیبرالیسم اقتصادی

طوس طهماسبی

جنپش فلایان هدفی جز محول تدریجی جامعه از طرق قانونی نداشت و نظریه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی مارکس را به کلی مردود می‌شمرد. سیدنی و بناتریس و پل از رهبران جنپش فلایان معتقد بودند که که تا استقرار یک حکومت آرمانی تحت رهبری اتحادیه‌های کارگری و شرکت‌های تعاضوی باید به اصلاحات تدریجی و روش‌های مسالمت‌آمیز روی آورد. اینان چون لفت سوسيالیست در میان طبقه‌ی بورژوازی انگلستان ایجاد بدگمانی می‌کرد نام حزب خود را کارگر گذاشتند در ایالات متعدد جنپش چپ شاید از انگلستان هم سازش گرفتار بود. گرچه فعالیت‌ها و مبارزات کارگری وجود داشت اما از حزب منسجم و انقلاب خبری نبود. بدلاً بالی جنپش کارگری آمریکا در آن بود که امتحانات به دست آمده‌ی کارگران انگلیسی راهنم نداشت. در ایالات متعدد از تئین اجتماعی خبری نبود. در ۱۹۱۴ در حالی که حتاً کشورهای چون ایتالیا، یونان و بلغارستان قوانین ممنوعیت کارکودکان را تصویب کرده بودند چنین قانونی در آمریکا وجود نداشت و کنگره‌ی آمریکا لایحه‌ی مربوط به پرداخت غرامت برای حوالدت کار را به مسخره می‌گرفت.^۱ در پایان قرن نوزدهم باید به دو فرایند سیاسی مهم توجه کنیم؛ اول نزدیک شدن احزاب چپ میانه روبروی جمهوریخواهان و مدرنیست‌های اصلاح طلب در فرائسه و تشکیل ائتلاف‌هایی علیه نیروهای محافظه کار مانند طرفداران کلیسا... که در این ائتلاف احزاب چپ نقش کوچک تر را بازی کردند. این شیوه سبب می‌شد تا بتکار عمل در دست گروه‌های میانه باقی بماند و احزاب چپ فرست طرح برنامه‌ی سیاسی مخصوص خودشان را نداشته باشند.

بین الملل دشوار شود و مارکس سوسيالیست‌ها را با مسیحیان اولیه که در رم تحت آزار و شکنجه قرار داشتند مقایسه کنند. سرتیفیکات بین الملل اول در ۱۸۷۶ منحل شد. پس از مرگ مارکس، گرایش سازش گرا در میان مارکسیست‌ها نیز هوادارانی به دست آورد و تغییراتی که اینان در برخی آرای مارکس انجام دادند سبب شد که لقب تجدید نظر طلب را از آن خود کنند. اینان از قبول انقلاب به عنوان تنها وسیله‌ی استقرار سوسيالیسم امتناع می‌کردند و عقیده داشتند که پیروزی سوسيالیسم از راه‌های مسالمت‌آمیز و شرکت در حکومت‌های بورژوا تسهیل می‌گردد. اینان به جای نظریه‌ی «دیکتاتوری پرولتاپیا» نفوذ و رخنه در سیستم سرمایه‌داری را ترجیح می‌دادند. به عنوان مثال رودلف هیلفرددینگ رهبر سوسيالیست‌های اتریشی سمت وزارت دارایی را در جمهوری وايمار پذیرفت. هدف اینان بنای سوسيالیسم بر روی خرابه‌های سرمایه‌داری نبود، بلکه قصد داشتند این دو سیستم را به هم پیوند بزنند. شاید بتوان عمدت‌ترین نظریه پرداز این گرایش در سال‌های نخست را اورد و برنشتاین دانست. او عقیده داشت تراکم سرمایه آن طور که مارکس پیش بینی کرده سریع صورت نمی‌گیرد و عمومیت هم ندارد و تشدید فقر کارگران به لطف اندیشه اتحادیه‌های کارگری تعدیل شده است. برنشتاین معتقد بود که جنپش و حرکت همه چیز است و هدف نهایی اهمیت ندارد. اوراه رابرای تجدید نظرهای گستره در مارکسیسم باز کرد. از سوی دیگر سوسيالیسم انگلیسی نیز راه لاک پشتی و ملایم خود را به دور از مارکسیسم می‌پنگید. عمدت‌ترین بخش سوسيالیسم انگلیسی تحت عنوان

در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم گرچه احزاب سوسيالیست گسترش زیادی یافته‌ند اما بیش تر فعالیت آنان مصروف به مبارزه‌ی پارلمانی و تلاش برای بهدود شرایط زندگی کارگران می‌شد. این موضوع باعث نارضایتی هاوخواهان انقلاب هم چون کارل مارکس بود که این سیاست را زدیکبینی و فرست طلبی می‌دانست. پس از شکست کمون پاریس، اتحادیه‌ی بین‌المللی کارگران مشهور به بین الملل اول تضعیف شد و اتحادیه‌های کارگری محتاط و میانه روی انگلیسی از آن کناره گرفتند. این اتحادیه در سال ۱۸۶۴ بر اثر دیدارها و مذاکرات نایندگان جنپش‌های کارگری چندین کشور بینان گذاشتند شده بود. در این اتحادیه جناح‌های هم‌چون طرفداران پروردن آثارشیست‌های هوادار باکوئین و اتحادیه‌های کارگری انگلیس حضور داشتند. که میان آن اختلافات شدیدی بروز کرد و مارکس در این میان از دیگران موفق تر بود. برنامه‌ی اولیه اتحادیه شامل مبارزه با سرمایه‌داری، تقلیل ساعات کار به هشت ساعت، منع کارکودکان و گسترش فعالیت اتحادیه‌های کارگری بود. اما مارکس که راضی نشده بود پس از غلبه بر رقبا در ۱۸۶۹، این ماده را به آن اضافه کرد: «هزارگر ترین وظیفه‌ی طبقه‌ی پرولتاپیا در دست گرفتن قدرت سیاسی است.» در ۱۸۶۷ باکوئین و طرفداران و در ۱۸۷۰ بین الملل خود را تأسیس کردند که مخالف هر نوع قدرت بود و اعتنای را سلاح طبقه‌ی کارگر برای رهایی خود می‌شناخت. پس از شکست کمون پاریس، دولت فرانسه بین الملل را به اتهام ایجاد اغتشاش و برهم زدن نظم عمومی مورد تعقیب قرار داد. این شرایط، همراه انشعاب‌ها سبب شد کار برای

فرایند بعدی که مختص آسمان و اتریش و برخی نوادگان اروپایی مرکزی بود، ظهور یک دسته احزاب ناسیونالیست بود که مخالف با لیبرالیسم اقتصادی عنان گشته و در مواردی بهودی سنتیزی را به دنبال داشت. در این کشورها این گونه احزاب مخالفت توده‌های مردم با لیبرالیسم اقتصادی را بسیاری موارد به سمت خود جذب می‌کردند و بدین وسیله مانع تشکیل احزاب چپ قدرتمند می‌شدند.

بالآخره باید گفت سال های پایانی قرن ۱۹ و سال های آغازین قرن بیست تا پیش از جنگ اول جهانی، سال های اقتدار بورژوازی لمبرال و تمدن سرمایه داری بود. در این دوران برخلاف سال های بعد ایدمان به علم و عقل و دستاوردهای آن در حد بالایی قرار داشت و تجدد، نویدبخش رفاه و پیشرفت روزافزون بود.

جنگ جهانی اول را باید نتیجه‌ی جهانی شدن رقابت اقتصادی و سیاسی قدرت‌های بزرگ صنعتی دانست. در نتیجه نیاز اقتصاد کشورهای صنعتی به گسترش وضع بازارها و منابع اولیه، رقابت سیاسی و زیوبلیتیکی شدت گرفت و دولت و ارتش به حالت تضمین گشته‌ی رونق و توسعه‌ی سرمایه‌داری کشور خود درآمدند. موتور محرکه‌ی جنگ اول را می‌توان عدم تناسب قدرت اقتصادی و سیاسی ایران در جدید اروپا دانست.

امپراطوری آلمان که در نیمه‌ی قرن نوزدهم قدرت اقتصادی خود را به اندازه‌ی مجموع قدرت اقتصادی فرانسه و انگلستان رساند فاقد منابع تکمیلی هم چون مستعمره‌های قابل توجه بود و یا فضای برای توسعه‌ی قلمرو منابع و بازارهایش در حد انتظار بلندپروازانه‌ی سران صنایع و دولت آلمان نبود. در ابتدای جنگ استقبال غیرمنتظره‌ی توده‌های وسیع کشورهای اروپائی احزاب سوسیالیست را غافلگیر کرد و بسیاری از آنها با حمایت از دولت‌های خود در جنگ با این موج همراه شدند. اما برخی دیگر از احزاب و گروههای سوسیالیست سیاست محکوم کردن جنگ و صلح طلبی در پیش گرفتند و حزب سوسیال دمکرات روسیه، شاخه‌ی پلشویکی با الهام از لنین به سیاست روی گردانی از جنگ و تبدیل آن به جنگ داخلی انقلابی روی آورد. این سیاست که ابتدا در میان توده‌های احزاب چپ اروپائی غربی خردباری نداشت با گذشت دو سال از جنگ و وسعت بی‌سلقه‌ی آسیب‌ها و تلفات آن، مقبولیت بیشتری پیدا کرد. نوع خاص پیشرفت تکنولوژی نظامی،

پس از مرگ مارکس، گرایش
سازش گرامیان مارکسیست‌ها
نیز هوادارانی به دست آورد و
غیراتی که اینان در برخی آرای
مارکس انجام دادند سبب شد که
لقب تجدیدنظر طلب را از آن
خود گنند

عملیات دفاعی را تسهیل و عملیات هجومی را بسیار دشوار کرده بود. اختراع مسلسل و استفاده از وسیع از آن، هم چنین گازهای شیمیایی، مین و سیم خاردار سبب‌سازدها هزار کشته برای مهاجم می‌شد. در نتیجه‌ی جنگ سنگرهای پدید آمد و ارتش های در گیر ماههای و گاه سال‌های دارد یک سنگر باقی ماند، تلفات و فشار سنگینی را تحمل می‌شند، می‌توان آن که امید چندانی به پیروزی داشته باشد. از سوی دیگر اعدام سربازان فارغی بالا گرفت. (بیش تر سربازان را طبقات پایین تشکیل می‌دادند) در کشورهایی که سریع تر زیرفشار جنگ از پای در آمدند، جنبش‌های اعتراضی و حتاً انقلابی پدید آمد. این از پای افتادگان امپراطوری های روسیه و اتریش بودند. در روسیه گرسنگی، سرما، فشار جنگ و بی‌اعتمادی به حکومت شورش‌های بزرگی را موجب شد و زمانی که بسیاری از سربازان به مردم شورشی پیوستند، تزاوی که در خارج از پایتخت بود، جرات بازگشت پیدا نکرد و استغفار داد. استفاده‌ی مناسب بله‌شویک‌ها از شرایط و جلب هواداری تعداد قابل توجهی از کارگران و سربازان به همراه شماران، صلح و زمین که دولت وقت لیبرالی اولی را نمی‌توانست و دو مورد آخری را نمی‌خواست تأمین کند، اولین انقلاب کارگری و مارکسیستی را پس از کمون پاریس پدید آورد. نباید فراموش کرد که ثبات نسبی اجتماعی در کشورهای

پس از مرگ هارکس، گرایش سازش گرا میان مارکسیست‌ها نیز هوادارانی به دست آورد و تغییراتی که اینان در برخی آرای مارکس انجام دادند سبب شد که لقب تجدیدنظر طلب را از آن خود کنند

صنعتی اروپای غربی به معنای عدم وجود شرایط انفجاری در کشورهای عقب‌بانده تر و پر تضادتری چون روسیه، برخی کشورهای اروپای شرقی، اسپانیا و ایتالیا بود. بر اثر فشار جنگ دولت هوشمند و قادر تمند اعلان نیز به زان در آمد. این کشور که با تورم هولناک و فشارهای شکست و ناکامی مواجه بود با خطر انقلاب مواجه شد. حرکت لئین و بله‌شویک‌ها در حکوم کردن جنگ و دعوت آن‌ها از طبقه‌ی کارگر برای قیام برضد دولت‌های خود شکافی را به نهادت

کشاورزی و معادن رادر صنایع سنگین چون فولاد. الکتریسیته و ماشین آلات... سرمایه گذاری نمود. در شرایطی که در داخل کمبود مواد غذایی وجود داشت، دولت بخشی از محصول کشاورزی را به خارج صادر می کرد تا ارز حاصل از آن را برای تاسیس صنایع جدید به مصرف برساند. اما نتیجه قابل توجه بودا شوروی سریع ترین فرایند رشد صنعتی را در تاریخ به ثبت رساند.^۴

• رکود بزرگ و شکست لیبرالیسم: جنگ جهانی اول اعتناد به نفس تمدن سرمایه داری را متزلزل کرد و زمینه را برای تردید در اصول و اجزای تجدید فراهم نمود. در کشورهای شکست خورده مانند آلمان و ملیت های استقلال یافته امپراتوری اتریش و کشورهای فقیرتر مانند ایتالیا و اسپانیا تورم و فقر موجب نارضایی و احساس عدم امنیت طبقات پایین و متوسط می شد و زمینه را برای رشد جنبش های رادیکال چسب و پیش از آن فاشیستی فراهم کرد. اما مهم ترین ضربه بر پیکر لیبرالیسم و اقتصاد جهانی زمانی وارد آمد که در ۲۹ اکتبر ۱۹۲۹ با سقوط بازار مبالغه سهام بورس نیویورک رکود بزرگ در اقتصاد جهانی آغاز شد. قبل از این بحران در دوران پس از جنگ اول اروپا به خصوص اروپای مرکزی شاهد یک بحران اقتصادی تورمی بود که نتیجه ی کاهش تولید و ضایعات جنگ به شمار می رفت. در آلمان در سال ۱۹۲۳ واحد پول رایج به یک میلیون میلیونیم ارزش ۱۹۱۳ آن کاهش یافت و این وضع سبب شد تمام پس اندزادهای خصوصی ناپدید شود و ترقیبا خالی کلمی برای سرمایه داری گردش پیدی آمد. اما بحران بزرگ ۱۹۲۹ از نزع عکس بود. رکود اقتصادی حالتی است که در آن عرضه به شدت از تقاضا پیشی می گیرد و در صورتی که موازنه ایجاد نشود نتیجه اش ورشکستگی صنایع، یکاری وسیع وبالاخره فقر گسترده است. این بحران در شرایطی می تواند در سطح جهانی رخداد که وابستگی متقابل اقتصادها به یکدیگر از حد معینی بیش تر باشد. هر ویدادی رخ داده بود که بسیار شبیه فروپاشی اقتصاد جهانی بود. به نظر می رسید که اقتصاد جهانی در دور باطلی گرفتار آمده که هر حرکت نزولی شاخص های اقتصادی (غیر از بیکاری) که به سطح نخومی رسیده بود) سقوط شاخص های دیگر را تقویت می کرد.^۵ بحران به سرعت از امریکای شمالی به اروپا رسید و تولید صنعتی آن ها را ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۱ یک سوم کاهش یافت.

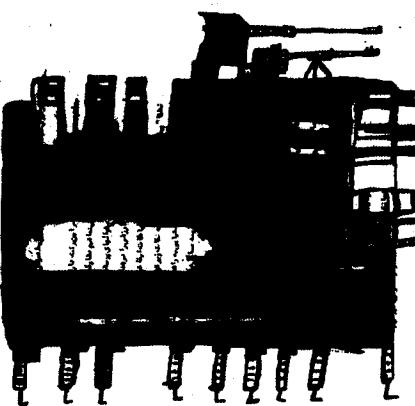
بعضی شرکت های بزرگ مانند وستینگهاوس

اشتیاق منظر روزی بود که بتواند با افتخار اعلام کنند انقلاب روسیه بیش از کمون پاریس دوام آورده است. اما در مجموع روندانقلابی در اروپای غربی فرو نشست و حکومت شوروی محکوم به محلصره و پنجه افکنده با دشواری های سهمه ایک اش گردید. شاید بتوان گفت که لنین و بلشویک ها اگر به وقوع انقلاب در غرب باور نداشتند برای به ثمر رسیدن انقلاب روسیه دست به اقدام نصی زدند. در تئوری های کلاسیک مارکسیستی ظاهر انقلاب پرولتاپیایی باید از پیشرفت ترین کشورهای

**برنامه اولیه اتحادیه شامل
مبارزه با سرمایه داری، تقلیل
ساعت کار به هشت ساعت، منع
کار کودکان و گسترش فعالیت
اتحادیه های کارگری بود. مارکس این ماده را به آن اضافه کرد:
بزرگ ترین وظیفه ای پرولتاپیا در
دست گرفتن قدرت سیاسی است**

سرمایه داری آغاز می شد که اکثر جمعیت آن ها را کارگران تشکیل می دادند و ظاهر اشان چندان برای بقای روسیه نیمه فودالی بالاگریت جمعیت دهقانش و در محاصره قدرت های بزرگ سرمایه داری متصور نبود. با این حال بلشویک ها محکوم به ادامه دادن بودند و بر هم خوردند امیدها همراه با جبر اضطرار آنان را وادار به اتخاذ سیاست هایی کرد که همین سیاست ها برخی دستاوردهای مارکسیسم و انقلاب را کمنگ کرد. به عنوان مثال خود گردانی کارگران در کارخانه های اتحادیه های نزدیک در پرتو حاکمیت کامل حزب کمنگ تحقق آمد. اما این میزان حکومت های کمنگ صنعتی، سوسیالیسم در روسیه قادر به ادامه ای زندگی نخواهد بود. در دو سالی پس از انقلاب روسیه چندین به نظر می رسید که پیش گویی بلشویک ها در حال تحقق است. موجی از انقلاب و اعتراض بخش های بزرگی از اروپا را در بر گرفته بود. آلمان و مجارستان برای مدت کوتاهی دارای حکومت های کمونیست شدند که هر دو با خشونت سرکوب شدند. در آسیا و حتا آمریکای جنوبی و استرالیا، انقلاب روسیه اثر روحی و عاطفی مثبت فراوانی برانگیخته بود. تقریبا تمامی جنبش های انقلابی یا ضد استعماری در خارج از اروپا با انقلاب اکثر اسلام همیستگی کردند. در روزهای نخست انقلاب روسیه لنین با نگرانی و

فرایندهای مشترک در شرایط مختلف، شرایط خاص هر کشوری مسائل و فرصت هایی را مطرح می کند که حزب طبقه ای کارگر باید امکان شناخت و بهره برداری از آن ها را بیابد. شرایط روسیه به دلیل رشد سریع و نامتوازن سرمایه داری و نظام حکومتی مستبد و ناکارآمد تضاد بیشتر و مترافق تری از شرایط مشابه اروپای غربی پیدید آورده بود. تروتسکی به این نکته اشاره می کرد که نقضای ۸ ساعت کار روزانه در اروپای غربی یک درخواست رفرمیستی و مربوط به دوران اقتدار بورژوازی بود، اما در روسیه برای اجلب همین نقضای ناچار بودند کارخانه را تصرف کنند و این رمز ظرفیت انقلابی و گناه نسبتا هم زمان روسیه از مراحل انقلاب بورژوازی و پرولتاپیایی بود. مساله اساسی که روسیه ای انقلابی با آن مواجه شد، فقر و نابسامانی شدید اقتصادی به همراه جنگ داخلی ضد انقلاب با حمایت چند کشور بزرگ خارجی بود. وجود حزب منسجم و تشکیل یافته از انقلابیون حرفه ای، طرفداری بلشویک ها از صلح و همچنین سیاست آن ها در اعطای زمین به دهقانان، تفرقه میان زرال های ضد انقلاب و فرسودگی مداخله گران خارجی در نتیجه ای جنگ جهانی به بقای حکومت ناظهور شوروی کمک کرد. نایاب فراموش کرد که لنین و بلشویک ها نفسیه جدید مارکسیستی خود را از وضعیت انقلاب روسیه از طریق پیش بینی انقلاب در آینده ای نزدیک در کشورهای اروپای غربی مشروعیت می بخشیدند. در این تحلیل قرار بود روسیه به عنوان جرقه ای آغاز انقلاب جهانی عمل کند و رهبران بلشویک ها ایمان کامل به آغاز انقلاب در غرب، انقلاب روسیه را به ثمر رسانند. آنان حتا عقیده داشتند که بدون سرنگونی بورژوازی در کشورهای بزرگ صنعتی، سوسیالیسم در روسیه قادر به ادامه ای زندگی نخواهد بود. در دو سالی پس از انقلاب روسیه چندین به نظر می رسید که پیش گویی بلشویک ها در حال تحقق است. موجی از انقلاب و اعتراض بخش های بزرگی از اروپا را در بر گرفته بود. آلمان و مجارستان برای مدت کوتاهی دارای حکومت های کمونیست شدند که هر دو با خشونت سرکوب شدند. در آسیا و حتا آمریکای جنوبی و استرالیا، انقلاب روسیه اثر روحی و عاطفی مثبت فراوانی برانگیخته بود. تقریبا تمامی جنبش های انقلابی یا ضد استعماری در خارج از اروپا با انقلاب اکثر اسلام همیستگی کردند. در روزهای نخست انقلاب روسیه لنین با نگرانی و



اما چند ماه از پایان جنگ نگذشته بود که پیکار سوسیالیسم و سرمایه داری لیبرال باشد پیش تر آغاز شد و محتوای پیکارهای سیاسی ۴۵ سال آینده را تشکیل داد. از سوی دیگر کود بزرگ ۱۹۲۹ سبب بازاندیشی دولت های بزرگ صنعتی در برخی آموزه های اساسی لیبرالیسم اقتصادی گردید. کارایی و اشتباہ ناپذیری دست نامنی بازار زیر سوال رفت و برای پیش گیری از وضعیت های مشابه که خطر انقلاب های کارگری را نیز به دنبال داشت تدبیر ویژه ای اتخاذ گردید مانند برنامه ریزی دولتی و اعطای نقش بیش تر به اتحادیه های کارگری که سرمایه داری نیمه ای دوم قرن پیشتر را متحول کرد. بحث پیش تر پیرامون دولت های رفاه و سیاست های کینزی و افول آن ها در دهه ۷۰ مجال دیگری می طلبد. ■

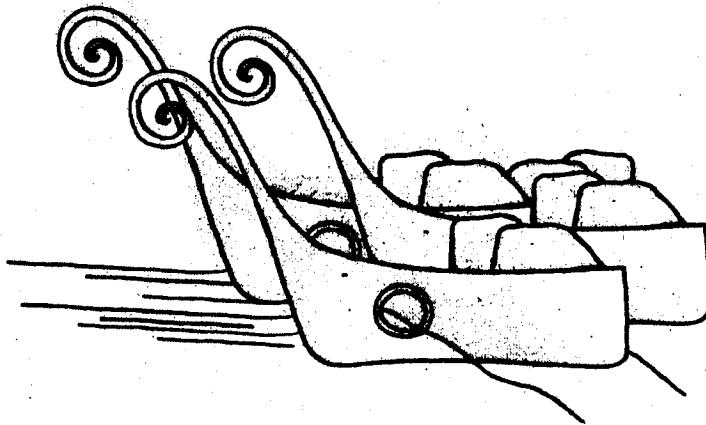
پی نوشته ها:

- ۱- صدر امیر توری؛ اریک هابسیام، ترجمه ناهید فروغان انتشارات انتلن صفحه ۱۳۰.
- ۲- تاریخ روسیه شوروی؛ ای اچ کار، ترجمه نجف درایاندی، فصل اول.
- ۳- زندگان نامه سیاسی استالین؛ ایزاک دریجر، ترجمه ای علی اسلامی و محمد رفیع شترنژو صفحه ۳۹۱.
- ۴- پیامیش و فربویاضش تفتر های بزرگ؛ بیل کندی، ترجمه عبدالراضا غفاری انتشارات املاک اعلاء صفحه ۴۵۳.
- ۵- حصر نهایت ها؛ اریک هابسیام، ترجمه حسن مرتضوی، تشریک احمد صفحه ۱۶۱.
- ۶- همان منبع، صفحه ۱۲۲.
- ۷- ماده معروف ۲ دولت کامله اولد به این معنی است که در عهدنامه های تجاری امضا کنندگان متعهد می شوند هر تخفیف در تعرفه های گمرک یا هر امتیاز دیگری که در آینده برای برای هر کشور دیگری قابل باشند به خودی خود طرف ماهده نیز از امتیاز و تخفیف برخوردار باشد.

نمتصارن بودن رشد اقتصادی ایالات متحده آمریکا در مقایسه با دیگر نقاط جهان بود آمریکا برخلاف انگلستان که قبل از ۱۹۱۴ میلادی اقتصاد جهان بود تقریباً خود کفایا بود و نیازی به تجارتی جهان نداشت و برخلاف انگلستان که می داشت نظام پرداخت های جهانی متکی به بوند استرلينگ است و خواستار ثبات آن بود آمریکا تلاش نمی کرد که در مقام متعادل کننده اقتصاد جهانی ایفای نقش کند عامل دیگر نتایج و مسائل جنگ جهانی اول و قرارداد ورسای و موضوع غرامت هایی است که کشورهای شدن بازارهای شان می شد. به علاوه تلاش آمریکا برای بازیس گیری مطالبات و اقامه خود از متحده اروپایی اش این موضوع را تشید کرد.

مهم ترین معنا و نتیجه را کود بزرگ، شکست توریک لیبرالیسم اقتصادی کلاسیک بود که تا آن زمان گمان می رفت پیش فرض ها پیش بینی های اساسی اش خطأ ناپذیرند. بر اساس آرا آدام اسمیت و ریکاردو چنین به عنوان امکان وقوع نداشت چرا که آنها معتقد بودند امکان ندارد هیچ اضافه تولیدی به فوریت خود را تصحیح نکند و مکانیسم بازار به طور طبیعی پس از مدت کوتاهی عرضه و تقاضا را همله های خواهد کرد. لیبرالیسم کلاسیک اقتصادی با تأکید زیاد روی آزادی تولید و تجارت و تعیین قیمت و دستمزد برای صاحبان سرمایه از این نکته غفلت کرده بود که سود زیاد سرمایه داران در مواردی به رونق بازار صدمه خواهد دارد چرا که به هر حال همواره باید کسلتی باشند که کالاهای خارجی داری کنند و مسلماً اگر ارزش افزوده در بخش های کوچکی از اجتماع به شدت ایشانش گردد طبعاً بازار تقاضا کوچک خواهد شد. در همین زمان اتحاد شوروی با تمام توان سرگرم برنامه فشرده صنعتی کردن کشور بود و نتایج مثبت آن کم کم پدیدار می شد از آن جا که بحران اقتصاد شوروی در اقتصاد امنی از یک نیروی حاشیه ای به یک نیروی قدرتمند در صحنه ای سیاست تبدیل کرد. نتایج سیاسی رکود بزرگ در آمریکای لاتین دوازده تغییر حکومت در طول دو سال بود که ده تغییر از طریق کودتای نظامی صورت گرفت. پیرامون دلایل و ریشه های رکود بزرگ گرچه نمی توان باطمینان کامل سخن گفت اما دست کم به چند عامل مهم می توان اثیاره کردا اولین و شاید مهم ترین عامل، ناکلمی اقتصاد جهانی در ایجاد تقاضای کافی و متناسب با روند گسترش تولید بود که در آموزه های مکتب اقتصاد کلاسیک پیش بینی نشده بود و در نتیجه گیری نهایی بدلن خواهیم پرداخت. عمل و دیدگاه دوم عدم توان چشم گیر و ره رشد در اقتصاد بین المللی بود که مهم ترین جلوه و عمل آن

در آمریکا دو سوم فروش خود را از دست داشد. در این میان فرایند مبدلات بین المللی که نسبتاً نوبی بود به شدت صدمه دید و صنایع بسیاری در نقاط مختلف جهان تعطیل شدند. به عنوان مثال صنعت ابریشم زاپن طی ۱۵ سال تولید خود را به برابر کرده بود تا بازار گستره و در حال رشد آمریکا را برای جو را ابریشمی تامین نماید اما اکنون این بازار ناپدید شده بود و یا در بروز کشته دهنده گان قمه با نالمیدی تلاش می کردد با آتش زدن قمه به جای ذغال سنگ در دیگر بخار قطارهای مانع کاهش قیمت آن شوند در موارد دیگر کشلورزان می کوشیدند به ازای کاهش قیمت های محصولات زراعی دیگری را کشت دهنده و بفروشند و همین امر باعث می شد که قیمت های پیش تر سقوط بکند و تنها چاره کشلورزان این بود که به اقتصاد معیشتی یعنی به پناهگاه سنتی خود باز گردند از پیله های عمده ای رکود بیکاری کار گسترد. بد. به عنوان نمونه ۲۳ درصد از نیروی کار سولد در جریان رکود بیکار شدند. در این دوران برخلاف دهه های آینده به همین عنوان از بیمه های بیکاری و کمک های دولتی برای فقر اخیری نیو. آشیز خانه های خیریه در خیابان ها و راه بیسایی گرسنگان و کارخانه های خاموش فولاد و کشتی نصاریور آشنای دوران رکود بودند. تجارت جهانی در دوران رکود ۶۰ درصد کاهش یافت و دوران طلایی تجارت بین المللی در اوخر قرن ۱۹ و اوایل قرن بیست به خاک سپرده شد. دولت های برای حفظ ثبات اجتماعی و اقتصادی موضع مهمی در راه تجارت خارجی و چگونگی آن قرار داشتند و ماده ای مربوط به دولت کامله الودا ز اقتصاد ۶۰ درصد از موافقنامه های تجارتی ناپدید شد. نتایج سیاسی رکود بزرگ تکان دهنده بود. این واقعه نازی ها را در آلمان از یک نیروی حاشیه ای به یک نیروی قدرتمند در صحنه ای سیاست تبدیل کرد. نتایج سیاسی رکود بزرگ در آمریکای لاتین دوازده تغییر حکومت در طول دو سال بود که ده تغییر از طریق کودتای نظامی صورت گرفت. پیرامون دلایل و ریشه های رکود بزرگ گرچه نمی توان باطمینان کامل سخن گفت اما دست کم به چند عامل مهم می توان اثیاره کردا اولین و شاید مهم ترین عامل، ناکلمی اقتصاد جهانی در ایجاد تقاضای کافی و متناسب با روند گسترش تولید بود که در آموزه های مکتب اقتصاد کلاسیک پیش بینی نشده بود و در نتیجه گیری نهایی بدلن خواهیم پرداخت. عمل و دیدگاه دوم عدم توان چشم گیر و ره رشد در اقتصاد بین المللی بود که مهم ترین جلوه و عمل آن



توفان در دریای اقتصاد غوغای قایق سیاست‌ها

فریبهر ریس دانا

پرده برخواهیم داشت. همان قدر بگوییم که این بی‌کاری که سرمایه‌داری ایران نامنصفانه آن را به گردن قوانین حمایتی از کارگران می‌اندازد در بررسی‌های جدی اقتصادی (کاربردی) در تحلیل‌های اقتصاد سیاسی و در مطالعات با الگوهای اقتصادستنی در واقع فقط ربط اندکی به قانون کار داشته است که آن هم به همت سوداگران مسلط در مجلس پنجم و به یمن خوش‌اخلاقی دولت اصلاح طلب، به زیان کارگران در موارد زیادی ملتفی شد.

بی‌کاری در واقع ربط اندکی هم به فشار جهت و عرضه نیروی کار در بازار دارد. عامل اصلی بی‌کاری ترکیب «ساختار و سمت و سوی اختلال‌آفرین و بسیار سودساز و فرست طلب سرمایه‌گذاری» هاست. سرمایه‌گذاری‌ها با سیاست‌های «درآمدی» سازگاری دارند که آن نیز سودهای سرشار را متوجه بخش‌ها و جریان‌های خاص می‌کند و از سیستم اقتصادی نیز به بیرون می‌گیرند. هیچ اقدامی برای آن که سمت‌گیری اقتصاد از «درآمد سویی» به «اشتغال سویی» تغییر یابد انجام نشده است. چنین اقدام‌هایی با سرشت و انگیزه‌های اقتصادی بی‌دریجی حاکم ناسازگار است.

ناکارآمدی، فرار سرمایه، رانت‌جویی، حیف و میل و فساد نیز در اقتصاد کشور نهادینه شده است (این‌بار با اطمینان بیش‌تری می‌توانیم از اصطلاح نهادینه استفاده کنیم)، بحث فرار سرمایه و برداشت بی‌حساب و کتاب یا ناکارآمد از حساب ذخایر ارزی که بعداً مطرح خواهم کرد، نشان‌دهنده‌ی اختلال‌های تکرار شونده و ماندگار در اقتصادند.

۲- نگاهی به برنامه‌ی سوم و چهارم: تدبیر ملاحان

برنامه‌ی پنجم ساله‌ی سوم توسعه‌ی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۹-۱۳۸۳) با یک سال تأخیر پس از برنامه‌ی دوم شروع شد، در حالی که شمار زیادی از هدف‌های برنامه‌ی دوم تحقق نایافته مانده بودند. برنامه‌ی سوم حتی با یک سال تأخیر نتوانست بر بنیاد دستاوردهای کامل برنامه‌ی قبلی آغاز شود. می‌دانیم که برنامه تنها هدف‌های کلان را در برنامی‌گیرد بلکه عبارت است از اجرای شماری از طرح‌های عمرانی در زمان‌بندی و الیوت‌بندی مشخص. وقتی یک برنامه را شکست خورده تلقی می‌کنیم که نه تنها در هدف‌های کلان بلکه در اجرای طرح‌های عمرانی ملی نیز ناکام بماند. هم‌اکنون در حدود ۲۰۰۰ طرح عمرانی ناتمام روی دست اقتصاد مانده است. به طور متوسط در حدود ۵۰٪ رصد هزینه‌ی این طرح‌ها پرداخت شده‌اند در حالی که باید تاکنون ۹۵٪ رصد آن پرداخت می‌شوند. در واقع

۱- ساختار اقتصاد سیاسی ایران: استحکام و ظرفیت قایق‌ها
اقتصاد ایران ثبات و رشد بادوام را تجربه نمی‌کند و چون کشتی بی‌لنگر کژ و مژ می‌شود، بی‌ت Baldwinها از حد اختلال‌های اصلاح‌بذری در گذشتهداند. تغییرات نزد بهره، عملیات بازار آزاد اوراق بهادر و ایزار نسبت سپرده‌های قانونی (نزد بانک مرکزی) برای خود راز دست داده‌اند و معمولاً نه برای اصلاح در اختلال‌های قیمتی و اشتغال که تنها برای جهت‌دهی منابع براساس تصمیم‌های سیاسی - اقتصادی دولت مورد استفاده قرار می‌گیرند. نزد رشد نسبتاً بالا در تولید ناخالص داخلی درون زنیستند و از درون اقتصاد نیرو مایه نمی‌گیرند و عمدتاً از افزایش در مرآمدهای نفتی ناشی می‌شوند.
در اقتصاد ایران هم تورم و هم بی‌کاری ماندگار و به اصطلاح شاید نه چندان درست «نهادینه» یا بهتر بگوییم جایگیر (established) شده‌اند. این وضعیت از ساختارهای دولتی - طبقاتی اقتصاد در عرصه تولید و توزیع ناشی می‌شود. عملکرد سرمایه‌دارانه‌ی دولت به اضافه اقشار صاحب منابع خصوصی و وابسته به دولت چنین وضعیتی را ایجاد کرده‌اند. وابستگی به اقتصادهای بیرونی شدید و قوی است اما این با سازوکار کمپارادوریسم زمان شاه تفاوت دارد و تحت تاثیر سرمایه‌داری بوروکراتیک و کارکردهای سیاسی ناهمساز با قدرت‌های جهانی شکل می‌گیرد.
سال‌هاست تصریف تورم به گردن نقدینگی می‌افتد، اما نقدینگی که تا حد بسیار زیادی می‌کند و به طور متوسط در ۵ سال گذشته ۲۸/۵ درصد رشد درصد رشد می‌کند و در حد یک سوم این رقم برآورد کرده بودند. پس می‌ماند گفتن این حقیقت که اگر هم نقدینگی عامل تورم باشد، مسول نقدینگی تصمیم دولت و مسؤول تصمیم دولت سازمان‌ها و موسسات دولتی، شبه دولتی، نیمه خصوصی و خصوصی عضو جرگه‌ی سرمایه‌اند که به این نقدینگی نیاز دارند. اما این نقدینگی تورمزا در واقع رابطه‌ی هم‌کنشی با توزیع ناعادلانه درآمد و ثروت دارد، بنابراین تورم ماندگار در ایران عامل جذب ارزش‌های مادی به نفع اقشار و سازمان‌های مسلط است و این کار را از طریق نقدینگی انجام می‌دهد و به نوبه‌ی خود موجب حفظ ساختار ناعادلانه‌ی توزیع می‌شود و خود از آن مایه می‌گیرد.
قایق ما همیشه بدین سو نمی‌خوابد. از سوی دیگر بی‌کاری ماندگار و اکثر اوقات فزاینده دامن ما را می‌گیرد. در قسمت‌های بعدی از آمار بیکاری واقعی

نظرات‌های دموکراتیک، درون‌ساز و برونو ساز بر برنامه ضروری است اما در ایران چنین شناخت و باوری در میان مسولان اقتصادی وجود نداشته است. شمار زیادی از این مسولان عاشقان سینه‌چاک نظام بازار و دشمنان شماره یک حتی ساده‌ترین دستور کار و برنامه‌اند. اینان در دولت سازندگی‌ها و اصلاحات فعال بودند و هنوز هم هستند. نگاه کنید به بودجه‌ی کارکردهای سیاست خارجی در برابر ضرورت‌های اقتصاد ملی، تصمیم‌گیری‌های این جا و آن جا در عرصه‌های اساسی زندگی اقتصادی و اجتماعی و جز آن، که هیچ‌یک وفاداری و اعتنای لازم را به برنامه‌ها نداشته‌اند. طرح‌های عمرانی در برنامه‌ها البته به دلایل نقش پیمانکاری‌ها و سودهای آن از سوی دستگاه‌ها به اجرا درمی‌آیند بی‌آن که ارزیابی هزینه - نفع برای آن‌ها انجام شده باشد و همگی قابل دفاع باشند.

برنامه‌های مدعیانه، از جمله برنامه‌ی چهارم که در سال ۱۳۸۴ کم‌ترین توجه را به خود دید، بر پایه سیاست‌ها رای و روش‌های اقتصادی و لنگار و تسلیم‌شدنگی به جنبه‌های زیادی از جهانی‌سازی تحمیلی و پافشاری لجوچانه بر سیاست تعديل ساختاری قرار داشت. این راه و روش‌های شکست خورده که با نیت آزادی عمل سودجویان متعارض با توسعه کمی تدوین می‌شوند هیچ ساختگی با برنامه‌ی ریزی، به ویژه از نوع دموکراتیک با رویکرد سیستمی، که نواوری موردنیاز ملزم اقتصاد هستند، نداشتند و نخواهند داشت چه رسید باید بوده‌اند. راهبرد و خط‌نمایی روش در برنامه‌ها بیان نشده‌اند. فن این برنامه‌ی نویسی، ابداع‌ها، یافته‌های تازه، انسجام درونی، پیوند با محیط (شامل مشارکت‌های مردمی) و بالاخره الگوهای پیش‌نگاری و طرح‌های داده - ستندی بدربخوری پشتسر برنامه‌ی سوم و چهارم نبود.

می‌دانستیم و اعلام کردیم برنامه‌ی سوم (و حال چهارم) به هدف‌های خود نمی‌رسند، مگر در مواردی خاص آن هم به مدد بخت سازگار نفت. برنامه‌ی سوم شکست خورد زیرا علاوه بر ضعف‌های اساسی، اساساً برنامه‌ای نبود که کسی به آن وفادار باشد. دولت اصلاح طلب به دلیل وابستگی شدید به سیاست‌های اقتصاد بازارگرای افراطی و تعديل ساختاری (همانند دولت سازندگی) از حرکت در مسیر برنامه طفره می‌رفت. اما دولت عدالت‌گستر به دلایل سیاسی اعتنای به برنامه ندارد و خود محوری را ترجیح می‌دهد، زیرا عدتاً خود را وفادار به آرمان‌های اولیه و خطم‌شی شهید رجایی می‌داند.

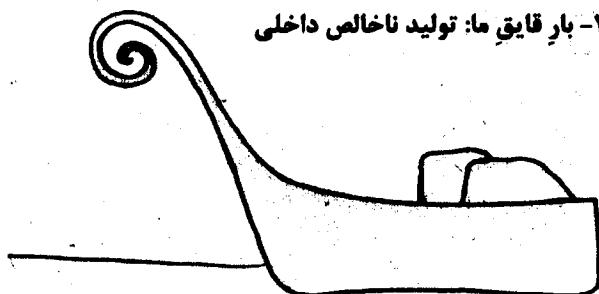
در برنامه‌ی سوم (و یقیناً برنامه‌ی چهارم) هدف‌های برنامه ربطی به منابع نداشته و ندارند، به عبارت دیگر خروجی‌ها رابطه جدی یا اساساً رابطه‌ای با وزودی‌ها برقرار نکرده‌اند و نمی‌کنند و باز خوراندی نیز در کار نبوده است. فرآیند اصلاح و نظرات در برنامه در نظر گرفته نشده است و تقویت متقابل و بازبینی و توازن بین بخش‌های برنامه وجود ندارد. پیگیری و هدف‌های متناقض سرتاسر برنامه را در برگرفته است. موانع و نیروهای هدر دهنده که جلوی حرکت اربابه سیاست‌ها و نیروهای اقتصادی اجتماعی را در مسیر برنامه سد می‌کنند، همیشه باید جلوی از برنامه و به عنوان خط‌مشی اساسی از میان برداشته شوند. در برنامه‌ی سوم و در این یک سالی که از برنامه‌ی چهارم می‌گذرد مطلقاً چنین نبوده است.

بسیار باید بر پنداشت برنامه‌ای (تصویری از آینده که هم با جمیع بندی‌های روندهای گذشته وضع موجود و هم با ازم و اراده معقول برای ساختن آینده به دست می‌آید) متکی باشد. این پنداشت خود از نظریه و راهبرد ناشی می‌شود زیرا براساس نظریه‌ی وضع موجود و گذشته تحلیل و قانونهای و براساس راهبرد مسیر

آینده معمولانه انتخاب می‌شود. البته بندی‌ها زمان‌بندی روئنهای دست می‌آیند: از راهبردها، خط‌نمایی‌ها و توانمندی‌های موجود. شماری از برنامه‌ها نظریه و راهبرد اعلام شده‌ای ندارند، آن‌چه دارند سلیقه‌ها و آرزومندی‌های روسای بالادست است. برنامه‌ی سوم و چهارم از این نوع‌اند. منظور از نظریه این نیست که لزوماً چهارچوب نظری اکادمیک طرح و همه‌چیز، چه بسا مصنوعی، از آن به دست آید بلکه مظور شفاف بون بخش اقتصاد سیاسی و اقتصاد اجتماعی و فلسفه و اندیشه و رویکرد است. برنامه‌های ایران چنین نبودند - و برنامه‌های ریزمند گذشته تا حدی چنین بودند. اما اگر برنامه‌ی نظریه‌ی راهبردهای بنیانی خود را اعلام نکند، وظیفه اقتصاددانان در کشف آن پایان نمی‌یابد. در مورد برنامه‌های اول تا چهارم، آشکارا ترکیبی از راه رشد سرمایه‌داری دولتی به اضلاعی سیاست‌های تعديل ساختاری، در کارهای انتخاب شدند نظریه‌ها و الگوهای فرعی تر تقریباً همیشه غایب بوده‌اند. راهبرد و خط‌نمایی روش در برنامه‌ها بیان نشده‌اند. فن برنامه‌نویسی، ابداع‌ها، یافته‌های تازه، انسجام درونی، پیوند با محیط (شامل مشارکت‌های مردمی) و بالاخره الگوهای پیش‌نگاری و طرح‌های داده - ستندی بدربخوری پشتسر برنامه‌ی سوم و چهارم نبود.

می‌دانستیم و اعلام کردیم برنامه‌ی سوم (و حال چهارم) به هدف‌های خود نمی‌رسند، مگر در مواردی خاص آن هم به مدد بخت سازگار نفت. برنامه‌ی سوم شکست خورد زیرا علاوه بر ضعف‌های اساسی، اساساً برنامه‌ای نبود که کسی به آن وفادار باشد. دولت اصلاح طلب به دلیل وابستگی شدید به سیاست‌های اقتصاد بازارگرای افراطی و تعديل ساختاری (همانند دولت سازندگی) از حرکت در مسیر برنامه طفره می‌رفت. اما دولت عدالت‌گستر به دلایل سیاسی اعتنای به برنامه ندارد و خود محوری را ترجیح می‌دهد، زیرا عدتاً خود را وفادار به آرمان‌های اولیه و خطم‌شی شهید رجایی می‌داند. در برنامه‌ی سوم (و یقیناً برنامه‌ی چهارم) هدف‌های برنامه ربطی به منابع نداشته و ندارند، به عبارت دیگر خروجی‌ها رابطه جدی یا اساساً رابطه‌ای با وزودی‌ها برقرار نکرده‌اند و نمی‌کنند و باز خوراندی نیز در کار نبوده است. فرآیند اصلاح و نظرات در برنامه در نظر گرفته نشده است و تقویت متقابل و بازبینی و توازن بین بخش‌های برنامه وجود ندارد. پیگیری و هدف‌های متناقض سرتاسر برنامه را در برگرفته است. موانع و نیروهای هدر دهنده که جلوی حرکت اربابه سیاست‌ها و نیروهای اقتصادی اجتماعی را در مسیر برنامه سد می‌کنند، همیشه باید جلوی از برنامه و به عنوان خط‌مشی توجه قرار می‌گیرد) که خود را در البته بندی، زمان‌بندی، بخش‌بندی و سهم‌بندی‌های نیروها، روابط و کارکردهای اقتصادی جای می‌دهد. به جز موارد تعديل و اصلاح که با نظام بازخوراندی و موازنی و بازبینی قاعده‌مند به دست می‌آیند، همه‌ی متواد برنامه باید دقیقاً به اجرا گذاشته شوند.

۳- بار قایق ما: تولید ناخالص داخلی



جدول ۲- نسبت دهک دهم به دهک یکم برای هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی:
سال‌های منتخب

نسبت دهک دهم به دهک یکم (غیرخوراکی)	نسبت دهک دهم به دهک یکم (خوراکی)	سال
۲۰/۳	۷/۶	۱۳۷۵
۱۹/۰	۸/۱	۱۳۷۹
۱۶/۴	۶/۲	۱۳۸۲
		۱۳۸۳

در جدول شماره ۲ می‌بینیم که به حکایت آمارهای رسمی نسبت دهک دهم به دهک یکم به طور کلی کاهش یافته به عبارت دیگر توزیع درآمد رو به بهبود گذاشته‌اند. اما من نشانه‌های دیگری در دست دارم که از بهبود اوضاع در توزیع درآمد حکایت نمی‌کنند.

یک - از آن‌جا که به ترتیج اقشار بسیار بالا از محاسبه و آمارگیری دهک دهم خارج می‌شوند و اقشار بسیار محروم ساکن در محله‌های خودرو، حاشیه‌ای، نارسی و نابهنجار در مناطق شهری از آمارگیری بیرون می‌مانند، بنابراین این نسبت‌ها گمراه کنندۀ‌اند. نسبت درآمد اقشار بسیار بالا به اقشار پایین و متوسط به طرز روزافزونی افزایش می‌یابد، هزینه‌ها نمی‌توانند درآمدده، پس اندازها، دارایی‌های ثابت و مستقلات و سپرده‌های خارج از کشور اقشار ویرای را نشان دهند.

دو - اقلام هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی و دهک‌های پایین تر از متوسط و متوسط و بهطور کلی پایین تر از شش، دائم به سمت کالاهای نامرغوب حرکت کرده ناگزیر محرومیت را افزایش و کیفیت زندگی انبوهی از مردم را کاهش داده است. سه - بیکاران معمولاً در جامعه آماری نیستند، بنابراین با توجه به افزایش شمار بیکاران در کشور، می‌باید توزیع درآمد بدتر شده باشد (به قسمت ۶ این مقاله نیز مراجعه کنید).

چهار - جدول شماره ۳ گسترش محرومیت نسبی را نشان می‌دهد. در این جدول درصد خانوارهای شهری که از حیث هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی زیر متوسط کشور هستند منعکس شده است.

جدول ۳- درصد خانوارهای شهری زیر متوسط در سال‌های منتخب برای هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی

غير خوراکی (درصد)	خوراکی (درصد)	سال
۷۱	۵۰	۱۳۷۵
۷	۶۲	۱۳۷۹
۷۵	۶۵	۱۳۸۲
۷۳	۶۱	۱۳۸۳

پنجم - خط فقر نسبی از حیث هزینه‌های خانوار شهری پنج نفری که برای سال ۱۳۷۸ معادل ۲/۱۸ میلیون ریال در ماه حساب شده بود. (رئیس‌دان، فرببرز، «زیر خط فقر در ایران» در کتاب فقر در ایران) برای خانوار ۴/۴ نفری (میانگین افراد خانوار در آمارگیری‌ها در فاصله سال ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۳) به ۱/۹۲ میلیون ریال در ماه و ۲۳/۰۴ میلیون ریال در سال کاهش می‌باید. اگر این رقم را برای تعدیل تورمی در ضریب ۱/۹۴ ضرب کنیم (نگاه کنید به افزایش شاخص بهای کالاهای خدمات مصرفی در این فاصله، بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران) به رقم سال ۱۳۸۲ برای خانوار ۴/۴ نفری می‌رسیم که عبارت است از ۳/۷۴ میلیون ریال در ماه و ۷/۰۴ میلیون ریال در سال. به این ترتیب با مقایسه این هزینه با هزینه‌ی دهک‌ها در

تولید ناخالص داخلی و تولید ناخالص سرانه به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۷۶ برای سال‌های ۱۳۷۸، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ به شرح جدول شماره ۱ است.

جدول ۱- تولید ناخالص داخلی سال‌های ۱۳۷۸، ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ (به قیمت ثابت ۱۳۷۶)

سال	تولید ناخالص داخلی دانلی (هزار ریال)	جمعیت	تولید ناخالص دانلی (هزار ریال)	درآمد نفت (میلیارد دلار)
۱۷/۰	۳۹۱۲	۶۳	۳۰۱۵۶	۷۸
۳۶/۸۳	۵۹۱۳	۷۷	۴۰۰۳۰	۸۳
۴۶	۶۷۹	۶۸/۸	۳۲۵۱۲۰	(برآورد) ۸۴
۱۶/۶	۳/۸	۱۲۵	۵۲	نخ رشد متوسط ۷۸-۸۳ سالانه
۲۲/۹	۴/۶	۱/۶	۶/۲	نخ رشد متوسط ۸۳-۸۴

مأخذ: بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نماینده‌ای اقتصادی

به این ترتیب برنامه‌ی سوم باید از این که سالانه ۵/۲ درصد بر تولید ناخالص داخلی و ۳/۸ درصد بر تولید ناخالص داخلی سرانه به قیمت‌های واقعی افزوده است خوشحال باشد. اما توجه کنیم که پیش‌بینی رشد در طول برنامه سوم بیش از این‌ها بود. هم‌چنین رشد تولید ناخالص داخلی برای برنامه‌ی چهارم هدوصد بوده است که ۶/۲ درصد آن محقق شد در فاصله ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۴ و چنان‌که در جدول شماره ۱ می‌بینیم درآمدهای نفتخانه‌ی هنگفتی عاید کشور شده است در حالی که در فاصله ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۸ (برنامه دوم) سالانه ۱۵/۰ میلیارد دلار از محل درآمدهای نفت به اقتصاد وارد شد این رقم در برنامه‌ی سوم به ۲۷/۲۶ میلیارد و در سال اول برنامه‌ی چهارم به ۴۶ میلیارد دلار رسید. با این همه نعمت که از دریا به قایق اقتصاد آمده این شناور نتوانست بار کافی را جلب‌جا کند.

۴- توزیع درآمد: پاروکشان عرق‌ریز چه می‌گیرند؟

این قسمت از بحث را نیز با اصلاح‌بخشی و به روآوری از مقاله‌ی چاپ شده‌ی پیشین ارائه می‌کنم (ماهنشمه صنعت حمل و نقل، شماره ۲۴۴، همان): وقتی توزیع درآمد مدام ناعادلانه‌تر می‌شود یا در همان وضع ناعادلانه باقی می‌ماند بخشی از نتایج رشد نیز خنثی می‌شود، زیرا با عقب ماندن قوءه خردید اقشار محروم و ناکارآمدی عمومی، فرآیند رشد نامطمئن بالای می‌ماند و از درجه‌ی توسعه اجتماعی نیز کاسته می‌شود و چه بسا این توسعه به سیر قهقهه‌ای تبدیل می‌گردد. برنامه‌ی سوم چنین نتیجه‌های را به دست داده است و هیچ نشانه‌ای از بهبود اوضاع در سال ۱۳۸۴، به رغم شعارها و خطمشی‌های انتخاباتی احمدی‌نژاد دایر بر عدالت‌گسترش، در دست نیست. اجازه بدهید نگاهی به برخی از شاخص‌های توزیع بیندازیم. در سال‌های ۱۳۷۵، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۳ نسبت هزینه‌های خوراکی و غیرخوراکی دهک دهم به دهک یکم به شرح جدول شماره ۲ بوده است.

جدول ۴- پیش‌بینی و عملکرد نقدینگی و تورم در ایران

سال	برنامه‌ی نقدینگی	عملکرد	پیش‌بینی	نرخ تورم	شاخص عملکرد کالاهای مصنوعی در شهرها
۱۳۷۹	۲۰/۸	۲۷/۲	۱۹/۹	۱۲/۶	
۱۳۸۰	۱۷/۰	۲۸/۸	۱۷/۳	۱۱/۲	
۱۳۸۱	۱۵/۷	۳۰/۱	۱۵/۳	۱۵/۸	
۱۳۸۲	۱۲/۲	۲۶/۱	۱۲/۰	۱۵/۶	
۱۳۸۳	۱۲/۱	۳۰/۰	۱۲/۰	۱۷/۰	
۱۳۸۴	۱۲/۰	۲۰	۹/۰	۱۲/۵	(متوسط برآوردی چهارم)
۱۳۸۵	۱۲/۰	۲۰	۹/۰	۲۵/۰	(متوسط برآوردی چهارم) (پیش‌بینی کارشناسی)

ملاحظه می‌کنید که نرخ تورم به استثنای سال‌های ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۱ از رقم پیش‌بینی شده بالاتر رفت. نقدینگی هرگز نتوانست در حد پیش‌بینی برنامه باشد و همیشه از آن بسی فراتر رفته است. نقدینگی از آسمان نمی‌آید و در همین بانک مرکزی و نظام بانکی شکل می‌گیرد و بنابراین دست پرورده دولتهای اصلاح طلب و عدالت‌گستر و هر دو رفاه خواه، بوده است. این نقدینگی در واقع نصیب کارگران، کارمندان، معلمان، پرستاران، زارعان و خلاصه افراد کم توش و توان نمی‌شود و آن‌ها نمی‌توانند از قبل این نقدینگی خانه‌ای بخند یا تعمیر کنند یا جهیزی‌های بدردهخور تدارک بینند. این نقدینگی زیر فشار جریان‌های مسلط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی در روی زمین پدید می‌آید که حاصل آن تورمهای سودزا و سودهای تورمزا است که خود همان جریان‌های مسلط را تقویت می‌کند و بی‌عدالتی اجتماعی را هرجه بینش تر دامن می‌زند. در سال‌هایی که تورم انذک مهار شده است (نه این که به طور جدی کم شود) در عرض بیکاری نصیب جامعه گردیده است اقتصاد ایران به خاطر «فربوتستگی تورمی» (رئيس‌دانه اقتصاد سیاسی توسعه و جهانی‌سازی قتل عام اقتصادی) به یک الکلنج تبدیل شده است که یک سر آن تورم و سر دیگرش بی‌کاری است. وقتی تورم کمی مهار می‌شود بیکاری بالا می‌رود. وقتی بیکاری انذک پایین می‌آید نرخ تورم بالا می‌رود؛ اما - و این نکته مهم است - که هرگز پایی هیچ‌یک از دو سرنوشت این الکلنج به زمین نمی‌رسد: همیشه هم تورم داریم هم بیکاری.

۶- بیکاری: نفوذ آب به قایق

آمار جمعیت فعل و جمعیت بیکار براساس گزارش‌های رسمی به شرح جدول شماره ۵ است (بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، نماگرهای اقتصادی)

جدول ۵- مقایسه امار رسمی جمعیت فعل و بیکار ۱۳۷۸ و ۱۳۸۳ (میلیون نفر)

سال	جمعیت فعل	جمعیت بیکار	نرخ بیکاری	جمعیت کل
۱۳۷۸	۲/۸۸	۱۶/۰	۲/۸	۲۷/۸
۱۳۸۲	۲/۱۶	۱۱/۳	۲/۱۷	۲۷/۷
۱۳۸۳	۲۲/۱۰	۱۱/۹	۲/۲۹	۲۸/۴
۱۳۸۴	۱۲۸۴	(سه ماهه اول)	۲/۶۵	۲۹/۲
۱۳۸۵	۱۲۸۴	(برآورد من)	۲/۶۵	۲۹/۲

به نکاتی اشاره می‌کنم:

یک - جمعیت بیکار تقریباً همیشه دست کم یک تا دو میلیون نفر بیش تر از رقم

خانوارهای شهری به این نتیجه می‌رسیم که در سال ۱۳۷۸ معادل ۷۵ درصد و در سال ۱۳۸۳ تقریباً معادل ۶۲/۵ درصد از خانوارها زیر خط فقر نسیی قرار می‌گیرند. و این در حالی است که در سال ۱۳۸۲ رقم معادل ۷۱/۵ درصد بود البته کاهش ناگهانی فقط می‌تواند ناشی از عوامل تصادفی باشد. با این وصف نمی‌توان گفت وضع بهتر شده است زیرا جمعیت شهری در این فاصله معادل ۱۲/۸ درصد زیاد شده است. اگر در سال ۱۳۷۸ معادل ۷۵ درصد از خانوارهای شهر زیر خط فقر نسبی (با معیار اندازه‌گیری) بودند این رقم به معنای آن بود که از ۳۹/۸ میلیون نفر جمعیت شهری آن سال ۲۹/۸ نفر زیر این خط فقر بوده‌اند. با جمعیت ۴۳/۹ میلیون شهری سال ۱۳۸۲ شمار افراد زیر خط فقر باید به ۳۱/۴ میلیون نفر رسیده باشد. اما با جمعیت ۴۳/۹ میلیون نفری سال ۱۳۸۳، شمار جمعیت زیر خط به ۲۸/۱ می‌رسد. آیا می‌توان پذیرفت که افراد فقیر در فاصله ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲ در چهارسال ۱/۵۵ میلیون افزایش یابد و ناگهان در فاصله‌ی یک سال ۳/۲ میلیون کم شده باشد. به هر حال در این آمار به شدت نوسانی عوامل تصادفی دخالت داشته‌اند که همان عوامل زندگی آینده (سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۸۸)، یعنی سال‌های برنامه‌ی چهارم را آسیب‌پذیر می‌کنند. به هر حال افزایش درآمد نفت، کاهش محدود نرخ تورم و البته در آمارگیری موجب نتیجه‌ی غیر سال ۱۳۸۳ بوده است. اما مهم‌تر بی‌اعتباری ذاتی نتایج آماری بهبود سطح زندگی است.

۵- تورم: این قایق بی‌لنگر

تورم و ناتوانی ۲۷ ساله‌ی مسولان اقتصادی در مهار آن که ناشی از واپستگی سیاست‌های اقتصادی به پایگاه‌های طبقاتی است که از تورم سود می‌برند، اثر خود را بر راست‌خواری، فساد، دوری از اینکارهای تولیدی، جای‌گیر شدن و کارکردی شدن منش نسل های تورمی و بدتر شدن توزیع درآمد گذاشته است. این عقیده مرا که رابطه‌ی علت و معلوی ساده شده‌ای بین نقدینگی و تورم وجود ندارد، بررسی‌های ژرف اقتصادستجوی و تحلیل اقتصاد سیاسی ایران به اثبات رسانده‌اند و در واقع هردوی این پدیده‌ها زیر فشارهای مشخص و معین در ساخت قدرت، مناسبات تولید و روابط توزیع شکل می‌گیرند، هرچند این فشارها آشکار نباشند. تورم ایران، تورم توزیع درآمدی است و از ناموزونی رشد به اضافه ساختار بسیار نابرابر توزیع درآمد ناشی می‌شود و به نوبه‌ی خود بر این ساختار تاثیر نگاهدارنده یا بدتر کننده می‌گذارد و به هر حال این دو، مانع تحقق رشد و توسعه‌ی اقتصادی و توسعه‌ی اجتماعی می‌شود.

اما بررسی اجمالی رشد نقدینگی و شاخص تورم در ایران به بحث ما کمک می‌کند. (جدول شماره ۴).

جدول ۶- پیش‌بینی و تحقق صادرات و واردات در برنامه‌های سوم و چهارم (میلیون دلار)

	درصد تحقق	برنامه	تحقیق	درصد تحقق	برنامه	تحقیق	درصد تحقق
۲۰	۴۶۰۰۰	۲۲۶۳۵	۲۰۴	۱۳۰۷۷	۹۳۱۹۹	نفت و گاز	
۸۸	۷۵۰۰	۸۵۲۲	۸۱	۲۸۲۲۹	۳۳۷۷۳	صادرات غیرنفتی	
۱۳۵	۳۳۵۰۰	۳۳۲۹۲	۱۳۰	۱۲۰۷۱۲	۹۳۷۹۹	واردات کالا	

به این ترتیب سرنوشت سه سویه‌ی تجارت خارجی سرنوشت گشته‌هایی است که می‌برند و گشته‌هایی که می‌آیند و می‌فروشنند از یکسو نفت و گاز به بیش از دو برابر پیش‌بینی شده فروش رفته است و این تنها به دلیل افزایش بهای نفت نه به همراه دارای از متابع بوده است اما سویه‌ی دوم این که این نفت از طرق تحقق واردات به حدود ۳۰٪ تا ۳۵٪ درصد بیشتر از حد پیش‌بینی که خود آن هم نشان‌دهنده واپتگی شدید وارداتی بوده از دست رفته است و سویه‌ی سوم به عدم تحقق صادرات غیرنفتی و بنابراین رشد نایاب‌لخت زنجیره‌ی تولید صنعتی و کارآمدی، اشتغال و سرمایه‌گذاری مربوط می‌شود. هرچه که ذخایر ارزی ناشی از فروش نفت به دست می‌آوریم، یا واردات آن را می‌بلعده یا از حساب ذخایر ارزی به بیرون پرواز می‌کند (به قسمت بعدی این برس مراجعت کنید).

۸- دلارهای بالدار؛ از خن کشتنی تا ساحل خوشبختی

حساب ذخایر ارزی کشور از ۱۹ دی ۱۳۷۹ عملیاتی شد حساب ورودی و خروجی تا پایان سال ۱۳۸۳ به شرح جدول شماره ۸ است.

جدول ۸- بیان حساب ذخایر ارزی کشور ۱۹ دی ۱۳۷۹ تا ۱۹ دی ۱۳۸۳ (به میلیارد دلار)

جمع ورودی تا ۱۹ دی ۱۳۸۲ (به مدت ۴ سال): ۱۷۸۶

[مانعنه صفت حمل و نقل، شماره ۲۲، من ۲۸]

مانده اعلام شده تا ۱۹ دی ۱۳۸۳: ۳/۸

(یش از این در ماهنامه صفت حمل و نقل شماره ۲۲۸ من ۸۹ من مانده را ۴/۸ میلیارد دلار اعلام کرده بود، بنابراین همینجا مبلغ ۱ میلیارد دلار محل متناسه است باید رقم اعلام شده بیش از ۱۶ میلیارد دلار از سوی دولت اصلاحات از منابع ذخایر ارزی برداشت شده است) جمع کل ورودی لرز از آغاز تا ۲۹ دی ۱۳۸۳: ۱۳۸۳

[مانعنه صفت حمل و نقل، شماره ۲۲۸ من ۲۹]

برداشت‌های دولت تا ۲۹ دی ۱۳۸۳: ۱۶۸۸

(معدل ۵۶٪ درصد از ورودی‌ها)

برداشت‌های پخش خصوصی تا ۲۹ دی ۱۳۸۲ (معدل ۲۰٪ درصد): جمع برداشت تا ۲۹ دی ۱۳۸۲: ۲۲/۸۹

مانده در ۲۹ دی ۱۳۸۲: ۱۳۸۲

[مانعنه صفت حمل و نقل، همان]

ورودی ۲۹ دی ۱۳۸۳ تا پایان مهر ۱۳۸۴: ۹/۸۷

برداشت از ۲۹ دی ۱۳۸۳ تا پایان مهر ۱۳۸۴: ۹/۸۰

برداشت به صورت تمدنه‌ی که باید به تறیع پرداخت شود تا پایان مهر ۱۳۸۴ [لوزنامه شرق، شماره ۹۵۱، من ۲]

جمع برداشت‌ها: ۱۷/۵

(یش از این من در ماهنامه صفت حمل و نقل، همانجا، جمع برداشت‌ها را ۳/۵ میلیارد براورد کرده بود، لزایش برداشت‌ها و تمدنه‌ی به میزان ۱۷/۲ میلیارد دلار بایور نکردنی بود اما دولت به نفع خود و پخش خصوصی منتخب چنین نسبت‌گذاری برداشت گشود).

مانده در پایان مهر ۱۳۸۴: ۰/۴۹

(اگر موجودی را صندوق پاشند موجودی تقدی است نه موجودی حساب‌های تمدنه‌ی این موجودی تمدنه‌ی باید بهم تمدنه‌ی پرداخت گردد پس موجودی قابل تصرف عبارت است از ۹۰ میلیون دلار بدهش).

* پیش‌بینی موجودی تا پایان سال ۱۳۸۳ به شرط آن که:

- قیمت نفت به طور متوسط بشکمای ۱۶۰ دلار ثابت باشد (بنیان پیش‌بینی قابل تحقق بود)

- تا پایان سال برداشت دیگری صورت نگیرد.

* برآورد موجودی تا پایان سال ۱۳۸۳ با توجه به قیمت نفت متعادل در بشکه ۲۹ دلار و

برداشت دولت برابر چیزی ۵۰۰ میلیارد ریال کسری بودجه متعادل ۱۰/۵ میلیارد دلار ۶

* برآورد موجودی با توجه به برداشت برابر چیزی بودجه به اضافه برداشت بیشتر

برای بخش خصوصی و برداشت‌های خاص: ۲/۵

گزارش شده است و دلیل آن باید ودون جمعیت واقعی فعل نسبت به گزارش رسمی است جمعیت فعل در سه ماهه سال ۱۳۸۴ معادل ۳۲ درصد جمعیت

کل بود. اما این رقم در سال ۱۳۸۴ به طور متوسط باید معادل ۳۴٪ درصد (۴۰ میلیون نفر) باشد. دلیل من این است که جمعیت کل سرشماری شده سال ۱۳۷۹ در حدود ۵۰۰ تا ۶۰۰ هزار نفر کمپرآورد شده است (که ۲۰ درصد

آن در سال ۱۳۸۴ بالای ۱۰ سال سن دارند) همچنین در حدود ۱ میلیون نفر جوانان راه نایافته به دانشگاه نباید پس از چند سال کماکان به حساب «محصلان» گذاشته شوند زیرا آنان در بازار کار جای می‌گیرند و جویا کارند

علاوه بر آن بنا به جمعیت در حدود ۷۵ تا ۱۲۵ میلیون نفر و به طور متوسط ۱ میلیون نفر از زنان که در ردیف زنان خانتمار محلیه می‌شوند در واقع به نوعی شاغل و دارای شغل‌های متفرقه و کم‌درآمدند و معمولاً بیکاری را تجربه می‌کنند. بنابراین جمعیت فعل در میانه سال ۱۳۸۴ به حدود ۲۴ میلیون نفر (= ۰/۳۸۵ + ۱ + ۱ + ۰/۳۸۵) بالغ می‌شود.

اما شمار بیکاران نیز باید بین ۱ تا ۲/۲۵ میلیون نفر بیشتر از رقم گزارش شده سه ماهه اول سال ۱۳۸۴ باشد و به ۴/۵ میلیون بررس و به طور متوسط ۳/۹ میلیون نفر، می‌احتسب تغییرات نیمه‌ی دوم سال ۱۳۸۴، بررسد.

بدین سان نرخ بیکاری به ۱۸/۸ درصد بالغ می‌شود.

دو - به جز ملاحظات سیاسی که آمار بیکاران را کمتر از واقع گزارش شاغل و برخی ملاحظات سیاسی که آمار بیکاران را اکثر از واقع گزارش می‌دهد مربوط می‌شود. برخی از تخمین‌ها این را موجب ۰/۵ تا ۱ میلیون نفر (به طور متوسط ۷۵٪ / ۴/۶۵ میلیون نفر) کم برآورده می‌دانند اگر چنین باشد شمار

بیکاران باید به طور متوسط ۴/۶۵ میلیون نفر و نرخ آن ۱۹/۶ درصد باشد رقم

بیکاری در تابستان و پائیز سال ۱۳۸۲ بنا به برآورد من در حدود ۴/۳۵ میلیون نفر برآورده می‌شود (بی احتساب یاد شده در بالا) خروج کارگران افغانستانی دلیل

اصلی کاهش نرخ بیکاری و کاهش بیکاران بنا به آمار رسمی (جدول شماره ۶) بوده است اما این کاهش موقت است زیرا شمار زیادی از افغانستانی‌ها ناگزیر به

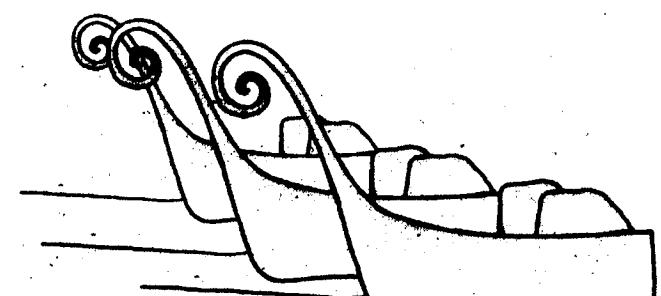
دلیل مسائل اقتصادی و بیکاری در افغانستان به ایران بازخواهند گشت.

به آن ادامه مهاجرت روسنا - شهر، ادامه رکود عمومی فعلی، احتمال برآمدن آثار سیاست‌های تخریبی شورای امنیت علیه ایران و بالاخره نارسانی

سازوکار ایجاد اشتغال به دلیل سوگیری درآمدی (و نه اشتغالی) سیاست‌های دولت، شمار بیکاران را مجددًا اقتصاد بالا خواهد برد و به نفع‌های بالاتر از

درصد خواهد رساند فراموش نکنیم که برنامه‌ی سوم رقم بیکاری را ۱۰/۷ تا ۱۲/۶ گزارش کرده بود (سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، مستندات برنامه سوم، شماره ۶ آخر ۱۳۷۸). نرخ بیکاری برای برنامه‌ی چهارم به طور متوسط ۸/۴ درصد است که آن را کاملاً ناواقع گرا می‌باییم.

۷- تجارت خارجی؛ و گشتی‌ها و گشتی‌ها...



پیش‌بینی صادرات و واردات کشور در طول برنامه سوم (۱۳۷۹-۱۳۸۳) به شرح جدول شماره ۶ بود.

می‌نویسد: «یک دستگاه نظارت و بازرسی باید تحقیق و تفحص از وجود ارزی هنگفتی که از صندوق ذخیره‌ی ارزی به بخش دولتی و خصوصی پرداخت شده آغاز کند، چه در بخش دولتی و چه در بخش خصوصی، اینها مانند درباره‌ی نحوه‌ی هزینه کردن میلاردها دلار ارزی که پرداخته شده است، وجود دارد» (کیهان، همان).

بانک مرکزی در تاریخ ۱۴۰۳/۸/۲۸ با مصوبه‌ی مجلس برای برداشت از حساب

چرا در حساب ذخایر ارزی، ارزهایی می‌آمدند و می‌رفتند؟ زیرا در بودجه بهای نفت از قرار بشکه ۱۶ دلار حساب می‌شد. اگر بهای نفت بالا می‌رفت، که رفت، مازاد آن به حساب ذخایر ارزی واریز می‌شد. اگر نیازی در کار بود – که همیشه نیازهای پیش‌بینی نشده وجود داشته است – از این حساب، ارزهای خارجی وارد صندوق ذخایر ارزی و از آن جا برداشت و هزینه می‌شدند.

برای بودجه سال ۱۳۸۵، دولت احمدی‌نژاد که می‌خواهد بودجه را عملیاتی کند

یعنی برای هزینه‌های واقعی و صورت پیش‌بینی هزینه بودجه اختصاص دهد و نه براساس رشد سناوی اقلام بودجه، بهای نفت را بشکه‌ای در حدود ۴۰ دلار در نظر گرفته بود که درآمد نفتی دولت را به ۴۶/۵ میلیارد دلار می‌رساند. در این صورت دست دولت برای خرج کردن، بی مراجعه به حساب ذخایر ارزی بازتر است. چندی پیش نوشتم و نشان دادم که حساب ذخایر ارزی بی‌حساب، تسویه شد (ماهانه صفت حمل و نقل شماره ۲۲۲، بهمن ۱۳۸۳) با تصمیم دولت گویا باید می‌نوشتم حساب ذخایر ارزی نیمه تعطیل و شاید هم بعداً به کلی تعطیل شود.

اما مجلس کار دیگری کرد: از درآمدهای نفتی بودجه که براساس تصمیم

یادشده دولت ۴۰ میلیارد دلار بود ۴/۵ میلیارد کسر کرد مبلغ ۴/۸ میلیارد

دلار واردات بنزین نیز از سوی مجلس محل مناقشه است. بنابراین شاید ۱۰۰ تا

۱۱۷ میلیارد دلار از این محل ۸/۵ میلیارد هم از محل مازاد درآمد نفت

(یعنی تفاوت بهای واقعی نفت با ۳۰ دلار) به حساب ذخایر ارزی باز گردد. خیلی

چیزها را احتمال تحریم اقتصادی از سوی شورای امنیت تعیین خواهد کرد. اما

بعید است واردات بنزین حتی به قیمت گران‌تر صورت نگیرد. باز بعید است

دولت کمتر از ۱۵ میلیارد در این سال از حساب ارزی برای جبران کسری و

هزینه‌های خاص برندارد. پس در حساب ذخایر در پایان سال ۱۳۸۵ تقریباً

می‌ماند صفر دلار.

چنان که در جدول شماره ۱ می‌بینیم جمماً مبلغ ۳۰/۰۳ میلیارد دلار تا پایان

سال ۱۳۸۳ و ۹۱۸۷ میلیارد دلار از اول سال ۱۳۸۴ تا پایان مهر این سال و سپس

۱۶/۵ میلیارد دلار دیگر نیز از پایان مهر تا پایان سال برداشت شده است. به این

ترتیب مجموعاً ۵۶/۴ میلیارد دلار در فاصله کمی بیش از ۵ سال از بـ حساب

ذخایر ارزی واریز شده است. همه‌ی ما باید پرسیم و بدانیم این‌ها چگونه خرج

شده‌اند، با کدام معیار اقتصادی، با اجازه کدام سازمان و تشکیلات موظف و با چه

سازوکار قانونی؟ سال پیش مطبوعات صبح تهران (۱۸ اسفند ۱۳۸۳) اعلام کردند

که دبیر شورای نگهبان گفته است که این ذخایر را خراج نکنید، و این در حالی

است که آن موقع موجودی به سمت صفر حرکت می‌کرد و در واقع بیش از ۴۰

میلیارد به حساب واریز شده بود. وزیر اقتصاد و دارایی دولت احمدی‌نژاد، داد

دانش‌جهانی می‌گوید (روزنامه شرق، شماره ۶۵۱) «برداشت از حساب ذخیره‌ی

ارزی به مجوز مجلس نیاز دارد، لذا یک دلار هم از حساب ذخیره‌ی ارزی بدون

اجازه مجلس برای هیچ کاری هزینه نشده است» بنابراین هم دولت خاتمی و هم

دولت احمدی‌نژاد برای خرج کردن از حساب ذخیره‌ی ارزی تا کنون مجلس را هم

با خود داشته‌اند و برای بعدها خواهند داشت.

نماینده اردبیل، موزن، که در صحن علنی مجلس درباره حساب ذخیره‌ی

ارزی از وزیر اقتصاد پرسش کرده بود از این پاسخ قانع نشد، اما پیگیر مطلب هم

نشد. وزیر اقتصاد می‌گوید برای ذخایر آنی نگران است و به مجلس می‌گوید

شما که سوال می‌کنید چرا پیش از آن هزینه‌ها را تصویب می‌کنید روزنامه

کیهان که به هر حال روشن است ارگان کجاست، می‌خواهد که از صندوق

ذخیره‌ی ارزی تحقیق و تفحص شود (کیهان، آذر ۱۴۰۴، ۲۹). این روزنامه

بنابراین هم از بحث خارج شد.

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

آنچه از این مقاله باید تأکید شود این است که از این مقاله

۹- چشم‌انداز: به ساحل می‌رسیم؟



ما در دل دریا بر روی آبهای بسیار عمیق نیستیم اقتصاد ما هنوز چندان از ساحل پیشین و پس کرناهش جدا نشده است که گرفتار توفان شده است و دچار آب و کژدیسی و دلاهای بالداری که چونان مرغان دریایی از عرصه‌اش به بیرون پرواز می‌کنند و ملاحتش که یا به قایق‌های کوچک نجات می‌پزند یا دچار دریازدگی‌اند. اساساً این کشته را یارای دل‌سپردن به دریا نیست. آن سوت کرانه‌ی مقصود ناپیداست. با این بدنه و این ملاحان و این نیرو و این وزش بادهای نامساعد. «ما کجا و شهر آزو کجا؟»

اقتصاد ایران بخشی از کل جامعه‌ی ایران است که باید به جد و در اساس دگرگون شود راه بروز شد از این آبهای ساحل پرتلاطم دموکراتیه و مشارکتی کردن اقتصاد است، و تغییر مسیر از راههای معطوف درآمد به راههای معطوف به اشتغال. سود باید جای خود را به کارآمدی همکاری بدهد. ملاحانی هوشیار بایمان این تعییر که «کشته‌ی بان را سیاستی دگر باید» باید به این تعییر که «سیاست را کشته‌ی بانی دگر باید» تغییر کنند.

اقتصاد متکی به اراده مردم، دموکراسی مشارکتی به جای دموکراسی صوری یا لیبرال، رشد درونزا به جای وابستگی پرترزل و باز پیوندی و گستالت از مناسبات ظالمانه جهانی موجود به جای دل دادن به جهانی سازی تمیلی، می‌تواند دوام و توائمندی و باریزیری کشته اقتصاد ما را بالا ببرد. سیاست تعديل ساختاری ما را کم حرکت و تلاطم‌پذیر کرده است. درست است که روی دریا نمی‌توان ناگفه با شتاب به پیش راند، اما درست‌تر است که در این دریا باید مطمئن و ساحل به پیش رفت.

عدالت اجتماعی، که شعار فریب‌نده و چه بسا فریب‌کاری برای سالیان دراز تاریخ میهن ما بوده است، باید در متن و بطن اقتصاد جای بگیرد. رشدیه‌ی نامندگار، شتاب‌آلود وابسته به نفت باید جای خود را به توسعه‌ی همکاری و انسانی بدهد. خرد برلنمه‌یزی دموکراتیک باید جای عقل کور و کر سازوکار بازار بسیارگر را بگیرد. بازار باید بازار مردم بباشد نه این که مردم در بازار به فروش بروند.

رها شدن از تهدید و سلطه و ستم امپریالیستی جز با دموکراسیم توان با عدالت اجتماعی میسر نیست. این‌ها راه توسعه اقتصادی ماندگار را به ما نشان دهند. میهن ما گنجینه‌ای است از عاشقان صاحب تدبیر. مواتع را هرچه سریع‌تر از پیش برداریم، که قایق پیچ و تاب خورده اگر لنگری ندارد، توانی هم ندارد که به پیش برود. در این کشته همه باید پارو بزنند، کار کنند، بهره ببرند. در کشته تمثیلی افلاتون ملاحان به تدبیر و تجریه‌ی شخص خودشان احتیاج داشتند و نه آرای مردم، اما این‌جا کشته افلاتون نیست، جامعه‌ی ایرانی است در روند پر تغییر جهانی. ■

میلیارد دلار از حساب برداشت خواهد شد. هزینه‌های غافل‌گیرکننده نیز که چندان هم غافل‌گیرکننده نیستند، اما نمی‌دانم چرا مسولان را حیرت‌زده می‌کنند. موجب کسری و نیاز استفاده از حساب ذخایر ارزی شده است. واردات ۴/۸ میلیارد دلار بینزین در سال ۱۳۸۵، با توجه به این روند ناکارآمد، غیرفاضی، وابستمساز و بی‌بازار جهانی خود را باید قابل پیش‌بینی بوده باشد.

۲- دولت ما برای تأمین هزینه‌های سیاسی ماندگاری یا مأموریت ویژه‌ی خود از حساب ذخایر ارزی برداشت می‌کنند. به اظهارنظر گوناگون مسولان و صاحب‌نظران که در بالا قسمتی از آن را عرض کردم مراجعت کنید خواهید دانست موضوع چیست. برداخت به کمیته‌ی امناد، گردان‌های عاشورا و الزهرا و نیز به سیچ در سال ۱۳۸۳ و برداشت‌های ویژه دولت احمدی‌نژاد در سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ می‌تواند از این نوع باشد.

۳- دولت عدالت‌گستر احمدی‌نژاد، دولت اصلاحات خاتمی، دولت سازندگی هاشمی (وبی برو بزرگ دولت‌های قبلی هم) به نوعی با قسمت‌هایی از بخش خصوصی استخوان دار خدمتی مراوده و رابطه‌دارند که برداخت از محل ذخایر ارزی (با برداخت‌های ارزی پیش از تشکیل صندوق) از سوی آنان به خودی خود مواجه است. مثلًا چهارسال پس از عملیاتی شدن حساب ذخایر ارزی (عنی ۱۹ دی ۱۳۸۳) از ۲۰ میلیارد دلار برداشت، ۴/۱ میلیارد آن به بخش خصوصی برداخت شده است. پیش از این نوشتم (ماهنه‌ی صنت حمل و نقل شماره ۲۲۴، بهمن ۱۳۸۲) که این جناح از بخش خصوصی در کارنامه خود تا آن سال خروج سلانه ۲/۵ تا ۳/۵ میلیارد دلار ارز را داشته (و سپس به رکوردهای ۵ و ۰ میلیارد دلار رسیده) و دریافتی‌های ارزیش هیچ ربطی به صادرات، کارآمدی، تولید و از همه مهم‌تر اشتغال برای ۴/۵ میلیون بیکار که خودشان به اضافه سیاست‌های دولت مشمول آن بوده‌اند ندارد (مثلًا صنایع نساجی دریافت‌های بی‌حساب و کتاب و بی‌رویده‌ای داشته است که حاصل آن انتقال مابین به اسارت و خرید خانه و تشکیل کاسپی و دفتر و احیاناً تجدید زندگی مشترک بوده است) برای خروج ارز از کشور در سال‌های ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و ۱۳۸۵ محاسبات دیگری را آیین در مقامهای تحت عنوان «دلارهای بالدار» به دست داده‌ام (ماهنه‌ی صنت حمل و نقل، شماره ۲۲۸، مهر ۱۳۸۳) چنان که گفتم معدل ۷/۷ میلیارد دلار، تمهد برداخت ارزی از موجودی فعلی حساب وجود دارد که حاصل آن منفی شدن حساب در پایان مهر ۱۳۸۴ بوده است. من اصلاً نمی‌فهمم چگونه دولت عدالت‌گستر که با بالا رفتن حقوق کارگران خادم و بسیار محروم شرکت واحد مخالفت می‌کند تا حد قبول دستگیری اعتراض کنندگان این شرکت و اعتراض‌های گسترده‌ی جهانی خطر و هزینه می‌پردازد. چرا این پول‌ها را به «آن» بخش خصوصی می‌دهد. چه کسی حساب و کتاب این‌ها را می‌رسد. برآورد فوار سرمایه در سال ۱۳۸۴ بین ۷ تا ۱۰ میلیارد دلار است و چه بسا در سال ۱۳۸۵، به خصوص اگر تحریم و برخوردی در کار باشد، از این هم به مرتب بالاتر می‌رود.

۴- گرایش وارداتی به ویژه با بالا رفتن درآمدهای نفتی بسیار زیلا است. کنترل تورم و تامین بخشی از خواسته‌ای طبقه متوسط با واردات صورت می‌گیرد. سال‌هاست به پالایشگاه‌های پیش‌رفته احتیاج داریم اما چند باریز هزینه‌ی آن را برای واردات بینزین خرج خواهیم کرد و ساختار تولید خود را نیز که این چنین وابسته کرده‌ایم نیاز به واردات را بیش‌تر می‌کند بخشی از واردات که رقم آن نیز بسیار بالاست صرفاً بر تضمیمهای درونی و توضیح نداده و مربوط به مسولانی که امنیت و بنیه‌ی نظامی کشور را مستقل، بالاتر از تعادل اقتصاد می‌دانند ممکن است. خریدهای تسليحاتی و استراتژیک از این نوع است.

سوسیالیسم، تنها آلتروفاتیو!

بحثی درباره‌ی اکوهای سوسیالیسم مشارکتی

فرهاد بامداد

محتوای بحث در گذشته در ارتباط با ساختمان جامعه‌ی سوسیالیستی نبوده است بلکه به مulletations ناشی از شیوه‌ی تولید بی‌برنامه در اقتصاد سرمایه‌داری و مulletations ناشی از آن مربوط بوده است. برایه‌ی این نظریه‌ها سعی می‌شود به اصطلاح «گلگوی توریک قاتع کننده»‌ای برای جامعه‌ی سوسیالیستی کشف و ازایه‌ی گردد به این منظور در ابتدا دو نظر را توضیح می‌دهند: یکی نظر گروه نخست تحت عنوان «نواتریشی‌ها»^۱. این گروه اهمیت دانش‌های ناآشته‌را (که منظور از آن، همان ترقیاتی‌های متداول در بازار سرمایه‌داری است) بر جسته می‌سازد. گروه دوم، که نایاب‌ترین آن موپس داب است، بر اهمیت برنامه‌ریزی مرکزی در اقتصاد سرمایه‌داری پافشاری دارد. به نظر داب می‌توان «دانش‌های ناآشته» را در برنامه‌ریزی منظور کرد. مقاله در پایان به این نتیجه‌گیری می‌رسد که با ترکیب این دو نظر در چهارچوب «مالکیتی» که در آن همه‌ی افراد بانشود سهیم و شریکند، یعنی از طریق برنامه‌ریزی مشارکتی در هر سطحی از تصمیم‌گیری^۲ که در آن «تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، شهروندان و اعضای مجتمع مختلف» مشارکت دارند، می‌توان به «گلگوی توریک سوسیالیسم» مورد نظر دست‌یافت که دارای ویژگی «غیرستگرانه» خواهد بود. در این گو مساله‌ی مالکیت بر ابزار تولید حل نشده باقی می‌ماند، یعنی نکته‌ی اساسی و تعیین‌کننده خصلت نظام سرمایه‌داری، بدین ترتیب سیمای مردمی و گویا «غیرستگرانه»‌ی گلگوی مورد نظر، که عنوان «سوسیالیسم مشارکتی» بدان داده شده است، چیزی بیشتر از آرایش نظمی از کار در نمی‌آید که در آن مالکیت بر ابزار تولید، «گلو مقدس» باقی می‌ماند.

نکات فوق در مقاله چنین توضیح داده می‌شود: «تا همین اوخر بحث محاسبه اساساً به عنوان بخشی از تاریخ تفکر اقتصادی به شمار می‌آمد که ارتباط اندکی با مسائل ساخت یک اقتصاد سوسیالیستی بمطورو اخص داشت.» محتوای بحث محاسبه، که می‌توان آن را بمطور میهم در جمله‌ی زیر (صفحه ۱۶) مقاله دریافت، چنین است: «ما می‌گوییم که دفاع نواتریشی‌ها از سرمایه‌داری، به عنوان تنها راه کارآمد بسیج دانش ناآشته، نمی‌تواند بمطور رضایت‌بخشی با بیش‌هایی دلب در ارتباط با تاکلرآمدی تصمیم‌گیری جدا از هم مواجه شود. با این وجود تحلیل داب اهمیت دانش ناآشته را به رسیت نمی‌شناسد.»

به عبارت دیگر و با توجه به مضمون جمله‌ی فوق، محتوای «بحث محاسبه»، بخشی است که بین موضع دفاع از دانش‌های ناآشته در برابر موضع دفاع از برنامه‌ریزی مرکزی اقتصادی، برقرار است. بخشی که به منظور برطرف ساختن تضادهای درونی روند اقتصاد سرمایه‌داری انجام شده است و ارتباطی با مسائل جامعه‌ی سوسیالیستی، و همان‌طور که در زیر اشاره خواهد شد، با مسائل عرضه و تقاضای کالا در بازار سوسیالیستی، ندارد. موضع دفاع از دانش‌های ناآشته (نواتریشی‌ها)، چنان که در مقاله نیز بر جسته می‌شود، چیزی جز طبیعی و خاتمی «دانستن روابط حاکم بر شیوه‌ی تولیدکنند و یا فروشنده کالا نیست که باید به دانش‌های ناآشته» که همان ترفند و نیرنگ‌های ذهنی و تحریبی در دستکاری Manipulation ضرورتا معمول در سرمایه‌داری است مسلط بشد تا بتواند «پوست» خود را کم و بیش

مقديمه: در شماره‌های گذشته‌ی ماهنامه‌ی ناگدنو (۳۰۴) و در شماره‌ی ۶ سال ۱۳۸۴ ترجمه‌ی مقاله‌های درباره‌ی «لاقتصاد مشارکتی» چاپ شده است و در شماره‌ی اخیر نیز تحت عنوان «اکوهای سوسیالیسم مشارکتی». چنان که در مقاله‌ها تصریح می‌شود، هدف، جستجوی آلتراستیو و بدیل برای سوسیالیسم است: محتوای مقاله‌ها را نظریه‌های تشکیل می‌دهند که می‌توان آنها را نظریه‌های مطرح شده در مکتب فرانکفورت^۳ نامید کوشش عملی این مکتب در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم و برقراری جنگ سرد، ارایش «سیمای مردمی» برای سرمایه‌داری بود که زیر فشار نبرد طبقاتی، در سطح جهانی، ناکریز به برخی از خواسته‌های اجتماعی زحمت‌کشان گردن نهاده بود. نمایندگان این نظریه‌ها مورخ هیمو، آبورنو، مارکوز، هایبرمن و دیگران بودند. آشنا شدن با موضع سیاسی نظریه‌های مکتب فرانکفورت می‌تواند کمکی باشد برای درک اندیشه‌ی توریک نهفته در بطن این نظریه‌ها. این نظریه‌ها صورت‌بندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری و سوسیالیسم را به مثابه جوامعی که هر یک نوعی از «عقلایت تکنیکی» را تشکیل می‌دهند مطرح می‌سازند. کیفیت تمایز هر نظام که ناشی از ویژگی ماهوی آنها است، در این اندیشه مسکوت گذشته می‌شود. با وجود نوع زیاد در بیان، می‌توان آنها را چنین خلاصه کرد: نهایتاً تنها تفاوتی سوری و تکنیکی بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم برقرار است، زیرا هر دو می‌کوشند هستی اجتماعی را سازماندهی کنند. بدین ترتیب مکتب فرانکفورت این اندیشه‌ی پوزیتیویستی را توجیه می‌کند که معتقد است «عقلایت ترین عقلایت تکنیکی» همان عقلایت حاکم است. یعنی واقعیتی که خود را بر کرسی نشانده است.

این نظریه‌ها به ابزار توریک اندیشه‌ی پسلمندرن، ایدئولوژی سرمایه‌داری نولیبرال و جهانی‌سازی کنونی تبدیل شده است و در عمل پایان تاریخ را اعلام می‌دارد. اگرچه در مقديمه‌ی مقاله‌ی اکوهای سوسیالیسم مشارکتی مخالفت با چنین برداشتی از تاریخ مطرح می‌شود، مقاله در عمل برایه‌ی این مواضع قرار دارد. مقاليه‌ی اکوهای سوسیالیسم مشارکتی منتشر شده در ناگدنو شماره‌ی ۵ به بناء توضیحات آغاز مطلب، مقاله‌ای است در ردیف مقاله‌های جنبش برای اقتصاد مشارکتی (نگدنو شماره ۵). هدف انتشار این مقاله‌ها در شماره‌ی اخیر نوسازی سوسیالیسم از طریق پر کردن جای خالی یک مدل توریک قانع کننده برای برپایی جامعه‌ی سوسیالیستی عنوان شده است. در پیش گفتار مقاله‌ی اکوهای سوسیالیسم مشارکتی بعدستی از بحران ناشی از فقدان چنین برنامه‌ای نزد روش‌نگرانی صحبت می‌شود که نسبت به اکوهای شوروی برای برپایی سوسیالیسم انتقاد داشتند.

نوشته‌ی حاضر ضمن بررسی نظریه‌های مطرح شده در مقاله‌ها، در عین حال نقدي بر شکل ارایه‌ی مطلب است. یعنی شکل که بدون طرح عنوان مطلب به زبان اصلی نگاش و مأخذ مقاله، نظر یافته است. ازایه‌ی اصل، بهویژه به خاطر نامتنوں و تخصصی بودن محتوا و واژه‌های به کار برده شده در ترجمه، ضروری است و کار مراجمه به مطبوعات مربوط رای برای خواننده آسان‌تر می‌سازد. در مقاله زیر عنوان درس‌هایی از بحث «محاسبه» توضیح داده می‌شود که

مارکسیسم جریان روند اجتماعی را وحدت دیالکتیکی جزو کل می‌داند» (همانجا) از دیدگاه تئوری شناخت باید برای توضیح علل نگرش نادرست و یکسویه‌ی نهفته در آموزه‌ی اقتصادی «محاسبه»، موضع نظره‌گر—ظاهرنگر این آموزه بر جسته شود که تحت تاثیر آن، در ابتدای هیچ چیزی جز فرد انسان را نمی‌بینند، آن هم تنها در بازار، به عبارت دیگر، انسانی که کار می‌کند، تنها زمانی به متابه موجودی اجتماعی ظهر می‌کند، که می‌خواهد محصولات کار خود را به صورت کالا با افراد دیگر مبادله کند. گویا تازه از این نقطه‌ی زمانی، روندی آغاز می‌شود که می‌تواند موضوع شایسته‌ای برای بررسی اقتصادی باشد، زیرا نیازها و میزان ارض اثنا است که به انسیای خادم ارزش می‌بخشند». (کفار، همان‌جا ص ۱۶۸-۱۶۹)

ساختی برخورد انتقادی به آموزه‌ی «محاسبه»، ایجاد شدن این توهم برای برخی‌ها، که گویا می‌توان این بحث را در خدمت ازایده‌ی «الگوی تئوریک» برای جامعه‌ی سوسیالیستی به کار گرفت، همان‌طور که نشان داده شد، در بی‌توجهی به کار پایه‌ی تئوریک آن و تکیه‌ی بیش از حد به جنبه‌های مثبت آن، یعنی توجه به کارکرد آن در سازماندهی عملی روند عرضه و تقاضا در بازار است.

بدون مسلط بودن به تئوری شناخت دیالکتیکی، مدافعان سوسیالیسم نه تنها قادر نخواهند بود نظریه‌های متفاوت را مورد تقدیر قرار دهند، بلکه یافتن بدیل سوسیالیستی برای نظام سرمایه‌داری عمل ناممکن می‌گردد. آموزه‌ی «محاسبه» نه تنها تصوری نادرست از مفهوم و تعریف جامعه دارد، بلکه در واقع هیچ تصوری در این‌باره ندارد و این بدان معناست که این نظریه در تئوری خود از وسیله‌ی انتزاع استقلاله می‌کند. به عبارت دیگر، جامعه، برایش ساختاری است پدیده شده در انتزاع از فرد، این در حالی است که اصل طیباد کننده‌ی پدیده‌ی جامعه، یعنی رابطه‌ی بین ذهن و عین، هزار دیدگاه علی—«ژنتیکی» کار (کفار، همان‌جا ص ۱۶۸) قابل درک و شناخت است. اما آغاز بررسی این اصل علی—«ژنتیکی» ایجاد شدن جامعه، یعنی کار هدفمند به منظور پاسخ گفتن به نیازها، از نقش مرکزی و تعیین کننده‌ی کار، پرده برپی می‌درد که هشوط اجتناب‌ناپذیر هر نوع رابطه‌ی بین انسانی را تشکیل می‌دهد. (کفار، همان‌جا). و آن‌گاه با نشان دادن کار به متابه اصل مرکزی و تعیین کننده برای هستی اجتماعی، ایجاد جامعه و رابطه‌ی بین انسان‌ها، هیچ بررسی‌ای از جامعه، از جمله بررسی گردش کالا در بازار آن، نمی‌تواند جز بحث درباره‌ی کار آغاز شود.

موضوع پوزیویستی نهفته در اندیشه‌ی مکتب فرانکفورت، که عقلانی ترین شیوه و تکنیک هستی را تکنیک حاکم عنوان می‌کند، به ابزار تئوریک اندیشه‌ی پسامدرن، ایدئولوژی سرمایه‌داری نولیبرال و جهانی‌سازی کنونی تبديل شده است

ستی و پایگاه ضعیف تئوریک نظریه‌ی «محاسبه» از بی‌توجهی به این اصل علی ایجاد جامعه، یعنی کار اجتماعی، ناشی می‌شود. ضعف پایه‌ی تئوریک یک آموزه، امری غیرعمده و قلیل چشم‌پوشی نیست و این که گویا با وجود این ضعف می‌توان از آن برای یافتن راه حل و پاسخ عملی برای برطرف ساختن مشکلات بهره جست، بهویژه این تصور که چنین تئوری‌هایی زمینه‌ی مناسبی را برای یافتن بدیل ضروری برای نظام سرمایه‌داری تشکیل می‌دهند، نادرست است و نادرستی همه‌ی این تصورات را می‌توان از برداشت

سلام از دبانخانه‌ی روند اقتصادی این نظام بجات دهد. در برابر این موضع، مدافعان برنامه‌بیزی اقتصادی در نظام سرمایه‌داری نظر دیگری دارند که چیزی نیست جز کوشش سازمان یافته و متمنکز به منظور مسلط شدن و غلبه کردن بر هرج و مرچ (آنارشی) حاکم بر روند تولید کالا در سرمایه‌داری. به کار گرفتن «دانش‌های ناؤشته» که موضع هوانیشی «اهمیت آن را بر جسته می‌سازد نیز در واقع همین کوشش برای مهار آنارشی ذاتی ماهوی فوق در نظام سرمایه‌داری است که گویا می‌توان به کمک «دانش‌های ناؤشته» فردی، یعنی بر پایه‌ی فردگرایانه (اندیویدو آیستی) بر آنها غلبه کرد. موضوع بحث، چنان که مقاله نیز متذکر می‌شود، جدید نیست. روابط بیگانه شده در روند تولید سرمایه‌داری، که پوششی است بر روابط بین انسان‌ها و به میهم و اسرارآمیز شدن این روابط انجامد، خصلت «محاسبه» برای گمان «Spekulation» را به خصلتی عمدۀ در روند اقتصادی در قلمرو تخصصی سرمایه‌ی مالی تبدیل می‌سازد. خصلتی که در ابتدای بیشتر در قلمرو تخصصی سرمایه‌ی مالی حاکم بوده ولی بهویژه در دوران‌های بعده اقتصادی، نیاز به تسری بخشیدن چنین خصلتی به کل هستی اقتصادی، کل جامعه را در برمی‌گیرد.

در جامعه‌ی سوسیالیستی آن مسائل عرضه و تقاضا در بازار، که در ظاهر امر می‌تواند در ارتباط با موضوع مقاله در تقدیم قرار داشته باشد، یعنی مسائلی «محاسبه» به کلی با آن‌جهه در نظام سرمایه‌داری وجود دارد، متفاوت است. بررسی این نکته در نوشتۀی حاضر هدف نگارنده نیست، بلکه نکاهی از دیدگاه تئوری شناخت به بحث «محاسبه» است.

محتوای بحث «محاسبه» با محتوای «تئوری گرنس توئنسن» Grenznutzen theorie و مدل Marginalanalyse سودرسانی و یا «محاسبه‌ی مرز آخرین سودرسانی» نیز ترجمه کرد. این تئوری اقتصادی آموزه‌ای را در اقتصاد ملی سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد که «مارزش» آخرین واحد موجود از محصول را که می‌تواند کمترین احساس نیاز مصرف‌کننده را پاسخ گوید، مرز ارزش می‌داند. این مرزه، بر پایه‌ی چگونگی امکان فروش چنین محصولی تحت تأثیر رقبت حاکم بر بازار در مرحله‌ی تولید این‌ویه کالا در نظام سرمایه‌داری پیشرفت، تعیین می‌شود.

چنان‌که می‌دانیم، برخلاف بررسی مارکس در کتاب سرمایه که با بررسی ارزش کالا آغاز می‌شود، این آموزه درباره تعیین «مارزش» ارزش را بر پایه‌ی نحوه‌ی برخورد خودبار در بازار نسبت به کالای عرضه شده تعیین می‌کند و لذا آموزه‌ی یکسویه‌نگر است، زیرا مناسبات تولیدی را به صورت انحرافی از دیدگاه بازار نشان می‌دهد و یا به بیان دقیق‌تر، کلیت مناسبات تولیدی در نظام سرمایه‌داری را از نظر دور می‌دارد. در این آموزه نقش بخش تولید کالا در نظام سرمایه‌داری، که محتوای کار هدفمند انسان را تشکیل می‌دهد، به کلی فراموش می‌شود و جایی در بیان اندیشه‌ی تئوریک ندارد.

این آموزه از دیدگاه تئوری شناخت، ویژگی فردگرایانه و امتیازسنجیون (تقسیم جامعه به اتم‌ها، اندیویدوها) جامعه‌ی کالایی سرمایه‌داری را مطلع و بررسی خود از اقتصاد جامعه را با فرد آغاز می‌کند به عبارت دیگر بررسی اقتصادی با انتزاعی آغاز می‌شود که تنها بخشی از ترکیب جامعه و هستی اجتماعی را تشکیل می‌دهد. لئو کوفلر Leo Kofler این ویژگی فردگرایانه را چنین توضیح می‌دهد: «حق طبیعی» فردگرایانه ندارد، گویا جامعه خود را از این طریق بازتولید می‌کند که انسان‌ها با هدف برطرف ساختن نیازهای معینی به یکدیگر نزدیک می‌شوند، همان‌طور که در «حق طبیعی» casa impulsive این و اکتش احسان مثبت و یا منفی طبیعی در برای محرك خارجی آنجام می‌شود. اذر لاتین = علت = casse = عمل سریع!؟ کفار همان‌جا بر تفاوت این برداشت فردگرایانه از نظریه‌های مارکس—انگلش اشاره می‌کند و می‌نویسد: «برخلاف این نظر،

بدون مسلط بودن به تئوری شناخت
دیالکتیکی، مدافعان سوسياليسیم نه تنها
 قادر نخواهد بود نظریه‌های متفاوت را
 مورد نقد قرار دهدند، بلکه یافتن بدیل
 سوسيالیستی برای نظام سرمایه‌داری عملاً
 ناممکن می‌گردد

پیش شرط آن است، ممکن نیست. انتباط اصول تئوریک سوسيالیسم بر هر جامعه‌ای، تنها از طریق بررسی و تحلیل شرایط مشخص آن جمله ممکن است. الگوییاری از «الگویی شوروی» یا هر الگوی دیگری ناممکن و نادرست است. این شناخت یکی از درس‌های عمدی بررسی علل عدم موفقیت کوشش‌های دهنه‌های گذشته در کشورهای سوسيالیستی اروپایی است. این نکته، نیز نقد مشخص «الگویی شوروی» و یافتن علل واقعی تئوریک سیاسی - فرهنگی، اقتصادی - اجتماعی و نظری ناکامی این تجربه باید مورد بحث قرار گیرد. ولی موضع نوشتۀ حاضر، این نیست و باید در جای خود بدان پرداخت. این وظیفه‌ای در پیش‌رو است که در آن یافتن علل و چگونگی نقض آزادی‌های سوسيالیستی در اتحاد شوروی، حلقه مركزی آن را تشکیل می‌دهد.

موضع پوزیتیویستی نهفته در اندیشه‌ی مکتب فرانکفورت، که علاوه‌ترین شیوه و تکنیک هستی را تکنیک حاکم عنوان می‌کند، به ابزار تئوریک اندیشه‌ی پسلمدرن، ایدئولوژی سرمایه‌داری نولبرال و جهانی سازی کنونی تبدیل شده است و عمل پایان تاریخ را اعلام می‌دارد. مقاله «الگویی سوسيالیسم مشارکتی» در تقدیم نیز مخالفت خود را با چینین برداشتی از تاریخ اعلام می‌دارد.

اما آن‌چه که در نقد مقاله‌ی فوق باید بار دیگر به روشی بر جسته شود، این نکته است که با توجه به کار پایه‌ی تئوریک آن، چنین الگویی را باید به مثبته کوششی ارزیابی کرد به منظور تعدیل جواب نظام اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری و نه به منظور پشتسر گذاشتن این نظام و بربایی نظام سوسيالیستی. اما بهویزه آنکون در دورانی که سرمایه‌داری نولبرال با سیاست جهانی سازی در خدمت منافع سرمایه‌ی مالی اپریالیستی فاتحه‌ی کلیه‌ی کوشش‌هایی را که جهت آرایش سرمایه‌داری با «سمای مردمی» در دهمه‌ی گذشته به عمل آمده بود، خوانده است و ناکارآمدی آنها را در شرایط برقراری نظام سرمایه‌داری به اثبات رسانده است و بدون هر نوع پرده‌پوشی سیمایی ضدانسانی خود را نیز نمایان ساخته است، کوشش‌هایی عبث و ناموفق خواهد بود و مهم‌تر آن که نمی‌تواند پاسخگوی نیاز مطرح شده در پیش گفتار مقاله‌ی تقدیم، یعنی ارایه جدیل‌های با ارزش انسانی باشد.

دلیل چنین ارزیابی را باید همان طور که پیش‌تر اشاره شد، در موضع تئوریک نهفته در پشت این پیشنهاد داشت، که از دیدگاه تئوری شناخت ویژگی فرد گرایانه و اتمیزاسیون (تقسیم جامعه به اتمه‌ها، اندیویدوم‌ها) جامعه‌ی کالائی سرمایه‌داری را مطلق کرده و بررسی خود از اقتصاد جامعه را با فرد آغاز می‌کند. امری که در پیش‌شرط‌های مطرح شده در مقاله‌ی شماره ۷ تقدیم (هم‌چنان که در مقاله‌های پیشین) مشاهده می‌شود. در این مقاله «فرد» مجرد و مبهم «تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان، شهرنشان، اعضاي مجتمع مختلف» در حالی که در واقع «فرد» صاحب ابزار تولید و یا «فرد» فروشنده‌ی نیروی کار بدنی و فکری خود، بازیگران صحنه‌ی هستی اجتماعی را تشکیل می‌دهند. ■

به نوشته‌ها:

۱- آندreas گندو Gündo، مارکسیست مجري، نطق به مناسب صدمین سالگرد تولد این، ۱۹۷۱، فرانکفورت/آلمان، تحت عنوان «دیالکتیک نهن و یافتن دیالکتیک، نکاهن» به مكتب فرانکفورت از دیدگاه طارکیسم، به ظل از کتاب خلسته و سیاست، که به مناسب هشتادمین سالگرد تولد فیلسوف معاصر آلمانی روپرت آشتیگر و آندریه Robert Steigerwald توسعه بنگاه انتشارات نویه/یمهوس

۲- منتظر از موافقیش‌ها در مقاله‌ی گروه نظریه‌داران اتریش ائمه که موضع جدید آنها در دهمه‌ی

بعد از جنگ جهانی دوم، در برلین نظریه‌های ۲۰ قرن پیشتر در اتریش قرار داده شده است.

۳- نک، از جمله به بازخواست کاهن‌های مارکس در تلفیق شماره ۵، «تعزیز ارزش نزد مارکس».

۴- کفلر، لو Kofler، Leo، تاریخ دیالکتیک چاپ چهل‌م، ۲۰۰۴، ص ۱۶۷-۱۶۸.

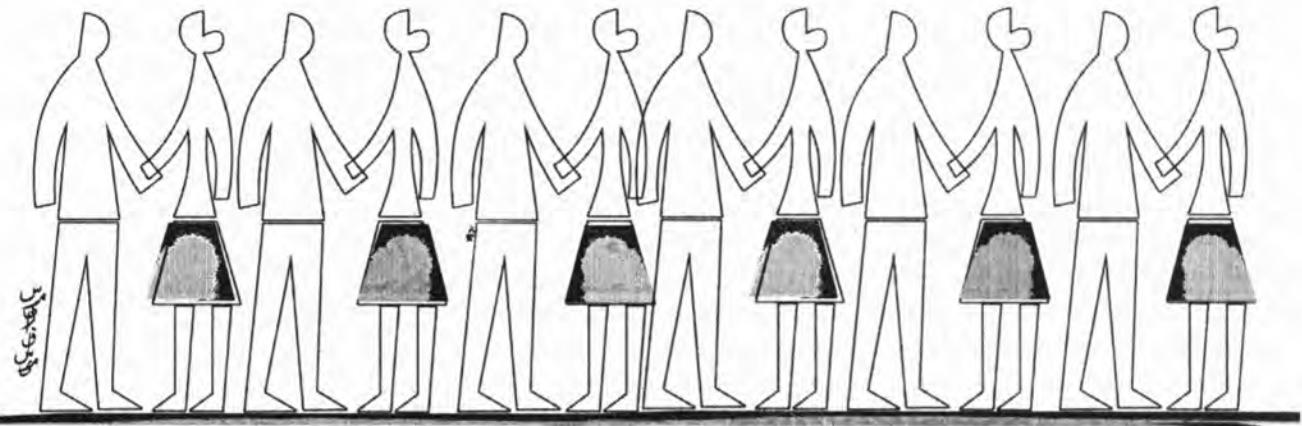
زیر به روشی دریافت که در مقاله‌ی «الگویی سوسيالیسم مشارکتی» (ص ۱۷) مطرح شده است. در بحث «محاسبه» برای اقتصاد سوسيالیستی، که مقاله مایل است «الگویی تئوریک» آن را رایه دهد تنها یک برتری اقتصاد سوسيالیستی نسبت به اقتصاد سرمایه‌داری شایستگی مطرح شدن می‌باشد یعنی برتری پایبند بودن به برنامه‌ریزی متمرکز و از این ساله و محدود گردن اراده‌گرایانه‌ی

جامعه‌ی سوسيالیستی، این نتیجه‌گیری به عمل می‌آید که گویا می‌توان با برنامه‌ریزی در اقتصاد هبازار در سرمایه‌داری، به این برتری اقتصاد سوسيالیستی نیز دست یافته و گویا از این طریق، از برقراری جامعه‌ی سوسيالیستی چشم پوشید. در مقاله این مفهوم چنین بیان می‌شود: «امتیاز یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده فی نفسه در آن است، که آن شامل برطرف کردن عدم قطعیت ذاتی در بازار می‌باشد، که ناشی از تصمیم‌های مجلزا و مستقل ایخوان خصلت فرد گرایانه‌ی تولید کالا برپایه‌ی مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است، در غیر این صورت اقتصاد برنامه‌ریزی شده میع برتری ندارد».

نه اقتصاد سوسيالیستی از طریق محدود ساختن آن به «اقتصاد برنامه‌ریزی شده» یعنی محدود ساختن اندیشه‌ی روشنگرانه در جست‌وجوی «الگو» تنها به یک لحظه - بخش از نظام اقتصادی - اجتماعی سوسيالیستی، پیش‌شرطی است به منظور نهی ضرورت برقراری نظام اقتصادی - اجتماعی سوسيالیستی از یکسو، و ایجاد این توهه از سوی دیگر، که گویا می‌توان هرج‌ومرج ناشی از فقدان برنامه‌ریزی در چارچوب نظام سرمایه‌داری را از طریق برنامه‌ریزی برطرف ساخت. این توهه در مقاله چنین فرموله می‌شود: «حال بر آن شد، که با جایگزینی فرایند بازار، [که] به وسیله‌ی همانگی برنامه‌ریزی شده پیشین آمکن می‌شود، عدم قطعیتی را که ضرورتا با تصمیم‌گیری جدنا از هم [یعنی اناشی حاکم بر نظام اقتصادی سرمایه‌داری] همراه است، به طرف نماید و فرض می‌کند که اطلاعات مربوط آن جمله حاشره‌های ناتوشتۀ آن می‌توان بمطэр منمرکز گردآورد و به این یا آن روش پردازش نمود». («قدو شماره ۶ همان‌جا، ص ۱۸)

کوشش برای چنین برنامه‌ریزی مرکزی بته نه تنها در هر شرکت کوچک و کسرن بزرگ از جمله کسرن‌های فرامیتی، بلکه، همان طور که در زاین تا ایجاد وزارت‌خانه‌ی مخصوص برای برنامه‌ریزی منمرکز نیز توسعه داده شده است به صورت اجرای برنامه‌های اقتصادی در کشورهای مختلفی به عمل می‌آید، از جمله در کشور خود ما، برنامه‌های ۵ ساله شاهد آن هستند. چنین برنامه‌ی «اقتصاد ملی» که منافع رشد اجتماعی - اقتصادی را در چارچوب نظام اقتصادی موردن توجه قرار می‌دهد برای هر کشور از اهمیت ویژمای برخوردار است. در این مورد میهن مانیز استثنای نیست. از این‌رو یکی از وظایف عمده‌ی روشنگران میهن دوست ارایه‌ی طرح و پیشنهاد برنامه‌ی «اقتصاد ملی» بر پایه‌ی تحلیل مشخص وضع اقتصادی - اجتماعی هر کشور است.

اما چنین کوشش‌هایی به معنایی برپایی نظام سوسيالیستی نیست و بحث به منظور ارایه‌ی «یک الگوی تئوریک قائم کننده» از این مجراء راه به جایی نخواهد برد. ارایه‌ی چنین مدل تئوریک بدون شناخت و پایبندی به اصول تئوریک نظام سوسيالیستی، که نهی دیالکتیکی صور تبندی اقتصادی - اجتماعی سرمایه‌داری



نقدی بر تاریخچهٔ جهانی شدن و پروژهٔ سیاسی - اقتصادی سوسيال دمکراسی

فرشید فریدونی

می‌کند، قوانین بازار نمی‌توانند در درازمدت متحقق شوند، بدون آن که هستی انسان، گوهر طبیعت و ساختار اجتماعی را نابود کنند. مسبب این روند ماهیت و منطق نظام سرمایه‌داری است که برای سود بیشتر نیروی کار را استثمار و محیط زیست را تخریب می‌کند و به این ترتیب موجب نابودی ساختار اجتماعی در کل می‌شود. در مقابل این شیوهٔ مخرب انباشت، همیشه جنبش‌های اجتماعی تشکیل شده‌اند که برای حفظ جامعه و با کمک قوانین این روند را مهار کرده‌اند. اما محدودیت بازار خود مانع برای توسعهٔ صنعت و شکوفایی اقتصاد شده و در نتیجهٔ جامعه را به صورت دیگر ناموزون ساخته است. پولانی نتیجهٔ می‌گیرد، که تناقض منطق سرمایه‌داری با جنبش‌های اجتماعی مسبب تحولات و حتا نابودی نهادهای اجتماعی می‌شود.

از طرف دیگر ماهیت مخرب اقتصاد بازار آزاد در تمرکزگرایی و گسترش طلبی آن جلوه می‌کند، این پدیده را لذین در پنج نکته بررسی کرده است. تمرکز تولیدات و ایجاد منوپول‌ها، تمرکز سیستم بانکی، ادغام تولیدات منوپول با سیستم بانکی و ایجاد سرمایه‌ی مالی، صدور سرمایه و تقسیم جهان تحت نظر قدرت‌های بزرگ - طبق تحلیل لذین امپریالیسم یعنی ایجاد و کنترل مستعمره‌ها، گسترش مرز ملی به عنوان مرز اقتصادی و ایجاد شرایط کلی برای شکوفایی اقتصادی و انباشت سرمایه‌ی ملی. اعمال سیاست جهان‌گشایی کشورهای امپریالیستی

می‌بخشد. این واقعیت همان جهانی شدن سرمایه‌داری یا پدیدهٔ گلوبالیسم است، که نقش خود را برای طبقهٔ کارگر به صورت یک کابوس ایفا می‌کند. جهانی شدن سرمایه‌داری همان‌گونه که هلووی قانع کننده طرح می‌کند، در ذات سرمایه می‌باشد. این پدیده را مارکس و انگلیس در مانیفست کمونیسم بیش از ۱۵۰ سال قبل پیش‌بینی کردند.

«موجودیت بورژوازی، وابسته به تکمیل مداوم کلیه ابزارهای تولیدی و تسهیل بی‌حد و اندازه‌ی وسائل ارتباط است. به این وسیله، بورژوازی حتاً وحشی‌ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. کالاهای مرغوب و ارزان بورژوازی شبیهٔ توبخانه‌ی سنتگینی است که با آن دیوارهای چین را در هم می‌کوبد و حتاً لجوج ترین وحشیان را وادار به تسليم می‌کند. وی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهد نابود شوند شیوهٔ تولید بورژوازی را بیدیند و آن‌چه به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهنده؛ بدین معنی که آنها نیز بورژوا شوند. بورژوازی یک جهان از تصویر خود می‌افریند.»

اما این جهانی که مارکس و انگلیس از آن سخن می‌گویند، با صلح و صفا ایجاد نشده است، بلکه نتیجهٔ یک روند تاریخی و دردناک برای بشریت بوده است. مسبب اصلی این تجزیه‌های ناگوار ماهیت مخرب اقتصاد بازار آزاد است که خود را به دو گونه نمایان می‌کند. همان‌گونه که تاریخ‌نگار و کارشناس معتبر اقتصاد کارل پولانی بررسی

بعد از فروپاشی کشورهای «سوسيالیستی»، بورژوازی جهانی «اقتصاد بازار آزاد با ابعاد اجتماعی» را به عنوان ضرورتی برای تحقق دمکراسی جلوه داد و تعرض گسترده‌ی تبلیغاتی علیه سوسيالیست‌ها و کمونیست‌ها را سازمان‌دهی کرد - این تبلیغات موجب توهُم افکار عمومی شد که در آینده‌ی نزدیک تمام کشورها و بهخصوص کشورهای اروپای شرقی با استفاده از این سیاست اقتصادی موفق به کسب ساختار اجتماعی شبیه کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری خواهد شد - در این تبلیغات پایان دوران ایدئولوژی‌ها اعلام گشت و عده‌ای کمر به کشتار هرگونه دادخواهی بستند.

برخی محافل ایرانی خارج از کشور نیز از قافله عقب نماندند و به ترویج این تبلیغات پرداختند. برخی از محققان حتاً در تئوری «سیاست اقتصادی اسلامی» یک نمونه‌ی خاص از «اقتصاد بازار آزاد با ابعاد اجتماعی» را کشف کردند. برخی دیگر از ریسیس جمهور وقت نظام اسلامی، هاشمی رفسنجانی، به عنوان نماینده‌ی جناح لیبرال دفاع کردند، او را گورباچف ایران نامی‌نند و مبلغ رفرم و خواهان انتخابات آزاد در ایران شدند.

بعد از سپری شدن بیش از یک دهه از فروپاشی کشورهای «سوسيالیستی»، فعالان چپ به جمع‌آوری قوای خود پرداخته و پیگیر یک فرم مناسب سیاسی برای طرح متابیل اجتماعی شده‌اند. دلیل تغییر فضای سیاسی، تبدیل توهُم‌های تبلیغاتی به یک واقع‌بینی است که روند آگاهی مبحثی به آگاهی عملی را سنتیت

سوسیال دموکراسی نمایندگی می‌شود. تاریخ «دولت رفاه» از سال ۱۹۳۳ در آمریکا آغاز شد. در دهه‌ی ۲۰ و ۳۰ قرن بیستم آمریکا با جنبش رادیکال کارگری رو به رو بود. این مبارزات بعد از سقوط بورس‌ها و بحران اقتصادی در سال‌های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۸ فرمی انقلابی به خود گرفتند. رئیس جمهور روزولت در سال ۱۹۳۳ برای مهار جنبش کارگری و محدود ساختن بحران اقتصادی، با وجود مخالفت سرمایه‌داران و شورای عالی قضائی، برنامه‌ای را با عنوان «توافق جدید» طرح کرد. در این برنامه حداقل کارمزد تعیین و مدت کار به ۸ ساعت در روز محدود شد. سندیکاهای به عنوان نمایندگان صنفی کارگران به رسمیت شناخته شدند. دولت خود را موظف کرد که به همکاری نمایندگان کارگران و سرمایه‌داران قانون کار را طراحی کند و آن را به تصویب مجلس سنای و شورای عالی قضائی برساند. همچنین دولت موظف شد که قراردادهای کار را برای تمامی کارگران معتبر بداند و نقض قانون کار را توسط دادگاه کار بی‌گیری کند.

با برنامه‌های «توافق جدید» دولت آمریکا موفق شد در مقابل تولیدات انبوه، که توسط سیستم تولیدی تیلوریسم ایجاد شده بود، شرایط مصرف انبوه را نیز ایجاد کند و بحران اقتصادی را از یک طرف و جنبش کارگری را از طرف دیگر مهار نماید. برای تحقق این برنامه در اوایل قرن قبل شرایط کاملاً مناسبی مهیا بود. این دوران، عصر اخترات وسایل الکتریکی خانگی بود. مشکلاتی چون محدودیت منابع انرژی و ضرورت حفظ محیط زیست گفتمان غالباً اجتماعی را تشکیل نمی‌دادند. تقسیم کار تیلوریستی و استفاده از باند تولیدی می‌توانست بارآوری کار را به صورت انقلابی افزایش دهد.

نتایج «توافق جدید» یک انقلاب صنعتی و تحول‌های شگرف اجتماعی در آمریکا بود. گسترش توده‌های زحمتکش، شرکت فعال و عمده‌ی کمونیست‌ها و مساعدت کشور سوسیالیستی (شوری) بود. روبنای سیاسی این طرح شامل نظام خلقی به رهبری نیروهای «انقلابی» می‌شد که در بر می‌گرفت. این تصوری بعد از پایان جنگ جدید و گسترش وسایل ارتباطی - فرهنگی شالوده‌ی یک فرم بهخصوص و جذاب زندگی شدن که به نام «شیوه‌ی زندگی آمریکایی» مشهور گشت. تبلیغ‌های وسیع یک سرمایه‌دار آمریکایی به نام هنری فورد، که در دیترویت صاحب کارخانه‌ی اتوموبیل‌سازی بود، باعث شد که این تحولات اقتصادی و اجتماعی در اروپا به نام او معروف شوند. جذابیت فوردیسم حتاً موجب شد که روش فکران چپ، چون توخلوسلکی و برشت نیز آن را به عنوان

می‌شود اما، سازمان دهی اجتماعی کشورهای سوسیالیستی واقعاً موجود با چنین ایده‌هایی در تناقض بوده است. این پروژه نه تنها بخش بزرگی از چپ‌ها را به عنوان آلتراستراتیو سرمایه‌داری قاتع کرده بود، بلکه با موجویت‌اش اکثر مباحث چپ را به خود معطوف می‌ساخت.

پروژه دوم چپ سیاست اقتصادی پوپولیستی - ناسیونالیستی بود که توسط برخی از «کشورهای غیرمعتمده» تحقق پیدا کرد. سیاست توسعه‌ی آنها شامل اقتصاد با برنامه، شرکت فعال دولت برای توسعه‌ی صنعتی و حفظ بازار آزاد بود. پشتونهای توریک این سیاست اقتصادی در سال ۱۹۲۲ توسط گمینتون فرموله شد که مابین بورژوازی ملی و وابسته (کمپرادر) تفاوت می‌گذاشت.

موجودیت بورژوازی وابسته به تکمیل مداوم کلیه‌ی ابزارهای تولیدی و تسهیل بی‌حد وسائل ارتباط است. به این وسیله بورژوازی حتاً وحشی ترین ملل را به سوی تمدن می‌کشاند. کالاهای مرغوب و ارزان بورژوازی چون توپخانه‌ی سنگینی ملت‌ها را ناگزیر می‌کند که اگر نخواهند نابود شوند و شیوه‌ی تولید بورژوازی را پذیرفند و آن‌چه را که به اصطلاح تمدن نام دارد نزد خود رواج دهند

نتیجه‌ی عملی این تصوری، مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و راه رشد غیر سرمایه‌داری با همکاری توده‌های زحمتکش، شرکت فعال و عمده‌ی کمونیست‌ها و مساعدت کشور سوسیالیستی (شوری) بود. روبنای سیاسی این طرح شامل نظام خلقی به رهبری نیروهای «انقلابی» می‌شد که در بر می‌گرفت. این تصوری بعد از پایان جنگ جهانی دوم در تصوری وابستگی ادغام شد و ایدئولوژی «جنبهای ضد امپریالیستی» را در کشورها مستمره ایجاد کرد.

سومین پروژه‌ی جهان‌شمول چپ توانق تاریخی - طبقاتی میان کار و سرمایه در کشورهای پیشرفت‌های سرمایه‌داری است که نقد آن مورد اصلی این نوشتۀ می‌باشد. دول این کشورها به خاطر اعمال سیاست اقتصادی کینزی به «دولت رفاه» معروف هستند. این پروژه توسط برخی از چپ‌ها با عنوان سیاست

دو نتیجه‌ی متفاوت داشت. وقتی دو کشور مقتدر سیاست امپریالیستی را دنبال می‌کنند و برای تقسیم جهان به توافق نمی‌رسند، اهداف متضاد آنها موجب جنگ می‌شود. این همان نتیجه‌ای بود که لینین و بوخارین از تمرکز سرمایه و تحولات یا تحول‌های سرمایه‌داری در دوران امپریالیسم گرفتند و موقع جنگ اول و دوم جهانی نیز به بررسی آنها صحه گذاشت.

نتیجه‌ی بعدی تشكیل مبارزات ضد امپریالیستی برای کسب استقلال ملی در کشورهای مستعمره بود - این پدیده اوج خود را بعد از پایان جنگ جهانی دوم در آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا نشان داد. برخی مستعمره‌های بعد از کسب استقلال ملی، عضو «همجتمع کشورهای غیرمعتمده» شدند و چندی از آنها شبيه کشورهای سوسیالیستی از بازار جهانی کناره گرفتند، البته این تصمیم با انگیزه اعمال سیاست اقتصادی خودکافی نبود، بلکه فقط به رشد اقتصادی و شکوفایی سرمایه‌ی ملی، نسبت به شرکت در بازار جهانی و تداوم روابط سیاسی بین‌المللی اولویت داده می‌شد، یعنی دولت فعال، سیاست توسعه‌ی صنعتی و مدرنیزه کردن روابط اجتماعی را به عهده گرفته بود.

در دوران امپریالیسم پروژه‌ی جهان‌شمول چپ توسط احزاب و نهادهای متفاوت سیاسی نمایندگی می‌شدند. پروژه‌ی اول سوسیالیسم واقعاً موجود نماید. لینین این پروژه را تحت آرمان سوسیالیسم یعنی تشکیل شوراهای و برق رسانی خلاصه کرد و همان‌گونه که رودولف بارو بررسی می‌کند، زمانی که شوراهای در مقابل طرح‌های اقتصادی حرز کمونیست قرار گرفتند و موافقی برای توسعه‌ی صنعتی ایجاد کردند، منحل شدند. در دوران بعد از استالین، سوسیالیسم مبدل به رقبت با سرمایه‌داری پیشرفت‌شده، که هدف اش پیشرفت تکنولوژی و اقتصادی در این کشورها بود؛ ابزارهای تحقیق این هدف مالکیت دولتی، اقتصاد با برنامه، تکنولوژی‌های حزبی و سیستم سیاسی تک‌حزبی بودند.

بررسی این نظام اجتماعی مورد اصلی این نوشتۀ نیست. اما این یادآوری ضروری است که متفکران شناخته شده‌ی کمونیست چون مارکس، انگلیس و گوامشی چین در کسی را از پروژه‌ی سوسیالیسم نداشتند، مارکس و انگلیس در مانیفست کمونیسم «همکاری آزادانه‌ی کارگران» را طرح کرده و آزادی فردی را ضرورت آزادی اجتماعی می‌دانند. انگلیس مدعی است که در نظام سوسیالیستی دولت به مسروز میان پژمرده می‌شود. گرامشی خصوصیت سوسیالیسم را در این می‌داند که جامعه به مروز زمان از حزب کمونیست بی‌نیاز

جنگ زیر نفوذ بازار جهانی نبود - زیرا قبل از جنگ کشورهای سرمایه‌داری برای موقوفیت در بازارهای جهانی، نخ طرزهای خود را با افزایش حجم پول پایین می‌آورده‌ند تا به این ترتیب بحران بسی کاری خود را به کشورهای دیگر منتقل سازند

به این ترتیب با سازمان‌دهی سیستم برتون وودز نه تنها روابط تجاری کشورها بهبود یافت، بلکه رقبات در سطح جهان محدود شد. این دو عامل اساسی شرایط تحقق و توفیق سیاست اقتصادی کیتزری را در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری میسر کرد. کیتزر با دو تز اساسی خود، پارادایم سیاست توسعه‌ی اقتصادی را تغییر داد. او برخلاف دیدمان کلاسیک، که پیش‌فرض انباشت را پس‌انداز و سرمایه‌گذاری می‌پنداشت، مدعی شد که پیش‌فرض انباشت بدھی و سپس سرمایه‌گذاری می‌باشد. با این معادله‌ی جدید، نه تنها کارفرمایان می‌توانستند با بدھی به بانکها به سرمایه‌گذاری بپردازند، بلکه دولت نیز می‌توانست با بدھی دولتش فعالاته در توسعه‌ی صنعت، و گسترش، بخش خمامت، کوشای باشد.

تازه دوم کینز شامل مقابلہی فعلی دولت با رکود اقتصادی بود - او مدعی شد که دولت با افزایش حجم پول (که مسبب تورم می‌شود) می‌تواند خود خریدار کالاها شود و از پیکرسو جلوی رکود اقتصادی را بگیرد و از سوی دیگر فعلانه با بحران بی‌کاری مبارزه کند بعد از پایان جنگ جهانی دوم کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری موفق شدند تحت هژمونی آمریکا با اعمال این سیاست در سطح ملی یک تعادل نسبی اقتصادی ایجاد کنند این پدیده خود را در شاخص‌های نرخ بالای درآمد سرانه، محدودیت تورم، اشتغال همگانی و تراز مشتبث توانی (مجموع تراز تجاری و تراز مالی) نمایان می‌کرد. تحت این شرایط کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تا اوایل دهه ۷۰ با یک دوران استثنایی هشکوفایی درازمدت اقتصادی «واجهه پودند که به عنوان حصر طلایی سرمایه‌داری» و پروژه‌ی توافق طبقاتی سوسیال دموکراسی در تاریخ ثبت شد. در این دوران، نه تنها جنبش کارگری به عنوان آنکاتونیسم سرمایه‌داری در کشورهای پیشرفته‌ی اروپای غربی حاشیه‌ای شد بلکه این زیربنای مساعد مسبب گسترش جامعه‌ی مدنی و تشییع دموکراسی در این کشورها گشت.

اما این «حصر طلایی» در اوایل دهه ۷۰ به دلیل نقاط ضعف سیستم برتون وودز به بیان رسید. اول این که کشورهای پیشرفته‌سرمایه‌داری خود را

جنذاب نیز می‌باشد. از پیکسو «شیوه‌ی زندگی آمریکایی» آترناتیو عملی و مناسبی برای سازمان دهی جدید زندگی شهری در اروپاگی غربی بود. از سوی دیگر آمریکا به عنوان رهبری صلاح سرکردگی جهان سرمایه‌داری را در مقابل هاردوگاه سوسیالیسم به عهده گرفت و آن را در چهار اصل اساسی نهاده نهاده کرد:

بننا به اصل اول امنیت نظامی توسعه قراردادهای چون ناتو، عهدنامه‌ی بفلد، سنتو، التلاف هم‌جوار و غیره تضمین شد. اصل دوم تضمین سیاسی - نظامی برای استفاده از منابع نفت جهان بود. حمایت آمریکا از ایران در دوران نزاع با شوروی در رابطه با قرارداد نفت شمال، طراحی کودتای ۲۸ مرداد، حمایت سیاسی از قراردادهای نفتی پنجاه در صدی میان کشورهای نفت خیز و کنسنترهای جهانی، نمونه‌هایی از نقش هژمونی آمریکا است. اصل سوم کمک‌های مالی مستقیم و پرداخت وام‌های درازمدت برای تعمیرات، توسعه‌ی صنایع سنگین و سازمان‌دهی جدید نظام بالکی در اروپای غربی بود که در چهارچوب برنامه‌ی مارشال تحقق یافت. اصل چهارم این طرح تضمین سیاسی بک

پول مقنتر و ثابت جهانی بود.
در سال ۱۹۴۴ در شهر بروتون ووذ آمریکا سلسه کنفرانس های با شرکت ۴۴ کشور تبارک دیده شد. شوروی بعد از دیگر در این اجلاس شرکت نکرد. زیرا آمریکا خواهان تضمین نفوذ اقتصادی خود در کشورهای دیگر و به مخصوص اروپا بود.
سیستم ارزی بروتون ووذ در سال ۱۹۴۵ به کار گرفته شد و پانک جهانی و صندوق پول جهانی تشییت آن را عهده دار شدند. آمریکا با برپایی این سیستم، تضمین سیاسی نرخ ثابت دلار را با ارزهای دیگر و طلا به عهده گرفت. تبدیل دلار به پول معتبر جهانی مسبب تشییت هژمونی آمریکا در نهادهای اقتصادی بین المللی چون پانک جهانی و صندوق بین المللی پول شد. دلار به عنوان پول جهانی و ظایف متفاوت و متناقضی را چون ارز مقایسه ای، ارز ذخیره ای و ارز برای مقابله با بحران اقتصادی را به عهده گرفت.

یکی از عوامل اصلی تعمیم و توفیق فوردهیسم در اروپای غربی ایجاد سیستم برtron و ووزن بود، زیرا تبدیل دلار به پول معتبر و ثابت چهاری نقش روغن کساری برای بهبود روابط تجاری و سرمایه‌گذاری را ایفا می‌کرد. با تضمین سیاستی نزدیکی را در تجارت با یک کشور، در مقابل کمیود درآمد با کشور سوم حساب بکند. مهم‌تر از این، دیگر طراحی سیاست اقتصادی ملی برخلاف زمان قبل از

یک نمونه‌ی مناسب تولیدی و بازتولیدی برای اروپا تبلیغ کنند. گرامشی اسا تیزینانه و انتقادی پدیده‌ی فوردیسم یا آمریکانیسم را تحت عبارات «انقلاب منفل» یا «تحول» بررسی می‌کند. طراح و عامل تحول، دولت یا طبقه‌ی حاکم است، در حالی که طبقه‌ی کارگر هنوز خود را به عنوان یک طبقه‌ی اگله و مستقل یعنی به صورت «طبقه‌ای برای خود» سازماندهی نکرده است. گرامشی خصوصیت فوردیسم را در برنامه‌ریزی و تحقق منطقی روند تولیدی، رشد شگرفت نیروهای مولده اد glam این شیوه‌ی جدید تولیدی با روابط نوین اجتماعی و ایجاد یک توازن میان تولیدات انبوه با مصرف انبوه توضیح می‌دهد. این تحولات باعث بازتولید نوین اجتماعی می‌شوند. گرامشی به درستی روی این نکته تاکید می‌کند که تحقق مصرف انبوه فقط برای فشر به خصوصی از پرولتاریا می‌باشد که همواره گسترش می‌یابد.

همیت فوریدیسم در تقلید و تعمیم آن توسط کشورهای اروپای غربی است که در آموزش گاه علوم سیاسی - اقتصادی پاریس تحت عنوان **فوردیسم ترانس آتلانتیک** بررسی شده است. این پیروزه بعد از پایان جنگ جهانی دوم تحت هژمونی آمریکا متحقق شد. همان گونه که پال گندی به درستی مطرح می‌کند، آمریکا صنایع تولیدی و منابع علمی خود را به مراتب سازنده‌تر از کشورهای دیگر در اختیار تجهیزات جنگی گذاشت و شرایط شرکت خود را در جنگ جهانی دوم مهیا کرد. به همین دلیل آمریکا هزمنام در دو جنگ (اروپا و خاور دور) شرکت کرد و پیروز شد. نقش آمریکا به عنوان هژمونی ای جون و چرای جهان سرمایه‌داری بعد از پایان جنگ واپسیه به همین خصوصیت است. گرامشی نقش هژمونی را با اعمال زور از یک طرف و ایجاد توافق از طرف دیگر مفهوم می‌سازد. آمریکا هژمونی خودرا با سازماندهی کشورهای سرمایه‌داری در یک هیراشی نظامی، سیاسی و اقتصادی زیر نفوذش تحقق بخشدید. اعمال زور در این رابطه دو جنبه متفاوت داشت. اول این که، کشورهای تحت نفوذ از امکنات شکوفایی اقتصادی به مراتب کمتر از آمریکا بهره می‌برندند. دوم این که، آمریکا به این ترتیب قدر بود. حتی برخی از کشورها را از امکنات توسعه و

نقش هژمونی آمریکا برای ایجاد توافق فقط شامل ائتلاف‌های سیاسی، قراردادهای اقتصادی و نظامی نمی‌شد. همان‌گونه که گرامشی توضیح می‌دهد، نقش هژمونی وابسته به صلاحیت رهبری و ایجاد چشم‌اندازی برای یک شیوه‌ی زندگی مرفه و

دوران جهانی شدن مژدهای ملی به عنوان مژدهای اقتصادی برای سرمایه و کالاهای برداشته می‌شوند. این نکته مهم به این معنی می‌باشد که سرمایه‌داری فرم نوینی کسب کرده است و بحران پروره‌ی سوم چه، یعنی سوسیال دموکراسی نیز ناشی از همین تحولات می‌باشد.

مشکل اساسی «دولت رفاه» نقیک حوزه‌ی اقتصادی از حوزه‌ی سیاسی است. حوزه‌ی سیاسی شهرنامه‌ی را در بر می‌گیرد که سیاست اقتصادی دولت را با اکثریت آرا تایید یا تکذیب می‌کند. حوزه‌ی اقتصادی شامل بازار جهانی می‌شود و حوزه‌ی انباشت است. در چنین وضعیتی دولت باید با یک برنامه‌ی اقتصادی مناسب بپی‌گیر در تلاش باشد که مدام بخش بزرگتری از ارزش اضافی انباشته شده‌ی جهانی را روی حوزه‌ی سیاسی خود جذب کند. با این ترفند دولت موفق خواهد شد که با تقسیم ثروت میان طبقات آنتاگونیستی جنبش کارگری را مهار کرده و تاییدیه‌ی سیاسی خود را به صورت جلب اکثریت آرا تضمین کند. تحقق این سیاست در دوران جهانی شدن باعث تغییر پارادایم سیاسی اقتصادی شده است.

از نظر سیاسی «دولت رفاه» می‌باید با کشورهای همسایه قراردادهایی را منعقد کند که حوزه‌ی تحت نفوذ خود را گسترش داده و ابتکار عمل را در مقابل کنسرون‌های بین‌المللی و سرمایه‌ی مالی جهانی کاملاً از دست ندهد. نتیجه‌ی انعقاد این قراردادها تشکیل بلوک‌های مختلف اقتصادی چون نفتا (بازار مشترک امریکای شمالی)، افتا (بازار مشترک آسیای) و اتحادیه‌ی روبما (بازار مشترک لروپما) می‌باشند. البته فقط کشورهایی می‌توانند در بازار مشترک شرک کنند که امکان جنگ را مابین خود منتفی کردند. از نظر اقتصادی «دولت رفاه» روند عقب‌نشینی را در امور اقتصادی تشدید می‌کند. با تحقق این سیاست از یکسو کارخانه‌ها و مؤسسه‌های سودآور دولتی خصوصی می‌شوند، دولت به کاهش بدهی خود می‌پردازد، بارانه‌ها کاهش می‌یابند یا توانند در امور فرهنگی - اجتماعی حذف می‌شوند. از سوی دیگر «دولت رفاه» از سیاستی استفاده می‌کند که انتگریه‌ی آن جلب اعتماد سرمایه‌ی جهانی به ارز می‌است. هدف این ترفند ایجاد «هوای ارزی» از نظر زمان و مکان است، زیرا اعتبار ارز در دوران جهانی شدن وابسته به تورم و نوسان نرخ آن با ارزهای معتبر دیگر است. اعمال این سیاست به عهده‌ی بانک مرکزی است که «مستقل» از دولت «هوای ارزی» را توسط حجم پول و بهره‌ی سرمایه

هزمونی به سر می‌برد و پال کندی آن را با عبارت «گستردگی بیش از حد امپرالیسم» توضیح می‌دهد. این عبارت به این معنی است که هزینه‌ی حفظ نظام سرمایه‌داری جهانی به مراتب بیشتر از درآمد آن می‌باشد و معیار این پدیده تراز توانی کشور مربوط است. دهه‌ی ۷۰ برای سرمایه‌داری جهانی یک دوران بفرنگ بود. در سال ۱۹۷۱ کابینه‌ی نیکسون مجبور به لغو سیستم برتون وودز شد که تورم دلار به دنبال داشت. با ایجاد بازار آزاد ارز نفعه‌ی جهانی شدن نیز گذاشت. تورم دلار در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ سبب بحران انرژی شد، زیرا دول عضو اوپک در یک شرایط سیاسی به خصوص، یعنی بحران هزمونی آمریکا از یکسو و بحران سیاسی - نظامی در خاورمیانه از سوی دیگر، موفق به انتلاف برای افزایش چهار برابری قیمت نفت خام شدند و به این ترتیب بحران سرمایه‌داری بعد از پایان جنگ جهانی دوم را ایجاد کردند.

ترفندهای سیاست اقتصادی نولیبرالیسم در اوایل دهه‌ی ۸۰ توسط مارگرت تاچر در انگلستان و

مجاز می‌دانستند که با وجود تراز توانی مثبت نامحدود کشورهای انباشت کنند. در کنفرانس اول برتون وودز پیش‌نهاد کیمیز برای ایجاد یک صندوق توسعه اقتصادی محدود شد. این طرح کشورهای را که دارای تراز تجاری مشتب بودند، موظف می‌کرد که بخشی از درآمد سالیانه‌ی خود را برای توسعه صنعت و اقتصاد کشورهای در حال رشد در نظر بگیرند. نکته‌ی بعدی، تناقض نقش دلار به عنوان پول جهانی با پول ملی آمریکا بود که خود را به دو صورت نشان می‌داد. اول این که تضمین نرخ ثابت دلار با طلا و ارزهای دیگر یک تضمین سیاسی بود و مربوط به رشد واقعی اقتصاد کشورهای متفاوت نمی‌شد. در کشورهای متفاوت نرخ رشد درآمد سرانه، نرخ تورم و نرخ افزایش کارمزد متفاوت بود و درنتیجه نرخ ثابت دلار نمی‌توانست در درازمدت نسبت به این نوسان‌ها بی‌اهمیت بماند. دوم این که دلار به عنوان پول جهانی از یکسو باید به اندازه‌ی کافی موجود می‌بود که بتواند به عنوان مولد دورانی و پرداختی، تجارت کالاهای و تحرک سرمایه را تضمین کند. اما از سوی دیگر مقدار دلار باید محدود می‌شد که آمریکا بتواند تضمین سیاسی خود را برای تعویض دلار با مقدار تعیین شده‌ی طلا عملی کند. در سال ۱۹۷۱ مقدار دلار موجود در مجموع ۶ برابر ارزش طلا بود که بانک مرکزی آمریکا در اختیار داشت. دلیل این پدیده مانعیت دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای بود. به بیان دیگر دولت‌های متفاوت دلار را به جای طلا پشتونهای ارز ملی خود قرار داده بودند.

نقشه‌ی ضعف بعدی سیستم برتون وودز منطق سرمایه است که برای سودآوری نه تنها خود را از مهارهای سیاسی رها می‌کند، بلکه تمام قراردادها و حتا قراردادهای را که خود بسته است، فسخ می‌کند. رکود نسبی اقتصادی و تراز توانی منفی آمریکا در اواخر دهه‌ی ۵۰ نمایان گر این واقعیت بود. لشباع بازار اتومبیل و وسائل الکترونیکی خانگی در آمریکا از یکسو و پایان دوران سازندگی کشورهای اروپایی و زبان بعد از جنگ و تسریع موقعیت سابق شان در بازار جهانی از سوی دیگر، عوامل رکود اقتصادی در آمریکا بودند. نتیجه‌ی این تحولات، صدور سرمایه از آمریکا به کشورهای در حال رشد بود که به صورت صنایع مونتاژ در بخش تولیدات اتومبیل و وسائل الکترونیکی خانگی صورت گرفت. این پدیده در مدرسه علوم سیاسی - اقتصادی پاریس تحت عنوانی چون «سوی فوردیسم»، «فوردیسم جهانی» و «فوردیسم هم‌جوار» برسی شده است. آمریکا از اواسط دهه‌ی ۵۰ به بعد در بحران

در اوایل دهه‌ی ۷۰، کشورهای
پیشرفت‌های سرمایه‌داری خود را
مجاز می‌دانستند که با وجود
تراز توانی مثبت نامحدود
انباشت کنند. از طرف دیگر،
تناقض نقش دلار به عنوان پول
جهانی با پول ملی آمریکا،
موجب پایان عصر طلایی شد

روفالد ریگان در آمریکا پاسخی به این بحران بود. به بیان دیگر پدیده‌ی جهانی شدن و اعمال سیاست اقتصادی نولیبرالیسم، نه با فروپاشی کشورهای هوسیالیستی، مرتبط است و نه یک پدیده‌ی جدید، بلکه ناشی از بحران سرمایه‌داری و جهانی شدن بازارهای ارز است. جهانی شدن با فروپاشی کشورهای هوسیالیستی فقط ابعاد گستردگی خانگی صورت گرفته است. خصوصیت دوران جهانی شدن در مقابل امپرالیسم این است که دول امپرالیستی برای انباشت سرمایه‌ی ملی و شکوفایی اقتصادی، مژدهای ملی را به عنوان مژده اقتصادی گسترش می‌دانند در حالی که در

اقتصادی آلمان فقط ۷٪ بود، در حالی که میانگین نرخ رشد اوراق بهادر به بیش از ۱۰٪ تخمین زده می‌شد. نتیجه‌ی این سوداگری‌ها تزلزل بیشتر و بحران پدیده‌تر بودن حراجی‌های سهام است که خود را در سقوط تاکهانی و رادیکال بورس‌های ناشان می‌دهد. برای نمونه در سال ۱۹۷۶ بعد از سقوط بورس‌های انگلستان دولت موقق شده با یک وام ۴ میلیارد دلاری از صندوق بول جهانی این بحران را سپری کند در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ دولت مکرر به ۷/۶۴ میلیارد دلار برای مقابله با بحران نیازمند بود. در حالی که بحران آسیا (تایلند، کره‌ی جنوبی و آنزوئی) در سال‌های ۱۹۹۷ و ۱۹۹۸ نیازمند به ۱۰۰ میلیارد دلار بود، البته بدیهی است که طرح این ارقام فقط برای تفہیم روند تشدیدی تزلزل حراجی‌های است به همین اندازه مهم است که تا زمانی سرمایه‌داران سود می‌برند، آن را حق مسلم خود می‌دانند اما هزینه‌ی سوداگری و برنامه‌ریزی ناشیانه‌ی آن‌ها را دولت توسط مالیات و یا جامعه در کل عهده‌دار می‌شود. به بیان دیگر سرمایه‌داری در عصر جهانی‌شدن برای طبقه‌ی کارگر در کشورهای پیشرفتی سرمایه‌داری نیز یک کلیوس است.

جهانی‌شدن یعنی تشدید بحران سرمایه‌داری، تعییف سندیکاهای اندوخته‌ای تاریخی طبقه‌ی کارگر، کارمزد کمتر، کار بیشتر و شدیدتر، تقسیم غیرعادلانه‌ی ثروت، تشدید تضاد طبقاتی، منزوی کردن نهادهای سیاسی و اجتماعی که به صورت سازنده و فعال در رقبابت جهانی و جهانی‌شدن شرکت نمی‌کنند، تضعیف عوامل توافق اجتماعی و در نتیجه تشدید تزلزل سرمایه‌داری و دموکراسی. اما جهانی‌شدن برای سوسیالیست‌ها به دو دلیل یک شناس نیز به حساب می‌آید. اول این که، بروزهای جهان‌شمول چپ مانند «سویسیالیسم واقعاً موجود» و مبارزات ضد امپریالیستی برای کسب استقلال ملی، عملاً به بیان رسیده‌اند و سوسیال دموکراسی در یک بحران اساسی به سر می‌برد. دوم این که با جهانی‌شدن بازارهای ارز و وام، بورژوازی از بستر اجتماعی خود معجزاً شده و در نتیجه تفاوت میان بورژوازی ملی و واپسنه‌ی تحلیلی خود را از دست داده است. به این ترتیب اصطکاک‌های تحلیلی مابین چپ‌ها به مراتب کمتر و زمینه‌ی مساعدی برای یک اتحاد گستردۀ و مستقل از جریان‌های ملی و مذهبی میان سوسیالیست‌ها ایجاد شده است. ■

همه متنی به زبان المانی در دفتر ماهنامه موجود است.

رکود اقتصادی سپری شود. در عصر جهانی‌شدن این سیاست اقتصادی دیگر عملی نیست، زیرا افزایش حجم پول سبب تورم، نوسان نرخ ارز ملی با ارزهای معتبر و سلب اعتماد سرمایه‌داران از آن می‌شود. نتیجه‌ی تحقق این سیاست اقتصادی بازار مشترک، عقب‌نشینی دولت در امور اقتصادی، ایجاد پول معتبر و افزایش جذابیت حوزه‌ی تولیدی (توسط ایجاد شرایط کلی تولید) به مقابله با آن می‌پردازند. تحرک نامحدود سرمایه به سه دلیل پروژه‌ی سوسیال دموکراسی را مختل کرده است.

اول این که در دوران امپریالیسم، یعنی زمانی که تحرک سرمایه در چهار جوب مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی صورت می‌گرفت، مقدار کارمزد وابسته به مقدار انبالش ثروت از یک طرف دیگر بود. به عبارت دیگر تقسیم ثروت وابسته به توازن قوا میان سه طبقه غالب اجتماعی، یعنی کارگران (کارمزده) مالکین (راتن)، سرمایه‌داران (سود سرمایه) و دولت (مالیات) صورت می‌گرفت. در دوران جهانی‌شدن تحرک سرمایه به مرزهای ملی به عنوان مرز اقتصادی محدود نمی‌شود و در نتیجه بازارهای وام و ارز نیز جهانی شده‌اند به این ترتیب میار سرمایه‌گذاری آن حداقل سود سرمایه‌ای است که در بازار جهانی وام پرداخت می‌شود. تحت چنین شرایطی، سرمایه‌داران یک میان کارگران و سرمایه‌داران پس از پایان جنگ جهانی دوم ممکن کرده بودند دیگر عمل کرد گذشته‌ی خود را به صورت کامل کاهش کارمزد مستقیم، کاهش کارمزد غیرمستقیم (حقوق بازنشستگی و بیمه)، کاهش کارمزد برای اضافه‌کاری، افزایش شدت کار، تطبیق ساعت‌کار سرمایه‌داری ایجاد کند و از طرف دیگر روابط با ضرورت‌های روند تولید و حدود تقاضای بازار و اقتصادی را میان دولت‌های رقبای تقطیع کرده و سوداگری را در دوران جهانی‌شدن محدود کند.

نکته‌ی سوم فصلان هزمندی غالب جهانی است که از ۹۵ درصد معاملات اوراق بهادر در حراجی‌های سهام جنیه‌ی سوداگری دارند و سرمایه‌داری در این اماکن یک فرم کازینویی یافته است. در سال ۱۹۹۸ بودجه‌ی کشور آمریکا در مجموع ۷۰۰ میلیارد دلار بود، اما در همین سال به طور تقریبی ۴۰۰۰ میلیارد دلار فقط اوراق بهادر معمله شده است. سوداگری در بازار جهانی ارزها به مرتب شگرف‌تر می‌باشد. در همین سال روزی ۱۵۰۰ میلیارد دلار ارز خرد و فروش شده است. قابل توجه است که سوداگری با چنین حجمی در دوران تعادل اقتصادی و نه در عصر بحران رخ می‌دهد. به این ترتیب حراجی‌های سهام، جنیه‌ی بادکنکی گرفته‌اند، زیرا اقتصاد پولی از اقتصاد واقعی مجرزا شده است. برای نمونه در سال ۲۰۰۰ نرخ رشد دوم محدودیت «دولت رقبای» برای مقابله با بحران اقتصادی می‌باشد. در دوران امپریالیسم دولت رفاه با افزایش حجم پول به عنوان خریدار کالاهای در بازار شرکت می‌کرد تا این که دوران

برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی

روند‌های اقتصادی عملی

ال‌کمپل

برگردان: البرز دماوندی

سوسيالیست‌ها می‌دانند که از نامطلوب و ناممکن بودن گذشتگان اولیه و مشهور این دیدگاه مارکس (۱۸۴۵) به بالام (۱۸۶۷) کاتلتسکی (۱۹۱۷) به بوخارین و بوبریوسکی (۱۹۱۹) و نویرت (۱۹۱۹) بودند. تنها ممکن اواخر بود که کسانی چون هوین (۱۹۴۱) به آلبرت و هائل (۱۹۹۷-۱۹۹۱) به کشات و کترل (۱۹۹۲، ۱۹۹۵) (۱۹۹۷) و لاپسمن (۱۹۹۹) را پیشنهاد کردند که دموکراتیک سوسيالیستی دو عنصر اساسی و متمایز شناخته می‌شود روندهای برآمده نهادی کترل دموکراتیک توسط مردم یعنی از راه گفتوگویان هایی که مردم خود بخشن از آن‌ها محسوب می‌شوند و روندهایی که هدف آن هماهنگی آگاهانه کترل و برنامه‌ریزی اقتصادی است. این مقاله به خاطر محدودیت جا، به روند‌های نوع دوم می‌پردازد. اما این به معنی آن نیست که موافق باوردارد که صراحت بخشیدن به هماهنگی کترل و برنامه‌ریزی در پروندهای تصمیم‌گیری و مشاورت هستند. پیش از آنکه بتوانیم روند‌های اقتصادی را (در صورتی که لازم باشد) روندهای دموکراتیک و مشاورتی را (با بحث بگذران) باید هنف‌هایی را مشخص کنیم که این روندهای قوی‌تر است آن‌ها را عملی کننده تا میاری برای داوری در باره‌ی بدیل هایی که علیه این مدل پیش نهاده می‌شود فراهم سازیم.

هدف‌های سوسيالیسم

هدف اساسی سوسيالیسم در انتزاعی ترین و گسترده‌ترین سطح عبارت است از: «رشد انسانی»، «توسعه‌ی توائی انسان» یا «تأمین شرایط برای شکوفایی توائی‌های بالقوه‌ی فرد». در سطحی کم تر انتزاعی، خودحکومتی (یا به بیان ساده «نمودگانی»)، برآبردی و همبستگی هدف‌هایی هستند که در مورد آن هابسیار نوشت و گفته می‌شود. هدف‌های مشخص تر دیگری برای نیل به امثال های عمومی تروجود دارد مثل اهداف رایج نظیر ملی کردن وسائل تولید (تا پیش از دوران آخر سوسيالیسم بازار) که به منظور نیل به برآبردی و خودمدیریتی در اقتصاد در نظر گرفته شده‌اند. برخی نویسندهای گان نیز فهرست دیگری از هدف‌ها را ویژگی سوسيالیسم می‌دانند. هدف‌هایی چون «فردیت» و «زندگی خصوصی» (وابسکف)، «آزادی» و «خدمختاری» (شوایکارت) و «تنوع» (آلبرت و هائل). اما هنوز هم به هدف‌های سنتی پیش از استناد می‌شود اخیراً پیش از مدل‌های سوسيالیستی از جمله مدل برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی که در بالا به آن اشاره شد، حمایت از محیط زیست را به عنوان هدف مهم جزء مولفه‌های خود آورده‌اند. همانگی، کترول و برنامه‌ریزی آگاهانه‌ی اقتصادی ما در اینجا شناخته پیش‌نهاد شخص را پیامون قانون‌ها و روندهای مربوط به کترول، همانگی آگاهانه و برنامه‌ریزی دموکراتیک اقتصاد مورد بحث قرار می‌دهیم. جنبه‌های دیگری نیز هست که باید به مطرود کامل بررسی کرد اما در محدودی فرست من همین پیش‌نهادها می‌گنجد و به منظور ارایه‌ی تصویری از خصلت علم مدل پیشنهادی ما کافی‌اند. برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی در سه جنبه اساسی با بازار تقویت دارد. این سه جنبه عبارت‌اند از:

۱. چه زیست تولید می‌شود.
۲. درون داده‌ای لازم و کار انسانی چگونه به روند تولید منتقل می‌شوند.
۳. آنچه تولید می‌شود چگونه و به چه شیوه توزیع می‌شود.

در نظام سرمایه‌داری نوع تولید به وسیله‌ی شرکت‌هایی که در جستجوی دست‌یابی به حداقل سود هستند، تعیین می‌شود. آن‌ها با تبیت از قوانین بازار، به تقاضاهای مستقیم یا غیرمستقیم پاسخ می‌دهند که تصور می‌کنند حداقل سود را دربر دارند. قوانین بازار فضای تصمیم‌گیری شرکت‌ها را پیامون تولید فرآهم می‌آورند. در این نظام هیچ گونه ادعایی ناظر بر کترول دموکراتیک بر اقتصاد وجود ندارد.

* (تصمیم‌گیری‌های پارامتری به آن نوع از تصمیم‌گیری اطلاق می‌شود که وظیفه حل تضاد منافع کارگاه با منافع خارج از کارگاه را به همراه دارد).

روند چهارم ارایه شد. افزون بر این، تصمیم‌های مربوط به مصرف جمعی و مقدار و ماهیت خدمات اجتماعی را (که در بالا در موردشان بحث شد) باید به همان شیوه اتخاذ کرد.

روند پنجم؛ تعیین نوع سرمایه‌گذاری، مصرف جمعی و خدمات اجتماعی را دولت یا هیات‌هایی که به شیوه‌ی دموکراتیک انتخاب شده‌اند تعیین می‌کنند تا در پیش‌برد این گزینش‌ها الوبت‌های اعضای جامعه را به بهترین نحو بازتاب دهند.

اظهار نظر اول؛ پکی از بحث‌های جاری در مدل‌های اقتصاد سوسیالیستی به رابطه‌ی میان تمرکز و عدم تمرکز در تصمیم‌گیری مربوط می‌شود. مدل من به روشنی هر دو را شامل می‌شود. مساله‌ی مهم این است که معیارهای تصمیم‌گیری‌های متتمرکز یا غیرمتتمرکز کدام‌اند؟ نیاز به هماهنگی دال برآنست که سطحی از تمرکز لازم است. اگر هر کسی یک اتومبیل بخرد آن هم به این دلیل که در وضعیت جاده‌های کوئی با اتومبیل زودتر از اتوبوس به محل کارش می‌رسد، جاده‌ها از ماشین‌های شخصی انبالشته می‌شوند و مردم به جایه‌جایی سریعی که در نظر داشته‌اند دسترسی پیدا نمی‌کنند. در این مورد عدم تمرکز نمی‌تواند مردم را در انتخاب گزینش‌های شان متعاقد سازد. اگر بیست کارخانه‌ی فولادسازی کشور در نظام بازار سوسیالیستی مشاهده کنند که فولاد بسیار بیش از قیمت تولید آن بفروش می‌رسد و بنابراین تصمیم بگیرند تولید خود را دوپلیر کنند تا از سرمایه‌ای که به کار گرفته‌اند سود بیشتری به دست آورند، بازار تولید فولاد اشباح می‌شود و فولاد دیگر از هزینه‌ی تمام شده‌ی آن گران‌تر فروخته نمی‌شود و سرمایه‌گذاران به هدفی که برای آن سرمایه‌گذاری کرده بودند دست نمی‌یابند و جامعه متعاقد خود را هدر داده است. دلیل اصلی عدم تمرکز، صرف‌نظر از مساله‌ی خودگردانی نهادهای جمعی که مردم خود بخشی از آن هستند، عبارت است از دست‌یابی به اطلاعات مفصل و ضروری. اگر به فهرست تصمیم‌های مربوط به تولید بالا نگاه کنیم، بی‌می‌بریم که کارگران شاغل در بنگاه‌ها کسانی هستند که داشش ضروری برای اتخاذ سیاری از تصمیم‌گیری‌ها را در اختیار دارند.

چنین اطلاعاتی را در عین حال، می‌توان به مرکز انتقال داد همان‌طور که سال‌ها در مورد بسیاری از این قبیل تصمیمات در اقتصاد به طور بوروکراتیک برنامه‌ریزی شده‌ی اتحاد جماهیر شوروی چنین می‌گردد. اما بسته به اینکه چه نظام تشییعی ای برای مردم در نظر گرفته شود، امکان این هم هست که عمل اطلاعات نادرست به مرکز داده شود؛ همان‌گونه که در واقع چنین وضعیتی به مساله‌ی بزرگی در اتحاد جماهیر شوروی تبدیل شد و ارزش تصمیماتی را که مرکز می‌گرفت بسیار پایین می‌آورد.

جایگاه تصمیم‌گیری‌ها در درجات مختلف بین تمرکز یا عدم تمرکز را باید ماهیت تصمیمی که در دست بررسی است تعیین کند. تصمیماتی که برای نیل به نتایج اجتماعی بینهای نیاز به هماهنگی گسترش دارد باید به اندازه‌ی کافی متتمرکز باشند، اما تصمیماتی که به اطلاعات مفصل و گسترش دیگری محدود نیاز دارند و به هماهنگی نیازی مبرم ندارند باید به اندازه‌ی کافی غیر متتمرکز باشند. اظهار نظر دوم؛ اغلب کسانی که پیرامون اقتصاد سوسیالیستی پس از سرمایه‌داری غیر بازاری قلم زده‌اند، به اهمیت رشد انسانی واقعی در راستای دگرگونی عمیق در ماهیت کار تاکید ورزیده‌اند. کنترلی که طبق روند سوم به شوراهای کارگران واگذار می‌شود متناسب این دگرگونی عمیق است که جای بحث آن در اینجا نیست اما مهم است بر اساسی بودن این روند در تحول سوسیالیستی تاکید شود. هر چهار مدل بالا به این امر اشاره دارند. این تحول در آثار دوین (۱۹۸۸) و آبرت و هائل (۱۹۹۲) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

اکنون به تصمیماتی می‌پردازم که در هر اقتصادی که با تقسیم کار و مبادله

متلا فرض کنیم مردم رای می‌دهند که ده درصد سرمایه‌گذاری و نود درصد مصرف شود و در پیوند با مصارف جاری سی درصد به خدمات اجتماعی، پانزده درصد به مصرف جمعی، پنج درصد به مخارج اجرایی دولت و پنج‌ده درصد تولید ناخالص ملی را شامل می‌شود که بر طبق آن ده درصد به سرمایه‌گذاری، بیست و هفت درصد به مخارج اجتماعی، سیزده و نیم درصد به مصرف جمعی، چهاردهن درصد به مخارج دولتی می‌رسد به طوری که در مجموع چهل و پنج درصد برای خدمات و کالاهای مصرف فردی باقی می‌ماند. این امر تصمین می‌کند که مقدار پولی که در اقتصاد برای خرید کالا و خدمات مصرفی موجود است دقیقاً مساوی است با ارزش کالاهایی که خریده می‌شود و بنابراین دلیل وجود نثارد که تورم ناشی از بالا بودن تقاضا (۴) و کاهش ارزش «بیول» پیش آید. (۵)

هدف دوم؛ کنترل دموکراتیک بر تصمیمات اقتصادی خرد (یا در سطح بنگاه‌ها)؛ مدل‌های سنتی سوسیالیستی در این باره که در کجا باید تصمیمات اقتصادی خرد گرفته شود با یکدیگر تفاوت دارند. مخصوصاً در این مورد که آیا برخی تصمیمات را باید در سطح یک بنگاه (در شوراهای کارگری) یا در سطح فرابنگاهی و به دست برنامه‌ریزانی که مکالم بیشتری را نمایندگی می‌کنند یا شاید هم در سطحی ملی گرفت، اختلاف وجود دارد. معیارهای عام تصمیم‌گیری را در روند زیر توضیح می‌دهم:

روند سوم؛ تصمیماتی که تاثیرات آن غالباً به شرایط درون محل کار مربوط است، توسط شوراهای کارگران کارخانه اتخاذ می‌شود.

روند چهارم؛ بخش‌هایی از جامعه که نیروی گستره‌تر از نیروی کار محیط کارگاه‌ها را در بر می‌گیرند، باید در هر نوع تصمیم‌گیری تولیدی که بر زندگی آن‌ها اثر می‌گذارد شرکت کنند. این تصمیمات را دولت یا هیات‌هایی که به شیوه‌ی دموکراتیک انتخاب شده‌اند اتخاذ می‌کنند و گزینش خود را به گونه‌ای پیش می‌برند که به بهترین وجه انعکاس اولویت‌های آحاد جامعه باشد.

درک این که چنین امری تا چه حد خودگردانی را در زندگی مردم افزایش می‌دهد اهمیت دارد. دو مجموعه تصمیمات زیر که در حال حاضر مالکان سرمایه در اتخاذ آن‌ها نقش تعیین‌کننده دارند، تحت اداره‌ی روند سوم قرار می‌گیرند و مجامعت اشتراکی کارگاه‌ها مسؤول آن‌ها خواهد بود:

مجموعه‌ی نخست؛ رابطه‌ی کارگران با جامعه کارگاه - استخدام و اخراج، اضباط در محیط کار، ارتقای شغلی، ارزش‌گذاری و آموزش، نقل و انتقال‌ها و مرخصی‌ها، اطلاعات داخلی و سیستم‌های ارتاطی، روندها و قوانین مربوط به رسیدگی اداری، شکل تشکیلاتی، گستره و ماهیت سرپرستی.

مجموعه‌ی دوم؛ رابطه‌ی کارگران با یکدیگر و با مشخصات فیزیکی کار-کنترل کیفیت، شرایط کار، روش‌های پرداخت پاداش، نگهداری ماشین‌آلات و تجهیزات، شیوه‌های کار، سازمان‌دهی وظایف سنجن، تقسیم مشاغل، گردش مشاغل، تنوع وظایف سنجن و امثال آن، برنامه‌ریزی، توزیع‌ها و انتصاب‌های کاری، نوع و سطح کنش متقابل کارگران، کاربرد تکنیک (که بر محیط فیزیکی تاثیر جدی نمی‌گذارد)، و انگیزه‌های غیرپولی. تصمیمات دیگری هستند که مستقیماً بر بخش‌های گستره‌تری از جمیعت تأثیر می‌گذارند به عنوان نمونه، کاربرد تکنولوژی را در نظر بگیرید که احتمالاً محیط زیست مجاور را آسوده می‌کند یا به آسودگی کشور یا جهان به نحو چشم‌گیری می‌افزاید. در این‌جا گسترش خودگردانی در جاهایی که محیط زیست به نحو بارزی تحت تاثیر قرار می‌گیرد نیاز به تصمیم‌گیری در سطحی فرا بنگاهی دارد، یعنی به گونه‌ای که در

ویژه‌ای دارد. همان طور که ناقدان بارها گوشزد کردند، اقتصاددانان توکلایستی عوامل خارجی را نادیده می‌گیرند. مثلاً یک روند تولید می‌تواند محیط را آلود کرده و به سلامتی میلیون‌ها انسان آسیب برساند. قوانین بازار به شرکتها اجازه نمی‌دهند برای بهبود محیط زیست حتی اگر تمايلی داشته باشند پول خرج کنند زیرا چنین کاری قیمت‌ها را بالا برده و سهم شرکتها را در بازار و سودشان را کاهش می‌دهند. در نظام برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسیالیستی راه حل ساده ایجاد می‌کند که بنگاه صنعتی هر نوع آسیب زیست محیطی از روند تولید را بر طرف کرده و هزینه‌ی آن را به متابه بخشی از ساختار هزینه که ناشی از آن تکنولوژی است در نظر گیرد.^(۲) توجه داشته باشیم عوامل محیطی تاثیراتی وسیع‌تر از حیطه‌ی کارگاه‌ها دارند و بر انسان‌هایی غیر از کارگران اثر می‌گذارند و بنابراین، آن حد از حفاظت محیط زیست که ضروری است خود مساله‌ای دیگری است که باید فرتر از سطح بنگاه‌ها در مورد آن تصمیم‌گیری شود. متخصصانی که بهشیوه‌ی دموکراتیک انتخاب می‌شوند با مردمی که تحت تاثیراتی عوامل مغرب محیط زیست قرار دارند، باید سطح غیر زبان‌آور محیط زیست را تعیین کنند.

روند نهم «یک شورای سرمایه‌گذاری» که بهشیوه‌ی دموکراتیک تعیین شده است، جهت توسعه‌ی سرمایه‌گذاری را (یا سرمایه‌برداری) جهت انقضای تولید مطابق با تفاوت نسبی بین قیمت مبادله و قیمت تمام شده تعیین می‌کند. همه‌ی کالاهای سرمایه‌ای به تمام مردم تعلق دارد نه به کارگاهی که آن را به کار می‌گیرد.

ارزش مبادله نشان دهنده‌ی آنست که مردم از زمان کاری که برای تولید صرف کرده‌اند چه میزان آنرا مایل‌اند برای خرید یک کالا بپردازند یا به طور کلی چه مدت زمانی حاضرند برای تولید آن کالا کار کنند. ارزش تمام شده انکاس مقدار کار اجتماعی است که برای تولید یک کالا انجام می‌گیرد. هر چه تفاوت نسبی بین این دو در پیوند با یک کالای معین زیادتر باشد، جامعه از تولید بیش تر آن کالا زیادتر بهره می‌برد. به خاطر داشته باشیم که کل مقدار سرمایه‌گذاری از پیش بهشیوه‌ی دموکراتیک مشخص شده است، به طوری که راه کارهای سرمایه‌گذاری که در روند نهم به آن اشاره شد، در این مرحله مشخص کننده‌ی آنست که چه مقدار از آن سرمایه‌گذاری به حساب هر بنگاه گذاشته می‌شود تا تولید خود را گسترش و ارزش مبادله را کاهش دهد و تفاوت بین قیمت تمام شده و ارزش مبادله را کم کند.

روندهش: محاسبه قیمت تمام شده کالای سرمایه‌ای همانند دیگر کالاهاست. به یاد داشته باشیم که شورای سرمایه‌گذاری هر ساله بخشی از تولید ناخالص داخلی را جهت سرمایه‌گذاری دریافت می‌کند و زمانی که چگونگی تخصیص آن را معین کرد، همان طور که در روند نهم توضیح دادم کالای سرمایه‌ای را از تولید کنندگان آن به قیمت تمام شده می‌خرد و در بین کارگاه‌ها توزیع می‌کند. زمانی که یک کالای سرمایه‌ای به کارگاهی واگذار شد اجاره‌ای برای آن تعیین می‌شود. این اجاره به منظور بازپرداخت هزینه‌ی کالای سرمایه‌ای است که به شورای سرمایه‌گذاری واگذار شده است و برآورد زمان لازم جهت استهلاک کامل آن. (این استهلاک شامل خرابی و فرسایش یا کهنه‌گی است)

در رابطه با سازوکار ارزش که هم اکنون توضیح داده شد. تذکر مهمی ضروری است که عبارت است از روند دیگری که نیروی محركاًش نگرانی از بعزم رو به افزایش محیط زیست است. اگر هزینه‌ی کالاهایی که از منابع کم پایبند می‌باشد (مثلاً ماهی یا الوار) طوری باشد که تقاضا برای

سروکار دارد جنبه‌ی اساسی دارند. این تعیین‌ها عبارتند از: دستمزدها، قیمت‌ها، سرمایه‌گذاری و بارند توجه داشته باشید که تحت نظام سرمایه‌داری همه‌ی این‌ها (به لحاظ مفهومی) با راحل‌های ساده (الگوریتم‌ها) تعیین می‌شوند راه حل‌های که هدفشان به حداقل رساندن سود بینگاه است راحل‌های این چهار کمیت هر چند تنها عوامل موثر نیستند، لاما در همانگ کردن برناصریزی دموکراتیک سوسیالیستی همانگونه که قبل مشاهده کردیم، نقش مهمی ایفا می‌کند. کالاهای و خدمات تولید شده، قیمت‌های مبادله‌ای مشخصی دارند و همان طور که مشهود است نسبت این قیمت‌ها مقدار کالای مبادله شده را در مقابل کالاهای یا بول تعیین می‌کند. قیمت‌های مبادله به یقین، به گونه‌ای تعیین می‌شود که بین عرضه و تقاضای کالاهای بولزن ابعاد گنبدی که بول مازاد نشان دهنده زمان انسانی هدر رفته یا مبالغه ضایع شده‌ای است که می‌توانست برای رشد بیش تر انسان مورد استفاده قرار گیرد. لاما این نیاز که قیمت معین عرضه برای راه حل صفت جنبه‌ی ریاضی مسأله را منتفی نمی‌سازد، مثلاً اگر با قیمت معین عرضه و تقاضا برای بودند و تولید گنده‌گان تعیین می‌گرفتند تولیدات بیش تری در پیوند با هر قیمت بالقوه‌ی عرضه کنند، در آن صورت قیمتی که بر طبق آن عرضه و تقاضا مسلوب بود، سقوط می‌کرد. مساوی بودن عرضه و تقاضا به خودی خود تعیین گنده‌ی قیمت نیست.

ارزش مبادله نشان دهنده‌ی آنست که مردم از زمان کاری که برای تولید صرف کرده‌اند چه میزان آن را مایل‌اند برای خرید یک کالا بپردازند یا به طور کلی چه مدت زمانی حاضرند برای تولید آن کالا کار کنند

مدت زمانی حاضرند برای تولید آن کالا کار کنند

هدف سوسیالیستی برای برای بدین معناست که اگر یک فرد ساخته‌ای معینی را به تولید اجتماعی اختصاص دهد می‌تواند در ازای آن کالا و خدماتی به دست آورد که دیگران با صرف همان تعداد ساعت کار تولید کرده‌اند در این معنا برای وقت هر کس لوزش برای قابل شمامیم، روندهای تعیین دستمزد، قیمت و سرمایه‌گذاری که در زیر معرفی می‌شوند در مجموع دست‌یابی به این روی گرد برای طبله‌ای کار انسان را می‌سرم. از دشمن: هر کس به همان مقدار زمان که در کار اجتماعی شرکت داشته است از کار اجتماعی دریافت می‌کند. واضح است که مهم نیست ما این دستمزد را پاینده دلار در ساعت نام‌گذاری کنیم یا یک اعتبار کاری در ساعت. روند هفتم: هر کالایی دو قیمت خواهد داشت، یک قیمت برای مبادله است که علاوه بر آن مبادله صورت می‌گیرد و دیگری قیمت تمام شده. روند هشتم: قیمت یک کالایی مصرفی، کالایی سرمایه‌ای، یا کالایی واسطه، عبارت خواهد بود از مجموعه‌ی آن که باید به کارگران پرداخته شود و قیمت تمام شده کالاهای واسطه که به مصرف کالاهای سرمایه‌ای می‌رسد. (به سرمایه‌گذاری زیر توجه کنید)

بدین ترتیب به یک تفاوت اساسی بین این سیستم و سیستم بازار می‌رسیم. این تفاوت در پیوند با تخریب محیط زیست است که امسروزه شاهد آن هستیم اهمیت

روند چهارده: «کار نامطلوب» (منظور کارهای دشوار است) ارزش بیشتری در قیاس با کارهای دیگر در یک واحد زمان مثلاً یک ساعت خواهد داشت و میزان آن طوری تعیین می‌شود که نسبت تعداد افرادی که می‌خواهند کار معینی را انجام دهند با ساعات کار اجتماعاً مطلوب تولید اجتماعی خوانانی داشته باشد. البته این مورد با رسالت کار اجتماعی مطلوب تولید اجتماعی خوانانی دارد. ولی از اینجا که

تعیین میزان حقوق برای کار در خانه نیاز به بحث اجتماعی دارد، در حالی که یک نفر خوابیده است، دیگری از کودک نگه‌داری می‌کند. همین روند بر این، ماهیت نگه‌داری از کارهای اجتماعی دیگر متفاوت است. این امر تحت نظام سوسيالیستی در مقایسه با وضعیت کنونی
بی تردید تغییرات اساسی خواهد کرد

خرید آن بیشتر از عرضه باشد و نتوان علی دورهای به آن پاسخ داد، منابع کاهش پیدا می‌کند. چنین وضعیتی گذشته از تأثیر اقتصادی که بر جای می‌گذارد، به لحاظ زیست محیطی غیر قابل قبول شمرده می‌شود.

روند پانزدهم: بر قیمت تمام شده منابع قابل بازسازی که در معرض بهره‌برداری بیش از اندیشه قرار دارند، تعریف خواهند گذاشت تا میزان آن را طوری افزایش دهند که تقاضا از سطح تولیدی که به لحاظ زیست محیطی قابل پذیرش است تجاوز نکند. همین روند را در مورد منابعی که قابل بازسازی نیست نیز به کار می‌برند. در چنین موردی سطح تولید را طوری تعیین می‌کنند که نرخ فرسایش منجمله نرخ صفر (اگر خواسته باشند) به گونه‌ای اجتماعی قابل قبول تعیین شود.

این روند، البته برای دولت درآمدی بهمراه خواهد داشت که می‌تواند آنرا مثلاً برای کاهش مالیات‌هایی که برای اداره امور خود لازم دارد مورد استفاده قرار دهد اما استفاده از این درآمد اهمیت جاتی دارد. بدون این درآمد سیستم درآمدها و مخارج متوازن است و حد تعریفها به منظور حفاظت از محیط زیست نیز در نظر گرفته می‌شود.

سیزدهم بازدهی بنگاه را بررسی کنیم. مدام که قیمت تمام شده از قیمت مبادله پایین تر باشد بیان کر آن است که مردم مایل‌اند ساعت‌های بیشتری از وقت خود را به تولید اجتماعی اختصاص دهند، یعنی بیش از آن‌چه جامعه در واقعیت امر برای تولید آن کالا نیاز دارد.

روند دوازدهم: بنگاهها بازدهی خود را (برای مقدار سرمایه موجود) تا زمانی که هزینه‌ی نهایی تولید واحد دیگری پایین تر از لرزا مبالغه‌ای است که برای کالای خود دریافت می‌کنند، گسترش می‌دهند. (۷)

در ضمن به این نکته نیز توجه کنید که در مواردی، مقدار زیادی از تولید سرمایه داری در صنایع انحصاری انجام می‌پذیرد و روند برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی نخست، برآوری اجتماعی مهمی فراتر از نظام سرمایه داری و (سوسيالیسم بازار) دارد. دوم، در مقایسه با آنچه تحت نظام سرمایه داری صورت می‌پذیرد، این روند معرف «حاکمیت واقعی مصرف کننده» است. (مقدار نسبی کالاهای مصرفی تولید شده با تمایل مصرف کنندگان برای مبادله کارشان تناسب دارد)

درست همان طور که برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی می‌پذیرد که مردم در مقدار مصرف کالاهای و خدمات اجتماعی متفاوتند، این مدل اینرا هم قبول دارد که مردم در چگونگی و میزان کاری که مایل‌اند انجام دهند اولویت‌های متفاوتی قایلند. بحث این روند را می‌خواهم با اشاره‌ی گوئله به چهار مساله دیگر به بایان برم، یعنی روندهایی که گزینش‌های مردم را در پیوند با چگونگی کارشان افزایش می‌دهند.

روند سیزدهم: (توازن کار با اوقات فراغت) مردم هر تعداد ساعتی که مایل‌اند

می‌توانند کار اجتماعی انجام دهند. اهمیت این امر از آن رو است که پاسخی است به مجموعه‌ی خواستهایی که مردم در پیوند با توازن بین کار و اوقات فراغت (یا حتی گلار اجتماعی یا گلار خردی) خود دارند صرفنظر از مساله‌ی نسبت‌رسی به خدمات رایگان از قبل آموزش و پرورش و مراقبت‌های بهداشتی در مورد اشخاصی که حداقل کار اجتماعی را انجام می‌دهند یا هیچ کار اجتماعی، انجام نمی‌دهند افرادی که ترجیح می‌دهند باز هم کمتر کار کنند از کار جمعی به همان اندازه سهم می‌برند که در آن شرکت دارند در این معنا آن‌ها مشکل اجتماعی به بار نمی‌آورند. به پادشاهی باشیم که توازن بین کار با اوقات فراغت در عین حال توازن بین مصرف زیاد یا کم کالاهای اجتماعی نیز هست، امری که مردم در پیوند با آن اولویت‌های متفاوتی دارند.

توازن بین حقوق برای کار در خانه را شغل‌هایی به ویژه نامطلوب را شامل می‌شود. جلب افراد به کارهای نامطلوب است که به نظرم فایده‌ی این کار از بی‌آمنی‌های غیربرابری خواهانه‌ی این روند بیشتر است. با این همه روند برآوری طبله شماره‌ی ۶ به مثابه اصلی ترین هدف باقی می‌ماند و برای آن که بتوان به طور مداوم به آن تزدیک شد نیاز به روند پانزدهم داریم:

روند پانزدهم: هر چه ضریب شدت کار مخالف نامطلوب بالا باشد، باید فعالیت‌های تحقیقاتی بیش تر و سرمایه بیشتری در بازسازی و تغییر این مشاغل اختصاص داده شود تا نامطلوب بودن آن‌ها را کاهش دهند و یا با مکانیزم کردن آن کارها را از بین ببرند این امر با مرور زمان در راستایی پیش می‌رود که هر نوع ضریب شدت کار نامطلوب و نایابری ساز را به ارزش استاندارد واحد تبدیل کند.

روند شانزدهم: به جنبه‌ی متفاوتی از کار مربوط می‌شود. روند شانزدهم: (هزینه‌ی مراقبت از فرزندان). هزینه‌ی هر کار اجتماعاً مفیدی که از طرف جامعه تعیین شود و خدمات مصرفی تولید کند، به عهده‌ی جامعه است. جامعه این هزینه را باید مطابق با مطلق پاداش برای سهم اجتماعی کاری که مردم به عهده‌ی پهداشی و آموزش و پرورش پیش‌بینی کرده‌اند همین منطق را باید در پیوند با پرورش فرزندان به کار گرفت. جامعه باید به افرادی که به این کار مشغول‌ند حقوق بپردازد.

در این رابطه مسائل بسیاری مطرح است: تعیین میزان حقوق برای کار در خانه نیاز به بحث اجتماعی دارد در حالی که یک نفر خوابیده است، دیگری از گوادگ نگهداری می‌کند، لفزون بر این ماهیت نگهداری از کودک با ماهیت بسیاری از کارهای اجتماعی دیگر متفاوت است. این امر تحت نظام سوسيالیستی در مقایسه با وضعیت کنونی بی تردید تغییرات اساسی خواهد کرد. از این گذشته، همه اینها جزیئی است که اشخاصی که با آن سرو کار دارند باید آن را تعیین کنند. در اینجا نکته این است که پرورش نسل آتی به‌وضوح یک فعالیت اجتماعی کملأ ضروری است و به این ترتیب باید آن را به همین شکل به رسمیت شناخت. شیوه‌ی برخورد با این مساله در نظام‌های غیربازاری با برخورد نظام‌هایی که مبتنی بر بازارند متفاوت خواهد بود. (۸)

۱- هدف از کاربرد عبارت برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی متصایز ساختن آن هم از دیدگاه‌های متداول مربوط به سوسيالیسم بازار است و هم از سوسيالیسم بوروکراتیک که در شوروی، چین و دیگر اقتصادهای برنامه‌ریزی شده وجود داشته و دارد و عمدتاً باعتبار شدائد و اژه «دموکراتیک» شکل مختصر «دموکراتیک و مشارکتی» است و اژه «برنامه‌ریزی» خلاصه «هماهنگی، کنترل و هدایت آگاهانه» است. سر اژه دقیق‌تر نیز جای زیادی می‌گیرد، تاشه اگر نخواهید در بحث‌های مربوط به بدیل سوسيالیستی در مقابل سوسيالیسم بازار و اژه کامل آنرا بنویسیم.

۲- در عین حال که آمن (Ollman)، (۱۹۷۹، ۱۹۸۸) تلاش نمی‌کند مدل از برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی ارایه دهد نوشه‌های او پیرامون مسائل نهادینه بازار در سوسيالیسم در پیوند با بحث جاری دارای اهمیت است.

۳- در این مقاله نه می‌توان به تفصیل به روندهای پیش‌نهادی پرداخت و نه قصد آن را دارم، زیرا راه‌های گوناگونی برای این کار وجود دارد. ظاهراً این روندهای پیش‌نهادی معمول در می‌آیند. مثلاً در خصوص این روند لازم نیست هر سال از همه خواست تا در صدهای دقیق همه مقولاتی را که ترجیح می‌دهند تعین کنند و سپس آن گزینش‌ها و اولویت اجتماعی را مشخص کنند؛ بلکه هر سال مردم می‌توانند با سطح‌هایی که سال پیش مورد استفاده بوده است شروع کنند و پسنه طور ساده به یک پیش‌نهاد رای دهنده و یک سطح را کمی افزایش یا کاهش دهنده یا در میان سطح باقی گذارند. این کار با مرور زمان سطوح را به وضعيت‌های اجتماعی مطلوب می‌رساند و انتظای آن‌ها را با دگرگونی‌های موجود در الیوت‌های اجتماعی ممکن می‌سازد.

۴- در واقع دلیل در کار نیست که تورمی به وجود آید. اما این قضیه وقتی روشن می‌شود که در زیر شیوه گذاری پرداخت دستمزدها را بررسی کنم.

۵- پول در گردش را باید شیع پول یا پول کاذب نامید، به این دلیل که در اینجا همان نقش پول در نظام سرمایه‌داری را بازی نمی‌کند پسنه در گردش سرمایه و روند انتقال ارزش که کارگران در پیوند با مالکان سرمایه ایجاد می‌کنند به دلیل کمی جا نمی‌توانم پیرامون ماهیت پول منعوی در برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی به تفصیل بحث کنم؛ محض سادگی کار و درکی که از اهمیت آن دارم، صرف‌آسم آنرا پول من گذارم.

۶- البته یک جامعه سرمایه‌داری نیز می‌تواند چنین قانونی را تصویب کند، اما این قانون بخودی خود از اختصار بازار به معنای بازار خارج است و نشان‌دهنده تصمیم‌گیری اجتماعی مستقیم است، که غصیری غیربازاری است، در این مورد مشخص تبیین سطح قابل قبول الودگی محیط زست است که خود عنصری از برنامه‌ریزی است. افزون بر این، در یک جامعه سرمایه‌داری که نیروی محركه ان سود بندگاه‌های متفرد است، انگیزه جهت طفره رفتن از چنین قانونی قوی است. در جامعه سوسيالیستی جایی که بندگاه‌ها و کارگران آن خود را بخشی از کل روند اجتماعی تولید می‌دانند و بر درک نیاز به چنین هماهنگی بنا شده است. هماهنگی‌ای که با برنامه‌ریزی به وجود می‌آید و بنابراین انگیزه‌ای برای طفره رفتن از چنین قوانین در بین نخواهد بود.

۷- به منظور اجتناب از مسائلهای که اقتصادهای بوروکراتیک برنامه‌ریزی شده با آن روبرو بودند، این اقتصاد تحت برنامه سفت و سختی قرار نماید و بندگاه‌ها سطح مشخصی از موجودی بهینه را برای همه تولیدات خود حفظ خواهند کرد اگر سطح موجودی آغاز به کاهش کرد، در آن صورت از ارش میانده را اندک افزایش می‌دهند. در صورتی که قیمت از هزینه نهایی بالاتر باشد، تولید افزایش داده می‌شود و بدین ترتیب موجودی‌ها را به سطح مطلوب خود می‌رسانند (واز تکنیکی ناشی از ضریبه تقاضا که در اقتصاد بسته به وجود می‌آید اجتناب می‌شود). اگر تغییر تقاضا دایمی باشد موجب افزایش دایمی قیمت می‌شود و سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد تا آنرا به قیمت تمام شده برساند. اگر ضریبه ناشی از تقاضا موقوف باشد در آن صورت به پایان گرفتن این ضریبه موجودی‌ها به تدریج افزایش پیدا می‌کند و با مکوس شدن اقتصادات بالا به وضعيت اولیه بازگشت پیدا می‌کند.

۸- مراقبت بهداشت و آموزش و پرورش مجازی حق تحقیق نظام سرمایه‌داری که پشتونه آن مالیات است ممکن است، هر چند این امکان با انگیزه سودی که کانون اصلی اقتصاد بازار را تشکیل می‌دهد در چالش است و معمولاً به کمک استدلالات مربوط به عوامل پیروزی می‌توان از آن دفاع کرد پرداخت حقوق برای پرورش فرزندان در خانواده را نمی‌توان در مورد کودکانی که از آن‌ها مراقبت می‌شود به کار گرفت مگر آن که آنرا تا حدانچه پیش برد که تدارک «کارگران خوبی‌تر اینده» را شامل شود. در عمل پرداخت حقوق برای مراقبت از کودک در خانه در اقتصادهای سرمایه‌داری بسیار نادر است و این خود بازار کنترل اگاهانه و جمعی ندارند. رشد کامل‌تر انسانی لازماً فرا رفتن از بازار به پایتاب دهنده شکل حتی پزرگ تر ادغام این پدیده در اقتصادی است که کانون آن را سودجویی تشکیل می‌دهد.

من در این مقاله به این انتقاد متداول که بدون وجود بازار، اقتصاد سوسيالیستی در عمل ناممکن است پاسخ دادم. در این بررسی یک «اقتصاد کامل برای انسان» عرضه نکردام. مردمی که در چنین جامعه‌ای زندگی می‌کنند پیش‌نهاد تلاش می‌کنند، جامعه‌ی انسانی تری به وجود آورند. چنین جامعه‌ای نسبت به جامعه‌ی سرمایه‌داری به لحاظ تکامل اقتصادی انسانی یک گام به پیش است، همان‌گونه که سرمایه‌داری و دیگر نظامها در زمان خود (در ابتداء معنی) کامه‌های به جلو بودند هم چنین واضح است تحول از سرمایه‌داری به برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی یک روند تکاملی به شمار می‌آید. به عنوان توضیح در اینجا به یکی از جنبه‌هایی که در بالا بررسی کردام یعنی چگونگی مساله‌ی گذار به برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی می‌پردازم.

من توضیح دادم که هدف از برابری ملای در سوسيالیسم عبارت است از پرداخت برابر برای زمان کار برابر. اگر دولتی متعهد به برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی فردا به قدرت به رسن روش است که اکثریت زحمت‌کشان با برای اکید دستمزد همه‌ی کارهایی که به لحاظ اجتماعی مفیدند، موفق نباشند. تحمیل یک نظام دستمزدی برابر طبلانه سفت و سخت به وسیله‌ی یک «کوکومت خیرخواه» برخلاف خواسته‌های اکثریت مردم با هدف خودتبيينی برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی درضاد است. یک روند ساده می‌تواند این پلشد که با میزان حقوقی که از نظام سرمایه‌داری بجا مانده است شروع کرد و سپس طی چند سال حقوق‌های کم را نسبت به حقوق‌های بالا سریع تر افزایش دارد. اصل این است که این راه حل نباید فقط نوعی راه حل تکنیکی که هم اکنون توضیح دادم باشد، بلکه باید با بحث‌های وسیع اجتماعی همراه باشد. بحث در مورد اهمیت پروژه‌ی رشد کامل انسان در راستای دسترسی برای همگان به تعلمی منابع ملای که می‌تواند برای تکامل انسانی مورد استفاده قرار گیرد.

نتیجه‌گیری

اصلی ترین هدف برنامه‌ریزی دموکراتیک سوسيالیستی رشد انسانی است. این هدف مستلزم کنترل جمعی و اگاهانه همه نهادهایی است که فرد خود بخشی از آن محسوب می‌شود. این جمله سبیتم تولید کالا و خدمات مورد استفاده یعنی اقتصاد. لازمه‌ی این امر به نوبی خود توازن بین تصمیم‌گیری دموکراتیک مستقیم پیرامون مسائل اقتصادی و تصمیم‌گیری پارامتریک پیرامون دیگر مسائل است که قوانین تصمیم‌گیری در مورد آن‌ها به شیوه‌ی دموکراتیک تعیین می‌شود. از دیگر سو، اگر تلاش کنیم به گونه‌ی دموکراتیک پیرامون جزئیات روند تولید مستقیم بیش از حد بحث و رای گیری کنیم، برای دیگر جنبه‌های رشد انسانی وقتی بالقی نمی‌گذرد و بدین ترتیب از هدف اساسی سوسيالیسم منحرف می‌شویم. گذشته از این، فرض کنیم مردم پیرامون تولید و مصرف و نحوه‌ی توزیع تولیدات خود نظرات مختلف داشته باشند، در آن صورت نیز اگر هدف سوسيالیستی کنترل اگاهانه و جمعی نهادهایی باشد که مردم خود بخشی از آن را تشکیل می‌دهند، ربطه‌ی مقابل و اگاهانه اجتماعی ضرورت پیدا می‌کند. مردم بر اقتصادی که به نام باراوری طور خودگذخته تنظیم شود بدون این که نهادهای مردمی اولویت‌های اجتماعی خود را (توسط دست ثالثی) تعیین کنند به بهینه‌ی اجتماعی دست پیدا نمی‌کنند، یعنی بر اقتصاد بازار کنترل اگاهانه و جمعی ندارند. رشد کامل‌تر انسانی لازماً فرا رفتن از بازار به برنامه‌ریزی دموکراتیک اقتصاد است ■

جنبش برای اقتصاد مشارکتی (بخش پایانی)

مایکل آلبرت

برگردان: بابک پاکزاد

از نظر اجتماعی بلکه مستقیماً برای طرف موردنظر نیز مضر و خطرناک است. بر عکس، اقتصاد مشارکتی توانایی پیشنهاد راه حل جمعی و در عین حال فردی را دارد. برای مثال، آیا اتومبیل‌های شخصی، بهتر از وسائل حمل و نقل عمومی برای سفرهای شهری هستند؟ در مقایسه کوچکتر، آیا این اصلًا معنا می‌دهد که فردی در یک مجتمع آپارتمانی تقریباً به طور کامل، از هر کس دیگری مجرزاً بوده و در ازدواج به سر برد و هیچ سودی از کالاهای جمعی مشترک نیارد؟ آیا این موضوع معنای دهد که برای حیف و میل وحشت‌ناک کسی که مشی خودش را در مصرف هر کالای قابل تصور دارد هزینه کنیم؟

شوراهای کارگران تنها مکان‌هایی نیستند که شهروندان می‌توانند به شکل مفیدی تقاضاهای ارزش‌مندی را به تصور آورده و برای آن‌ها مبارزه کنند. جنبش‌های مصرف‌کنندگان نیز می‌توانند پیرامون قیمت‌ها و تمهیيدات مربوط به اطلاعات کیفی همان طور که در بالا اشاره شد و هم‌چنین پیرامون بودجه‌های دولتی و موضوعات مرتبط همان‌طور که در پایین نشان داده می‌شود مبارزه کنند. آن‌ها هم‌چنین می‌توانند به این دریافت برستند که چگونه در سطوح محلی اعضا شان ممکن است از شریک شدن در منابع و سهم بردن از فروش به صورت جمعی منتفع شوند در این جهت تنها مبارزه مبارزه با الگوهای قدیمی ذهنی است اما نتیجه‌های لفظیابی در تعامل اجتماعی، رضایت و هم‌بستگی هماناً بخشی از ساختن ذهنیت در راستای اقتصاد مشارکتی است.

نیازهای انسانی، نه سودآوری: در اقتصاد مشارکتی برخلاف سرمایه‌داری، سرمایه‌گذاری و مصرف جمعی در درون یک فرایند برنامه‌ریزی عمومی که به هر فردی سهم متناسبی در ورودی اختصاص می‌دهد اجرا می‌شود این موضوع به سرمایه‌گذاری و مصرف جمعی به شیوه‌ی تعاملی منتهی می‌شود که در راستای توسعه و نیکوزری تمام عاملان جهت داده شده است. بنابراین تقاضاهایی که در صدد قرار دادن مردم در اولویت نسبت به سود در گزینه‌های اقتصادی دولت هستند در راستای اقتصاد مشارکتی اند؛ چه

مشارکتی با مداخله در بازار برای سوق دادن قیمت‌ها به سوی ارزش‌گذاری واقعی به پیش رانده می‌شود. برای مثال، خواست مالیات بر کالاهایی با اثرات جانبی منفی بر انسان و محیط زیست (نظیر سیگار، نوشابه‌الکلی و اتومبیل) یا تخصیص بارانه به کالاهایی با اثرات مطلوب (خارج از مناسبات خریدار و فروشنده) نظری مرابت‌های بهداشتی، آموزش مهارت‌هایی که از نظر اجتماعی مفید تلقی می‌شوند، پارک‌ها، ساخت مسکن برای کم‌درآمدشها و آموزش و پرورش تماماً در راستای اقتصاد مشارکتی است. به بیان دیگر، مصرف‌کنندگانی که خود را متعلق به اقتصاد مشارکتی یا دیگر جنبش‌ها می‌دانند نه تنها باید منتقد جدی تورم قیمت‌ها از سوی انحصارات باشند بلکه هم‌چنین باید منتقد قیمت‌هایی که در شرایط بازار معمول هستند اما براساس نرم‌ها و شرایط اجتماعی و انسانی نامعقول هستند نیز باشند.

یکی از روش‌هایی که اقتصاد مشارکتی به کار می‌گیرد تا تصمین کند که قیمت‌های راهنمایی تمام و مزایای اجتماعی واقعی را بازتاب می‌دهند و در عین حال آن را در برابر رفتار بیگانه شده و بی‌تفاوی مکانیکی نسبت بهبعد انسانی اقتصاد محافظت می‌کند این است که نه تنها راهنمایی‌کمی بلکه هم‌چنین اطلاعات کیفی پیرامون آن چه بر تولید کالاهای می‌گذرد و آن چه مصرف‌اشان برای مردم معنا می‌دهد را در برنامه‌ریزی دخیل می‌کند. این موضوع تقاضاهایی را پیرامون نام‌گذاری و تبلیغات صحیح و همه‌جانبه به همراه دارد که از جمله شامل اطلاعاتی حلوی شرایط کارگران تولید کننده یا تأثیر آن بر روابط اجتماعی وسیع‌تر است و به این وسیله می‌تواند ارزش‌ها و اگلی‌های مرتبط با اقتصاد مشارکتی را پیش برد و سهمی در آمدسازی برای اجرای کامل آن ایفا کند. آیا می‌توانید نام‌گذاری و تبلیغات صحیح و صدقانه کاملاً صدقانه را تصور کنید.

سهم‌بُری و هم‌بستگی: یکی از بیماری‌های مبالغه‌ای با اثار مثبت عمومی، اقتصاد مشارکتی تأثیرات خارج از مناسبات خریدار و فروشنده به ویژه آثار اجتماعی آن بر کارگران و محیط زیست را به درستی به حساب می‌آورد. بنابراین برنامه‌ریزی

برنامه‌ای برای تحقق تخصیص و توزیع به شیوه‌ی مشارکتی؛ برنامه‌ریزی مشارکتی بخشی از اقتصاد مشارکتی است که به موضوع تخصیص و توزیع می‌پردازد. تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان در شوراهای سازمان‌دهی شده و در بحث پیرامون تخصیص کار، منابع و خروجی یا یکدیگر مشارکت می‌کنند. این فرایند گزینش‌های اقتصادی را سازمان‌دهی کرده و هم‌زمان خودگردانی به شیوه‌ی مشارکتی را سرعت می‌بخشد. این چشم‌انداز مطلوب ماست. اما چشم‌اندازها تتجهی سال‌ها کوتاه‌مدت هم‌زمان خودگردانی به شیوه‌ی مشارکتی را سرعت می‌بخشد. این چشم‌انداز موردنظر در آن مجسم شده و ما را به تحقق آن نزدیک تر کند. بنابراین کدام تقاضاهایی کوتاه‌مدت می‌تواند تحقق برنامه‌ریزی مشارکتی را تسريع کند؟ هفت حوزه‌ی وسیع از تغییرات در برابر ما قرار دارد.

شورا و کسب اطلاعات: برنامه‌ریزی مشارکتی بر دو سiton اصلی استوار شده است؛ شوراهای دموکراتیک مشارکتی و انتشار گسترده‌ی تمام اطلاعات مربوط به تصمیم‌گیری‌های اقتصادی. بنابراین در راستای تأسیس یا تقویت شوراهای محل کار یا شوراهای مصرف‌کنندگان یا گسترش دسترسی به اطلاعات موردنیاز برنامه‌ریزی مشارکتی، تلاش در جهت کسب حق برای برگزاری جلسه یا گردهم‌آیی سازمان‌های کارگران و شاغلین بسیار مثبت است. هم‌چنین تلاش برای گشودن پرونده‌ها در یک کارخانه یا در مؤسسه‌های اقتصادی دولتی بخشی از فرم‌ها و آگاهی در حال رشدی محسوب می‌شود که به برنامه‌ریزی مشارکتی کمک می‌کند.

قیمت‌های بازار؛ یکی از دلایلی که به نفع برنامه‌ریزی مشارکتی اقامه می‌شود این است که آن به قیمت صحیح و درست دست پیدا می‌کند. به جای ارزش‌گذاری بیش از اندازه بر کالاهایی با اثر ناطلوب برای عموم یا ارزش‌گذاری کم‌تر از حد بر کالاهایی با آثار مثبت عمومی، اقتصاد مشارکتی تأثیرات خارج از مناسبات خریدار و فروشنده به ویژه آثار اجتماعی آن بر کارگران و محیط زیست را به درستی به حساب می‌آورد. بنابراین برنامه‌ریزی

درباره‌ی کاهش هزینه‌های نظامی صحبت کنیم، چه درباره کم کردن قدرت شرکت‌ها، یا گسترش پرداخت‌های اجتماعی برای مسکن، بهداشت، رفاه، آموزش و پژوهش، زیربنای اجتماعی یا هنر.

دموکراتیزه کردن بودجه‌ها: همان‌گونه که در بالا پیشنهاد شد، یک راه برای افزایش امنیت بر بودجه‌های دولت چندوچون کردن به نفع گزینه‌های بهتر است. راه دیگر تغییر دادن فرآیندهایی است که از طریق آن بودجه روستا، شهر، ایالت یا بودجه‌های ملی پیشنهاد دهد. پر امون آن تصمیم‌گیری می‌شود. تقاضاهایی که قدرت و مداخله عمومی را به ویژه از طریق ساختارهای شورایی نوبتا که در بروشهای رشد به نهادهای اقتصاد مشارکتی بدل می‌شود افزایش دهد. می‌تواند سهم ما را در امروز بهبود بخشد و هم‌چنین زمینه‌ای برای آینده‌ی موردنظر فراهم کند.

اوقات فراغت بیشتر، کار کم تو: بازار به طور ذاتی فضای را تحت فشار قرار می‌دهد تا ساعت طولانی‌تری را به کار و اوقات کمتری را به فراغت اختصاص دهد. رقبات این وظیفه‌ی کثیف را به عهده دارد و انگیزه‌های قوی برای کار بیش از حد تولید کرده و تضمین می‌کند که اگر تعداد محدودی ساعت کاری ایجاد کردند، افزایش دهنده این را افزایش دهد. دیگران نیز در حوزه‌ی کاری مشابه و مرتبط باید چنین کنند حتی اگر دچار ضربه و ضررهاش جبران نپذیر گردند.

به یک بنگاه حقوقی بسیار پرکار فکر کنید. می‌بینید این ماجرا حتی برخلاف خواست و تمایل باطنی افراد صاحب توئیتی و قدرت نیز اتفاق می‌افتد.

حقوق دانان مجبورند سعی کنند به شکلی انتہایی ساعت کاری ایجاد کردند. هم‌چنان در هر پروژه‌ی جنبش همچوی تخصیص و توزیع مشارکتی در جنبش‌هایمان درست مانند هر بعد دیگری از اقتصاد یا دیگر نقاط تمرکز در مبارزه‌ی جنبش، ضروری است اهداف و ساختارهایی را که برای جامعه در سطح وسیع تر پیشنهاد می‌کنیم در تلاش‌هایمان نیز منظور کنیم. این موضوع در این مورد به چه معنا است؟

همچوی تخصیص و توزیع در هر پروژه‌ی جنبش و سازمان به غیر از آن چه قبلاً در اشاره‌های پیشین پیامون دستمزد یا تخصیص وظایف درج کردیم وجود ندارد. اما درباره‌ی رابطه‌ی پروژه‌ها و سازمان‌هایمان چه طور؟ چه چیزی تعیین کننده‌ی این است که چگونه برخی منابع ره رسانه‌ی جایی چه اختصاص پاید یا به رادیو یا به ویدئو یا به تلاش‌هایی ویژه در هر یک از این رسانه‌های چه؟ چه چیزی تعیین می‌کند که چقدر از منابع ره رسانه‌ی جایی صرف مبارزه با خشونت پاییں و موضوع تعییض نزدیک یا صرف حق سقط جنین و مساله‌ی تعییض شاهد یک روند صعودی در میزان ساعت کار در هفته و کاهش اوقات فراغت و تعطیلات هستیم و این ماجرا علی‌رغم بهره‌وری بالا که قادر است خروجی را در سطح بالایی حفظ کند بدون این که نیاز به کار بیشتر باشد اتفاق می‌افتد. اقتصاد تخصیص منابع در پروژه‌های محلی و به همان ترتیب پروژه‌های منطقه‌ای و ملی چه می‌کنید؟

در مجامع پیشو و چپ‌گرا در سطح وسیع اغلب هیچ خودآگاهی نسبت به طبقاتی شود؟ درباره‌ی

اعمال نمی‌کند. گزینه‌ی بالا بردن خروجی بدون محدودیت (بدون ذکر این که اکثر مردم در آن سهمی داشته باشند) و یا اساساً زندگی کنند در دستور کار نیست. آن تنها بیان گر تعصی است که نظم قبلی از مسیر نیاز برای بقا از طریق رقابت آن را پی‌گیری می‌کرد. بنابراین تقاضا برای طول روز کاری، طول هفتگی کاری، نه تنها روش‌های خوبی برای بازتوزیع ثروت محسوب نمی‌شود بلکه هم‌چنین دستانزایی به این اوقات فراغت می‌تواند نابودی اقتصاد ما را در پی داشته باشد و محاسبات و انگیزه‌های اقتصاد مشارکتی را به مسیری دیگر سوق دهد.

اما در صورتی که جنبش اقتصاد مشارکتی را در دستور قرار دهیم در حکم این است که در درون هر نهاد باید در جست‌وجوی ترکیب شغلی متعادل، دستمزد عادلانه براساس میزان تلاش و ایثار و خودگردانی مشارکتی باشیم. آیا این موضوع نباید در این معنا باشد که باید تلاش کنیم پروژه‌های چپ را در کلیت خود با عنصر همیاری، اشتراک مساعی و برخورداری مشترک و برنامه‌ریزی اجتماعی بیاموزیم؟ در کنار دیگر ابتکارات، دخیل کردن ویژگی‌های تخصیص و توزیع به شیوه‌ی مشارکتی در جنبش‌هایمان نه ساده و نه یک شبه قابل تحقق است. علی‌رغم همه‌ی این‌ها در حال حاضر، عملیات‌های پروژه‌ها سازمان‌ها و کسب و کار نیروهای چپ و پیشو و دارای چارچوب مشخص تر و از نظر اجتماعی بیاموزیم؟ در جنبش‌هایمان: درست مانند هر بعد دیگری از اقتصاد یا دیگر نقاط تمرکز در مبارزه‌ی جنبش، ضروری است اهداف و ساختارهایی را که برای جامعه در سطح وسیع تر پیشنهاد می‌کنیم در تلاش‌هایمان نیز منظور کنیم. این موضوع در این مورد به چه معنا است؟

برنامه‌ریزی مشارکتی در اقتصاد: اقتصاد مشارکتی مجموعه‌ای از نهادها است برای تحقق تولید، مصرف و توزیع و هم‌زمان پاسخ به نیازهای مردم و شکوفایی طرفیت آن‌ها، مجموعه‌ای از نهادها است که برای پیشبرد برایری، همبستگی، تکرر و خودگردانی طراحی شده، مجموعه‌ای از نهادها است که برای شوراهای دموکراتیک دستمزد به ازای تلاش و ایثار، ترکیب شغلی متعادل و برنامه‌ریزی مشارکتی قرار دارد؛ مجموعه‌ای از نهادها است که به این پرسش پاسخ می‌دهند که اگر کاپیتالیسم نه، پس چه؟

برنامه‌ریزی مشارکتی اقتصاد مجموعه‌ای از تقاضاها است که در معنای تحقق بهبود در زندگی مردم در کوتاه‌مدت و هم‌زمان پی‌ریزی برای دستاوردهای پیش‌تر و پیروزی متعاقب یک اقتصاد مشارکتی در بلندمدت است. آن تقاضاهایی برای... دستمزد عادلانه... از جمله مالیات بر سود ثروته ارث، مالیات بر درآمد و کالاهای گران‌بها، اقدام

در جریان تقاضاهای درباره‌ی طول ساعت کار و میزان دستمزد

تجربه به من می‌گوید فشار زمان به شدت احساس می‌شود، به شدت تنفس تنفس و مانع عظیمی در برابر رادیکالیزه شدن است... و بنابراین هدف بزرگی برای یک مبارزه‌ی توده‌ای.

تخصیص و توزیع مشارکتی در جنبش‌هایمان: درست مانند هر بعد دیگری از اقتصاد یا دیگر نقاط تمرکز در مبارزه‌ی جنبش، ضروری است اهداف و ساختارهایی را که برای جامعه در سطح وسیع تر پیشنهاد می‌کنیم در تلاش‌هایمان نیز منظور کنیم. این موضوع در این مورد به چه معنا است؟

همچوی تخصیص و توزیع در هر پروژه‌ی جنبش و سازمان به غیر از آن چه قبلاً در اشاره‌های پیشین پیامون دستمزد یا تخصیص وظایف درج کردیم وجود ندارد. اما درباره‌ی رابطه‌ی پروژه‌ها و سازمان‌هایمان چه طور؟ چه چیزی تعیین کننده‌ی این است که چگونه برخی منابع ره رسانه‌ی جایی چه اختصاص پاید یا به رادیو یا به ویدئو یا به تلاش‌هایی ویژه در هر یک از این رسانه‌های چه؟ چه چیزی تعیین می‌کند که چقدر از منابع ره رسانه‌ی جایی صرف مبارزه با خشونت پاییں و موضوع تعییض نزدیک یا صرف حق سقط جنین و مساله‌ی تعییض شاهد یک روند صعودی در میزان ساعت کار در هفته و کاهش اوقات فراغت و تعطیلات هستیم و این ماجرا علی‌رغم بهره‌وری بالا که قادر است خروجی را در سطح بالایی حفظ کند بدون این که نیاز به کار بیشتر باشد اتفاق می‌افتد. اقتصاد تخصیص منابع در پروژه‌های محلی و به همان ترتیب پروژه‌ای منطقه‌ای و ملی چه می‌کنید؟

در مجامع پیشو و چپ‌گرا در سطح وسیع اغلب هیچ خودآگاهی نسبت به طبقاتی شود؟ درباره‌ی «توزيع» به هرگونه و شیوه وجود ندارد چه رسید به

غیرمفید و بی هدف باشد. اما آیا درآمد آزاد شده (برابر یک چهارم دستمزدها، پاداشها و سودهای یک چهارم افراد پردرآمد جامعه) جواب هزینه‌های برنامه شغلی به علاوه‌ی هزینه‌ی آموزش را می‌دهد؟ شاید و اگر چنین نشد تقاضاً می‌کنیم که دولت پرداخت‌های دفعای را کاهش نماید و هم‌چنین هزینه‌ی زندان‌ها را تقلیل نماید و بنابراین افراد مناسب را آزاد کند تا در یک اقتصاد واقعی کار کنند و ساعات و سرمایه‌ی از دست رفته‌ی موردنیاز برای اجرای برنامه را جبران کنند.

تمام این‌ها چگونه متحقق می‌شود؟

خوب، از طریق کاهش تعهدات ساعت کاری هر فرد به میزان ۲۵٪ که قدرت زیادی به عموم مردم می‌بخشد که زمان برای توسعه‌ی امور مربوط به تنبیهات و مبارزه برای آن‌ها را به دست آورند. مردم می‌توانند این کار را با وجود زمان تازه یافته، هم از طریق برنامه‌های اجتماعی که از طریق آن می‌توانند درآمد اضافی نیز کسب کنند یا از طریق فعالیت در جنبش‌های داوطلبانه صورت دهند.

تقاضاها هم‌چنین به شکل قابل توجهی منجر به بازتوزیع درآمدها می‌شود.

حتی قبل از آن که تأثیرات مشتق از آن بر قدرت چانه‌زنی، دستمزدها را بیشتر تغییر نهند، یک چهارم فوقانی، درآمدی با همان نرخ قبل دارد اگرچه، یک چهارم از سود درآمدشان و البته یک چهارم از دستمزد و پاداش‌شان را بر مبنای زمان کار تقلیل یافته‌اشان از دست می‌دهند، اما با این حال این گروه نیز می‌تواند از مزایای این برنامه نه تنها در معنای اخلاقی آن در ارتباط با خوشبختی دیگران، بلکه به دلیل تحولات صورت گرفته بهره‌مند گردد و اوقات آزاد بیشتری به دست آورده و امکان بهره‌وری از برخی از مزایای اجتماعی تغییر کاهش خصوصت در جامعه، افزایش کالاهای عمومی و غیره را به دست آورد.

نیمه بعدی جمعیت که با افزایش یک سوم پرداختی ساعتی روی رو و هستند نیز همان مقدار قبل را به دست می‌آورند اما به ازای سه چهارم زمان اختصاص داده شده در محل کار.

آن‌ها هم‌چنین از مزایای ساعت کار کاهش یافته، نرخ پرداختی افزایش یافته به ازای هر ساعت، پرداخت‌های اجتماعی و هم‌چنین از تغییر توازن قدرت میان طبقات جامعه با توجه به امنیت تازه یافته و... بهره‌مند می‌شوند.

یک چهارم بایین جمعیت سه چهارم زمانی که قبل از زمان کار محسوب می‌شد را به کار اشتغال دارد اما هم‌اکنون از یک چهارم بیش از درآمد قبلی برخوردار می‌شود که معادل دو سوم افزایش پرداخت در ساعت است. آن‌ها هم‌چنین از

ب: برانگیزندگی آگاهی در راستای اقتصاد مشارکتی باشد.

ج: به مردم قدرت دهد تا در جست‌وجوی بیشتر باشند و

د: مردم را برای کسب دستاوردها و به طور همزمان

جلو راندن مزدهای در برگیرنده‌ی برنامه‌ای که بخشی از آن محسوب می‌شوند برانگیزد.

می‌خواهم چند حدس نه چندان دقیق و حک و اصلاح شده بزن:

۱ ما خواستار یک چهارم، کمتر زمان کار برای هر

کس به علاوه‌ی یک چهارم، کسر دستمزد، مزایا و درآمد برای یک چهارم بالایی افراد پردرآمد جامعه (از

جمله یک چهارم مالیات بر سود بر درآمد آن‌ها از سرمایه‌ی هیچ تغییری در دستمزد و درآمد کل برای

نیمه‌ی میانی جامعه و یک چهارم افزایش درآمد دستمزد برای یک چهارم پایین جامعه هستیم.

۲ ما خواستار آنیم که اضافه کاری باید دو برابر نرخ ساعات عادی کار محاسبه و پرداخت شود و

بنگاه‌ها در شرایطی که مقاضی برای کار در ساعات عادی وجود دارد نمی‌توانند کارگران را خارج از زمان مقرر کار به خدمت گیرند.

۳ ما این امکان را فراهم می‌کنیم که هر کس که بخواهد بتواند معادل سه چهارم فعالیت عادی روزانه اضافه کاری کند اما تنها در برنامه‌های

ویژه‌ی اشتغالی که توسط دولت آغاز و دستمزدهای آن پرداخت گردد و توسط کارگران و مصرف‌کنندگان در محل، نظرات و اجرای شود و در راستای بهبود

مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی، خدمات اجتماعی، اسکان عمومی یا دیگر کنش‌های اصلی در جوامع

فقر قرار گیرد جایی که پرداخت برای این کار اضافی دو برابر حداقل دستمزد باشد.

۴ ما تقاضا می‌کنیم دولت در برنامه‌های اجتماعی سرمایه‌ی گذاری کند از جمله آموزش بیکاران برای پرداخت

کردن موقعیت‌های شغلی جدید، آموزش گروههای بیکار شده یا شاغل در مشاغلی که نیاز به مهارت

نداشته‌اند در راستای بر عهده گرفتن کارهایی که نیاز به مهارت‌های بالا دارند، نظارت بر کل سیستم

در هر محل کار توسط اتحادیه‌ها و شوراهای کارگران، تحقیق و فعالیت برای کاهش دادن کار

اجتماعی غیرمفید در تبلیغات و دیگر فعالیت‌هایی بی ارزش مشابه و ارائه خدمات کاری به کسانی که

می‌خواهند ارزی خود را برای پیشبرد مراقبت‌های بهداشتی، آموزش و پرورش، خدمات اجتماعی، اسکان عمومی و... صرف کنند.

۵ ستاریوی تقلیل کار و افزایش درآمد منجر به درآمدی بیش از آن‌چه از دست می‌رود می‌شود. تصور کنید هر کاهش در خروجی منتج از آن منحصر به محصولات

کارساز، اشتغال کامل، حمایت از افزایش حداقل دستمزد، حمایت از پرداخت دستمزد اجتماعی، مالیات بر درآمد معکوس، اقدامات صنفی برای

دستمزدهای بالاتر و هم‌چنین دستمزد عدالت‌هه در درون جنبش‌مان را شامل می‌شود.

۶ خودگردانی... از جمله شوراهای کارگران و مصرف‌کنندگان، دموکراتیزه کردن دستیابی به اطلاعات، دموکراتیزه کردن تصمیم‌گیری در محل

کار، اعمال قدرت مصرف‌کنندگان بر نرم‌های تولید دموکراتیزه کردن بودجه‌ها و هم‌چنین خودگردانی در درون جنبش‌مان را شامل می‌شود.

۷ کار مناسب با شان انسانی... از جمله ارتقای مشاغل فرسایندگی، هیچ تغییری در دستمزد و درآمد آن‌ها از

ارتقابخش، ایجاد شغل‌های متعدد، قدرت‌بخشی به تمام کارگران و هم‌چنین انسانی و متعدد کار در در درون جنبش‌مان را شامل می‌شود.

۸ برنامه‌ریزی مشارکتی... از جمله زیربنای شورایی و نشر و گسترش دلنش به شیوه‌ی دموکراتیک، تنظیم

اجتماعی قیمت‌ها، گسترش اطلاعات کیفی توصیفی، افزایش و گسترش همبستگی، اولویت نیازهای انسان بر سود، دموکراتیزه کردن بودجه‌ها

کسب اوقات فراغت بیشتر و کار کمتر و هم‌چنین تخصیص و توزیع مشارکتی در درون جنبش‌مان را شامل می‌شود.

۹ روابط دموکراتیزه و عدالت‌های بین‌المللی (که ضمنون برخی دیگر از مقالات زندت است)... از

جمله محو و نابودی بانک جهانی، صندوق مراقبت‌های بهداشتی، آموزشی، خدمات اجتماعی، اسکان عمومی یا دیگر کنش‌های اصلی در جوامع

مردم بومی بوده و تجارت جهانی و مبدله را به نفع تمام شرکت کنندگان تنظیم کند.

۱۰ تمام موارد فوق در مجموعه اشارات و درس‌های اقتصاد مشارکتی بحث شد و هم‌اکنون قدم نهایی

نتیجه‌گیری از این مجموعه است.

تصور کنید یک برنامه‌ی مشارکتی را در دستور کار داریم که تمام موارد فوق را در برمی‌گیرد. کدام‌یک از موارد فوق را به عنوان تقاضای محوری امان

برجسته می‌کنیم؟ کدام ویژگی رکن اصلی تلاش‌هایمان می‌شود و عصری است که در معرض

دید عموم قرار گرفته و حمایت گسترش‌های جلب می‌کند؟ نسخه‌ی ما از «بردهداری را الفا کنید»، «حق رأی بدھید»، «به جنگ پایان دهید»، «مردم من را آزاد کنید» چیست؟ کدام تقاضا در شرایط

کنونی در درون این برنامه‌ی وسیع و فراگیر می‌تواند بهترین باشد:

الف: به نیازهایی پاسخ دهد که مردم به صورت جاری آن‌ها را احساس می‌کنند.

نگاهی اقتصادی به روند پیشرفت تکنولوژی الکترونیک و فناوری تکنولوژی

پویا ولی‌زاده

رایانه‌ای هر ۱۸ ماه دو برابر شده است. در این پلهی زمانی ۱۸ ماهه که به نام «تقطیعهای تکنولوژیک»^۱ نیز شناخته می‌شوند، علاوه بر افزون شدن تعداد ترازیستورهای موجود بر هر تراشه، ابعاد هر ترازیستور نیز به میزان جذر عدد ۲ کاسته می‌شود. بنا بر این روند، تراشه‌های الکترونیکی که در آغاز تشكل از تعداد اندکی ترازیستور با ابعادی حدود کسری از میلی‌متر بودند، امروزه به سیستم‌های تراشه‌ای^۲ متکل از تقریباً صد میلیون عدد ترازیستور با ابعادی کوچک‌تر از یک دهم میکرومتر یا یک ده هزار میلی‌متر، تبدیل شده‌اند. این چنین آنگ تغییر عموماً در جمیع مهندسی‌الکترونیک به نام قانون هسوس^۳ شناخته می‌شود؛ قانونی که البته هیچ بنیان فیزیکی در پشت‌آنکه خود ندارد. این به اصطلاح قانون، در اصل بنا بر نزخ تغییر تکنولوژیک مشاهده شده توسط یکی از دست‌اندرکاران نخستین صنعت الکترونیک در سال‌های آغازین این صنعت عنوان گردید.

چیزی که این‌جا مورد بحث است چگونگی اعمال پذیری این روند مشاهده شده در سال‌های طفولیت این صنعت به عصر بلوغ کنونی آن است. چیزی که این بحث را به خش آغازین این گفتار مرتبط می‌کند نزدیک شدن ابعاد ترازیستورهای موجود بر تراشه‌های الکترونیکی امروز، به ابعاد اتمی است. بر اساس نزخ تغییرات مطرّح شده، ابعاد ترازیستور تا پایان این دهه به یک نانومتر یا یک میلیونیم میلی‌متر خواهد رسید. ابعاد این چنین، ابعادی هستند که عمل در کنش با پایه‌ای ترین قوایین فیزیکی، به خصوص فیزیک کوانتی قرار می‌گیرند در این چنین ابعادی بر اساس اصل عدم قطعیت هایزینبرگ^۴ داشتن داشت از موقعیت مکانی الکترون موجود در ترازیستور چیزی است محل. بر این اساس اگر بنا باشد که موجود بودن یا نبودن الکترون در یک ترازیستور با چنین ابعاد ناچیزی به حتم داشته شود، هیچ گونه پیش‌بینی قابل اطمینان بر سرعت حرکت الکترون ممکن خواهد بود به زبان ساده در این ابعاد نمی‌توان پیش‌بینی کرد که کلیدهای معرف حالت یک و صفر موجود بر تراشه‌های

پرداختهای اجتماعی جدید و تغییر توازن قدرت میان طبقات جامعه بیش‌ترین برخورداری را دارند. بهوضوح، این برنامه مستقیماً و بلافضل شرایط اقشار اجتماعی تحتانی را بهبود می‌بخشد اما علاوه بر این، بیکاری را کاهش داده و حتی محو می‌کند و بنابراین اقشار ضعیف جامعه را در برابر تهدید شفیع از طریق قدرت‌دهی بیش‌تر به کارگران جهت کسب سهم بیش‌تری از خروجی در حین تشبیت قدرت جدیدشان ایمن می‌سازد. جهتدهی مجدد بهخش اعظم کار به برنامه‌های اجتماعی هم‌چنین نه تنها فقیرترین مسوکلان و رأی‌دهندگان در جامعه را مستقیماً بهره‌مند می‌کند بلکه هم‌چنین قدرت زیادی به آن‌ها اعطای می‌کند که به تقاضاهای جدیدی برای دستمزدهای شرایط و دیگر پیشرفت‌های اجتماعی بهتر منتهی می‌شود. بنابراین تلاش برای جایگزین کردن نیروی کار با مهارت بالا از طریق کاهش یک چهارمی چنین مشاغلی، و ارتقای کارگران سدها را برای ورود به مشاغل بهتر در محیط کار از بین می‌برد.

من فکر می‌کنم استراتژیک‌ترین وجه برنامه این است که در قلب آن هستی تقاضای ساعت‌کار کم‌تر، چیزی که مردم در هر سطح از جامعه ما فکر می‌کنند باید تضمین شود و مطلوب است و هیچ کس نمی‌تواند بر علیه آن قدرتمندانه به بحث و جدل پردازد قرار دارد. تمام برنامه به شکل منطقی از خواست برای کاهش ساعت به گونه‌ای که بیش‌ترین مزایا را به آن‌هایی که بدترین وضعیت‌ها را دارند اعطای کند و در حین آن به جای آن که تها قدرتمندان و ممتازان را نیوتونمند کنند برای برگزینی کلی جامعه را بهبود بخشد جاری می‌شود. علاوه بر این، برنامه فوق درها را برای موضوعاتی چون دستمزده، قدرت، تعریف شفیعی، تخصیص، بودجه‌بندی و ارزش‌گذاری کلان باز می‌کند به بیان دیگر برنامه زمینه‌ای را ایجاد می‌کند که نه تنها تودها به سرعت از آن منتفع شوند بلکه هم‌چنین قدرت بیش‌تری به آن‌ها اعطای کرده و آن‌ها را آماده‌ی مبارزه می‌کنند و قطبی به این موضوع فکر می‌کنیم که چه چیزی ممکن است رکن اصلی مبارزه اقتصادی که در عین حال حمایت عمیق و گسترده را برانگیزد می‌تواند باشد من به تقاضاهایی درباره‌ی طول ساعت کار و میزان دستمزد مرتبط با آن فکر می‌کنم چرا که تجربه به من می‌گوید فشار زمان به شدت درگ پرسن مناسب باشد از سال‌های پایانی دهه ۱۹۶۰ و شکل گیری صنعت الکترونیک به صورتی که امروز می‌شناشیم، تعداد ترازیستورهای موجود بر تراشه‌های الکترونیکی و

انسانی بر سرمایه‌ی تولید و انبانشته شده با
بهره‌کشی بیشتر قابل جبران نخواهد بود.
این چنین بحث‌های اقتصادی در شرایطی قابل
طرح است که محصول تولید و حقوق محاسبه شده
بیرای نیروی انسانی و مخراج تعمیر و نگهداری در
حالات پایا^۷ و نه حالت گذاری^۸ سیستم اقتصادی
محاسبه شده باشد.

بنابراین در مجموع اگر حالت پایا برقرار باشد، در صنایعی که نقش نیروی انسانی در خط تولید کاسته شده باید به دنبال محل دیگری غیر از خط تولید برای درک حضور فیزیکی انسان در تعداد مساوی، اگر نه بیش، با تعداد پیش از خودکارسازی تولید بود در ادامه خواهیم دید که صنعت الکترونیک، صنعتی است که به عمدتاً حد ممکن از حالت پایایی یک سیستم اقتصادی به دور نگاه داشته شده است.

پیش تر از مبنای کاملاً غیرفیزیکی به اصطلاح قانون «مور» در صنایع الکترونیک و رایانه بحث شد. در بررسی علت قابل اعمال بودن این قانون در صنعت الکترونیک در طول دهه‌های اخیر این نه پیشرفت تصادفی تکنولوژیک بر اساس یک چنین روندی است که نقش کلیدی دارد بلکه برنامه‌ریزی جمعی صنایع الکترونیک است که قابل توجه می‌باشد. عملاً «نقاط تکنولوژیک» مربوط به اصطلاح قانون «مور»، نقاطی هستند تعیین و انتخاب شده توسط شورای موظف به تعیین روند تکنولوژی موسوم به Semiconductor technology road map. چند دهه گذشته نمایندگان غول‌های تکنولوژی الکترونیک با تطبیق روند ترسیمی خود با روند مشاهده شده توسط گروهون مور^۱ به عنوان نحوه عملکرد جمعی این صنعت صحه گذاشده و تلاش وافر نمودند تا این نرخ تغییرات نه تنها منطبق بر این خط ترسیمی واقع گردد بلکه فراتر از آن نیز نرود. به بیان واضح‌تر مصوبات این شورا حتا در شرایط امکان پذیر برای عرضه محصول تکنولوژیک مرغوب‌تر (همجون تراشه‌های الکترونیکی با سرعت بالاتر)، راه را بر عرضی این محصولات بسته و می‌بندد مباداً که به املاک فناوری می‌رسد.

اصلی در میان اینها میتوان از مکانیزم هایی که برای کنترل این دستگاه ها مورد استفاده قرار می گیرند، نام برد. این دستگاه های کنترل ایجاد می کنند که ممکن شوند مدار را در میان مدار های مختلف انتخاب کرد. این دستگاه های کنترل معمولاً از مدار هایی تشکیل شده اند که ممکن شوند مدار را در میان مدار های مختلف انتخاب کرد. این دستگاه های کنترل معمولاً از مدار هایی تشکیل شده اند که ممکن شوند مدار را در میان مدار های مختلف انتخاب کرد.

نمی‌شود عملان نقش نیروی انسانی محدود به طراحی
رله‌ها، طراحی ماشین‌آلات، طراحی خط تولید و
گهچه‌داری ماشین‌آلات آن می‌باشد.
تولید سرمایه سازوکاری است وابسته به بهره‌کشی از
نیروی تولید بیش از میزان بهمروری شخصی این
نیرو در این معادله در حالت کاملاً تخلیلی می‌نیازد
کاملاً ماشین‌آلات تولید از هرگونه نیروی انسانی در
وند تولید، تولید سرمایه‌ی چندانی امکان پذیر

نقش قانون «مور» در افزایش
تعداد نیروی انسانی به کار
رفته شده وقتی واضح می‌شود
که به یاد آوریم که صنایع
لکترونیک بر اساس این قانون
هر ۱۸ ماه یک بار موظف به
ایجاد یک خط تولید جدید و
ک کارخانه‌ی جدید با نیازهای
اکماری آن هستند

خواهد بود، چرا که نگهداری و جایگزینی این ماشین آلات و تعمیر آنها و میزان مصرف مواد و لیله، روغن، برق، گاز و غیره هر یک با افزایش ساعتات کار جانشین به میزانی برابر با ارزش محصول تولید شده در ساعت اضافی افزوده خواهد شد. این سراسی است که نقش انسان و ماشین در تولید را متمایز می کند، وقتی که انسان را می توان بیش از دستمزدش به کار کشید ماشین این بهره کشی را روی برئمی تابد. در این میان تنها اهرم موجود برای تولید سرمایه، بهره کشی از نیروی انسانی اندک نسبت آن دارد کار در طراحی ماشین آلات و تعمیر و نگهداری آن هاست. که ابته در میان این دو، به دلیل سفید ماندن نسبی مشاغل مهندسی، نقش بهره کشی از نیروی انسانی طراح نسبت به بخش سازنده و نگهدارنده ماشین آلات اندک تر است. هر چند که مهندسان سفیدپوش نیز هر روز پیش از پیش به سمت باقی نیروی کار رانده می شوند. در مجموع در مقایسه انسان و ماشین، تولید ماشینی بی نیاز از انسان، تولیدی است بدون قابلیت انتباشت قبل ملاحظه سرمایه، چرا که شبانه روز انسان برخلاف آرزوی سرمایه دار محدود به ۲۴ ساعت است و این سقف فیزیکی میزان بهره کشی را محدود به یک حد اکثر زمانی می نماید در نتیجه این محدودیت، اثر کلسته شدن از تعداد نیروی

زاینده‌ای (که همان ترازیستورها می‌باشند) در هر حظوظی زمانی در کدام یک از این حالت‌های صفر و یک (باسته و باز) قرار گرفته‌اند. اگر این کلیدها را معادل کلید برق تصور کنید چنین وضعیتی معادل یعنی خواهد بود که حین تعویض لامپ آثاقان، نتوانید ببدانید که واقعاً کلید برق را پیش از دست بردن به تعویض خالوش با روشن کرده‌ایدا

ین سد قوانین فیزیکی بر به اصطلاح قانون «مور» است که باعث جنجال تبلیغاتی و تحقیقاتی آن چنانی در ابعاد اتمی، که پیش از این تها قلمروی فیزیکدانان بود، گشته است. در دهه‌ی گذشته دولت‌های سرمایه‌داری، به خصوص دولت پیلات متحداً با صرف بودجه‌های کلان میلیاردها دلاری در زمینه‌ی نانوتکنولوژی شتابان به پیاری صنعت الکترونیک برخاسته‌اند. جالب این جاست که عموماً سرمایه‌گذاری از جیب بودجه‌ی عمومی برای راه‌گشایی در برایر صنایع چیزی است که به سیستم سرمایه‌داری نسبت داده نمی‌شود. هر چند که این نسبت ندادن هرگز به معنای بسیاری‌گیری این راه‌گذرد سرمایه‌داری نمی‌باشد، جوا که هر بار که ماهیت سیستم سرمایه‌داری به خطر افتاده این سیستم با پیاری گرفتن مفاهیم عمومی سوسیالیستی به پیاری اجزا خود شتافت. این بار نیز سرمایه‌های کلان از بودجه‌ی عمومی و جیب مردم کوچه و بازار خرج می‌شوند تا مشکل از پیش پای کلان سرمایه‌داران صنعت الکترونیک برداشته شود.

پیش از این که بیشتر از حد لزوم وارد بحث نانوتکنولوژی شویم، شایسته است که نظری عمیق‌تر به «قطبه‌های تکنولوژیک» مطرح شده بینتاند. چیزی که در این روند مهم است، میزان سرمایه‌گذاری صنایع الکترونیک در هر یک از «قطاطعات تکنولوژیک» حتاً سال‌ها پیش از نزدیک شدن به محدوده‌های مورد بحث نانوتکنولوژی است. تغییرات مطرح شده در هر یک از این «قطاطعات تکنولوژیک» به معنای سرمایه‌گذاری‌های میلیارد دلاری برای تعویض کامل خط تولید تراشه‌های الکترونیکی و رایانه‌ای از یک سیستم و یک کارخانه به یک خط تولید و کارخانه‌ی جدید و کاملاً متفاوت می‌باشد. چیزی که نیازمند توجه است، علت علاقه‌مندی سرمایه‌گذاران به هر فاصله‌ی زمانی کمتر از دو سال و هزینه‌ای در هر فاصله‌ی زمانی روند تغییری و چنین حتاً فراتر از آن تن دادن دولت سرمایه‌داری به تغییر سیاست‌های سرمایه‌گذاری خود برای تحقق یافتن این روند تغییرات موسوم به قانون «مور» می‌باشد. همین جا لازم به یادآوری است که صنعت الکترونیک تولید تراشه‌ها سال‌هاست که از جمله‌ی پیشناختارترین روندهای تولیدی در زمینه‌ی تولید خودکار، با نیاز بسیار اندک به نیروی انسانی، بوده است. در این

و...). این فرصت طلایی همچون مدل‌های بود از بهشت برای نظام سرمایه‌داری، سرمایه‌داران برای اولین بار موفق شدند نوزاد متولد شده را پیش از هرگونه دخالت فرآیندهای تصادفی ناشی از محیط رشد در قرنطینه‌ی خود قرار دهند و رشد و عملکرد ذهنی او را با ساعتی مناسب برای سوددهی خود تعریف کنند ساعتی منطقی بر به اصطلاح قانون «مور».

اعمیت این موضوع با نگاه دوباره به تفاوت میان «حالات پایه» و «حالات گذاری» سیستم اقتصادی واضح می‌گردد. تولید سرمایه‌ای حداقل به دو روش عمله امکان پذیر است: گزینه‌ی نخسته به کارگیری نیروی کار انسانی پیش از میزان بهره‌وری شخصی این نیرو از کار خویش است و گزینه‌ی دوم، تکه‌داری سیستم اقتصادی لرزش گذاری محصول در «حالات گذاری» است در حالی که در صنایع خودکار به دلیل کاستن از تعداد نیروی انسانی گزینه‌ی نخست با مشکل روپرداخته گزینه‌ی دوم، به دلیل امکان پذیر ساختن عرضه‌ی کالاهای با قیمتی سیار فراتر از ارزش اصلی آن‌ها آشوب‌گونه کردن فرآیند ارزش گذاری بازار، گزینه‌ای به نهایت خیال‌انگیز برای سرمایه‌دار است.

رايانه‌های بسيار سريع موجود در بسياري از خانه‌ها هيچ‌گاه به ميزان کارآمدی خود به کار گرفته نمي‌شوند و علت خريد آن‌ها تنها وسوسه‌ی مصنوعی بازار خريد ايجاد شده توسيط توليد کننده است

موسوم به ترازيستور بالا، قابلیت انتقال الکترون بالا، اشاره کرده در انتقال بار الکتریکی (الکترون) در ترازيستور، سرعت انتقال الکترون‌ها چیزی است که حداقل سرعت يك تراشه‌ی راياني‌ها را تضمين می‌کند هرچه که اين سرعت بالاتر باشد و یا اين که فاصله‌ی سوراخ‌پر بار انتقال الکترون کوتاه‌تر گردد (که مورد اخير با کوچک شدن ابعاد ترازيستور در هر هفطالی تکنولوژيک) بر اساس قانون «مور» صورت می‌گيرد، سرعت تراشه افزایش می‌يلد. اين مطلب را می‌توان در مقایسه‌ی سرعت راياني‌ها در دسترس با راياني‌هاي چند سال قبل درک کرد. يكى از اصولی که سرعت الکترون‌ها را تعیین می‌نماید، حضور يا عدم حضور اتم‌های باردار که خود اين بار الکتریکی (الکترون) از آن‌ها به قرض گرفته شده، در مسیر حرکت الکترون است به بیان دیگر حضور اين اتم‌های باردار در مسیر حرکت الکتروني به دليل جاذبه و دافعه‌ی بارهای الکتریکی سرعت انتقال الکترون را کاهش می‌دهند يكى از اين‌هاي جالب مهندسي الکترونيک، قرض گرفتن الکترون از اتم‌های الکتروني ترازيستور واقع شده‌اند بر اساس اين ايدئي هر ترازيستور بالا، الکترون‌ها است که در فاصله‌ی نسبتا دور از کانال انتقال هستند. اين نيار، تعداد كثيري نیروی انسانی به کار گرفته شده وقتی واضح می‌شود که به ياد آوريم که صنایع الکترونيک بر اساس اين قانون هر ۱۸ ماه يك بار موظف به ايجاد يك خط توليد جديد و يك کارخانه‌ی جدید با نيازهای اتماری آن زمينه‌های مختلف از ساختمان سازی تا طراحی ماشین‌آلات، طراحی تراشه‌ها و طراحی ساز و کار تولید هر روز پیشرفت‌تر (در نتیجه نیازمند به دست‌اندرکاران بيشتر) و غيره به کار می‌گيرد.

عمق بیغه به کار رفته در اين قانون وقتی واضح می‌شود که درك کنیم در چدين سیستم مکانیزمی نه آن گونه که به خود مردم می‌دهند نه تنها وصال از تعداد اگرنه لفرون در حدی چون قبل باقی است، بلکه اين تعداد اگرنه لفرون در حدی چون قبل باقی است، با اين تفاوت عرضه که از اين تعداد نیروی انسانی، تنها شمار اندکی به طور هجزمان با تولید محصول عرضه شونده به بازار در مکانی که هر لحظه‌ی زمانی تولید

مي شود و در نتيجه سوددهی آن برای سرمایه‌دار بيشتر. اين بار حتا اگر قرار باشد نیروی کار دست به تشكيل اتحادي‌های صنفي و اعلام خواسته‌های خود بزنده دوری نیروی کار از محصول راهی بازار، خطر چنانی را حداقل براي نزدیک به ۲ سال متوجه سود سرمایه‌دار نمی‌کند. اين فاصله‌های حدوداً دو ساله همان فاصله‌های فقط تکنولوژيک است.

در طول چند دهه‌ی گذشته، قانون «مور» با به کارگیری از تعلیم اين اصول در محدوده‌ی مجال قوانین فیزیکی (همچون اصل عدم قطبیت هایزبرگر) سود سرشاري نصیب سرمایه‌داران گردد است و با تعریض بی‌دریي تکنولوژي و واپسیه کردن افراد جامعه به تعقیب آن‌ها و خرید مکرر محصولات همچون کامپیوچر، گوشی‌های تلفن سیار، ابزارهای صوتی و تصویری و غيره آشوب‌گونگی قیمت‌گذاری در بازار را به نحوه‌ی خودخواسته سرمایه‌داران ایجاد نموده است.

اگر روزی اين نزد و روند تغیير به دليل برخورد به سد قوانین فیزیکی دچار گسترت گردد، تعلیم اين سیستم چه از نظر آشوب‌گونگی قیمت‌گذاری و چه از نظر فاصله انداختن زمانی و مکانی میان نیروی کار و محصول دچار مشکلات اساسی خواهد شد. شاید اگر موفق شوند که هر چندگاه يكبار رايانه‌ی سريع تر به بازار عرضه کنند، آمیان به خود آمد و متوجه شوند که به میزان زيادي نيازمندي به خريد چينين سیستم‌هاي به كل يك نياز كاذب است.

رایانه‌های بسیار سریع موجود در بسیاری از خانه‌ها عملاً ابزاری هستند که هيچ‌گاه به میزان کارآمدی خود به کار گرفته نشده‌اند و علت خريد آن‌ها تنها آشوب بازار وسوسه‌ی مصنوعی خريد ایجاد شده توسط تولید کننده است.

در مجموع مشاهده می‌نماییم که قوانین فیزیکی بر قانون «مور»، چیزی است که می‌تواند يكى از بزرگ‌ترین شاخه‌های صنعتی را دچار عیقق ترين مشکلات نماید و اين است دليل سرمایه‌گذاری‌های آن چنانی در زمینه‌ی تکنولوژي از طرف کشورهای سرمایه‌داری.

به ياد داشته باشيم که اين بازار آشوب‌گونه که ما نيز جزئی از آن هستیم، یوغی است که ندادسته خود بر گردهای مان می‌گذاریم. ■

پي نوشته‌ها:

- 1- nanotechnology
- 2- philanthropy
- 3- Technology nodes
- 4- System on chip
5. Moore's law
- 6- Uncertainty Principle
- 7- Steady state
- 8- Transient state
- 9- Gordon Moore
- 10- High electron mobility transistor

صد شرکت برتر ایران

مقدمه

سازمان مدیریت صنعتی فهرست صد شرکت برتر سال را تهیه و منتشر می‌نماید. این فهرست از طریق فراهم کردن آمار و اطلاعات شفاف و مفید در مورد بنگاه‌های اقتصادی کشور، فضای روش‌تری از کسب و کار اقتصادی کشور ارایه می‌دهد و به مدیران، پژوهشگران، سیاستگذاران و سرمایه‌گذاران و عموم مردم باری می‌رساند که شناخت و درک روشن تر و دقیق‌تری از ساختار مالی و اقتصادی صنایع و بنگاه‌های اقتصادی بزرگ کشور بیانند تداوم و تسريع روند توسعه بنگاه‌های اقتصادی و در بی آن کل اقتصاد کشور در گرو شناخت کامل نقاط قوت و ضعف فعالیت‌های این بنگاه‌ها است و از آنجایی که مقایسه استواراند، در این فهرست با مقایسه صنایع و بنگاه‌های اقتصادی با یکدیگر زمینه‌ای فراهم می‌شود که منجر به شناخت فضای کسب و کار ایران از زوایای تازه می‌گردد.

مقایسه و رتبه‌بندی شرکت‌ها بر اساس اطلاعات مالی مندرج در صورت‌های مالی آن‌ها است که در پاسخ به فراخوان عمومی و مکاتبات مستقیم و بی‌گیری‌های متعدد بعدی بدست آمده است.

روش شناسی فهرست صد شرکت برتر

ایران:

میزان ارزشی اقتصادی در فروش آن دارد. فهرست صد شرکت برتر با تعیین بزرگ‌ترین شرکت‌های ایرانی، آن‌ها را از جنبه‌های گوناگون مالی و اقتصادی مورد مقایسه، رتبه‌بندی و تحلیل قرار می‌دهد. اما معیار اصلی در گزینش شرکت‌ها، معیار فروش آن‌ها است که در بی آن شرکت‌های منتخب بر اساس سایر معیارها، رتبه‌بندی می‌شوند.

هر چند میزان فروش در بیک سال معین نمی‌تواند به تنهایی بیانگر تعامی ابعاد فعالیت یک بنگاه اقتصادی باشد، اما با توجه به دامنه‌ی گسترده‌های از شرکت‌ها که در ارایه‌ی فهرست‌های عمومی، نظیر IMI-۱۰۰ مورد نظر است، یکی از بهترین شاخص‌ها در ارزیابی گستردگی فعالیت یک بنگاه اقتصادی است. با توجه به آن که شرکت‌های موجود در فهرست صد شرکت برتر در بازاری مشخص فعالیت می‌کنند، حجم فروش آن‌ها قدرت نفوذ این شرکت‌ها را در بازار نمایان می‌سازد. گرچه حجم فروش تنها هدفی نیست که مدیران به دنبال آن باشند ولی عموم اهداف بلندمدت شرکت‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط تنگانگی با آن خواهد داشت. طی دهه‌ی اخیر، تغیرات اقتصادی به میزان قابل توجهی، تاکید خود را بر بنگاه‌ها معطوف داشته‌اند در نتیجه، جهت بررسی‌های اقتصادی از سطح کلان به سطح خرد متمایل شده است و تعلمی فعالیت و راهبرد شرکت‌ها با سیاست‌های کلان دولت، به هسته‌ی اصلی مباحث اقتصادی تبدیل شده است. بدین ترتیب و همکام با تغییر در چهارچوب نگرش به نهادهای فوق، نظریه‌های نوین اقتصاد توسعه نیز به جای تمرکز صرف بر مسائل کلان و سیاست‌های دولت، توسعه‌ی اقتصادی را معلول تعامل و سازگاری نیروهای جامعه در جهت ایجاد فضای مناسب کسب و کار برای فعالیت بنگاه‌های اقتصادی می‌دانند. بدین ترتیب و با تاکید خاصی که بر بنگاه‌های اقتصادی صورت می‌گیرد، تحول و رشد آن‌ها یکی از محورهای اساسی توسعه به شمار می‌رود. بازتابی

از اندیشه‌ی محوری فوق در تحولات چند سال اخیر ایران به چشم می‌خورد. بنگاه‌ها به تدریج از دولت مستقل شده‌اند، بنگاه‌های خصوصی رشد کرده و به سرعت در حال توسعه‌اند. برای تخصیص بهینه‌تر منابع، شرکت‌های مادر (Holding Company) شکل گرفته‌اند و سازمان‌های بزرگ خود به چندین شرکت تبدیل شده‌اند. بنابراین، رشد و هویت یافتن بنگاه‌ها در اقتصادهایی که از شرایط متمرکز دولتی به سمت سازوکارهای بازار و فضای رقابتی در حرکت هستند، پدیده‌ی فراکیری است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به عمومیت فهرست آی ام آی - ۱۰۰ وجود انواع شرکت‌های تولیدی و خدماتی شرکت کننده در این طرح، برای همکن کردن رقم فروش این شرکت‌ها، در مورد اکثر شرکت‌های تولیدی و خدماتی رقم فروش خالص آن‌ها منظور می‌شود، در مورد بانک‌ها از مجموع درآمدهای مشاغل و غیرمشاغل آن‌ها استفاده می‌گردد و در مورد شرکت‌های بیمه‌ای، مجموع درآمدهای بیمه‌ای و درآمد حاصل از سرمایه‌گذاری‌ها لحاظ می‌شود. جذا از متغیر حجم فروش، متغیرهای دیگری که شرکت‌ها بر اساس آن‌ها بررسی می‌شوند عبارتند از:

رشد فروش	سهم دارایی‌ها
فروش سرانه	ارزش بازار
حجم سود	حجم صادرات
صدارت سرانه	رشد سود
تعداد کارکنان	تعداد کارکنان
رشد اشتغال	بازده دارایی
نسبت مالکانه	حجم دارایی‌ها

ویژگی‌های اقتصاد ایران

در اقتصاد ایران، مانند بسیاری از اقتصادهای در حال توسعه، قیمت‌ها منعکس کننده‌ی تعاملات اقتصادی نیستند. وجود بارانه‌های مختلف، دخالت‌های دولت در کنترل قیمت‌ها و مواردی از این قبیل، موجب انحراف قیمت‌ها می‌شود و لذا قیمت‌ها قادر نیستند وضعیت واقعی رشد یک شرکت را نشان دهند. مثلاً رشد فروش یک شرکت در یک اقتصاد سالم نشان دهنده‌ی افزایش قیمت محصول فروش رفته و مقدار عددی محصولات فروخته شده است. از آنجا که افزایش قیمت اساساً ناشی از افزایش کیفیت محصولات تولیدی است، در این صورت

دریافت اطلاعات از واحدهای ستدادی و مقایسه با اطلاعات ارسالی از طرف شرکت‌ها کنترل نهایی انجام می‌شود.

• در فراخوان عمومی طرح آی ام آی - ۱۰۰ از تمامی شرکت‌های با فروش بیش از ۲۰۰ میلیارد ریال دعوت شد که اطلاعات خود را به دفتر طرح آی ام آی - ۱۰۰ ارسال نمایند. از این شرکت‌ها ۱۰۰ شرکت رتبه‌ی اول بر اساس بیشترین میزان فروش انتخاب شده و مبنای رتبه‌بندی سایر شاخص‌ها قرار گرفتند.

• از آن‌جا که فروش، متغیر اساسی مقیاس آی ام آی - ۱۰۰ است و تغییرات آن به طور عام به ساختار بازار و تحولات مدیریتی مرتبط شده است، شرکت‌هایی که دارای انحصار کامل هستند، در فهرست منظور نشده‌اند. فرض بر این است که در شرکت‌های انحصاری (انحصار کامل)، ارتباط بین مدیریت و فروش ضعیف است و دریافت اطلاعات نیز از آن‌ها بسیار مشکل است. نمونه‌ی این شرکت‌ها، هر چند که تعداد آن‌ها بسیار اندک است، شرکت ملی نفت، شرکت ملی کاواز، شرکت مخابرات و سازمان غله و پالایشگاه‌ها می‌باشند.

• در فهرست آی ام آی - ۱۰۰، برای رتبه‌بندی شرکت‌ها از جامعه‌ی ثابت آماری بر اساس بانک اطلاعاتی سال جاری استفاده شده است. این امر بدین معنی است که معیار اصلی رتبه‌بندی شرکت‌ها و انتساب رتبه به آن‌ها برای سال جاری و سال گذشته، اطلاعاتی است که شرکت‌ها در سال جاری ارسال نموده‌اند. بنابراین، اگر شرکتی در سال ۱۳۸۳ برای اولین بار اقدام به ارسال اطلاعات برای حضور در طرح IMI-۱۰۰ نماید، با توجه به اطلاعات مربوط به سال‌های گذشته‌ی آن، در فهرست آن سال‌ها نیز وارد می‌شود. به عبارت دیگر، فهرست سال گذشته در سال جدید روزآمد می‌گردد. این مساله در مورد شرکت‌هایی که صورت‌های مالی خود را تجدید ارزیابی می‌کنند نیز انجام می‌شود. ■

پیش‌نوشت:

این مقاله برگفته از سایت سازمان مدیریت صنعتی به نشانی: www.imi.ir/ns1/bartar/1383/index.asp من باشد و اسمی این شرکت‌ها با جزئیات فروش‌شان در آن‌جا ذکر شده است.

شایان ذکر است که شرکت‌هایی از این نوع، با پسوند «شرکت‌های تابعه» در فهرست مشخص شده‌اند. شرایطی که برای ورود این نوع شرکت‌ها به فهرست فوق لازم است، عبارت است از ثبت شرکت، تهیه‌ی صورت‌های مالی تلفیقی ترازنامه و سود و زیان تلفیقی ارایه شده توسط حسابرسی موردن تایید قرار گرفته باشد.

• در فهرست آی ام آی - ۱۰۰ دو نوع شرکت با دو ماهیت متفاوت منظور گردیده‌اند. یکی

گرچه حجم فروش تنها هدفی نیست که مدیون به دنبال آن باشند ولی عموم اهداف بلندمدت شرکت‌ها به طور مستقیم یا غیرمستقیم ارتباط تنگاتنگی با آن خواهد داشت.

شرکت‌های تولیدی، که با خرید مواد اولیه و تبدیل آن به کالای ساخته شده فعالیت می‌کنند. در این شرکت‌ها، بخش قابل توجهی از فروش، در برگیرنده مواد اولیه مصرف شده است. بنابراین، نسبت ارزش افزوده به فروش در این شرکت‌ها پایین است. شرکت‌های خودروسازی، تولید فولاد، پتروشیمی، مواد غذایی و... از جمله این شرکت‌ها هستند. دوام، شرکت‌های خدماتی که خدماتی که عمده‌بهای ارایه‌ی خدمات بانکی، بیمه و یا سرمایه‌گذاری مشغولند شرکت‌های خدماتی، از آن‌جا که دارای مواد اولیه به شکل شرکت‌های نوع اول نیستند، دارای نسبت ارزش افزوده بالای نسبت به فروش هستند و لذا به ازای هر واحد فروش ارزش افزوده بیش‌تری تولید می‌کنند. به رغم تفاوت فروش این شرکت‌ها، هر دو گروه در فهرست عمومی مانند Fortune 500 وجود دارند.

• برای تایید آمارهای ارسالی به سازمان مدیریت صنعتی از شرکت‌ها خواسته شده است که اطلاعاتی را ارسال نمایند که به تایید حسابرس قانونی رسیده باشد. ضمناً بیش‌تر شرکت‌های مندرج در فهرست، یا در بورس اوراق بهادار تهران حضور دارند و یا تحت پوشش یکی از سازمان‌های دولتی (مانند سازمان گسترش و نوسازی صنایع ایران، بنیادها...) هستند که با

افزایش فروش، نشان دهنده‌ی رشد نسبتاً واقعی این شرکت‌ها است. در حالی که در اقتصاد ایران، بخشی از تغییر قیمت‌ها یا ناشی از وجود بازارهای انحصاری و یا ناشی از دخالت‌های دولت در تعیین قیمت محصولات شرکت‌های تولیدی است. بنابراین، باید در مقایسه‌ی فروش شرکت‌ها و رتبه‌بندی آن‌ها از نظر فروش این مقوله را در نظر داشت.

مشکل انحرافات قیمتی نه تنها مشکل فهرست آی ام آی - ۱۰۰ است، بلکه در هر نوع آمار اقتصادی خود را نشان می‌دهد. حسابهای ملی، سبد مصرف خانوار، بودجه دولت، و آمارهای مشابه همه انحرافات قیمتی را در خود دارند و لذا تماماً واقعیت‌های اقتصادی را منعکس نمی‌کنند. طبیعی است که با کاهش دخالت‌های دولت و افزاد شدن تجارت، قیمت‌ها به سمت شفافیت و سلامت بیش‌تری حرکت خواهد کرد.

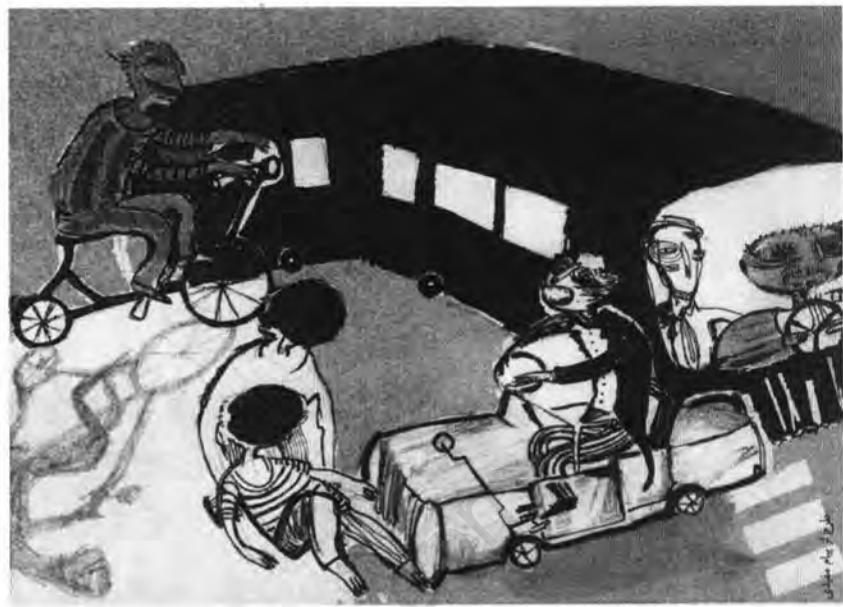
به دلیل سابقه‌ی تورمی کشور در سال‌های گذشته، مقایسه‌ی جمع کل دارایی‌های ثابت شرکت‌ها و محاسبات مربوط به آن باید با احتیاط لازم صورت گیرد. از آن‌جا که شرکت‌ها بر اساس قیمت‌های تاریخی دارایی‌های ثابت خود را در دفاتر ثبت کردند و تاریخ سرمایه‌گذاری شرکت‌ها با یکدیگر متفاوت است، در این صورت دارایی‌ها و نسبت سود و فروش به دارایی‌ها تعلیمی واقعیت را منعکس نمی‌کند. خرید بخشی از دارایی‌های ثابت که از خارج وارد شده است به دلیل نظام چند نرخی ارز در سال‌های گذشته، بر این مشکل افزوده است. با توجه به این مطلب ضروری است که در استفاده از شاخص‌های مرتبط با میزان دارایی‌های شرکت در بررسی‌ها و تحقیقات اقتصادی، به این مساله توجه شود.

روشن شناسی گزینش شرکت‌ها:

- واحد آماری آی ام آی - ۱۰۰ شرکت است، شرکت‌هایی که در دفتر ثبت شرکت‌ها ثبت شده باشند. در تهیه‌ی فهرست شرکت‌های برتر ایران منظور شده‌اند. بنابراین، واحدهای اقتصادی که دارای شخصیت حقوقی در قالب شرکت نباشند در فهرست قرار نمی‌گیرند.
- در مواردی که یک شرکت، آن میزان از سهام شرکت‌های دیگر را در اختیار داشته باشد که بتواند مدیریت آن‌ها را به عهده گیرد، شرکت مادر (Holding Company) محسوب می‌شود.

انتخاب کنند. نگهبان (که به دلیل لباسش) از سایرین قابل شناسایی است با تعجب نگاهی می‌اندازد و می‌گوید: برای چه آمده‌ای؟ چیزی می‌خواهی؟ لحنش کاملاً اصبعانی است. من با تعجب یک قدم به عقب می‌روم و لبخند می‌زنم و می‌گویم: بسیار خوب منظور بدی نداشتم. نمی‌خواستم مرا حم شما شوم، حقیقتش ما برای مصاحبه با چند نفر از کارت خواب‌هایی که برای اقامت به این پارک مراجعه می‌کنند آمده‌ایم، می‌خواهیم در رابطه با وضعیت زندگی شان، کارشان و... با آن‌ها صحبت کنیم. نگهبان نگاه گنگی می‌کند، چند لحظه‌ای ساكت می‌شود و بعد به آرامی با لحنی مشکوک می‌پرسد: آیا قول می‌دهی مرا حم شان نشوی؟ قول می‌دهی برای شان مشکلی ایجاد نکنی؟ قول می‌دهی در تلویزیون نشان شان ندهی؟ لبخند می‌زنم و به او اطمینان می‌دهم که خطری از جانب ما تهدیدشان نمی‌کند. سپس نگاهی به دوستانم که بیرون از دکه ایستاده‌اند می‌اندازد و می‌پرسد: هردد که همراهان هست؟ شما بهتر است تنها نروید؟ جواب این سوال هم برایش اطمینان‌بخش است سپس می‌گوید: چند روزی است که کسی در این پارک نمی‌خوابد، ما به درخواست نیروی انتظامی چند نفری که شب‌ها اینجا بودند بیرون کردند اما چند نفری در پارک بهاران (که همین پارک کناری است) و چند نفری هم در پارک رو به رو می‌خوابند، محل خواب آن‌ها عموماً بالای دست‌شویی هاست. و در آخر هم اضافه می‌کند: هردو پارک نگهبان دارند، می‌توانید از آن‌ها هم کمک بگیرید.

به پارک بهاران مراجعه می‌کنیم. کل پارک را یک دور کامل می‌زنیم و سپس به دکه‌ی نگهبان پارک مراجعه می‌کنیم، ولی کسی آن‌جا نیست. هنگام عبور از کلار ساختمانی که شبيه موتورخانه است با او مواجه می‌شویم و برایش توضیح می‌دهیم که برای چه کاری به پارک آمده‌ایم. بسیار خوش‌رو و مهربان است و بسیار شروع به توضیح دادن می‌کند، او هم می‌گوید که چند شنبه است که به دستور نیروی انتظامی کارت خواب‌ها را از پارک بیرون کرده‌اند، اما ما را به خرابی‌ای در کنار پارک می‌برد و توضیح می‌دهد که در این چند شب آن‌ها به این خرابه می‌آیند و تا صبح آتش روشن می‌کنند و سپس در کنج‌های دیوارهای دور تادور خرابه می‌خوابند. جای آتشی که گویا در شب‌های گذشته روشن کرده بودند هنوز به خوبی مشهود است، هم‌چنین پلاستیک‌هایی که به نظر می‌رسد متعلق به آن‌هاست در سه کنج‌های دیوار به چشم می‌خورد.



گزارشی از آسیب اجتماعی

کارت خوابی در تهران

دلارام علی

اما این یک سناریو نیست، روایتی است از آن‌چه هر شب در خیابان‌های این شهر اتفاق می‌افتد، گوشه‌ای است از زندگی مردمی که جز خیابان‌ها جای برای سکونت نیافرماند. نیمه‌های دی‌ماه است و سوز و سرمای هوا شدت یافته، ماشین آرام آرام از یکی از نقاط مرکزی شهر تهران شروع به حرکت می‌کند، مسیر از پیش مشخص است. «درروازه غار - پارک شهید هرندی» می‌گویند شب‌ها تعداد زیادی از کارت خواب‌ها برای اقامت به این پارک مراجعه می‌کنند. ساعت نمایش چند روزی بیش تر نیاید. بلد خبری، فروش روزنامه‌ها را بالاتر برد، دانشجویان عدالت‌خواه، بهانه‌ای برای عدالت‌خواهی یافتنند، حال آن که نه سرمای هوا تازگی داشت و نه وضعیت کارت خواب‌های تهران و نه مرگ بعد دانشجویان بسیجی عدالت‌خواه در حرکتی نمادین خواس‌تار رسیدگی به وضع کارت خواب‌های تهران شدند، اما تمام نمایش چند بالاتر برد، دانشجویان عدالت‌خواه، بهانه‌ای برای روزی بیش تر نیاید. بلد خبری، فروش روزنامه‌ها را در پارک می‌بیچد سرمای کلی از پارک را دید اما این نما هیچ‌چیز را حکایت نمی‌کند. ماشین در خیابانی که مابین پارک و ورزشگاه واقع شد، توقف می‌کند و ما، وارد پارک می‌شویم. پارک بزرگی است و فضای باز و بادی که در بین درختان پارک می‌بیچد سرمای هوا را چند برابر کرده است. آرام آرام در پارک قدم می‌زنیم، اما هیچ‌کس را در پارک نمی‌بینیم، گاهی عابری با تعجب از کنارمان عبور می‌کند، اما کسی که در پارک مستقر باشد یا نشان دهد که برای خواب به پارک آمده است در هیچ‌کجا پارک به چشم نمی‌خورد. ناچار به سمت دکه‌ی نگهبان پارک می‌روم، نگهبان با دو نفر از اهالی محل در دکه‌اش نشسته است و هر سه نفر سعی کرده‌اند نزدیک‌ترین فاصله به بخاری را

شب گذشته، ۱۲۰ کارت خواب در تهران در اثر سرمای هوا جان سپردنده.»

جمله‌ی بالا در زمهریر زمستان سال گذشته، خبر تیتر اول تمام روزنامه‌های تهران شد. گویا قرار بود عمق فاجعه را روزنامه‌ها با تعداد مردگان این واقعه بیان کنند؛ غافل از آن که فاجعه عمیق‌تر از آن است که با اعداد به تصویر درآید.

چند شب بعد دانشجویان بسیجی عدالت‌خواه در کارت خواب‌های تهران شدند، اما تمام نمایش چند روزی بیش تر نیاید. بلد خبری، فروش روزنامه‌ها را بالاتر برد، دانشجویان عدالت‌خواه، بهانه‌ای برای عدالت‌خواهی یافتنند، حال آن که نه سرمای هوا تازگی داشت و نه وضعیت کارت خواب‌های تهران و نه مرگ بعد دانشجویان بسیجی عدالت‌خواه در پس از آن گویا این فاجعه رفتارهای به دست فراموشی سپرده شد و مرکز مصنوعی بر خبری سناریوگونه پس از جنجال بسیار ناگهان در تاریک‌خانه‌های فراموشی باگانی شد.

یک‌سال گذشته است و دوباره سوز شب‌های اول دی ماه، فاجعه‌ی سال گذشته را یادآوری می‌کند و عجیب نیست که هیچ‌کس رغبتی برای به یاد آوردن آن فاجعه ندارد، چرا که سناریوهای خوب تنها یک‌بار جواب خواهند داد و سپس تبدیل به داستان‌های تکراری می‌شوند.

از او می‌پرسیم که چه قدر آن‌ها را می‌شناسند؟ چقدر با آن‌ها صحبت کرده است؟ آیا می‌داند که کلشان چیست؟ در آمدشان از کجاست؟ یا نه؟ آقا مasha'lah (نکهبان پارک) توضیح می‌دهد که با چندتایی از آن‌ها آشناست. او معتقد است که اکثر خیابان‌خوابها از شهرستان به تهران می‌آیند. برخی از آن‌ها کار می‌کنند، کارهایی مثل جمع کردن پلاستیک، نان خشک... و یا چرخی بازار هستند، اما تعنادی هم بی‌کارند یا در اصطلاح گذایی می‌کنند و تعنادی هم موافغروشند و مقداری را هم خرج مصرف شخصی شان می‌کنند، عمدتاً مجردند و مرد هستند، البته توضیح می‌دهد که پیش‌تر، دوزن هم بودند که در پارک می‌خواهیدند اما با سردوش شدن هوا رفته‌اند و گویا در خانه‌هایی در محله ساکن شده‌اند.

وقتی از او می‌پرسیم که آیا تابه‌حال این کارت‌خوابها برایش مشکلی ایجاد کرده‌اند یا خیر؟ پاسخ می‌دهد: نه، بیش تر آن‌ها که مشکلی نداشتند، فقط کسانی که در کار فروش مشروب یا مواد هستند گاهی این‌جا با هم در گیر می‌شوند یا چاقوشی می‌کنند و ماراهم دچار مشکل می‌کنند، به غیر از آن قبیل مشکلات، مراحمت دیگری نیست. او توضیح می‌دهد که خود من هم از شهرستان به تهران آمدم و در حقیقت تمام وقت را در همین اتفاق نگهبانی در پارک می‌گذرانم و جای به جز این‌جا را ندارم، این است که خوب به هر حال با آن‌ها جور می‌شوم چون می‌دانم که احتمالاً آن‌ها هم این‌جا کسی را ندارند و گرفتارند.

لحن صمیمی آقا مasha'lah و همدردی که کاملاً درونی به نظر می‌رسد چیز عجیبی نیست. چیزی در نگاه مasha'lah هست که در چشممان نگران نگهبان قبلى هم بود، ترس از این که ما کسی را اذیت نکنیم، از کسی سوماستفاده نکنیم، یک حسن دوستانه و انسانی عمیق که اکنون هم به خوبی در چشمان لحن و صدای مasha'lah هویدادست.

آقا مasha'lah برایمان توضیح می‌دهد که زمستان‌ها فصل مناسبی برای پارک‌خوابی نیست و برایمان کوچه‌هایی برویم که گویا در این فصل سرد جای پهتری برای زنده ماندن است. آرام آرام مشغول حرکت‌ایم که چند مرد را می‌بینیم که با کیسه‌هایی بزرگی پر از پلاستیک در کنار خیابان راه می‌روند می‌ایستیم، پیاده می‌شویم و به سمت آن‌ها می‌رومیم و برایشان توضیح می‌دهیم که در صدد گفت‌وگویی ساده با چند خیابان‌خوابیم، اما انگار دلیل قانع کننده‌ای نیست. ظاهراً غربیه‌ها برای امور دیگری به محل مراجعه می‌کنند، سه مرد نگاهی به هم می‌اندازند و یکی از آن‌ها بالاصله می‌پرسد: چه می‌خواهید؟ حشیش، هروئین و...؟ ما

در پایان گفت‌وگوییمان ما را به شدت دست‌ششی بارک می‌برد و محل خواب، پارک‌خوابها را نشان‌مان می‌دهد دستشویی کمی پایین‌تر از سطح زمین استه به طوری که سقنه تقریباً هم‌سطح می‌شود که پارک‌خوابها و تنها با دیواره‌ای از آن جدا کنار دیواره می‌خوابند.

یکی از معایب خیابان‌خوابی

هم نداشتن هیچ چیز

شخصی است، هیچ کارت هویتی، پتو یا پولی دوام

نمی‌آورد، چراکه تا بجنیبی یکی، آن‌ها را دزدیده است.

در پایان از او می‌پرسیم که اگر کسی از خیابان‌خوابها به پارک مراجعه کند و از او بخواهد که بگذارد شبی را در پارک بگذرانند او چه می‌کند؟ کمی مکث می‌کند، سری تکان می‌دهد، لبخندی می‌زند و می‌گوید: ملک پدرم که نیست، زمین خدمات، بیایند بخوابند، ما که بخیل نیستیم. گویی تمام آن‌چه از دستش برمی‌آید همین است، که از آن هم در بینه ندارد.

از او جداً می‌شویم و به پارک آن‌طرف خیابان می‌رومیم، کل پارک را دور می‌زنیم، اما هیچ کس در پارک نیست. لحن مهربان آقا مasha'lah در ذهن‌مان دور می‌زند. فرمستان‌ها فصل خوبی برای پارک‌خوابی نیست، زستان‌ها خیابان‌خوابها به کوچه‌ها می‌روند، پارک را دور می‌زنیم و حتی یک نگهبان هم در پارک نمی‌بینیم، در خرابه‌های اطراف این پارک هم اتری از آتشی است که گویا در شب‌های قبل روشن شده بوده، اما اکنون کسی آن‌جا نیست.

دیواره سوار ماشین می‌شویم و تصمیم داریم که به کوچه‌هایی برویم که گویا در این فصل سرد جای پهتری برای زنده ماندن است. آرام آرام مشغول حرکت‌ایم که چند مرد را می‌بینیم که با کیسه‌هایی بزرگی پر از پلاستیک در کنار خیابان راه می‌روند می‌ایستیم، پیاده می‌شویم و به سمت آن‌ها می‌رومیم و برایشان توضیح می‌دهیم که در صدد گفت‌وگویی ساده با چند خیابان‌خوابیم، اما امور دیگری به محل مراجعه می‌کنند، سه مرد نگاهی به هم می‌اندازند و یکی از آن‌ها بالاصله می‌پرسد: چه می‌خواهید؟ حشیش، هروئین و...؟ ما

نگاهی به هم می‌کنیم و دیواره علت حضورمان را توضیح می‌دهیم اما می‌دانیم که برایشان قانع کننده نیست، دیواره می‌گوید: هر چه بخواهید هست، خشیش خوب، آس پیک‌نه برنه و ما سر درنی اوریم، لبخند می‌زنیم، تشرک می‌کنیم و دیواره به راهمان ادامه می‌دهیم کمی جلوتر از دور جوانی را می‌بینیم در هیات همان مردان، با کیسه‌ای بزرگ از پلاستیک به دوش که به نظر می‌رسد سنتگین است چرا که حرکت جوان را کند کرده است. پیاده می‌شویم و به سمت دست‌ششی برایش توضیح می‌دهیم که در صدد گفت‌وگویی ساده‌ای هستیم تا وضع خیابان‌خوابها را بهتر دریابیم. نگاهی می‌کند و بر عکس سه مرد قبلی می‌گوید: چه می‌خواهید بدانید؟ برایش توضیح می‌دهیم که می‌خواهیم بدانید خیابان‌خوابها عموماً از چه افرادی هستند؟ مهاجرند یا تهرانی؟ شاغل‌اند یا نیافریده؟ طور عمدۀ زن‌اند یا مرد؟ مجرداند یا متاهله؟ و سوالاتی از این دست.

آرام بارش را زمین می‌گذارد و گویی کمی اطمینان پیدا کرده پاسخ می‌دهد: همه جوش هست، متاهله هست، مجرد هست، معتاد هم هست، سالم هم هست، اما خیابان‌خوابها اکثر مردند، من زن کمتر دیده‌ام. گفت‌وگو کمی صمیمانه‌تر می‌شود، از او می‌خواهیم که اگر مایل است نامی را به ما بگوید که ما با آن نام صنایع کنیم، اندکی فکر می‌کند و می‌گوید مجتبی، برایمان توضیح می‌دهد که بچه‌ی کرمانشاه است و ۶ سال است که از خانه بیرون زده و به تهران آمده است. در مجموع ۳ سالی را در خیابان گذرانده است. اما چند سالی را هم اتاقی داشته که در آن زندگی می‌کرد. مدتی مستخدم راه‌آهن بوده اما به دلیل ساعت بد کاری که داشته (۱۱ شب تا ۱۱ صبح) و نداشتن مرخصی، مجبور به ترک کارش شده است. مجتبی صدقانه می‌گوید: کسی در این کارها دوام نمی‌آورد، شوختی که نیست، این همه ساعت بی‌خوابی و کار سخت، آن هم بدون مرخصی، فقط یک روز که نزوی، فردای یک نفر دیگر را جای‌گزینات می‌کنند.

مجتبی شناسنامه ندارد، البته ظاهراً بار اولی که به تهران آمده شناسنامه‌اش را به همراه آورده بوده اما یکی از معایب خیابان‌خوابی هم نداشتن هیچ چیز شخصی است، هیچ کارت هویتی، پتو یا پولی دوام نمی‌آورد، چراکه تا بجنیبی یکی، آن‌ها را دزدیده است. سپس برایمان توضیح می‌دهد که یکبار هم ۳۰هزار تومن داده تا یک شناسنامه برایش جمل کند و مدتی هم با آن شناسنامه، چندجایی کار کرده اما عمر آن کارها هم چندی چندی درازا نگشید. مجتبی آرام به نظر می‌رسد و از حاضر جوابی و

حضور ذهن و هوشیاری و نگاهش می‌توان حدس زد که معتقد نیست و خودش نیز حدس ما را تأیید می‌کند، البته توضیح می‌دهد که چندباری حشیش مصرف کرده است، اما معتقد نیست، او مجرد است و اکنون هم باز ۲ ماهی است که بی‌خانمان شده و در خیابان‌ها می‌خوابد، وقتی از او در رابطه با گرم‌خانه‌ها می‌رسیم، می‌خندد و می‌گویند: کسی به آن جانمی‌رود، گرم‌خانه برای پرمردهاست.

تعجب ما را که می‌بینند توضیح می‌دهد که هیچ‌ادم عاقلی حاضر نمی‌شود به گرم‌خانه برود چون باید ساعت ۶ بعدازظهر کارش را تعطیل کند و مدام تحت کنترل باشد، تاره آن هم بعد از کلی معطلی برای پذیرش و... و برایمان تشریع می‌کند که چند شب قبل که باران به شدت می‌بارید، به گرم‌خانه‌ای مراجعه کرد و سه ساعتی را در حیاط آن‌جا معطل ماند تا پذیرش شود، بعد شانه‌ها را بالا می‌اندازد و بی‌تقطول می‌گویند: ترجیح می‌دهم در خیابان بخوابم تا مورد توهین قرار بگیرم با تحت نظر باشم.

از او می‌پرسیم که هیچ وقت دلش برای خانواده‌اش تنگ شده؟ لبخند تلخی می‌زنند و می‌گویند: آن‌هایی که از خانه بیرون می‌زنند ۲ بار دلتگ می‌شوند، یکبار، اوائل که از خانه بیرون می‌زنند و بار دیگر، بعد از گذشت ۴، ۵ سال و تجربه کردن همه‌ی سختی‌ها و بعد با نالمیدی می‌گویند: من حالا در مرحله‌ی دوام می‌پرسیم؛ چرا بزمی‌گردی؟ با عصباتی می‌گویند مگر آن‌ها که برگشتند چه شد؟ و دوباره مایوس ادامه می‌دهد: خانواده‌ایشان قبول‌شان نکرده‌اند، آن‌ها هم دوباره به خیابان برگشتند و ادامه می‌دهد که به هر حال چند وقتی است که در فکر برگشتنم، اما هنوز مطمئن نشده‌ام، مجتبی راحت و صمیمی است، وقتی از او می‌پرسیم کجا و چگونه می‌توانیم چند خیابان‌خواب دیگر برای گفت‌وگو پیدا کنیم به راحتی آدرس می‌دهد و می‌گویند، نگویید که آدرس را از کسی گرفته‌اید، مشکوک می‌شوند بگویید گذرنی بر آن‌ها برخوردماید آن‌ها آتشی روشن کرده‌اند و کنار آتش نشسته‌اند.

از او می‌پرسیم: مجتبی این شکل از زندگی سخت نیست؟ آیا تابه‌حال در خیابان مشکلی برایت پیش نیامده؟ تکاهی می‌کند که گویای تمام پاسخ‌هast است مستقیم که به چشمانتش نگاه کنی، قلبش را می‌خوانی، می‌گویند: مشکل؟ مردم از ما می‌ترسند، کسی جرات نمی‌کند به ما زنده‌یک شود چه برسد و به این که مشکلی برایمان ایجاد کنند، مشکل بیش تر سرملاست، گرسنگی است و بی‌خوابی، ما اولین آدم‌هایی هستیم که باید از خواب بیدار شویم، روز روشن که نمی‌شود جلوی خانه‌های مردم خوابید، مردم آسایش می‌خواهند.

ضریبه‌نگ کلامش در مغزمان می‌گویند: هردم

آسایش می‌خواهند، آیا مجتبی یکی از همین مردم نیست؟ آیا مجتبی آسایش نمی‌خواهد؟

از مجتبی جدا می‌شویم و به سمت نشانی‌ای می‌رویم که از او گرفته‌ایم؛ میدان حسن‌آباد، حالا دیگر ساعت ۱۲ شده است و در اولین ساعت صبح هستیم.

مردم میان‌سالی کنار آتش نشسته است، از دور افسرده به نظر می‌رسد، شاید چرت می‌زنند به هر حال از آن فاصله چیزی مشخص نیست، پیش‌از شویم و به سمش می‌رویم، حدوداً ۴۵-۴۰ ساله به نظر می‌رسد، شکسته است و رمقی برای حرف زدن ندارد، بی‌صدا نزدیک می‌شویم و طوری که خلوتوش را برهمنزد باشیم باشاره سراجازه‌ی نشستن می‌گیریم و او باستر درخواست‌ها را می‌پذیرد، کنار آتش می‌نشینیم، چند دقیقه در سکوت طی می‌شود و کم کم یخ سکوت می‌شوند، نامش رانمی‌پرسیم، او هم چیزی نمی‌گویند، تاریخ تولدش را به سال می‌داند، متولد ۱۳۴۰ است، مجرد است اما ظاهر احترام زیادی برای خانواده‌اش قابل است، با احترام خاصی در رابطه با آن‌ها صحبت می‌کند، متولد اندیمشک است و گویا ۱۵-۱۰ سالی

یک چیز به خوبی روشن است:

آسیب اجتماعی بی‌مسکنی

مشخصه‌های خاص خود را دارد.

شیوه‌ی زیستی آن از اساس و

ارکان با سایر شیوه‌های زیست

اجتماعی متفاوت است

هست که ساکن خیابان‌هast، دلیل بیرون زدنش از خانه رانمی‌گویند، ما هم کنج‌کاوی نمی‌کیم، زیاد حرف نمی‌زنند، بیش تر با کلمات حرف می‌زنند تا جملات، تک کلمه‌هایی می‌گویند که مفهوم کل عبارت را برسانند، به نظر می‌رسد حتاً حوصله‌ی همان مقدار حرف زدن هم ندارد، او هم از وضع گرم‌خانه‌ها شکایت می‌کند و می‌گویند: اگر می‌خواستیم اسیری زندگی کنیم که از خانه بیرون نمی‌زیم، گرم‌خانه مثل پادگان است، تمام وقت تحت نظرالزیری، درین صحبت هایمان با آتش و رمی‌رود و وقتی از او می‌پرسیم که شب را کجا می‌خوابد می‌گویند: امشب را کنار همین آتش و با خونسردی‌ایامه می‌نهد، امشب پتو ندارم، پتوی را که جاساز کرده بودم، یکی برد، امشب باید کنار آتش بخوابم، این جملات را بچنان آرشی می‌گویند که حقیقت احظیه هم احساس نمی‌کنی، آن‌چه از زنده‌یده شدنش صحبت می‌کند، همه‌ی دارایی‌اش بوده است.

عجیب تلخ است، لحن گزندمای دارد، درین گفت‌وگویمان علیری رد می‌شود، جوانی است که به

نظر می‌رسد برای خرید مواد آمده است، آدرنسی می‌پرسد و مرد با آرامش راهنماییش می‌کند، جوان مدتی این با و آن‌با می‌کند و سپس راهی می‌شود، نمی‌خواهیم بیش از این خلوتوش را به هم بزندم، چرا که پیش‌تر برایمان گفته است که تنهایی را ترجیح می‌دهد، حتا دوست ندارد با سایر خیابان‌خواب‌ها باشد و یا با آن‌ها یک‌جا را برای خواب انتخاب کند، با صدای آرامی می‌گویند: تنهایی را ترجیح می‌دهم، در گیری اش هم کمتر است، جواب اکثر سوال‌هایمان شیوه‌ی آن چیزهایی می‌شود که مجتبی گفته بوده این که اکثر خیابان‌خواب‌ها مجردند، شهرستانی‌اند مردند، اما معتقد و سالم بودن‌شان را نمی‌توان راحت مشخص کرد.

وقتی از او می‌پرسیم که سواد دارد؟ نگاهی به ساعتی که به دستش بسته است می‌اندازد و قصد دارد که به ما بفهماند که قطعاً سواد دارد که می‌تواند ساعت را از روی صفحه بخواند، ناچار باید از او هم جدا شویم و این سیر در چندین شب تکرار می‌شود، هر شب به آدرس‌هایی می‌رویم که از یکی از کارت‌خواب‌ها گرفته‌ایم و اغلب چیزهایی را می‌شویم که مجتبی، آقا ماشاله و یا آن مرد کم‌حرف گفته بودند.

یک چیز به خوبی روشن است: آسیب اجتماعی بی‌مسکنی مشخصه‌های خاص خود را دارد، شیوه‌ی زیست از اساس و ارکان با سایر شیوه‌های خصوصیاتی است که شاید در هیچ اجتماع دیگری قابل مشاهده نیست و روابطی که نه تنها پیچیده است بلکه قابل تعمیم به هیچ‌یک از روابط دیگر بین انسانی هم نیست، دنیایی که شاید تا در آن زندگی نکنی قابل شناخت نباشد، اما آن‌چه قابل تأمل و بررسی است این نکته است که آن‌چه تحت عنوان خدمات برای خیابان‌خواب‌ها وجود دارد نه تنها با نیازهای آن‌ها منطق نیست بلکه به ضد خود بدل شده و موجب گیری آن‌ها شده است.

گرم‌خانه‌ها محل امنی برای زندگی نیست، محیطی است تواهم با اضطراب و نامنی و توهین، و جز این نیز امکاناتی وجود ندارد، مراجعه به یکی دو درمانگاه در نزدیکی محل تجمع خیابان‌خواب‌ها به خوبی گواه برخوردهای غیرانسانی با آنان است.

درمانگاه‌ها اغلب از پذیرش آنان سریاز می‌زنند و از هرگونه نزدیکی با آنان خودداری می‌ورزند، پرونده‌ای برایشان تشکیل نمی‌دهند و در بهترین حالت با یک درمان چند دقیقه‌ای سریالی آنان را به خارج از درمانگاه هدایت می‌کنند.

«شنجه‌وندی» مفهوم گنگی است برای این انسان‌ها، چیزی شبیه سرپنهای - خواب راحتت غذای گرم و کافلی و... ■

منیژه نجم عراقی

نقدی بر اهداف برنامه‌ی توسعه‌ی هزاره‌ی سازمان ملل متحد



از آن پس به ابتکار سازمان ملل گروه‌های کاری تخصصی برای بررسی اهداف توسعه‌ی هزاره شکل گرفت و اصلاحاتی اساسی در پیش‌نویس اولیه صورت داد که در ژوئن ۲۰۰۵ به تصویب رسید تا در اجلاس سپتامبر مرجع نمایندگان دولت‌ها برای ارزیابی اولیه‌ی پیشرفت برنامه‌ی توسعه‌ی سند اصلاح‌شده نسبت به اهداف اولیه‌ی توسعه‌ی هزاره بپهود قابل ملاحظه بی‌نشان می‌دهد و موارد مرتبط با هدف سوم (برابری و توامندسازی زنان) بسیار خوب است و اگر به مرحله عمل برسد گام قابل توجهی به سوی عملی‌شدن اهداف توسعه‌ی هزاره برداشته می‌شود.

با این همه برخی انتقادهای جدی همچنان به قوت خود باقی است. مانیز مانند برخی گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی نگران اثرات منفی امضای اهداف توسعه‌ی هزاره از سوی کشورهایی هستیم که به دنبال کفرانس‌های دهه ۹۰ سازمان ملل با امضای پیمان‌ها و میثاق‌های گوناگون، به اجرا گذاشتن برنامه‌های عمل، متعددی را تعهد کرده بودند. اهداف توسعه‌ی هزاره به جای آن که تجمعی این تعهدات باشد در واقع کوچکترین مخرج مشترک آن‌ها به شمار می‌آید. بنابراین بسیار لازم است که ما با اعلام مواضع روشن و قطعی سازمان ملل و دیگر نهادهای بین‌المللی را به اصلاح مسیر فراخوانیم. لیبرالیسم نوین خود تولیدکننده‌ی فقر و محرومیت است و ابلهانه می‌نماید که گمان بریم این نظام اقتصادی می‌تواند جامعه بشری را از

در شماره‌ی ۸ ماهنامه‌ی نقدنو دیدگاه شبکه‌ی جهانی زنان (WMW) را در مقاله‌ی "منشور جهانی زنان برای حقوق بشر" که مبتنی بر پنج اصل ازادی، برابری، عدالت، همبستگی و صلح بود چاپ کردیم، نوشتۀ‌ی زیر، نقدی بر برنامه‌ی توسعه‌ی هزاره‌ی سازمان ملل، از دید زنان عضو این شبکه است.

اهداف توسعه‌ی هزاره، «انتقادهای کلی از اهداف توسعه‌ی هزاره» و «تحلیل انتقادی اهداف توسعه‌ی هزاره» تشکیل می‌شود پیش از اجلاس سپتامبر ۲۰۰۵ سازمان ملل، که ارزیابی اولیه‌ی اهداف فوق را در دستور کار خود داشت، منتشر شد. در اینجا برگردان فشرده‌ی از این متن را با هم مرور می‌کنیم.^۱

آشنایی با اهداف توسعه‌ی هزاره
در سپتامبر سال ۲۰۰۰ میلادی سران ۱۹۱ کشور بیانیه‌ی را با عنوان بیانیه‌ی هزاره تصویب کردند تا بر اهمیت ازادی، صلح، امنیت، برابری و مدارا، احترام به طبیعت و اشتراک در مسؤولیت‌ها، تضمین روند توسعه و محظوظ قدر سراسر کره زمین تاکید کنند. ترجمان این بیانیه هشت هدف عملی بود که باید تا سال ۲۰۱۵ تحقق یابد. این اهداف عبارتند از اریشه‌کن کردن فقر و گرسنگی شدید^۲ تحقق آموزش ابتدایی برای همه^۳ ارتقای برابری جنسیتی و توامندسازی زنان^۴ کاهش مرگ و میر کودکان^۵ بهبود بهداشت مادران^۶ مبارزه با ویروس اچ آی وی/ایذن مalaria، و دیگر بیماری‌های عمدۀ^۷ حصول اطمینان از پایداری محیط زیست^۸ گسترش شرکت جهانی برای توسعه.

آرائس‌های بین‌المللی (یونیسف، سازمان بهداشت جهانی، سازمان بین‌المللی کار، بانک جهانی، و صندوق بین‌المللی پول) برای این اهداف ۱۸ نشانه‌گیری در نظر گرفتند و برای اندازه‌گیری پیشرفت اهداف نیز ۴۸ شاخص تعیین شد.

شبکه‌ی حرکت جهانی زنان (WMW) سفر دور دنیای خود را که از ۸ مارس ۲۰۰۵ (۱۸ اسفند ۸۳) برای معرفی منشور زنان برای حقوق بشر آغاز کرده بود در ۱۷ آکتبر (۲۵ مهر ۸۴) مصادف با روز جهانی مبارزه با فقر در بورکینافاسو به بیان بردا. اکنون زنان عضو این شبکه از دریچه‌ی منشور جهانی خود به جهان می‌نگرند و فعالیت‌های خود را بر مبنای بستری سامان می‌دهند که این منشور فراهم آورده است. یکی از این فعالیت‌ها تحلیلی انتقادی از اهدافی است که سازمان ملل برای توسعه‌ی کشورها در هزاره‌ی جدید اعلام کرده و فشرده‌بی از آن در این جا ارایه می‌شود.

نیازی به گفتن نیست که در این دیوار طیفی از صاحب‌نظران، همواره زنان معترض به وضعیت موجود را (به ویژه اگر به فمینیسم گرایشی نشان دهند) عموماً به بین‌دولتاری و دنباله‌روی از غرب متهم می‌کنند و متأسفانه گاه، در واکنش به همین انهام، طیفی از ما زنان نیز کمترین انتقاد به برنامه‌های بهاظل سنجیده‌ی بین‌المللی رانشانه‌ی سازش با وضعیت موجود می‌پنداریم. با توجه به این پیش‌زمینه شاید مزوری بر تحلیل انتقادی WMW از اهداف توسعه‌ی هزاره، افزون بر این که نقاط ضعف این برنامه‌ی خوش آب و زنگ جهانی را به نمایش می‌گذارد، بتواند نمونه‌ی مناسبی نیز از نحوه‌ی برخورد زنان فمینیست با این مقوله‌ها را در معرض دید و قضاؤت هر دو طیف یادشده قرار دهد.

این تحلیل که از یک مقدمه و سه بخش «آشنایی با

وضعیت اسفانگیزی که به آن سقوط می کنیم برهاند. همچنین، در بستر شرایط کنونی، بدون اقدامات عملی فوری در جهت توقف نظامی گری و تضمین حقوق کامل زنان در تمدنی کشورها نمی توان به دنبال ریشه کن کردن فقر بود.

تحلیل اقتصادی اهداف توسعه هزاره از دیدگاه *WWWW* هدف اول: ریشه کنی فقر و گرسنگی شدید نشانه گیری ها:

۱. کاهش ۵۰ درصدی شمار افرادی که درآمدی کمتر از یک دلار در روز دارند، در فاصله سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

شاخص ها:

جمعیت افرادی که زیر یک دلار در روز درآمد دارند (بانک جهانی)

نسبت شکاف فقر (بانک جهانی)

سهم پنج دهک پایین در مصرف ملی (بانک جهانی) ۲: به نصف رساندن نسبت مردم گرفتار گرسنگی در فاصله سال های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

شاخص ها:

فراوانی کودکان کم وزن زیر پنج سال (يونیسف) سازمان بهداشت جهانی)

نسبت جمعیتی که کمتر از حداقل رژیم غذایی مصرف می کنند (سازمان جهانی خواروبل و کشاورزی) فقر مقوله بی از پیش تعیین شده نیست. جنان که با رها در استناد *WWWW* مذکور شده ایم: "جامعه ای بشري فاقد منابع یا امکانات تولید ثروت نیست، بلکه مشکل جدی ما دسترسی همگانی، مدیریت مسؤول و توزیع عادلانه ای این منابع و ثروت است. محدودی سهام دار و تاجر در سراسر جهان روز به روز ثروتمندر می شوند در حالی که شمار مردم تنگdest و محروم که به کالاهای و خدمات ضروری برای بهره گیری از حقوق انسانی خود دسترسی ندارند مدام افزایش می یابد."

شرکت های چندرسانه ای، بانک ها و کلان سرمایه داران بخش عده‌هی ثروتی را که در جهان تولید می شود به چنگ می آورند؛ واسطه ها تها به دنبال پر کردن حبیب خود هستند. تجارت ناعادلانه است: به مردمی که مواد خام را تولید می کنند مزد کمی پرداخته می شود اما دیگرانی در بازارهای مالی سرمایه می تنووزند. برنامه هایی که بانک جهانی و صندوق بین المللی بول به کشورهای فقیر بدھکار تحمیل می کنند (خصوصی سازی خدمات دولتی مانند توزیع آب و برق، آموزش و بهداشت) سرعت رشد فقر و نابرابری را بیشتر کردند.

حمله به فقر به معنای دگرگون کردن بنیادین ساختارهای کنونی تولید است: یعنی بایان دادن به فساد و بورس بازی؛ اجرای اصلاحات ارضی تا کشاورزان صاحب زمینی شوند که آن را می کارند؛

اصلات اجتماعی برای کارگران با بنیان گذاری قواعد عدالت اقتصادی، خلاصه کلام، حمله به فقر یعنی بازنگری در بنیان های اقتصادی تا در خدمت شملر پیشتری از مردم قرار گیرند و سرمایه گذاری های مفید به حال جامعه و مسؤول در برابر محیط زیست

این هدف توسعه هزاره گذی نیز نظرانه نیز به شمار می آید. زیرا تنها به دنبال کلاهش فقر و گرسنگی شدید، یعنی ذر مورد افسرادی است که کمتر از یک دلار در روز درآمد دارند. با این نگاه محدود افرادی که فقط کمی بالاتر از یک دلار در روز درآمد دارند و همچنین تهدیستان مقیم کشورهای "تروتمند" نادیده گرفته می شوند. به

حمله به فقر به معنای دگرگون

کردن بنیادین ساختارهای کنونی

تولید است: یعنی بایان دادن به فساد و بورس بازی؛ اجرای اصلاحات ارضی تا کشاورزان صاحب زمینی شوند که آن را می کارند؛ و اصلاحات اجتماعی برای کارگران

علاوه، ربط دادن ثروت به معیار مصرف نشان دهنده تصوری تولیدگرایانه از اقتصاد است که در آن مصرف یکانه هدف تولید به حساب می آید و تولید باید، فارغ از اثری که بر مردم یا محیط زست می گذارد، مدلنم در حال افزایش باشد. پیامدهای فقر بسیار دامنه دار تراز گرسنگی است. فقر موجب محرومیت مردم از دسترسی به مسکن آبرومند، خدمات بهداشتی، تحصیل، منابع انرژی، پوشک، فرهنگ، تفریح، آزادی عمل و مشارکت در زندگی اجتماعی و سیاسی می شود. افراد فقیر اغلب از حقوق خود و نحوه ای دفعات از آن آگاه نیستند و در بسیاری از عرصه های گرفتار تعییض می شوند.

زنان اکثریت جمعیت فقیر را تشکیل می دهند. این هدف هیچ اشاره بی به این نثاردار زنان نه تنها نخستین افرادی اند که به هنگام کمبود منابع دچار محرومیت می شوند (معمولا در خانواده های بخوار و تحصیل پسران بیش از دختران اهمیت دارند) می شود (بلکه به امکانات لازم برای نجات خود از فقر نیز دسترسی ندارند). زنان کشاورز به ندرت مالکیت زمین خود را دارند زیرا عرف و قانون در بسیاری از کشورها به آنان این حق را نمی دهد. حق سرپرستی زنانی که با کار خود زندگی خلواته را اداره می کنند - حتی در مواردی که همسری وجود ندارد - به ندرت به رسمیت شناخته می شود. از این گذشته دسترسی به اعتبارات مالی برای زنان بسیار دشوار است.

هدف دوم: دستیابی به آموزش ابتدایی همگانی نشانه گیری: "اطمینان از این که تا سال ۲۰۱۵ همه کودکان، از پسر و دختر، می توانند دوره کامل آموزش ابتدایی را طی کنند"

شاخص ها:

• نسبت ثبت نام در آموزش ابتدایی (يونسکو)

• نسبت شاگردانی که سال اول را شروع کرده اند و به سال پنجم می رسند (يونسکو)

• تعداد جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله باسوساد (يونسکو)

دسترسی به آموزش یکی از شرایطی است که زنان و دختران را برای رهایی از فقر توانند می سازند تحصیل ابزار لازم برای اندیشه، عمل، مشارکت و اختلاف به منظور فرار از بیوگ ستم و استقلال در تصمیم گیری است. زن باسوساد نسبت به زن بی سواد از قابلیت پیشتری برای انتخاب شغل، انتخاب شرک زندگی، درخواست خدمات بهداشتی، دستیابی به کارهایی با درآمد بیشتر، ابزار وجود در جامعه و مبارزه با خشونت و ناامنی برخوردار است.

با این حال به نظر ما این هدف کافی نیست. تردیدی نیست که همه، و در این مورد خاص دختران، باید به تعلیم سطوح آموزش دسترسی داشته باشند اما به این منظور و با این هدف که تحصیلات در واقع ابزاری برای توانمندی از زنان است، مایه داده.

• تکالیف خانگی را از دوش زنان و دختران برداریم تا بتوانند به مدرسه بروند و آموزش بینند.

• برنامه های تبلیغی ترتیب دهیم و پدر و مادرها را تشویق کنیم که دختران شان را به مدرسه بفرستند. • اقداماتی انجام دهیم که مانع از ترک تحصیل دختران شود. اطمینان حاصل کنیم که دختران مرتب در مدرسه حاضر شوند.

• اطمینان حاصل کنیم که دختران به تمدنی رشته های تحصیلی، به ویژه رشته های فنی و علمی دسترسی دارند.

• اطمینان بایدیم که دختران از آموزشی برخوردار می شوند که امکان دست یابی به مشاغل آبرومند و پرآمد را فراهم می کند.

• اطمینان حاصل کنیم که برنامه های آموزشی و متون درسی عاری از کلیشه های تعیین آمیز است. • از دسترسی رایگان به تحصیل، دسترسی همگانی به تجهیزات آموزشی، امکان تحصیل در مدارس محل زندگی یا موجود بودن وسائل نقلیه رایگان برای کودکانی که دور از مدرسه زندگی می کنند و موجود بودن مواد غذایی ارزان قیمت و مفیدی در بوفه مدارس اطمینان حاصل کنیم.

• اطمینان حاصل کنیم که حضور در مدرسه دست کم برای ۹ سال اجرای است. از کیفیت آموزش وجود زنان آموزگار اطمینان حاصل کنیم.

اطمینان یابیم که مسدس برای دختران محیطی امن و خوشایند است و کلیه اشکال خشنوت و آزار جنسی ریشه کن شده است.

به علاوه، انتظار داریم این هدف برای تحصیل ابعاد گستردگی قابل شود که آموزش مستمر زاد بزرگبرد و دانشی را نیز که از راهی جز مدرسه و کتابهای درسی کسب شده است به رسمیت بشناسیم. هدف سوم: ارتقای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان

نشانه‌گیری: «حذف تبعیض جنسیتی در مقاطعه ابتدایی و دبیرستان، ترجیحاً تا سال ۲۰۰۵ و در تعلیم سطوح تحصیل حداکثر تا سال ۲۰۱۵»

شاخنه‌ها:

• نسبت تعداد دختران به پسران در مقاطعه مختلف تحصیل (يونسکو)

• نسبت زنان باسوساد به مردان باسوساد، ۱۵ تا ۲۴ ساله (يونسکو)

• سهم زنان در بازار کار غیرکشاورزی (سلزان) بین المللی کار)

• تعداد زنان نماینده مجلس (اتحادیه بین المجالس)

برابری میان زنان و مردان نباید فقط به یک هدف محدود شود بلکه باید در تعلیم اهالی توسعهٔ هزاره به آن پرداخت. این تساوی برای ساختن جهانی عاری از فقر و خشنوت ضروری است. برابری جنسیتی یکی از پنج اصل منشور زنان برای حقوق پسر است اما تحقق آن تنها در صورتی ممکن است که دیگر ارزش‌ها نیز صورت تحقق به خود بگیرند.

همچنان که در نامه‌ی خود به کوفی عنان در سال ۲۰۰۰ نوشته‌ی «برابری هم هدف و هم وسیلهٔ دستیابی به صلح، عدالت و توسعه است»

از این گذشتہ، زاویه‌ی دید این هدف بسیار تنگ نظرانه است زیرا تنها چهار شاخص برای ارزیابی آن در نظر گرفته شده که دو شاخص به تحصیلات مربوط می‌شود و دو شاخص دیگر نیز حمله‌ی پیشگیری کارانه به عرصه‌های اقتصادی و سیاست است.

نگاه ما به برابری بسیار گسترده‌تر از این است. برابری باید در تعلیم عرصه‌های اقتصادی و مدارس زنان و بزرگسالان، اشتغال (دسترسی به مشاغل، استمزدگی و ابرومندی مزایای اجتماعی)، تصمیم‌گیری، نماینده‌گی و مشارکت سیاسی/اجتماعی/اقتصادی، دسترسی به خدمات بهداشتی، دادخواهی، و تفریج، خدمات رایگان خانگی باید میان مردان و زنان مشترک باشد.

تا زنان فرصلت مشارکت کامل در تعلیم فعالیت‌های اجتماعی/سیاسی/اقتصادی را داشته باشند. این کار رایگان مولد ثروت است و باید در درآمد ناخالص ملی کشورها به حساب آید.

برابری از راه حذف تمامی اشکال تبعیض، محرومیت

و خشنوت علیه زنان به دست می‌آید. هیچ منذهب، سنت یا آداب و رسومی نباید تبعیض، محرومیت یا خشنوت را موجه بداند.

برابری میان زنان براي ساختن جهانی عاری از فقر و خشونت ضروری است.

برابری جنسیتی یکی از پنج اصل منشور زنان برای حقوق بشر است

هدف‌های چهارم (کاهش مرگ و میر کودکان) و پنجم (بهبود سلامت مادران) نشانه‌گیری هدف چهارم: «کاهش مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال به میزان دو سوم در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵»

شاخنه‌ها:

• تخریج مرگ و میر کودکان زیر ۵ سال (يونیسف- سازمان بین‌المللی کار)

• تخریج مرگ و میر نوزادان (يونیسف- سازمان بین‌المللی کار)

• تخریج مرگ و میر زیر ۵ سال به میزان دو سوم در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

شاخنه‌ها:

• تخریج مرگ و میر مادران (يونیسف- سازمان بین‌المللی کار)

• تخریج مرگ و میر زیر ۵ سال به میزان دو سوم در فاصله سال‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۵

شاخنه‌ها:

• تخریج مرگ و میر مادران (يونیسف- سازمان بین‌المللی کار)

این دو هدف را برای پرهیز از تکرار با هم در نظر گرفته ایم. نگرش به این دو هدف به ویژه هدف پنجم بسیار تنگ نظرانه است. ما منکر اهمیت حمایت از کودکان و مادران نیستیم. اما محدود کردن توجه فقط به مادران باردار یا زنان زانو یا نوادران، زنان را به نقش انصاری مادری محدود می‌کند. در اهداف توسعه‌ی هزاره اشاره‌ی به حقوق باروری و جنسی نیست، و در سند اصلاح شده نیز از این دستورالعمل است.

تندرنستی با شرایط اقتصادی، اجتماعی، بهداشتی، زیست محیطی، سیاسی و شغلی زنان گره خورده است. فقر بسیاری از زنان را از شرایط یک زندگی

سلام و دسترسی به مراقبت‌های لازم و آگاهی بر این اکاله از حقوق خود می‌بینند. امکانات مبارزه با خشنوتی که به طور مشخص آن را هدف قرار می‌دادند

• اگاهی از روش‌های پیشگیری از بارداری و سالم و دسترسی به مراقبت‌های لازم و آگاهی بر

حقوق باروری و جنسی خود محروم می‌کند. تندرنستی شماری از زنان نمی‌توانند آزاده در باره‌ی برقراری رابطه‌ی جنسی و شریک جنسی و در باره‌ی زمان و شرایط رابطه‌ی تصمیم بگیرند. نمی‌توانند در طول رابطه‌ی از خود محافظت کنند. نمی‌توانند از آن تعصیم بگیرند. زمان بارداری یا جلوگیری از آن تعصیم بگیرند. نمی‌توانند از وسائل پیشگیری استفاده کنند. با سقط جنین این‌عنی داشته باشند، این واقعیات و همچنین خشنوت که زنان در معرض آن قرار دارند بر سلامت آنان تأثیر بسزایی دارد.

هدف ما باید تأمین مراقبت‌های بهداشتی رایگان و با کیفیت مناسب برای همه باشد. کشورها باید منابعی برای این کار تخصیص دهند و این امور را از انحصار شرکت‌های دارویی خارج کنند تا بتوان داروها و واکسن‌های را که مردم به آن نیاز دارند بدون تبعیض در اختیار آنان قرار داد. این امر در صورتی تحقق خواهد یافت که بدین‌های کشورها بخشوده شود، برئه‌های تحمیلی که بودجه‌ی عمومی کشورها را بهشت تخت فشار قرار می‌دهد پایان یابد. منابع دارویی محلی تحت کنترل قرار گیرد و حق مالکیت معنوی آن‌ها رعایت شود. شرایط زندگی باید چنان بهبود یابد که زنان و دختران جوان اختیار داشته باشند:

• شریک زندگی خود را برگزینند

• در مورد باردارشدن یا خاتمه‌ی بارداری خود تصمیم بگیرند

• به تعدادی که می‌خواهند در زمانی که

می‌خواهند فرزند داشته باشند

• در روابط جنسی از خود محافظت کنند

• مایل به رابطه جنسی باشند یا نباشند

برای این آزادی عمل باید با سوارد زیر مبارزه کرد:

• ختنه‌ی دختران ازدواج‌های زورسر و اجرای

• تجلیز و خشنوت جنسی، حتی در روابط زناشویی سقط‌جنین بر اساس جنس (سطع جنین دختر)

• روسپیگری و بردگی جنسی

• شرایط کاری که بسیاری از زنان را در موقعیت بردگی نگه می‌دارد

و باشد امکانات زیر را برای زنان و دختران جوان فراهم ساخته:

• اگاهی از حقوق خود

• منابع اقتصادی برای مستقل شدن

• امکانات مبارزه با خشنوتی که به طور مشخص آن را هدف قرار می‌دادند

• اگاهی از روش‌های پیشگیری از بارداری و سالم و دسترسی به مراقبت‌های لازم و آگاهی بر

صلدرات، گیاهان را تغییر زننیکی می دهند نتیجه این کار فقیر شدن مردم روستایی است که اکنون باید خوارک روزانه خود را بخزند پا با محروم شدن از منابع که برای ادامه حیات خود به آن نیاز دارند از خانه و کاشانه خود کوچ کنند. از این گذشته، مالکیت منابع طبیعی در اختیار شرکت های بزرگ است. این بهره کشی بر رویه به از میان رفتن جنگل ها گسترش بهمان هاد تغییرات آب و هوایی، سیل، آتش سوزی جنگل ها و افزایش روزافزون فاضلاب های غرقابلی بازگشت منتهی می شود. سوختهای فسیلی نیز همواره سرچشمی الودگی هوا و مناقشه و جنگ بر سر مالکیت است.

برای "وارونه کردن روند اتلاف منابع زیست محیطی" باید منطقه سرمایه طریق موجود را درگیر کرد. باید صورت هنری تازه می برای نظام اقتصادی ایجاد شود که نیازهای اسلامی اکثریت مردم را برآورده سازد؛ یعنی محیط زیست پاکیزه و سالم؛ دسترسی به آب سالم در نزدیکی خانه، آموزش؛ وسائل نقلیه مناسب و فرهنگ، باید کاربرد تقریز های قابل بازگشت و غیر آلوهه ساز، وسائل نقلیه متناسب با محیط زیست و استفاده متعادل از منابع طبیعی را تشویق کرد. علم باید در خدمت مردم باشد نه در خدمت منابع گروه های حاکم.

مردمی که روی زمین زندگی می کنند و همواره از منابع آن بهره گرفته اند نباید از این میراث محروم شوند. کشاورزی باید بیش و پیش از هر چیز فراوانی خوارک را تضمین کند. در جوامع روستایی معمولا زنان مسؤول خوارک خالواده و قبیله ای خود به شمار می آیند و از زمین، بنر، گیله و زیست بوم شناخت عمیقی دارند. این دلنش که یکی از کلیدهای توسعه پایدار است باید به رسمیت شناخته شود.

هدف هشتم: ایجاد مشارکت جهانی برای توسعه (در این جا نیز تهبا به ذکر شنیده گیری ها اکتفا می شود)؛ ایجاد نظام مالی و تجاری آزاد قانون مند، بیش بینی پذیر و عاری از تعیض - شامل تمهد به کاهش فقر - در هر دو سطح ملی و بین المللی".

۲. توجه به نیازهای ویژه ای عقب مانده ترین

کشورها - شامل صادرات پسون تعرفه و عوارض،

برنامه ای گستردگی پخششودگی و ام کشورهای

فقیری که بدنه های سنگین دارند، و کمک های

مالی سخاوتمندانه تر به کشورهایی که نسبت به

کاهش فقر متهد می شوند."

۳. توجه به نیازهای بیوژه ای کشورهای کوچک در

حال توسعه

۴. برخورد فهمانه با مسائلی بدنه کشورهای در

حال توسعه از طریق اقتصادات ملی و بین المللی به

منظور تددیز زمان پرداخت بدنه"

ایذر، به ویژه در زمان جنگ و مناقشهات نظامی، توجه را به علل بروز این مناقشهات معطوف می کند یعنی به: منافقی که از جنگ حاصل می شود، جاگاه زنان در این درگیری ها، استفاده از پیکر زنان به متزله ای غنیمت جنگی، خشونت جنسی، استفاده از زنان برای "پاکسازی قومی" و ضعیت فلاکت بار دختران سر برای و نقشی که زنان می توانند در حل و فصل مناقشهات بازی کنند. ما معتقدیم که با این بیماری های همه گیر باید در کنار درمان، از راه های زیر مبارزه کرد:

• پایان دادن به جنگها و درگیری های مسلحه ای وضع قوانینی که تمامی اشکال خشونت را منع و محکوم کند، و اجرای اثربخش آنها

• تدارک برنامه های آموزشی و تربیتی که به جای خشونت مروج صلح باشد

• احترام به حقوق باروری و جنسی زنان
هدف هفتم: اطمینان از پایداری محیط زیست
(در مورد این هدف از ذکر شاخص های درسی گذرم و تهبا به شناخته گیری های اشاره می کنم)

۱: "ادغام اصول توسعه ای پایدار در سیاست ها و برنامه های کشور و اورونه کردن روند اتلاف منابع زیست محیطی"

۲: "به نصف رساندن نسبت مردمی که به آب سالم و تاسیسات بهداشتی دسترسی ندارند تا سال ۲۰۱۵"

• زایشگاه و مهد کودک مناسب و رایگان در نزدیکی خانه

• امکان سقط جنین رایگان در شرایط این خدمات پیشگیرانه برای جلوگیری از سلطان های پستان و رحم، و اطلاعات درباره هورمون درمانی

• رژیم غذایی سالم و مقوی محیط زیست سلام و پاکیزه

• شرایط کاری که به سلامت آنان آسیب نرساند
• فعالیت های تفریحی مفید برای سلامتی که آنان را در برابر بیماری های مصون سازد

هدف ششم: مبارزه با ایزد و مalaria و دیگر بیماری های شناخته گیری ها:

۱: "متوقف کردن و شروع به کاهش شیوع ایدز تا سال ۲۰۱۵" ساخته ها:

• میزان شیوع ایدز در میان زنان باردار ۱۵ تا ۲۴ ساله (یونیسف) - سازمان بهداشت جهانی - برنامه های سازمان ملل درباره ایدز)

• نزخ استفاده از کاندوم در میان وسایل پیشگیری رایج (واحد جمعیت سازمان ملل)

۱: "در صدمجمیعت ایزد ۱۵ تا ۲۴ ساله های که شناخت درست و جامعی از ایدز دارند (واحد جمعیت سازمان ملل)

۲: "نسبت رواج وسایل پیشگیری (واحد جمعیت سازمان ملل)

۳: "متوقف کردن و شروع به کاهش موارد ابتلاء مalaria و دیگر امراض عده تا سال ۲۰۱۵"

چنان که برنامه های سازمان ملل درباره ایدز (UNAIDS) در آخرین گزارش خود اشاره دارد، برای دستیابی به این هدف باید "عوامل بسیاری را که در به خطر افتادن و آسیب پذیری زنان نقش دارند مورد توجه قرار داد — از جمله نایابی های جنسیتی و فرهنگی، خشونت و عدم اگاهی". این

تنها هدفی است که در آن از نیاز به آماری که به طور مشخص تجربیات زنان و اثرات شیوع ایدز بر زندگی آنان را نشان می دهد سختی رفته است و

تنها هدفی است که بر اهمیت اگاهی بر روش های پیشگیری و استفاده از کاندوم در روابط جنسی پرخطر تاکید می کند. با توجه به این که چند

شرکت دارویی محدود امتیاز انحصاری واکسن ها و داروهای، بدويژه داروهای ایدز، را در اختیار دارند تاکید بر ایجاد نظام بهداشت همگانی، رایگان و با

کیفیت خوب، شکستن انحصاری شرکت های دارویی چندملیتی، و جایگزین کردن تحقیقات نظامی با تحقیقات غیرنظمی ضروری است.

از این گذشته، پیوند میان تجاوز جنسی و شیوع

برای "وارونه کردن روند

اتلاف منابع

زیست محیطی" باید منطق

سرمایه داری موجود را

دگرگون کرد. باید

صورت بندی تازه بی برا

نظام اقتصادی ایجاد شود

۳: "تحقیق بهبود چشمگیر در زندگی دست کم

۱۰۰ میلیون نفر را غمینشین تا سال ۲۰۲۰" اتلاف منابع طبیعی، تخریب محیط زیست و الودگی ها پیامد زیاده روی در استفاده ای صنعتی و تجاری از منابع طبیعی است. بهره برداری از جنگل ها و معادن سطح زمین های زیر کشت مواد غذایی را کاهش می دهد. برای افزایش بازدهی و

- ایند، در پایان چند نشانه و شاخص جنسیتی پیشنهاد می شود که دولت ها هنگام ارزیابی اهداف توسعه‌ی هزاره مورد توجه قرار دهند:
- فقر زنان و شکل های خاص کمکی که به آنان عرضه می شود؛
 - دسترسی زنان به مواد غذایی، بهداشت، منابع انرژی، محیط زیست سالم، وسائل ارتباطی، فن اوری اطلاعات؛
 - سطح تحصیلی زنان، تعداد دخترانی که مرتب به مدرسه می روند، نسبت موقفیت یا عدم موقفیت تحصیلی، رشته هایی که در آن ثبت نام می کنند، کمک هزینه برای ادامه تحصیل؛
 - برخورداری از مدارک هویت و شناسایی؛
 - مدت زمانی که زنان به کارهای خانگی و مراقبت از خوشاوندان اختصاص می دهند؛
 - تعداد زنان نماینده در جایگاه های تصمیم گیری در جامعه؛
 - تبعیض در قوانین؛
 - کلیشهای جنسی در رستورانها، متون درسی و زبان؛
 - قوانین حاکم بر خانوار، تک همسری و غیره؛
 - تعداد زنان سرپرست خانوار و جایگاه آنان؛
 - جایگاه زنان بومی و مهاجر؛
 - بخش های اقتصادی که زنان در آن کار می کنند، مناصب آنان، ماهیت قراردادها؛
 - وجود مناطق آزاد اقتصادی، و شرایط کاری زنان در آن مناطق؛
 - تفاوت دستمزد با مردان، سطح اتحادیهای زنانه؛
 - کار دخترجهه؛
 - دسترسی زنان به زمین و جایگاه زنان کشاورز؛
 - حقوق جنسی و باروری، دسترسی به مراقبت های بهداشتی دوران بارداری، وسائل پیشگیری از حاملگی و سقط گین؛
 - تعداد زنان مبتلا به ایدز و اقداماتی که در جهت کمک به آنان صورت می گیرد؛
 - انواع خشونت علیه زنان، راه های درمان آن، قوانین برای محاکومیت خشونت علیه زنان؛
 - میزان قاچاق جنسی و روپیگری، و اقدامات برای از میان بردن آن ها؛
 - وضعیت محیط زیست؛
 - جایگاه جنبش زنان؛
 - مشارکت مردم، بهویژه در مورد زنان آفریقایی.

منبع: سایت اینترنتی شبکه حرکت جهانی زنان www.worldmarchofwomen.org
خواندنگان علاقه مند من توانند برای آشنایی با شبکه WMW و متن منشور جهانی زنان برای حقوق بشر به نقد نو شماره ۸ شهریور و مهر ۸۴ درسترس به متن کامل تحلیل اهداف توسعه هزاره نیز از طریق دفتر این نشریه وجود دارد.

- هزینه های عمومی مانند آموزش و بهداشت و ارتباطات و انرژی می انجامد. این کاهش ها برای فقیرترین اعضای جامعه یعنی زنان و کودکان فاجعه آمیز بوده است.
- با این حال، جز در نشانه‌ی ۵ که شاخصی در زمینه‌ی اشتغال جوانان با نگاهی جنسیتی دارد، در هیچیک از نشانه‌ها و شاخص‌های این هدف این واقعیت در نظر گرفته نمی‌شود که اثرات بدھی کشورها و دسترسی به دارو، فن اوری و ارتباطات بر زندگی زنان شدیدتر است و هرگاه کمبودی از نظر دسترسی به فرصت‌های شغلی، آموزش، تقدیمه و مراقبت در میان باشد، زنان فدا می‌شوند.
- رویه هر فرهنگ در این سند در مورد تعهدات کشورهای ترومند هیچ شرط یا جدول زمانی پیش‌بینی نشده است. تاکید بر لزوم مبارزه با فساد وجود دارد اما چیزی درباره علل این فساد یا درباره زد و بندھای مالی، مالیات‌های سنتگین، فربکاری شرکت‌های تخریب محیط زیست و نقض حقوق بشر گفته نشده است. هیچ صحبتی از مراجعات تنوع گونه های زیستی، تجارت منصفانه، نیاز به سرمایه گذاری به سود جامعه و با احترام به محیط زیست در میان نیست. بلکه بر عکسن، در این سند اعلام می‌شود که "هدف، ارتقای سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشورهای در حال توسعه و کشورهای در حال گذار است" و اقتداء برای پایان دادن به قاچاق اسلحه، دارو و انسان بیشتر حالت تجملی دارد.
- به نظر ما مسوولیت بناگاههای خصوصی در مواردی که بر شمرده بیم به مراتب مهم تر از آن است که به حال خود واگذاشته شوند، معاز دولت‌ها انتظار داریم بر این بناگاههای ناظرات قانونی شدید داشته باشند تا اطمینان حاصل شود که نفع جامعه را بیش از منافع خود در نظر می‌گیرند. خلاصه کلام این که به مقوله‌ی توسعه هزاره دچان که در اهداف توسعه هزاره دیده می‌شود، تنها از دریچه تجارت و اقتصاد نگریست.
- پیشنهادهایی برای عمل تاسال ۲۰۱۵ درباره اهداف توسعه‌ی هزاره بسیار خواهیم شنید. ما باید با بهره گیری از این فرصت آگاهی جامعه را درباره دامنه‌ی اهداف توسعه‌ی هزاره با توجه به میثاق‌ها و قراردادهای بین‌المللی موجود ارتقا دهیم، باید با دولتهای خود وارد بحث و چالش شویم و از آن‌ها بخواهیم به میثاق‌های جهانی موجود بپیوندد و آن‌ها را به اجرا بگذارند؛ و باید همچنان که تحقق منشور جهانی زنان برای حقوق بشر را پیگیری می‌کنیم، انتقاداتی را که به اهداف توسعه‌ی هزاره داریم به گوش دیگران برسانیم. با همین هدف، و برای آن که زنان در تمامی اهداف توسعه‌ی هزاره به حساب
- ۵: "ایجاد اشتغال آبرومند و تولیدی برای جوانان، با همکاری کشورهای توسعه‌یافته"
- ۶: "تامین دسترسی به داروهای اساسی با قیمت مناسب در کشورهای در حال توسعه، با همکاری شرکت‌های دارویی"
- ۷: "ایجاد امکانات دسترسی به مزایای فن اوری‌های نوین، بهویژه اطلاعات و ارتباطات، با همکاری بخش خصوصی"
- این هدف دامنه‌ی بسیار وسیعی دارد و از نشانه‌ها و شاخص‌های متعددی تشکیل می‌شود. از این گذشت، زبانی که در بیان اهداف به کار رفته بسیار مهم است.
- شرکت مستلزم وجود شریک‌های برابر است، بهویژه هنگامی که هدف ما برای ای "نظم مالی و تجاری آزاد، قانون مند، پیش‌بینی پذیر و عاری از تبعیض" باشد. اما کشورهایی که این هدف به آن‌ها اشاره دارد (کشورهایی که کمترین میزان توسعه‌یافته را دارند) نه در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی که بر امور پولی، اقتصادی و تجاری آن‌ها حکم می‌رانند (یعنی بانک جهانی، صندوق چارچوب موقافت‌نامه‌های تجاری آزاد آمریکا، پیمان‌های تجارت آزاد، ناحیه تجاری آزاد آمریکا، پیمان تجاري اروپائي، و در میان اعضای جامعه ملل جنوب شرق آسيا و امثال آن) در موقعیتی برای قرار ندارند.
- ارتباط میان کشورهای در عمل به قدرت اقتصادی و نظامی آن‌ها بستگی دارد و قواعد لیبرالیسم نوین بر آن‌ها حاکم است. آمریکا و اروپا با دادن یارانه به تولیدات کشاورزی قادرند محصولات خود را با چنان قیمت اندکی صادر کنند که در بازار کشورهای فقیر از محصولات کشاورزی دهقانان ارزان تر به فروش برسد. شرکت‌های دارویی با ایزارهایی که برای به دست آوردن امتحان احصاری داروها و فرآوردهای طبیعی در اختیار دارند (حتی وقتی تولیدکننده‌ی اصلی این فرآورده‌ها نیستند)، بازار را سال‌ها برای خود حفظ می‌کنند و دارو و مواد خام را به قیمت‌های به فروش می‌رسانند که سلامتی اکثریت جامعه را به مخاطره می‌اندازد. چنین بازاری البته برای چند فرد یا شرکت فرامیتی که روز به روز ثروتمندتر می‌شوند بسیار پرمنفعت است و شکاف میان آسان را با اکثریت مردم محروم عمیق تر می‌سازد.
- از سوی دیگر، وام‌هایی که کشورهای فقیر در طول سالیان از کشورهای ثروتمند دریافت کرده‌اند، بر بودجه ملی آن‌ها فشار عظیمی وارد می‌کند. فشار سازمان‌های بین‌المللی به کشورهای فقیر برای "تفیرات ساختاری" به کاهش شدید بودجه

پویش انقلابی رهایی زنان^۱

جرج نواک

برگردان: رضا مرادی اسپهیلی

فوق‌العاده‌ای برای ظرفیت زنان هولادارشان قابل بودند،
هیچ‌گونه سهمی برای زنان در حکومت نمی‌خواستند
و این در حالی بود که آن‌ها خواستار حق رأی برای
بُرده‌گان^۲ و بعدتر کارگران مزدی شدند.

مهاجران به آمریکا، نمی‌توانستند بدون
پشت‌گرمی به مهارت‌ها و توان زنان پیشرو در
زمین‌ها ساکن شده، آن‌ها را شخم بزنند و
نمی‌توانستند جنگ هفت ساله‌ی استقلال را
بدون تلاش‌ها و فناکاری‌های همسران، خواهران
و مادرانشان با موفقیت به پایان برسانند. در
۱۷۷۷ در آغاز درگیری مسلح‌انه، آبی گیل آدامز
همسر جان آدامز به شوهرش Abigail Adams
نوشت: «در قانون جدید که به نظرم تدوینش
لازم و ضروری است، از تو می‌خواهم که بانوان را
در نظر داشته باشی و نسبت به نیاکانت با آن‌ها
باخشش‌تر و مهربان‌تر باشی. چنین قدرت
نامحدودی را در دستان شوهرها قرار نده. به
خاطر داشته باش که تمام مردها اگر بتوانند
مستبد می‌شوند. اگر مراقبت و توجه ویزه به
بانوان صورت نگیرد، تصمیم داریم که شورشی را
ترتیب دهیم و به قانونی که در آن آوا و بیانی
نداشیم، تن ندهیم.»

به این تقاضای کمی خنده‌آور، ترتیب اثر داده
نشد. وقتی جمهوری ایالات متحده تأسیس شد،
زنان نسبت به بُرده‌گان سیاست در زمینه‌ی حق رأی،
تصدیق سیاسی کم‌تری داشتند.

انقلاب فرانسه

در سوی دیگر اقیانوس اطلس، فیلسوف
ماتریالیست کندورس Condorcet زیر تأثیر زنش،
یکی از نخستین و محدود مردان پیشروی انقلاب
فرانسه بود که پیشنهاد کرد حقوق سیاسی
مشخصی به زنان بخشیده شود. او در ۱۷۹۰ بیان
کرد: «یا هیچ عضو نژاد بشری، حقوق واقعی ندارد یا
همه آن‌ها حقوق یکسان دارند» لاماً نگرش در
میان سخنگویان زمانه، استثنایی بود. هشت هزار
زن کسارتگری که در اکتبر ۱۷۸۹ به ورسای
راه‌پیمایی کردند در شکستن قدرت سلطنتی نقش
داشتند و زنان پاریس در تمام آن روزهای بزرگی
که شتاب دهنده‌ی انقلاب بود نقشی ممتاز بازی
می‌کردند. هنوز اعلامیه‌ی حقوق بشر و شهروندان این
وجه مشخصه‌ی دوران ساز دموکراسی بورژوازی که
در ۱۷۸۹ تدوین شد، هیچ حق مدنی ویژه‌ای به
زنان فرانسه تفویض نکرده بود. چهارسال پس از
انتشار این اعلامیه، امپر دوگوز Olympe de Gouges
دختر پدر قصایدی که یکی از نخستین
قهرمانان زن بود که درباره‌ی سیاست چیزی
می‌نوشت، اعلامیه‌ی حقوق زنان را چلب کرد. این

شگفت‌آوری داشت. این شعار انتزاعی که
انگیزه‌ی بخش نیروهای دموکرات بود، زمین
حاصل خیزی شد برای جوانه زدن در خواسته‌های
ویژه‌ی پدید آورده‌ی نیازهای ضروری و منتوغ
مخالفان مخالفان که زمانی همان دهقانان،
کارگران مزدی، بُرده‌گان و گروههای ملی زیردست
بودند اکنون به آزادی‌بُرده‌گان مذهبی،
تبعیض‌شده‌گان نژادی، مطرودان و تهی دستان
اجتماعی، کهن‌سالان، بیماران و مظلومان،
 مجرمان و زندانیان، دیوانگان و جوانان تغییر شکل
می‌دادند. جنبش دموکراتیک و آرمان‌هایش که در
جامعه‌ی بورژوازی رشد و گسترش نمی‌یافست، هر
یک از این گروههای لکتمال شده، مدافعان و
حامیانی یافتند که خواهان تضمین جبران
آزارهایی وارد بر آنان و بهبود شرایطشان بودند.

نخستین پژوه از ازدای زنان در این برهه‌ی تاریخی
بازتاب یافت. هر زمانی که باقی اجتماع در عصر
بورژوازی انگیزه‌مند شد و به حرکت درآمد، آن‌جهه
بعد از هم فکر آنان نیروی گرفت.
باشد همچو این مادرانه^۳ جمعیت نلمده شد دیر

یا زود به پا خلست و خواستار اصلاح شرایط مادون
خود شد، اصلاحی که از اندیشه‌ی زنان مبارز و
مردان هم فکر آنان نیروی گرفت.
باید دانست که جنبش‌های حامی حقوق زنان در
جریان رشد جامعه‌ی بورژوازی، در مقایسه با
اعتراض‌های افراد منفرد دیر به صحنه آمدند. این
تأخیر به دلیل ستم‌ها و تابع بودن زنان - چیزی
که زنان همواره از آن رنج می‌برند - بود. آن‌ها در
به پا خاستن، سازمان دادن و عمل همکام و با
اعتماد به نفس، گند بودند.

مساوات طبلان

گرچه زنان هلند و انگلستان، نقش فعال و
برجسته‌ای در پرشورترین پیشرفت‌های انقلاب
کشورهایشان داشتند اما در موضوع‌های سیاسی
حداقل نقش را ایفا کردند و در این زمینه عقب
ماندند. جایی آن‌ها همچنان در خانه بود نه در زندگی
عمومی جامعه برای مثال مساوات طبلان که
برتوان ترین شارحان دموکراسی در زمان جنگ
داخلی بریتانیا بودند و رهبرانشان احترام

پویایی کنونی جامعه، حول و حوش موضوع آزادی
زنان، مرحله‌ای جدید و بالاتر از نبرد اجتماعی را
پدید آورد که دویست سال است به تدریج در غرب
در حال جوانه‌زدن است. شعار برابری زنان با مردان،
شاری دموکراتیک است، هرچند رهایی کامل زنان

از بندوها تنها از طریق انقلاب سویسیستی
امکان پذیر است. این، حق مشروع نمی‌از نژاد
بشری است که در تمام جنبه‌ها - حقوقی،
اجتماعی، اقتصادی و آموزشی - با نیمه‌ی مسلط
مرد برابر باشد. چنین خواسته‌ای با مفهوم جایگاه
زن در جامعه پدرسالار و فنودالی در تضاد است.
جان میلتون John Milton که برای حق طلاق

زنان مبارزه می‌کرد و در زمان خود در کتاب بهشت

گم‌شده^۴ نگرش روشنگرانه به زنان داشت، جایگاه

زن در چنین جوامعی را به درستی بیان می‌کند:

مرد برای خدا ساخته شده بود / و زن برای مرد.
تاریخ نبرد عمومی با نهادهای سلسله مراتیسی و
رسوم و قواعد زمان پیش‌سرمایه‌داری برای به دست
آوردن دموکراسی سیاسی و حقوق مدنی به سدهی
شانزدهم باز می‌گردد. این نبرد با جنگ هشتاد ساله
برای آزادسازی هلند از بوغ اسپانیا آغاز شد، با دو
انقلاب انگلستان در سدهی بعد و انقلابهای آمریکا
و فرانسه در ربع آخر قرن هزدهم ادامه یافت و با

جنگ داخلی آمریکا به پایان رسید.

هرچه اهداف دموکراتیک گسترش می‌یافست،
قدرت‌های قانون‌گذار مجبور بودند تا
ضروری ترین نیازهای توده‌ها را به رسمیت
 بشناسند. بورژوازی بزرگ که سود بزرگی اصلی
این تحولات بود، آماده‌ی عوام فربیسی بود اما
اقتضای غلبه بر دشمنان فنودال، تقویت برتری و
ابقای ثبات اجتماعی و سیاسی‌اش، او را از انکار
کامل خواسته‌ای این فرودستان بازداشت و
بدین ترتیب عوام توانستند در لوای این آزادی
اندک، نسبت به زمان فنودالی پیشرفت‌های قابل
مالحظه‌ای به دست آورند.

حقوق مردم

بناه جویی رادیکال‌های بورژوا به «حقوق مردم»
علیه مزیت‌ها و امتیازهای رژیم کهنه، پویش

اعلامیه در بزیارندی این خطوط جاودان بود. «زنان، آزاد و برابر با مزدان زاده شدمانند. زنان حق اعدام شدن دارند، آنها هم چنین حق بالا رفتن از تربیون را دارند... زنان به پا خیزیدا» اما، بسیاری از رهبران سازمان‌های اولیه‌ی زنان به گیوتین سپرده شند و به زنان رفتند و کتوانسیون، رأی به انحلال و منوعیت تمام پاشگاههای زنان داد که نیروی انقلاب سبب تشکیل آن‌ها شده بود در حالی که حق طلاق برای زنان در ۱۷۹۲ مجاز شمرده شد بود قانون سال ۱۸۰۴ نایبلون، زن را به شدت تحت تملک شوهرش قرار داد.

انگلستان

به رغم وجود چهره‌هایی چون مرسی ولستون کرافت Mary wollstonecraft، منتقد رادیکال بسیاری جنبه‌های زندگی اجتماعی که یکی از نخستین چالش‌ها را نسبت به برتری مرد در کتاب حمایت از حقوق زنان^۷ (۱۷۹۲) مطرح کرد، گرایش عمومی به حقوق زنان در کشورهای انگلیسی زبان بیش از صد و پنجاه سال پیشینه ندارد. توجه به این مسائل در انگلستان، پس از گذشت لایحه اصلاحی ۱۸۳۲ که تا حدی حق رای زنان را آزاد کرد، پدید آمد.

صنعتی شدن

مسادام که خانواده‌ی روسنایی با صنعت روسنایی اش دست‌نخورده باقی مانده بود، توجه عمومی چندانی به وضع نامساعد زنان نمی‌شد. این وضعیت بد هنگامی تغییر کرد که صنعت بزرگ، شمار فزاینده‌ای زن و کودک را به کارخانه‌ها و فروشگاه‌ها کشاند که در آن جاها بی‌رحمانه زمین‌گیر می‌شدند. جدا کردن آن‌ها از خانه و ورودشان به تولید اجتماعی، برای نخستین بار این جنس را به عنوان نیرو از خانواده جدا کرد. در نتیجه‌ی تبلیغات چارتیست‌های پرولتری و مصلحان و نویسنده‌گانی از طبقه میانی بین سال‌های ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۰ به مشکل زن کارگر، اهمیت داده شد.

در همین دوره، جنبش فمینیستی در ایالات متعدد با دیدار مصلح اجتماعی اسکاتلندی فرانسیس رایت Frances Wright به سال ۱۸۲۰ اتکیزمند شد او علیه تبعیض سنتی بر وضعیت زنان به مبارزه برخاست و خواهان پایان بخشیدن به خفت اجتماعی وارد بـ زنان شد، پیش از جنگ داخلی کارزار بـ برای برای با مردان با دیگر نهضت‌های زمان به ویژه با جنبش ضد بردمداری ارتباط تگاتنگی داشت. موضوع ضرورت همسلن ساختن این دو سوره، اختلاف‌هایی میان طرفداران لفو بردمداری

دیدیم که زن ازدواج کرده از تمام حقوقش محروم شده است، اما اگر زن مجرد، دارایی داشته باشد مجبور است برای حمایت از حکومتی که تها و قتنی او را به رسالتی می‌شناسد که این دارایی‌اش، سودمندی برای حکومت داشته باشد، به دولت مالیات بپردازد.

مرد تقریباً تمام کارهای سودآور را به انحصار خود درآورده و زن مجبور است آن‌چه را که با اجرتی اندک به او داده می‌شود بپذیرد. مرد تمام راههای خوشبختی و مقاصدی که برای خودش افتخارآمیز می‌داند را به روی زن می‌بنند. زن به عنوان آموزگار خداشناسی، پزشکی یا قانون محلی از اعراب ندارد.

مرد، امکان زن برای به دست آوردن تحصیلات کامل را انکار می‌کند، تمام کالج‌ها به روی او بسته‌اند.

مرد در کلیسا و دولت زن را به عنوان جنس مادون می‌پذیرد. و در محروم کردن زن از وزارت و با استثنای از مشارکت عمومی در کلیسا، ادعای قدرت دینی می‌کند.

مرد با قابل شدن به رمز اخلاقی متفاوت برای زن و مرد، احساسات عمومی نادرستی پدید آورده که بر اساس آن، گناه‌های اخلاقی که زن را از جامعه طرد می‌کند بد شمرده شده اما در مورد مردان چنین نیست.

مرد، حق موروثی یهود را برای خود غصب کرده با این ادعا که دارای حق تفویض عمل برای زن است در حالی که این حق متعلق به آگاهی او و خدای است.

مرد به هر نحو ممکن تلاش می‌کند تا اعتماد زن را به قدرت خویش ناید کند، عزت نفس او را کم کند و زندگی او را وابسته و تحفیرآمیز کند.

اکنون با توجه به این ناآزادی کامل نیمی از مردم این کشور و محرومیت اجتماعی و مذهبی‌شان، با توجه به قوانین نعادلانه ذکر شده در بالا و به این دلیل که زنان خود را ستم دیده، جور دیده و شیادانه محروم از مقدس‌ترین حقوق‌شان احسان می‌کنند، اصرار داریم که هرچه زودتر، تمام حقوق و مزایایی که به عنوان شهرورند ایالات متحده، متعلق به آن‌هاست، به آن‌ها داده شود.

ما، در دست و پنجه نرم کردن با کار عظیمی که پیش‌روی مان است، در دام درک غلط، بیان نادرست و استهزا نمی‌افتیم بلکه از هر وسیله‌ی در توان مان سود می‌جوییم تا به هدفمان برسیم. ماعمال، پیمان‌ها و بخش‌نامه‌ها،

برانگیخت.

نخستین کتوانسیون در سال ۱۸۴۸، سال انتشار مانیفست کمونیست - و در سنقا فالز نیویورک برگزار شد. این اعلامیه که براساس الگوی اعلامیه استقلال تدوین شد و تا حدی کلیسایی و دارای خصیصه‌ی طبقه‌ی میانی بود، به اعلامیه احساسات معروف شد. اما این سند به دلیل تنظیم دقیق هرشه‌ی دراز سوامستفاده‌های تعمیل شده بر زن آمریکایی و جسارت بیانی که یک‌صد سال پیش توسعه مبارزه‌ترین مدافعان مشکلات زنان تدوین شده بود، قانون سال ۱۸۰۴ نایبلون، زن را به

اعلامیه احساسات

«تاریخ بشر، تاریخ بـ عدالتی‌ها و محرومیت‌های دائمی وارد بـ زنان از سوی مردان است که مستقیماً سلطه‌ی مطلقی بر او روا داشته‌اند. برای اثبات این مدعای حقایقی را به دنیای بـ پیرایه تقدیم می‌کنیم.

مرد، هرگز حق مسلم زن برای رای دادن را به رسمیت نشناخته است.

مرد، زن را مجبور کرده در اجتماعی که هیچ جایی در آن ندارد به قانون گردن بگذرد.

مرد، حقوقی را که به بـ سوادگیرین و فروتوزین مردان اعطای شده - چه بـ مومن و چه خارجی - از زن دروغی می‌دارد.

مرد، با محروم کردن زن از حق اولیه‌ی شهرهوندی یعنی آزادی رای دادن، زن را در سرسرای‌های قانون گذاری بدون نماینده رها می‌کند مرد در تمام جنبه‌ها به زن ستم می‌کند.

مرد، زن را - اگر ازدواج کند - در چشم قانون از نظر مدنی مرد نشان می‌دهد.

مرد، تمام حقوق مالکیتی را از زن می‌ستاند حتاً دستمزدی که او به دست می‌آورد.

مرد، زن را از نظر اخلاقی موجود بـ مسوولیتی کرده، به گونه‌ای که زن می‌تواند بسیاری جنایات را با مصوبیت انجام دهد، مشروط بر این که در حضور مرد صورت گیرند. در پیمان ازدواج، زن مجبور به سپردن تعهد اطاعت از شوهر است و مرد در تمام موارد و اهداف، از ایاب او می‌شود -

قانون به مرد قدرت محروم کردن زن از آزادی و تنبیه کردن او را بخشیده است.

مرد، چنان قانون طلاق را شکل داده که در مورد جنایی با استناد به آنچه آن را دلایل صحیح می‌نماید حق حضانت فرزندان که کاملاً مخالف سلامتی زن است به او سپرده شود - قانون در تمام موارد، تصور نادرستی از برتری مرد دارد و تمام قدرت را به او می‌بخشد.

دادخواست‌های دولتی و مجلسی را به کار می‌بندیم و در جهت کمک گرفتن از هر تربیون و نشريه‌ای برای اهداف مان تلاش می‌کنیم. اميدواریم در هر بخشی از کشورمان، کنوانسیون‌هایی از پی این کنوانسیون مربوط به زنان پدید آیند».

آزادی بردگان و نه زنان

این کارزار مقدماتی ملی، پیش از آنکه با آغاز جنگ داخلی به تعلیق درآید، اصلاحات اندکی برای زنان به ارمغان آورد. پس از نابرابری محسوس در چهاردهمین قانون اصلاحی سال ۱۸۶۶ که به بردگان آزاد شده، حق رأی می‌داد اما چنین حقی را برای زنان قابل نبود، توجه به حقوق زنان دوباره رونق گرفت. ثروتمندان شمال که کنترل کننده‌ی حزب جمهوری خواه بودند به این تعییض رأی دادند چرا که نمی‌توانستند از رأی سیاهان برای شکستن رأی حزب دموکرات در جنوب استفاده کنند اما هیچ سود سیاسی در بخشیدن حق رأی به جنس دیگر به دست نمی‌آوردند.

تلash بی وقهه‌ی صد ساله‌ی دسته‌های کوچک هوادار حق رأی زنان لازم بود تا حصارها شکسته شوند و ایالت به ایالت و سرانجام از طریق نوزدهمین قانون اصلاحی سال ۱۹۲۰ حق رأی زنان در انتخابات ملی، قانونی شود.

حقوق مدنی

دستاوردهای حقوق مدنی برای زنان در بهترین ملل سرمایه‌داری دلالت بر این دارد که پیروزی بر فاحش‌ترین ناتوانی‌های به ارث رسیده از فنودالیسم پدرسالارانه یکی از مشکل‌ترین کارهای رو در روی جنبش دموکراسی‌سازی بورژوازی بود. فنودالیسم هم در ریشه‌های عمیقش در جامعه‌ی طبقاتی و هم در محافظه‌کاری طبقات بالاتر حتا در پیشرفت‌ترین دوره‌های تکامل بورژوازی، برای بقا مقاومت سرخخته‌ای می‌کرد و از هر نگرشی که حمایت‌های اجتماعی از مالکیت خصوصی و سودجویی‌هایی که سیستم بر آن‌ها متنکی بود را تضعیف و تهدید می‌کرد، در هراس بود. تعییض مردانه، آداب خانوادگی، باورهای سنتی و تمام دیگر داشته‌های پدرسالاری کهنه، طبقه‌ی سرمایه‌دار را از برابر کردن شرایط زن آمریکایی با مردان باز نداشت اما استثمارگران نه تنها از حرکت در جهت رهایی زنان و رای محدوده‌های موجود سریاز زند بلکه حتاً آفریقایی - آمریکایی‌ها را هم چنان تحت کنترل خود داشتند و بر آن‌ها ستم می‌کردند. آزادی بیش‌تر برای زنان بسیار

کار ارزان بلکه به پشتوانه‌های تجدید شونده‌ی نیروی کار نیاز دارند که در وهله‌ی نخست از نسل جدیدتر می‌آید. زنان، مسوولیت عمدہ‌ای در تربیت و رشد کودکان دارند. بیگاری یا کار با مزد کم آن‌ها در خانه سبب می‌شود تا هزینه‌های بازتولید و تجدید نیروی کار آن‌ها پایین‌تر بیاید. اگر نظام سرمایه‌داری مسوولیت خدمات رایگان یا حداقل هزینه‌ی معاش خانواده و حمالی زن مزدوج را می‌پذیرفت این هزینه‌ها بسیار بیش‌تر می‌شوند. اجتماعی کردن چنین خدماتی مشتمل بر مالیات بستن است که تا حدی بر سرمایه‌داران حمله‌ور می‌شود. این تغییر، هزینه‌ی حیاتی ترین عامل تولیدی یعنی نیروی کار که ارزش را پدید می‌آورد، افزایش می‌دهد و هرگونه مزیتی متعلق به طبقه‌ی سرمایه‌دار ملی را در آن زمینه کاهش می‌دهد.

سوم، تعییض علیه زنان در جایی که آن‌ها به تعداد زیاد در صنعت، تجارت، اداره‌ها، مدارس و سایر مشاغل کار می‌کنند مستقیماً به سود

نیروی کار ارزان

در مرحله‌ی دوم، سرمایه‌داران نه تنها به نیروی



در مواقعي انقلابي در بسط و گسترش سرمایه‌داري است، اين طبقه بيش تر و بيش تر از دوره‌ي سقط و سکرات مرگش، محافظه‌كار و ضد انقلابي می‌شود.

تروتسکي اين قضيه را در اصل به نقش سياسى بورژوازي در نواحي عقب‌مانده‌اي چون روسie و دنياي استعمارى مرتبط ساخت كه هنوز انقلاب بورژوا - دموکراتيك را تجربه نکرده‌اند. او به عنوان يك ماركسيست از اين قضيه اساسی جنبش سوسياлиستي كه پلوتوکراسى اميراليستي کلان شهرهای^۱ صنعتي به حد اعلا واپس گرا

هستند و باید برانداخته شوند، سود جست.

اما اين تعليم‌دهي تاریخي - جامعه‌شناسانه که او انجام داد نه تنها برای کشورهای عقب مانده که دموکراتيك نشده بودند بلکه برای سرمایه‌داري‌هاي پیشرفت‌كه انقلاب بورژوازي راه را باشند. آن‌جهه انجام نشد آزاد گردن زنان از چنگال مردان و بخشیدن برابري به آنان در سپهر سرنوشت‌ساز زندگي اجتماعي بود.

آن‌جهه در صد سال پس از ۱۸۶۵ اتفاق افتاد چرا

دو مشکل را خوش‌تر کرد. در نتيجه، اين وظایف به انجام نرسيده دوروئي دموکراتيك به مرحله‌ي بعدی پیشرفت انقلابي در اين کشور واگذار شدند که مرکزت نبرد برای سوسياлиسم را دارد. انقلاب آمرika در جریان پديد آمدنش توسيع جريان پیشرفت ملى، ملزم به انجام هر دو کار و به طور همزمان شد. باید کار ناتمام مانده از انقلاب‌هاي پيشين را به انجام مى‌رساند: برابري برواي سياهان و زنان به همراه وظایف مرتبط با ساخت سوسياليسم. اين ترکيب متقان ماموريت‌ها، متعلق به مراحل پیش‌رونده‌ي پیشرفت تاریخي، مشخصه‌ي عصر انقلاب دائمي است که ما آن را تجربه مى‌کنیم.

تفسير ماركسيستي

برخی شركت‌کنندگان در صوفه جنبش آزادی زنان به معظمه غیرقابل تحمل هم جنسان‌شان به روش بسيار شخصي و غيرسياسي روی آورده‌اند. آن‌ها از راه نوعي بازنظام روان‌شناسانه نگرهای ضد مرد يا دور هم جمع شدن در کمسون‌هاي آرماني کوچك در بي رهای اند اين عکس‌العمل‌ها در نخستین تابش تغييرات عليه تسلط خانواده و شوونيسيم مردانه و درخواست دورانداختن بي درنگ يوغ بردگي، قبل درك هستند.

خشم عليه بي عدالت، نيري محرك پرقدرتی در

اين عوامل موجود، از تبعيشهای کهنه که رژيم سرمایه‌داري را از بخشیدن آزادی زنان به آنان بازمى‌داشت، نيرومدتر است. قانون گذار می‌تواند زير اجراء به زنان همان حقوق قضائي و سياسى را ببخشد که مردان دارايش هستند: حق دارايم و ترتيب مالكيت، حق رأي، دارا بودن کار و حق طلاق، گرچه اين حقوق در عمل محدود می‌شوند. حتا برای قانوني کردن کنترل زايمان و سقط جنین زير فشارند.

اصلاحات بورژوازي

اما همان‌گونه که انقلاب بورژوازي، بردگان زرخريد جنبش را به فقيرمردان آزاد بيزمين تبديل کرد و آن‌ها را به شكل‌های جديد اسارت بازگرداند، اصلاحات بورژوازي نيز به زنان اجازه داد تا ديجر زرخريد اربابان مرد نباشند و با معيارهای بورژوازي «فرد رها»^۲ باشند. آن‌جهه انجام نشد آزاد گردن زنان از چنگال مردان و بخشیدن برابري به آنان در سپهر سرنوشت‌ساز زندگي اجتماعي است. احصارشان کند. خانه‌ي خانواده سرمایه‌داري را تنظيم می‌کند که تحت آن، احصارگران می‌توانند به بخشی از ستم‌دیدگان آزادی‌هایي بخشند. همان‌گونه که يكصد سال پس از انتشار اعلامي‌ي آزادی بردگان^۳، سرمایه‌داران آمرika از دادن برادری به سپاهان سرباز زندنه زن‌ها را تيز در عمل آزاد نکرند. آن‌ها به وعدمي «آزادی برای همه»^۴ خود و فدار طبقاتي را برای انجام اين کار ندارند.

انقلاب سوسياليستي

براي آن که زنان بتوانند علل شرایط مادون بودن خود و شرارت‌هاي برآمده از آن را يشه‌كن گينده شناخت جامعي از تمام قواعد اجتماع از موسسه‌های اقتصادي گرفته تا روابط خانوادگي ضروري است. به منظور انجام اين کار، باید انقلاب سوسياليستي که قدرت دولتي و مالكيت ابزار توليد را از احصارگران به اکثريت مردم، منتقل می‌کند، صورت می‌گيرد.

این‌ها درس‌هایي هستند که باید از نتایج نوميدکننده‌ي دوران دموکراتيك در بهبود شرایط جنس مؤنث و از تعریف نفع عملی زنان و به ویژه زنان کارگر در سرمایه‌داري امروز آمرika، آن‌ها را آموخت.

انقلاب دائمي

این نتایج با اصول انقلاب دائمي که در سال ۱۸۵۰ توسيع ماركس و انگلش تعریف شد و از سوي لئون توتفسکي در لواي شرایط قرن بیستم رشد یافته، موافق است. اين نظریه تأيید می‌کند که از آن جايی که بورژوازي، نيري پيشرو و حتا

كارفرمایان است. فروdest بودن و خانه‌داري، آن‌ها را در مقوله‌ي کار ارزان قرار می‌دهد. سرمایه‌داران همواره از ابقاء تفاوت‌ها و درآمد و شرایط کاري در سطوح ملي، آزادی و جنسی ميان نيري کار سود می‌برند. اگر تمام تبعيشهای اختلافهای وارد به طبقه‌ي کارگر به مثله کل حذف شوند لو چنین مختلف متاجنس و مهیب شرایط بالي نمى‌ماند.

چهارم، زنان دستهای از ارتش ذخیره‌ي کار هستند که سرمایه‌داران در دوره‌های کمبود کار از آنان سود می‌جويند. اين پشتوهنه می‌تواند براساس نوخ نوسلاني انباشت سرمایه در اينان بمند تا در موقع لزوم به کار آيد در زمان جنگ، زنان به خدمت خانه‌داری پایان می‌دهند و به فرآيند تولید می‌پونندن، آن‌چنان که در جنگ‌های اول و دوم جهانی گردد. سپس با پایان دشمنی‌ها به قلب خانواده برمی‌گردد، آن‌جا در انيار می‌مانند تا دوباره سرمایه‌داري احصارشان کند. خانه‌ي خانواده آمادگاه است، جايی که کار اضافي - به کم‌ترین هزينه‌ي سودورزان - در آن ذخیره شده و نفالين خوردده محافظت می‌شود.

اهداف اوليه

پنجم، زنان در هر رده‌ي سني، هدف اوليه‌ي دلالان آگهی‌های تبلیغاتي هستند که باید مردم را - منصفانه یا نادرست - اغوا کنند تا انواع کالاهای - مفید یا نامفید - را از ابزار صنعتی تا لوازم آرایش بخرند. در اين بازي، حتا وسائلی که برای کمک و سیک گردن کار سخت خانه‌داری در نظر گرفته شده‌اند و سایلی می‌شوند برای وابسته کردن خانواده به شرکت‌های اعتباری.

دلایل اقتصادي و اجتماعي، طبقات دارا را به حمایت از آبین خانواده رهمنون می‌کند خانواده‌ي عادي روسانی یا مردی در رأسن، به عنوان تثبت گنده و محافظه‌كار گنده‌ي اين عامل در دنیاي مشوش عمل می‌کند. آن‌جايی که خلام خانه در آشهزخانه، دایه خانه و اتاق غذاخوری، برای ارباب کار می‌کند، چيزی بيش از آغل نیست. گرچه آشيانه‌ي خانواده اغلب تنها مكان مقدس و به دور از آزار و اذیت دنیاي وحشی بیرون است اما چشم‌انداز آن چيزی نیست مگر فرو رفتن در دغدغه‌های کاملاً شخصي، لائق محمود و لتعصاري بودن آن مهان اعضاي خانواده. تلاش‌هایي برای رام گردن، منضبط گردن و محافظه‌كار گردن جوانان صورت گرفته است همه نوع بازگشت به عقب از سنت تا زیبدپرستي در دیوارهایش پرورش یافته‌اند.

فرد و در جامعه است، اما بیزاری از آن جهه تنفر برانگیز است، باید به منظور داشتن فایده‌ی سیاسی و تاثیر اجتماعی، با درک علمی همراه باشد. برای در پیش گرفتن بهترین راه و ابزار حمله و برچیدن ستم، پژوهش عقلاتی در علل بنیادین ستم دائمی بر زنان ضروری است.

توصیف مارکسیستی از انقیاد زنان بر پایه‌ی شناخت این حقیقت قرار دارد که مالکیت شخصی بر ابزار تولید به علاوه‌ی حق و راست مالکیت، نخستین شرط سقوط زنان بوده است. این قضیه در سپیده‌دم جامعه‌ی طبقاتی آغازین گرفت و بنیاد و چارچوب بندگی زن را در سراسر دوران تمدن رقم زد. اسراروزه در پیشرفت ترین کشورها نیز وجود دارد چرا که ثروت و قدرت در انحصار قانون گذاران سرمایه‌دار است.

از این حقایق بنیادین چه نتایجی به دست می‌آید؟ نخست آن که، زن نمی‌تواند در محدوده‌های سرمایه‌داری هرچه بیش تر لیبرال شده، برای پیشبرد ظرفیت‌هایش به عنوان یک جنس یا فرد آزادی و استقلال به دست آورد. نگرش بورزا - لیبرال به زنان چیز نیست جز سنتیک تر کردن زنجیری که به تیرک مالکیت خصوصی و شرارت‌های خانواده، رسوم ازدواج و رسوم جنسی برخاسته از آن، محکم شده است.

این نگرش هم چنین دلالت بر این دارد که زنان نمی‌توانند خود را رها کنند مگر آن که پایگاه اجتماعی - اقتصادی مرد و تفوق سرمایه‌داری نایاب شوند. رژیم دموکرات کارگری و مالکیت جمعی بر ابزار تولید برای هر تغییر و تحول بنیادین و سودمند در روابط میان زن و مرد، شوهر و همسرش، پدر و مادر و کودک ضروری است.

همچنین این نگرش بر این دلالت دارد که استثمار هر دو جنس به علاوه‌ی محرومیت‌های آن‌ها، علت مشترکی میان آن‌هاست برای خلاصی از ساختار طبقاتی سرمایه‌داری.

سرانجام، دلالت بر این دارد که هیچ نوع جنبش سوسیالیستی و هیچ نوع سوسیالیسمی بدون مشارکت زنان هم‌بای با مردان و در تمام جنبه‌های فعالیت و بدون عمل متقابل آگاهانه علیه عادات شوونینیسم مردان، پدید نخواهد آمد.

آزادی کامل

اگر خواست برای زنان، درخواستی دموکراتیک است، فراخوان آزادی کامل زن فقط می‌تواند سوسیالیستی باشد. روابط میان سرمایه‌داری و نبرد برای دموکراسی، در قرن بیستم بازگشتی دیالکتیک را از سر گذرانده است. بورزاژی و خرد بورزاژی رو به پیشرفت در رویارویی‌شان با فنودال‌ها، حقوق و نهادهای دموکراتیک را رشد

داخلی، بخشی از شورش علیه برده‌داری بود. البالنور فلکسنر^۱ می‌نویسد: «در جنبش لغوبرده‌داری بود که زنان برای نخستین بار، سازمان‌دهی برگزاری میتینگ‌های عمومی و کارزار حجم‌آوری امضا^۲ را آموختند. آن‌ها مانند هاداران لغو برده‌داری، نخست حق سخنرانی در جمع را به دست آورده‌اند و سپس شروع به دریافت فلسفه‌ی جا و مکان خود در جامعه و رشد حقوق پایه‌ای‌شان گردند.»^۳ جنبش آزادی برگان و رهایی زنان - در ربع قرن، یکدیگر را تقدیمه کرده و تقویت نمودند» (یک قرن نبوره، ص ۱۵۹).

نبرد فمینیستی لآخر سدمی نوزدهم و اوایل سده بیستم، در اصل شاخه‌ای از ترقی خواهی طبقه‌ی میانی بود که تلاش می‌کرد در ساختار سرمایه‌داری امریکا، اصلاحات دموکراتیک پدید آورد.

نبرد سوسیالیستی علیه برگشی مزدی با نبرد اسروزین هاداران لغو برده‌داری علیه برگشی در اینی، همکام است و تلاش‌های کنونی برای رهایی زنان، رابطه‌ی مشابهی با آن دارد. مارکسیست‌ها باید در خط مقدم این جنبش که

بخشی از پیشرفت‌های ترین تقابلات زمانی می‌است قرار بگیرند و باید با تمام توان، با برنامه و با عزمی راسخ در آن شرکت کنند بسیاری از مؤثرترین مبارزان آزادی زنان، تربیت سازمانی و تحصیلات سیاسی‌شان را در جنبش انقلابی به دست آورده‌اند. توجه دوباره به «مسئله‌ی زن»، نشان از این دارد که جلوه‌دار «جنس دوم» همراه با شورش سیاهان و شورش‌های دانشجویی آغاز به کار کرده است. آن‌ها به نوبه‌ی خود و در زمان مقرر به نیروی انگیزه‌مند کارگران مبارز خواهند پوست.

بی‌گمان این عناصر هم‌چنان جداگانه و با گام‌های خود حرکت می‌کنند. وظیفه‌ی استراتژیک این است: رودررو کردن همه‌ی آن‌ها با دشمن اصلی، نبرد یک‌چهاره‌ی قاعده این نیروها با تسلط سرمایه‌داری، رمز «زایش نوین آزادی» برای زنان و کارگران از سوی آمریکای سوسیالیست و در دنیای سوسیالیست است. ■

بنی‌نوشت‌ها:

- ۱- این مقاله برگزیدن پارسی جزوی نیز است: George Novack, Revolutionary Dynamics of Women's Liberation, Pathfinder Press, 2003, New York
- 2- Paradise Lost
- 3- Vindication of the Rights of Women
- 4- Emancipation Proclamation
- 5- metropolises
- 6- Eleanor Flaxner
- 7- petition
- 8- A Century of Struggle

دادند. آنون گه سرمایه‌داری امپریالیستی بیشترین نیرو و توان خود را داراست، انحصار گران و نظمیان تبدیل به مرگبارترین دشمنان دموکراسی شده‌اند. آن‌ها حق اساسی خود - تصمیم‌گیری دیگر ملل چه در خارج و چه در داخل را انکار می‌کنند. آن‌ها دیگر محافظت نیستند و حقوق پیش‌تر به دست آمده‌ی مردم امریکا را مراجعت نمی‌کنند بلکه آن‌ها را به مخاطره انداده و دائم آن‌ها را نقض می‌کنند. هر تلاش دامنه‌داری کارگران، چه سیاه و چه سفید باشد. تنها انقلابی سوسیالیستی می‌تواند شرایط حذف هرگونه نابرابری اجتماعی را خلق کند و به ویژه در این میان، انقیاد زمان و دشمنی میان جنس‌ها که از خودبیگانگی فضای رقبه‌ی سرمایه‌داری پدید آورده‌ی آن است، وجود دارد.

رفتار ناپسند

اضطرار مرحله‌ی جدید در نبرد برای آزادی زنان، مارکسیست‌های انقلابی را با چالش و مسؤولیت رودررو می‌کنند. جنبش سوسیالیستی از زمان زایش‌اش، بسیار به رفتار ناپسند با جنس مؤنث در جامعه‌ی طبقاتی حساس بوده و در پی یافتن علل آن و نبرد با آثار آن بوده است. اندیشه‌مندان آرمان‌گرای قرن نوزده، کسانی چون سن سیمون، فوریه و اوون، پیشگامان درخشان این زمینه بودند. سوسیالیست‌های علمی که پس از آن‌ها آمدند، نیرنگ بورزاژی در زمینه‌ی برابری رسمی میان جنس‌ها و نیز طبقات رقیب را به نمایش گذارند. آن‌ها برای کاستن از ناتوانی‌های منتبه به زنان و حذف آن‌ها و بیش از هرچیز برای نمایاندن راه رهایی کامل آن‌ها تلاش کرند.

زنان، در تمام انقلاب‌های سوسیالیستی زمانی می‌باشند که از نبردهای عمدۀ بوده‌اند. انقلاب روسیه و پس آیندهای آن یوگسلاوی، چین، ویتنام و کوبا - هر کاستی‌یی که داشته باشدند - پیشرفت‌های بینظیری در از سر گفرازند پایمال و حشیانه‌ی حقوق زنان و رشد منزلت آن‌ها در کشورهای شان داشته و چشم‌اندازهای جدیدی در امکان دسترسی به این موارد را گشوده‌اند.

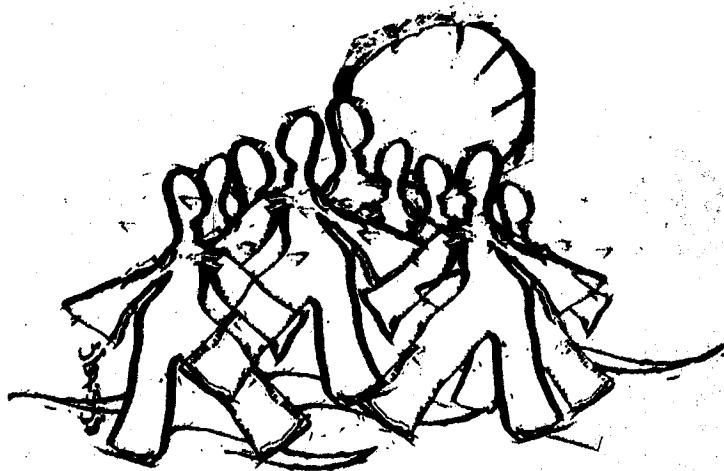
زنان هادار لغو برده‌داری

تمام تلاش‌های پیشین برای افزایش حقوق زنان در کشورهای با جنبش‌های گستره‌تر اعتراض اجتماعی مرتب است. آشفتگی پیش از جنگ

نوروز

آیین نوزایش جان و جهان و زندگی

جلیل دوستخواه



می گوییم، چو گل از غنچه بپرون آی / که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی^۱ روزگار می شود. امانيات اکن ما ایرانیان، در گذرهای دست افشاری و پای کوبی های حاجی فیروزهای سرخ جامه و سیاه کرد مرموی و شادی انگیز در کوی و بر زن، اسطوره ای گذار پیروز مندانه ای سیاوش از میان کوه آتش و چیرگی راستی و پاکی بر دروغ و پلیدی را فرایاد می آورد.

خانه تکنی و آراستن و پیراستن سرای و تدارک خوان و خوارک آیینی و نوکردن جامه و افزار و برافروختن آتش زبانه کش و گرمابخش چهارشنبه سوری (چهارشنبه ای سرخ، همه نشان از خوشامد گوین به یادواره های آفروشهای نیاکان، میهمانان ده روزه دنیوزی خانواده دارد و رفتن به پیشوار پیک فرخنه گلم بهاران خجسته و جان بخش رانوید می دهد.

گستردن و آراستن سفره هفت سین که سین های هفتگانه اش بازگویی لرج گزاری به هفت سینه دینی هستی های نمادین هفتگانه در خیال نقش های زرتشت گلهان سرای اند و به کالبد گل و گیاه و میوه و جز آن نمودار گوه رها از لرزش های هم چون برمایگی و رویش وبالش و شکوفایی و پویایی و برومتدی و مهروزی به شمار می آیند، بخش چشم گیری از این آیین کهن است.

سرانجام این آیین دیرین و لحظه ای اوج این فرخدگی، گرد آمدن بر سر خوان نوروزی است و نیاش گزاری و غزل خوانی و ترانه گویی و نفعه پردازی در لحظه ای گردش سال و نفس در سینه حبس کردن و خلوش ملدن و چشم بر آب و آینه و شمع فروزان و سبزه و گل شکوفان و پیچ و تاب ماهیان در آبدان دوختن تارو بیدار بزرگ آشکار گرد و زمان و جهان بشکوت هتر جای اشوب و کابوس پارینه را بگیرد.

بدین سان، نوروز و آیین های کهن بنیاد آن، همه ای اسطوره و ارمن و فرنگ و تاریخ و ادب هزاران ساله ای ایرانیان را یک جا در خود فراهم آورده است و سالی یکباره، آنان را در پیوند و پیمان را زامیز

بهی^۲ که هزاره ها، «کم گشته در سرشت شبی سرد»^۳ بود، پدیدار می شود. امانيات اکن ما ایرانیان، در گذرهای زمانی و در فرآیند ساختاری ای زندگی ای قومی و اجتماعی و فرهنگی شان، تهاجم شم به راه آینده و پر اورده شدن آرزو های سوزان فراسیدن پایان هزاره ها و پدیداری و خیزش سوشیتیت و جاوده اتکان همگامش نمانند. آنان سب مایمه های اسطوره و گوهر آرمان خوله ای رستاخیز جویانه را از آرمان شهر دور و دستخیافتی به گستره ای زندگی ای گیتیانه و اکنونی ای خویش آوردن و شکوه اسطوره و ارمن نوجوانی و نوسازی را گلم به گلم باز جستند و در روند سالمان پخشش به آیین های شکوه مند نوروزی باز ساختند. بینلا گذاران فرنگ مابا گزاران هر تباشی و گزند بر آیند منش و کشن نیروهای کهنه و باشیستگی ای نوکردن جهان و زندگی و پدید آوردن بهارانی شکوفان در همین زندگی و شایستگی ای سنتیز بی امان و پیکار جلوه ای با سرما و تیرگی ای زمستانی و تباشی و گزند بر آیند منش و کشن نیروهای کهنه و واپس گرا پای فشرند.

اکنون هزاره هاست که ایرانیان در هر جا که باشند و در هر وضعی که به سر برند، نوروز را بهمی ایین های گویا و نمادینش در خانه و کاشانه خویش چشم می گیرند یا به سخنی رساتر، نوروز را به همه ای اسطوره ها و ارمن های پشتگاهش می زند و هرساله یک فرشکرد کامل و رستاخیز شامل را به نمایش می گذارند.

بکایک آین ها و کشن های نوروزی، جلوه و شکوه بال گشودگی ای شاهین آرزو و آرمان ایرانیان را در فراغتی سپهر میهن، از دملون تا الونه، از دنا تا شنید و از دریابی خرز تا خلیج نیلگون فارس آفتابی می گشند. آیین میر نوروزی - که در گذشته برگزار می شد - قدرت پوشانی و حکم پیچ روزه فرینگلن^۴ مسند و مصطبه را به ریختند می گرفت. شاهراهی حافظ به همین آیین است آن جا که می گوید: «سخن در پرده

نوروز جشن آغاز بهار و سال نو ایرانی فرستجش با همتا های خود در میان دیگر قوم ها و نژاد در قیام با دیگر جشن ها و آیین های دینی و چز دینی خود ایرانیان، از ویژگی های چشم گیری بزم خوردار است که بدان برتری می بخشد و آن را بسی رفاقت از یک جشن ساده ای سالانه ای قوی و ملی می برد و درون مایه و سرشتی جهانی و انسانی و حتا کیهانی را در نماد پردازی های خود به نمایش می گذارد. این رویداد بزرگ سالانه و همیشگی را نعمتی توان در چهلار چوب تنگ جشن و شادمانی ای چند روزه و دید و بازدید و شیرینی خوردن تعریف کرد. برای راه یابی به هزاره های این سنت و آیین دیرهای و ماندگار و دریافت نمادها و راز سواره های آن، ناگزیر باید به جستاری ژرف در پیشینه های هزاران ساله ای آن برداخت و گنجینه های کهن را کاکوید و لایه لایه دید و بررسید. یکی از رهمنون ترین کلید - واژه های این جستار در فرنگ بلاستانی ایرانیان، فریش کرد است. این ترکیب - واژه ای فرش به معنی «حرب، تازه» - که هم ریشه با fresh در انگلیسی است - و کرد به مفهوم «کردن، به انجام رسقیدن» ساخته شده است و بر روی هم، معنی «توکردن گیتی و زندگی» یا «نوزایش جان و جهان و زندگی» از آن لارده می شود که بپایه ای مکافته^۵ یا «داد رستاخیزی» ایرانیان - یا به تعبیر غربی ای آن Apocalypse - در واپسین هزاره از هزاره های دوازده گله ای زمان گذشته (زمان محدود، زمانی که روزی به پایان خواهد رسید) و در پی فرجهامن تازش اهربین و دیوان کارگزارش به جهان پاکی و نیکی، در نبردی به سرداری سوشیتیت یا سوشیتیس - رهایی بخشی که نوید داده شده است روزی پدیدار خواهد شد و جهان را به پاکی و نیکی باز خواهد گرداند - و هم چنین با پیکار و دلیر مردمی ای پهلوانان و شهریاران جلوه اتکان به سرانجام خواهد رسید و جهان و مردمان از همه ی گزینه ها و اشوب ها و تازش های اهربینی خواهند آسود و میز روزگار

فرهنگی شان به سرآغاز سرآغازها و سرچشمی سرچشممه هامی برد تا پیمان نو کنند که همواره ایرانی نیک‌اندیشه و نیک‌گفتار و نیک‌کردار و نوخواه و نوجوه نوگردن بماند و تا هست، آزاده و سرافراز و برومند و پویا و کوشای باشد.

نوروز یک اتفاق ساده و یادواره‌ی رویناد اجتماعی و سیاسی‌ی گذراشی تیست که با گذشت روزگار و دگردیسی‌ی نهادهای ناپایدار، رنگ بیازد و جای خود را به بدیلی دیگر بسپارد. نوروز برآیند باورمندی‌ی جزئی به ارج و اهمیت مقطعی‌ی یک پیشامد ویژه‌ی تاریخی و بزرگداشت پایگاه یک پیشوای پارسانیست که با دیگر گونه‌ی سویه‌ی باورمندی‌ها در تمام یا بخشی از جامعه‌ی ایرانی، کم‌رنگ و بی ارج شود و در غبار فراموشی فرو رود. نوروز در هزاره‌های پیش از اسلام و در دوران رواج و فراگیری‌ی کیش‌های گوناگون آربیان، همان ارج و پایگاهی را داشت که در هزاره‌ی اخیر و در جامعه‌ای با پیش‌ترین شمار مردم پیرو اسلام و با گوناگونی‌ی قومی، داشته است و دارد و هم‌اکنون، عموم ایرانیان: مسلمان، زرتشتی، یهودی، مسیحی، ارمنی، آسوری، آذری، کرد، بلوج، ترکمن و جز آن، در فراسوی باورمندی‌های جداگانه‌شان، این جشن را با شورمندی و مهرورزی‌ی نهادینی برگزار می‌کنند و نه تنها همچنین گونه‌ی ناهم‌سویی و ناپایداری در میان باورهای شخصی و دینی و آیین‌ها و نهادهای قومی شان با پایی بندی به اجرای آیین‌های نوروزی نمی‌بینند، بلکه بدون برپایی داشتن جشن‌شنبه‌ی نوروز زندگی و کیستی خود را نارسا و فرورفته در خاکستر فراموشی می‌باشند.

آنان که در درازانی سده‌های گذشته کوشیده‌اند و یا هم‌اکنون می‌کوشند تا نقش جاویدان نوروز را از لوح ضمیر ایرانیان پاک کنند و جشن‌ها و آیین‌های دیگر را جای گزین آن گردانند، مفهوم زرف هستی‌شناختی‌ی این رویداد را در نیافرته‌اند و در این تلاش غیبت خود، بادر غربال بیخته‌اند و می‌بینند.

همه‌ی ایرانیان از عهده‌های منذهبی و فرقه‌ای و قومی‌ی خود، باتم و بیژه‌ی آن‌ها یاد می‌کنند، اما واژه‌ی عید را به تنهایی و به طور مطلق، فقط برای عید نوروز به کار می‌برند.

نوروز همانند و هم‌ترزا با شاهنامه‌ی فردوسی، شناسنامه‌ی هر ایرانی است که همه‌ی نمادها و نمودهایش را در خود فراهم آورده است و بدون آن، گم‌گشته‌ای است سرگردان و بی‌نام و نشان در انبوه آدمیان در غوغای غریب زمان.

نوروز فرخنده و بهاران خجسته بادا

پانوشت

۱. سطرهایی از شعر بلند ناقوس، سروده‌ی نیما یوشیج



لطف

۱۶
پیش
بیان
۱۷
بیان
۱۸
بیان

۹۵

زنان بی‌نام و بانام در شاهنامه

سعید وزیری

یمن می‌رود که دختران او را برای فرزندانش بخواهد،
شاه یمن ناراحت می‌شود. او نمی‌تواند دور شدن
دخترانش را تحمل کند اما توان مخالفت با فریدون را
هم‌ندارد. پیام فریدون بر سرو ناگوار است.

پیامش چو بشنید شاه یمن
بیزمرد چون ز آب گنده سمن
به دل گفت اگر پیش بالین من
نینیم سه ماه جهان بین من

مرا روز روشن بود تازه شب
ناید گشادن به پاسخ دولب
ازول مول - خداوار - داستان فریدون)
نگرانی از دوری دختران، و این که توانایی
مخالفت با فریدون را ندارد و به ناچار حاضر می‌شود
دخترانش را به فرزندان فریدون دهد، چنان
ناراحتی می‌کند که می‌گوید:

به اختر کس را که دخترش نیست
جو دختر بود روشن اخترش نیست

(همان)
اما فردوسی این داوری را که از زبان سرو است
نمی‌بینند و خود از روی خرد و فرزانگی می‌گوید:
چو فرزند باشد به آین و فر

گرامی به دل بر، چه ماده چه نر
اکنون این سخنان را با چند بیت از قصیده‌ای که
حکیم خاقانی شاعر بسیار تووانای سده‌ی ششم
سروده است به داوری می‌گذاریم:

داوری درباره‌ی زن در ادب پارسی نه بر پایه‌ی داد
است نه بر خرمدندی استوار. نگاه سپاری از شاعران
تا پیش از انقلاب مشروطه، به زن نگاهی آمیخته به
شک، بدینه و به دور از انصاف است. شاعرانی هم که
آشکارا در نکوهش زنان شعری نگفته‌اند، اورابرای
کام روابی و عشق و روزی مناسب دیده‌اند. آنایی که
خواسته اند برای زن ارج و منزلتی بشناسند یا او را در
لباس مادری ستوده‌اند یا در لباس «زن خوب»،
فرمان بز، پارسا» اما فردوسی رانگاه دیگری به زن
هست. وی در کتاب جاوداهی خود به توانایی‌های زن
از زاویه‌های گوناگون نگریسته است. زنان افزون بر
زیبایی، کشی و دلبری از هنر، دانش، رادی، پاکدامنی،
دلیری، آزادگی، آندیشمندی و فرزانگی برخوردارند،
نگاهی گذرا به شاهنامه مارا بازنای آشنا می‌کند که
نمونه‌ی عفت، پاکدامنی، تقاو و فضیلت‌های انسانی
هستند. فردوسی به هنگام سروdon داستان‌های
شاهنامه هر جا که ضرورت دیده است نگاه خود را
نسبت به زن بیان کرده است. در آغاز داستان فریدون
می‌خوانیم که فریدون برای سه فرزندش که بی‌نام‌اند
خواهان سه دختر است که از یک پدر و مادر باشند.
فرستاده‌ی فریدون چنین دخترهایی را که آنان نیز
«نامند» در بارگاه سرو شاه یمن می‌باشد.

هنگامی که جنجل فرستاده‌ی فریدون به دربار شاه

نگاهی به زندگی هوسناک بهرام گور که جز زن و شکار به چیزی نمی‌اندیشد، می‌تواند گواه صادقی بر این ادعا باشد. فردوسی نیز وقتی به گزارش زندگی بهرام گور می‌پردازد نمی‌تواند از این خصلت نصواب بهرام بگذرد و از قول بزرگان به سرزنش وی می‌پردازد:

چنین گفت با مهتران روزبه
که اکنون شود شاه ایران به ده
بکوید در خان گوهر فروش
همه سوی گفتار دارید گوش
بخواهد مر آن دخترها از پدر
نهد بی کمان بر سرش تاج زر
وز آن جا به مشکوی زرین برد
اگر در شبستان بزرین برد
جلد ۶- من س ۳۱۶

بهرام گور به هنگام شکار نیز نمی‌تواند بی‌زن باشد از این رو کنیزی به نام آزاده را با خود به شکار می‌پردازد. در این داستان فردوسی نشان می‌دهد که نام آزاده برای کنیزک برازنه است: روزی بهرام گور با کنیز چنگ زن به شکار می‌رود. در شکارگاه به کنیز چنگ زن می‌گوید: ای ماه، از این دو آهو کدام را شکار کنم...

کدام آهو افکنده خواهی به تیر
که ماده جوان است و همتاش پیر
(جلد ۵ زول مول، من ۲۵۳، سطر ۱۴)

بهرام برای این که هنرنمایی کرده باشد: هیون را سوی چفت دیگر بتاخت
به خم کمان مهده در مهده ساخت
به گوش یکی آهو اندر فکند
پسند آمدش بود جای پسند
بخارید گوش آهوی اندر زمان
خندگی نهاد آن زمان در کمان
سر و گوش و پاپش به یک جا بدوخت
بر آن آهو آزاده را دل بسوخت
من ۲۵۵- جلد ۵ زول مول سطر ۵-۶

بهرام متوقع است که کارش مورد تحسین قرار گیرد اما آزاده کار بهرام را دیوانگی می‌داند.

ایا شاه گفت این نه مردانگی است
نه مردی تو را خوی دیوانگیست (من ۲۵۵)

بهرام که سخن آزاده را بزنی تابد او را به شکل فجیعی می‌کشد.

بزد دست بهرام او را زین
نگون سار بر زد به روی زمین
هیون از بر ماه چهره براند
برودست و چنگش به خون درنشاند
منونه دیگر از این ازدواج‌های هوس‌الوده را در داستان قیاد می‌توان دید.

هنگامی که قباد از بند ایرانیان نجات یافت و با

درمان بخش می‌رود. بنابراین زن بی‌نامی است که مادر نام‌آوری چون سیاوش می‌شود.

۹- فریبز با فرنگیس که فقط یک پیوند خونی است.

دوم ازدواج‌هایی که شاهان با سواستفاده از قدرت خود تبعیتم متن دهند. در این ازدواج‌ها به خواسته زن‌ها هیچ توجهی نشده است. زنان و سیلهای برای معاملات سیاسی شده‌اند.

۱- ازدواج ضحاک با ارنواز دختر جمشید
۲- ازدواج ضحاک با شهرناز دختر جمشید
۳- ازدواج سلم با آزو دختر شاه یمن
۴- ازدواج تور با ماه آزادخوی دختر شاه یمن
۵- ازدواج کلووس با سودابه دختر پادشاه هامارون،

در میان همهی زنانی که در شاهنامه بی‌نام یا با نام‌اند کچ‌اندیشی فقط در سه زن دیده می‌شود: سودابه، مالکه و گردیه...

گرچه این ازدواج به عشق سودابه به کلووس می‌انجامد و اوی برای کلووس فناکاری می‌کند ولی سودابه در جای دیگر یادآور زلیخا است با یوسف زیرا عشق سودابه به سیاوش عشقی است منوع. عازدواج ایرج با سهی دختر سرو شاه یمن، سهی از زنان بی‌نامی است که پس از ازدواج نام سهی را پیدا می‌کند ولی هیچ نقشی در شاهنامه اینها نمی‌کند حتا فرزندی هم ندارد که بخشی از حمامی شاهنامه را بازارد.

۷- ازدواج اسکندر رومی با روشک دختر شاه ایران
۸- دارا با ناهید دختر فیلقوس که نتیجه‌ی این ازدواج فرزندی می‌شود به نام اسکندر، گرچه تاریخ اسکندر را فرزند فیلیپ می‌داند اما در شاهنامه اسکندر نوه‌ی فیلقوس (فیلیپ) است.

۹- ازدواج انوشیروان با دختر خاقان.
۱۰- ازدواج اردشیر با دختر مهرک

سوم، ازدواج‌هایی است که بر پایه‌ی هوس و کامرانی بنا شده است. آن‌چه در این ازدواج‌ها دختران را مایل به ازدواج می‌کند ظاهر آراسته، ثروت و قدرت مردانی است که خواهان ازدواج می‌شوند در حقیقت ازدواج رسمی بهانه‌ای است برای سرپوش نهادن بر هوس‌های شاهان. در شاهنامه بیش از ۶ مورد از این نوع روابط مرد و زن دیده می‌شود فقط

مرا چه نقصان گرفت من بزلا کتون

به چشم زخم هزاران پسر یکی دختر

که دختری که از این سان برادران دارد

عروس دهش خوانند و بالوی کشور

و گر بمیرد شاید بهشت را خاتون

و گر بماند زید مسیح را خواهر

اگرچه هست بدین سان، خلاش مرگ دهاد

که گور پهنه داماد و دفن اولی تر

اگر نخواندی تعم الختن برو بخوان

و گر ندیدی دفن البنات شو بنگر

مرا به زدن دختر چه خرم زاید

که کاش مادر من هم نیامد از مادر

(خاقان شروانی، من ۲۶۶)

اکنون برای کسانی که بخواهند با چهره‌ی زنان

شاهنامه آشنا شوند و نقش آنان را در داستان‌های

حمامی ببینند ناگزیر از برسی و تحلیل بیش از

۳۶ زن خواهند بود که بیست و شش تن از این

زن خواسته با ناخواسته در شبستان شاهان و

شاهزادگان زندگی را به سر می‌برده‌اند رابطه‌ی این

زن با همسرانشان نه بر پایه‌ی عشق و دلدادگی

است نه بر اصل آزادی در انتخاب همسر است. در

این رابطه‌ها نیز «بیداد» حاکم است. در یک برسی

آماری به این نتیجه‌ی مرسیم که رابطه‌ی شاهان و

زن بر سه گونه است:

نخست ازدواج‌های رسمی بدون این که هیچ

میلی در زن و مرد باشد. در شاهنامه این مورد از

این پیوندها دیده می‌شود:

۱- ایرج با ماه آفرید که کنیزی است گمنام، اگرچه

نام طارد.

۲- پشنگ با دختر ایرج که از زنان بی‌نام شاهنامه

است اما تبار شاهان ایران ماتند منوجهر... از این

زن بی‌نام است.

۳- مهراب کابالی با سیندخت که زنی خردمند،

هوشیار و رای زن است.

۴- فریدون با ارنواز، دختر جمشید، این زن از

زنان اساطیری است، بیش از هزار سال با

ازی دهک زندگی می‌کند.

۵- فریدون با شهرناز که وی نیز از زنان دوره‌ی

اساطیری شاهنامه است.

۶- سیاوش با جریره، این زن، دختر پیران ویسه و

ملد فرود است. زنی سخت جگرآور، آگاه و با

احسان.

۷- سیاوش با فرنگیس، وی دختر افاسیاب است و

ملد کیخسرو، نمونه‌ی فناکاری و گنشت و دلیری

است.

۸- کیکلووس با دختری از نژاد فریدون که از زنان

بی‌نام شاهنامه است. اما فرزند این زن بی‌نام

سیاوش است که از ریختن خونش به زمین گیاهی

یارانش به سوی هیاتالیان رفتند چون به اهواز رسیدند به دهی فرود آمدند.

رسیدند پویان به پر مایه ده

به ده در یکی نام بودار مه
بلان خان دهقان فرود آمدند

بیرون و یک پاره دم بزرگ
یک دختری داشت دهقان چو ماه

ز مشک سیه بر سرش بر کله
قباد پادشاه فراری ایران با دیدن دختر دهقان به

زمه می گوید:

برو راز من پیش دهقان بگوی
مگر جفت من گردد این مامروی

این دختر دهقان هم که بی نام است و سیله‌ی
کام‌جویی قباد شاه می شود.

عمر این ازدواج که بربایه‌ی هوس است فقط
هفت روز است...

گونه‌ی دیگر ازدواج‌ها بر پایه‌ی عشق است. از
مورد داستان عاشقانه، ^۶ مورد آن مربوط به شاهان
و شاهزادگان است و چهار مورد آن مربوط به
پهلوانان است:

عاشقانه‌ی شاهزادگان و شاهان

۱- عشق کتابون و گشتاسبه این عشق زمانی به
وجود می‌آید که گشتاسب شاهزاده‌ای از وطن دور
است و کسی از نژاد و تبار او اطلاع ندارد. حاصل این
عشق، اسفندیار است.

۲- عشق سودابه و کاووس...

۳- عشق شیرین و خسرو
۴- عشق مالکه و شاپور
۵- عشق گلزار و اردشیر
۶- عشق خسرو و گردیده.

بررسی درباره‌ی این ^۶ عشق نیز نشان می‌دهد که
این عشق‌ها ندمی یا موقت و بنیان آن چندان
محکم نیست.

اما عاشقانه پهلوانان ویزگی‌های یک عشق مانا را
دلار. مانند عشق زال و رودابه که در زمانه‌ی ما نیز
نمونه یک داستان عاشقانه‌ی خوب است.

عاشقانه‌ی بیژن و منیزه نیز بر پایه‌ی عشق،
مهرورزی است از دیگر عاشقانه‌ها عشق تمیه و
رستم و عشق سهراب و گردآفرید است اگرچه
گردآفرید بر روی عشق خود پای می‌نهد زیرا نمی‌داند
سهراب فرزند رستم است و به این هنگار که وی از
پهلوانان تورانی است به سهراب پاسخ می‌دهد
که ایران ز توران نگیرند جفت

زنان بی نام: در شاهنامه زنانی هستند که
بی‌نامند، یکی از این بی‌نامان مهریان در سرای
فرزانه‌ی تویس است. ما به درستی نمی‌دانیم که
این زن همسر اوست یا چامه‌گویی چنگزدن که
با داستان‌های کهن ایران آشنایست. هر که هست
فردوسي از او به نیکی یاد می‌کند براز فرزانه

توس این مهریان اندر سرای است که می‌تواند
سیر داستان‌های حمامی شاهنامه را به داستانی
عاشقانه بکشاند:

مقдумه‌ای که فردوسی بر این داستان عاشقانه می‌آورد
ما را با چهره‌ی مهریان فردوسی آشنا می‌کند
شیبی تاریک است. شاعر هریستانک از خواب
برمی‌خیزد مهریان در سرایش برایش چراغ می‌آورد
و می‌پرسد چرا نمی‌خوابی. شاعر می‌گوید مرد
خواب نیستم:

بدو گفتم ای بُت نیم مرد خواب
بیاور یکی شمع چون آفتاب

بنه پیشم و بزم را ساز کن
به چنگ آر چنگ و می‌آغاز کن

برفت آن بت مهریانم ز باغ
بیاورد رخشندۀ شمع و چراغ

می‌آورد و نار و ترنج و مهی
ز دوده یکی جام شاهنشاهی

من ۱۷۷ جلد سوم زول مول سطر ۱۹-۱۸
مرا گفت آن ماه خورشید چهار

که از جان تو شادبادا سپهر

بیشمای می‌تا یکی داستان
فرو خوانم از دفتر باستان (۱۲۸)

مهریان فردوسی این داستان بلستانی را که به زبان
پهلوی است از روی دفتری که در اختیار داشته
برای فردوسی می‌خواند او آن را به نظم می‌کشد
این زن فرهیخته و با دانش است، خوب چنگ
می‌نوازد چلمه‌گوی است، مهریان است و راهنمای
فردوسي.

از دیگر بی‌نامان، مادر سیاوش است اما لو نیز مانند
زنان آزاده حق انتخاب دارد. در آغاز داستان سیاوش
می‌خوانیم که روزی تویس و گیو و دیگر پهلوانان به
نخجیر می‌روند به بیشمای می‌رسند که در آن جا
خوب‌رخی را می‌بینند.

به بیشه یکی خوب‌رخ یافتد
بر از خنده لب هر دو بشناختند

به دینار او در زمانه نیوید
به خوبی بر او بر بانه نیوید

بدو گفت تویس ای فریبنده ماه
تو را سوی بیشه که بنسود راه

چنین داد پاسخ که ما را پدر
بزد دوش و بگناشت بوم و بر

شب تیره مست امد از دشت سور
همان چون مرا دید جوشان ز دور

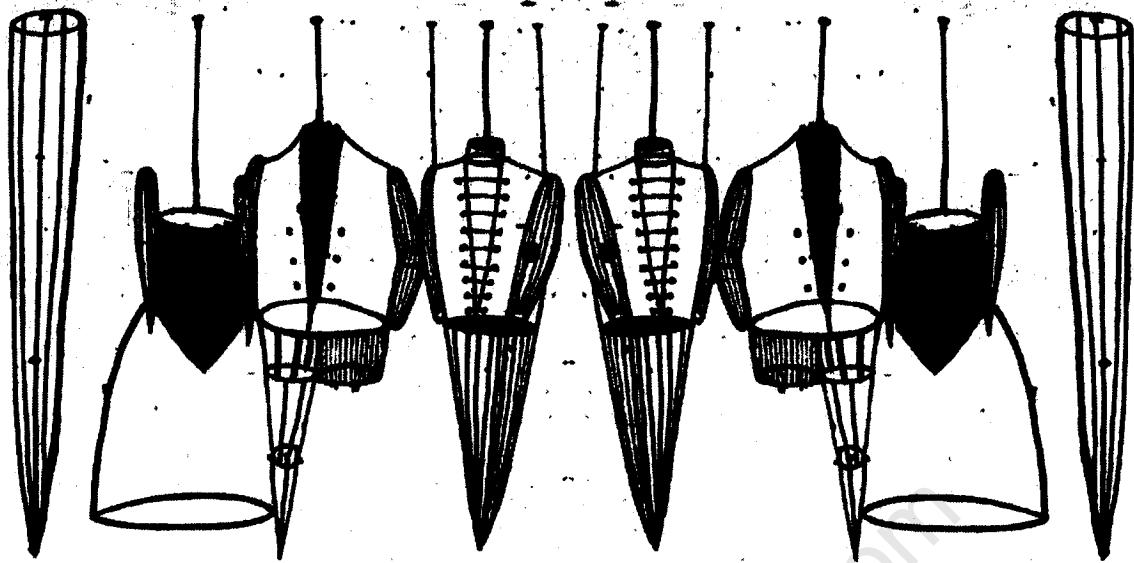
یکی خنجر آیگون برکشید
هم خواست از تن سرم را بزید

جلد ۲-زول مول، من ۱۰ تا ۱۵

پیش‌نویش‌ها:

۱- بوستان سعدی

۲- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح عبدالرسول، ۱۳۵۷
تهران، نشر قیام



فیکار و انقلاب فرانسه

آلن وود

برگردان: آرمین مالکی

ناشی می شد که برای او نفرتی عمیق از بی عدالتی و همدمی عمیقی با پایمال شدگان بر جای گذاشته بود. پایمال شدگانی که برای حق شان، آزادی شان و یا به سادگی انسانی شان می جنگیدند.

موتسرات که در قرن هزدهم در وین به دنیا آمد بود، به خوبی از طبیعت فندهالیسم و سرشت اشرافیت حاکم باخبر بود او نمی توانست از محتواهی انقلابی نمایشنامه بون مارشه، که به وسیله‌ی ژوژف دوم انقلابی در جراحتیمید.

عموزاده‌ی ماری آنوتانت املکه‌ی معدوم فرانسه - م [ام] منوع شده بود بسی اطلاع باشد. ژوژف در زمان خودش جباری کمایش روشن توصیف می شد. (مانند فرنزیک کبیر آلمان یا کاترین کبیر روسیه) او سرواز را در زمین هایش برآورداخت. حق آزادی بیان (نسبی) را برقرار کرد، حتاً سعی کرد امتیازهای تعجب‌زدگی را لغو کند او همچنین در خصوصی ترین جنبه‌های زندگی مردم دخالت می کرد. مثلاً یکبار قانونی تصویب کرد که زنان را بستن شکم بند زیر لباس در گردد. همای های عمومی منع می کرد.

موتسرات سعی کرد بانوشن اپرا به زبان آلمانی (به جای ایتالیایی) آن را مردمی سازد. اما نفوذ زبان ایتالیایی بسیار بود (اپرا کومیک ایتالیایی آن زمان زبان زد بود) پس او تصمیم گرفت اپرا جدیدش را به ایتالیایی بنویسد. (البته زبان نمایش نامه‌های اصلی، مسلماً فرانسوی اکشور

بیان گر جنب و جوشی است که در آن دوران در جامعه‌ی فرانسه به پامی خاست. فقط پنج سال بعد، باستیل سقوط کرد. بسیاری از طوفداران ترومنند هنر که در اولین اجرای نمایش بون مارشه حضور داشتند، چه آن‌ها که می خنده‌یدند و چه آن‌ها که غرغیر می کردند، به گیوتین سپرده شدند. این سرنوشت تاریخی نمایشنامه ای بود که ناهلنون آن را از نظر گرفته می شد. این موضوع نه تنها درباره‌ی مخاطبان آن صادق بود، بلکه در مورد شخصیت‌های دراماتیک آن، شخصیت‌هایی که روی صحنه نمایش می دادند و به خصوص

نقش‌های کلیدی، صدق می کرد. آما با عروسی فیکار و اوضاع تغییر کرده. این اپرا، داستان خدمتکاری را به نمایش می گذارد که در برای اربابش می ایستد، و از او هوشمتدتر است. این اپرا از همان آغاز براندازانه است. نمایشنامه بون مارشه، که در آن زمان اشرافیت را منحط و منحرف تصویر می کرد، به گونه‌ای خطرآفرین انقلابی شمرده می شد. در یک پرده‌ی کلامی، شخصیت اصلی آن، خدمتکار فیکار، جرات می کند توضیح دهد که او به خوبی از پیش از نظر سیاسی این درونمایه‌ای براندازانه بودا به اندازه‌ای خطرناک شمرده می شد که لویی شانزدهم تخت نشست تلاش کرد تا نمایش را منع کند. اما نمایش به صحنه رفت و نخستین اجرای آن در پاریس منجر به آشوبی شد که طی آن سه نفر زیر دست و پاله شدند. این رویداد مختصر،

بسیاری و لفگانگ آماده‌وسی موتسرات را بزرگ ترین موسیقی دان تمامی زمان‌ها می بندارند. او به بیش از یک معنی کلمه انقلابی بود. یکی از بزرگ ترین دست‌آوردهای او در زمینه‌ی اپرا است.

قبل از اوا، اپرا شکلی هنری مختص طبقه‌ی اعیان در نظر گرفته می شد. این موضوع نه تنها درباره‌ی مخاطبان آن صادق بود، بلکه در مورد شخصیت‌های دراماتیک آن، شخصیت‌هایی که روی صحنه نمایش می دادند و به خصوص

نقش‌های کلیدی، صدق می کرد. آما با عروسی فیکار و اوضاع تغییر کرده. این اپرا، داستان خدمتکاری را به نمایش می گذارد که در برای اربابش می ایستد، و از او هوشمتدتر است. این اپرا از همان آغاز براندازانه است. نمایشنامه بون مارشه، که در آن زمان اشرافیت را منحط و منحرف تصویر می کرد، به گونه‌ای خطرآفرین انقلابی شمرده می شد. در یک پرده‌ی کلامی، شخصیت اصلی آن، خدمتکار فیکار، جرات می کند توضیح دهد که او به خوبی از پیش از نظر سیاسی این درونمایه‌ای براندازانه بودا به اندازه‌ای خطرناک شمرده می شد که لویی شانزدهم تخت نشست تلاش کرد تا نمایش را منع کند. اما نمایش به صحنه رفت و نخستین اجرای آن در پاریس منجر به آشوبی شد که طی آن سه نفر زیر دست و پاله شدند. این رویداد مختصر،

انقلاب - م آبود، دیگر اثر بزرگ بون مارش، آرایشگر سویل، قبلاً به اپرای (ایتالیایی) تبدیل شده بود و خشم بسیاری را برانگیخته بود. موتسارت تصمیم گرفت همین روند را بی بگیرد، با اجرایی که می‌توان نام بازگشت فیگارو را برابر آن گذاشت.

انتخاب موتسارت برای ترانه نویس انتخابی غیرمعمول بود. لورنزو دا پونته مردم یهودی، آزاداندیش، آزادمنش و یکی از دوستان کاسانوا بود. اما ترانه نویس با تجربه ای نبود. به هر حال او در طول شش هفته لیبرتو را به پایان رساند. دایونته نه تنها موفق شد تمامی نیروی سیلیسی متن اصلی را حفظ کند، بلکه حتاشخصیت ها را نیز غنی تر کرد. روح اثر در همان صحنه های نخست اور تور آشکار است. اثری جوشان از حیات و ارزی، تغییرات سیلیسی افکار و احساسات شخصیت ها به دقیق ترین شکل توسط موسیقی القا می شود. در طرحی نوبن، ما مستقیماً در صحنه ای نخست با هنرپیشه روبه روی شویم. این جا برای نخستین بار، مانه به حضور یک ایزد، یک قهرمان کلاسیک یا یک پری، بلکه به نزد مردان و زنان معمولی هدایت می شویم. ما به گوش های زندگی آنان می رویم و می بینیم آن ها چگونه می زینند، فکر و چگونه احساس می کنند. این برای نخستین بار بود که چنین چیزی روی صحنه می آمد.

در همین صحنه ای نخست، فیگارو اندازه های یک تختخواب را حساب می کند. درونمایه ای اصلی همین جامعرفی می شود. زیرا این تختخواب زناشویی فیگارو است. درونمایه، سکس است. موضوع این است که کنت می خواهد حق اشرافیت فنودالیش را به دست آورد: حق شب نخست، و فیگارو مصمم است که مانع شود. این جا حق ارباب مستقیماً با راده هاست که بنده در نهایت در آن پیروز می شود. آن جه در این جا به چالش کشیده می شود، قدرت خودسر و دلخواه اشرافت فنودال است. فیگارو در قسمت معروف «Se vuol ballare, Signor Contino» کنت را به مبارزه می خواهد. در پرده ای اول که ترجمه ای تقریبی آن چنین است:

«اگر من خواهی برقصی، کنت کوچک من،

این من که سازرا کوک من کنم

اگر به مکب من بیایی،

این من که به تو جست و خیز من آموزه،

این قسمت بهوضوح به شکل رقص درباری سده ای هزاره، متوجه، تصنیف شده است. بیانی است پرخاشجو، پر از تهدید و مبارزه طلبی، تعریفی است از نبرد بنده در برابر اربابش. در این رویارویی،

فیگارو کمدمی است، اما کمدمی بی پا پیامی جدی. کمدمی بی در لوح، بالا و دگری بی لندکه هم چنین لحظه هایی از زیبایی و همحلی بسیار. مثلاً در قسمت کنتس در آغاز پرده ای دوم جایی که او به خاطر از دست دادن عشق شوهرش می نالد. خود کست به شکل جباری ترسیم شده است، گرچه جباری که در این مورد قلار به اعمال جباریتش نیست. این جباریتی است هم شخصی و هم اجتماعی که به وسیله ای جباریت کنت در رابطه با زنان بیان می شود. دلیل شکست جباریت کنت، آن طور که اپرای آن را بیان می کند، بواهوسانه بودن آن است: بر پایه ای عقل نیست، در نتیجه دلیلی برای وجود آن نیست، آن طور که هگل ممکن بود بگوید. اما همین استدلال می توانست بر علیه تمامیت رژیم کهنه ارایه شود. رژیمی اجتماعی که به پایان عمر خود رسیده است، با خودش در تناقض قرار گرفته، دلیلی برای وجود آن نیست و در نتیجه باید سرنگون شود. این استدلال فیلسوفانی چون هگل بود، و دلیل اصلی مشروعیت انقلاب فرانسه. همین استدلال در صفحه ای عروسی فیگارو حضور دارد.

همان طور که می دانیم، راه های گوناگونی برای مبارزه با جباران وجود دارد. یک رام آن گونه که در ۱۷۸۹-۹۳ معلوم شد، قطع کردن سر آن هاست. اما هنگامی که امکان چنین درمان های قاطعانه ای وجود ندارد، می توان از سلاح تمسخر بر علیه آن ها سود جست. این همان کاری بود که بون مارش و موتسارت به خوبی انجام دادند. در آخر، خدمتکاران به سالن پذیرایی راه می بایند و در جشن ازدواج فیگارو می رقصند. حال و هوا عوض می شود. توده هایه عنوان نقش های بر جسته ای پیروزمند بر صحنه ظاهر می شوند، نه چون بدن های حاکسته ای که در پیش زمینه می خزنند، بلکه افراد زندگی واقعی با ذهن، شخصیت احساسات و اهدافی از آن خودشان. منظمه ای این مردان و زنان رقصند و پیروزمند در یک اتاق پذیرایی اشرافی، ابستن اهمیت تاریخی است. در موسیقی - رویدادهایی که فقط سه سال بعد خواهد آمد - هم یک استعاره و هم یک پیشگویی است.

عروسی فیگارو بانت های سهل و ممتنع اش، طنز زنده اش و موضوع بحث برانگیزش یک موقبیت بود. این روزه، هنگامی که مرسم است اپرا را به عنوان شکلی هنری مخصوص سرآمدان در نظر گیرند، تصور آن که این اجرایها چمقدار محبوب بوده اند مشکل است. آن هاموسیقی پاپ زمانه شان بوده اند. شش ماه پس از اولین اجرایش در وین، در دسامبر ۱۷۸۷، فیگارو در پراک اجرا شد و در آن جا موقبیتی حتابزرگ تر داشت. به موتسارت توصیه شد به پراک رود و

طنین انکن شدن موسیقی اش را به چشم بینید، نه فقط در سالن های اپرا بلکه به عنوان موسیقی رقص بالا او بالذ برای یکی از دوستانش نوشته: /ین جا از چیزی به جز فیگارو سخن نمی گویند. چیزی نوخته، خوانده یا حتا باسوت اجرانمی شود فیگارو، صبح اپرایی مانند فیگارو نیست. هیچ، هیچ به جز فیگارو دیگر اثر در خشان اپرایی موتسارت، دون زوان، که ترانه نویشن همان داپونته است، برآماسی درونمایه ای اسپایانی دون زوان که به اشکال گوناگون و در زمان های گوناگون از زمان ظهور نخستین خود در آرایشگر سویل تیرسومولینا در ۱۶۲۰ در ادبیات حضور یافته بود، ساخته شده است. در این جانیز، همان درونمایه ای که در فیگارو یافته بودیم، بانگ هایی رسمی تر و پیچیدگی و عمق بیشتری اجرا شده است. رنگ های تیره ای این اثر از همان نخستین سطرهای اوپرتور آشکار است. دون زوان نیز مانند کنت فاسد است، اما چیزی بیش از آن است: او طفیانگری است که تمامی معیارهای اخلاقی و اجتماعی را در می کند.

عنصری از آثارشی در سراسر این اپرا جاری است، شهودی از فروریختن نظم اجتماعی و اخلاقی موجود. معنی دار است که نخستین بند این اپرا توسط لپورلو خدمتکار دون زوان خوانده می شود. او در این جا بخت خودش را نفرین می کند در حالی که در سرما منتظر ایستاده و اربابش درون عمارت در تعقیب یک لیدی است. پیام بندگی لپورلو از نظر سیاسی براندازانه است. دعوتی به واگنون سازی نظم اجتماعی:

شب و روز بندگی می کنم

برای کسی که قدرش رانمی داند.

من باد و باران را تحمل می کنم

بد غذا می خورم و هر گز نمی خواهم

من هم می خواهم که آقا باشم

وبندگی ام را ملغا کنم

او! آقا! با شخصیت

در درون عمارت بالیدی ات مانی

و من بیشت در نقش نگهبان را بازی می کنم.

لپورلو، نمونه ای عالی خدمتگزار کمیک درونمایه ای جدی را وارد می کند. انتقاد او از زندگی بی قید اربابیش، (و تلویحا اشرافیت به طور کلی) در قسمت مشهور فهرست ادامه می یابد. جایی که او به شکلی طنزآسود سیاهه ای فتوحات عاشقانه دون زوان را رایه می کند. نقش لپورلو، صدای مردم عامی، با ترکیب شکسپیری کمدی زندگی عادی و درام والای اشرافی، مثلا در نمایش هنری چهارم

از یک دیدگاه، عروسی فیگارو، هم از تاریخ و هم از زندگی عادی تخطی می جویید، اما فقط به صورت نسبی. در قسمت پایانی پرده‌ی چهارم، کنت و کنتس آشی می کنند و کنت از گناهش پشمیان می شود. بعد همه در آشی و هماهنگی آواز می خواهند و اثر شادمانه به پایان رسید. اما این جوهر هر کمدی است که شادمانه به پایان رسید و گردن دیگر کمدی نیست. و همه می دانند که این نوع پایان ها بسط چندانی به زندگی واقعی ندارد. مامی دانیم که آشی موقعیت بین طبقات متخاصم دوامی ندارد، همان طور که می دانیم در نخستین فرست ممکن کنت به دنبال دختر خدمتکار بعدی خواهد افتاد.

هر در گیری بی، آرامش های موقتی خودش را دارد درست همان طور که هر جنگی آتش بس هایش را دارد. در آغاز انقلاب فرانسه، مانند آغاز تسامی انقلاب‌ها، احسان سروخوشی عمومی همه را فراگرفته بود، برادرخواندگی تعلیم طبقات که در آن شاه و ملکه، زربفت انقلاب را به تن داشتند. توهم برادری جهانی، که از تمايز بین طبقات فراتر می رفت برای لحظه‌ای کوتاه ذهن تمامی جامعه را در بر می گرفت. اما مانند تمامی رویاها، در نور سرد روز محو شد. انقلاب فرانسه آن جا شروع شد که فیگارو به پایان رسید، در پایان ها و جنگی آشکارگی را بین دویادهای دراماتیک ۹۳-۱۷۸۹ تمازی توهم ها را پشت سر گذاشت، دنیای کهن لرزان سقوط کرد و خزعلاتی که در طول قرن ها جمع شده بودند، به زباله‌دان تاریخ جارو شد.

جاده‌ی انقلاب با تلاش‌های اصلاح‌طلبانه، هموار شد. این پدیده بارها در تاریخ انقلاب‌ها تکرار شده و به خوبی به وسیله‌ی آنکسی دو توکویل در اثر مشهورش رزیم کنه و انقلاب فرانسه مستند گشته است. زورف دوم، حامی موتسارت، در تلاش بود چنین اصلاحاتی را از بالا به عمل آورد تا جلوی انقلاب از پایین را بگیرد. مانند تعلیم تلاش‌های این چنین، تلاش او نیز محکوم به شکست بود. بر گور ژوزف، نوشتۀ ای احسانساتی هست که به وسیله‌ی خود او تصنیف شده است: /ین جا شاهزاده‌ای خفته است که قصدی نیکو داشت، اما آن اندیزه بدبخت بود که شکست تمامی طرح هایش را بییند. موتسارت در ۱۷۹۱، ظاهرا بر اثر بیماری همه‌گیر مرد، و مطابق یکی از اوامر بی شمار و کم اهمیت ژوزف در گوری بی نام بیرون شهربه خاک سپرده شد که تا مروز شناسایی نشده است. اما نام موتسارت به خاطر ملیون ها نفر خواهد ماند و ستایش خواهد شد، در حالی که قدر اربابن اشرافی معاصرش فرموش گشته‌اند. ■

خود را باختم و دلتنگ نیستم
اگر دنیا هم قرار باشد به پایان رسد

هیچ چیز نمی تواند مرا بترساند.

در پایان، لو آماده می شود تا علیه سرنوشت خودش و علیه مرگ بختگد. افرادی این چنین در بین اشرافیت کم نبوده‌اند، برخی از آن ها، ماجراجویان انفعایی، به نفع رزیم کهنه جنگیدند و سروخانه به استقبال گیوتین رفتند. برخی دیگر، کم شمار تر و اندیشناک تر، از طبقه‌ی خود بزیدند و به انقلاب پیوستند، جایی که همان اندازه شجاعانه جنگیدند و مردند. دون زوان، اگر در زمان انقلاب فرانسه می زیست، در زمرة می یکی از این دوگونه می مرد.

گزارش تصویری:

مراسلم جشن ۸ مارس (۱۷ اسفند)

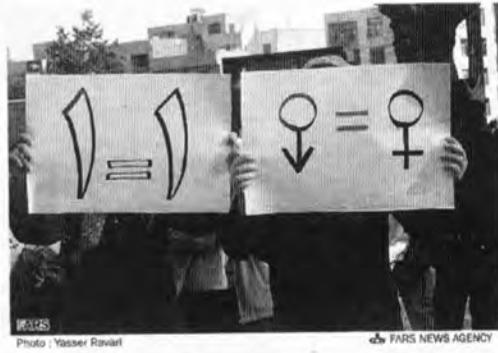
روز جهانی زن

در پارک دانشجوی

گروههای زیبادی از مردم در پی دعوت
تشکل‌های مردمی و غیردولتی زنان
فعال تهران و حومه برای بزرگداشت
۴ مارس، روز جهانی زن، ساعت ۸
بعدازظهر ۱۷ اسفند در پارک دانشجو
گردهم آمدند. این گردهمایی پس از
نقطاهرات سال ۱۳۵۷ بزرگترین و
تحشیتن گردهمایی زنان با همکاری و
همراهی بیشتر تشکل‌های زنان بود.
شرکت کنندگان در این گردهمایی با
پلاکاردهای مبنی بر اعلام همبستگی
با زنان جهان و محظوظ نایبرابری،
نقد، تبعیض، خشونت و برقاری صلح،

عدالت، آزادی و برابری، در سمت در
وروودی پارک «چهارراه ولی عصر» روی
مین نشسته و یک صدا سرود آزادی
زن را خواندند. در این زمان نیروهای
انتظامی خواستار مفرق شدن جمعیت
شدند. زنان ابتدا توضیح دادند که
 برنامه به مدت یک ساعت، آرام و بدون
شماره از داشتن است. در همین مدت که
 مددگاری با نیروهای انتظامی مشغول
 بحث بودند، قطع نامه‌ی زنان که در ۸
 مدد از پشت بلندگو خوانده شد. در
 چین خواندن قطع نامه‌ی مراسیم، با
 خالات نیروهای انتظامی تجمع به
 خشونت کشیده شد و محوطه‌ی پارک
 تناوش شهر به ویژه پیاده‌روهای چهارراه
 لی عصر تا نزدیک دانشگاه تهران شاهد
 ظاهرات گستردگی مردم و هنرمندان
 زنان بود که در این میان خانم

سیمین بهبهانی، شاعری معروف، نیز از ضربه‌ی باtom، بی نسبت نماند. این تجمع حمایت مردم را در پی داشت.
دوربین بعضی از خبرنگاران خارجی از جمله خبرنگار آسوشیتدپرس ضبط و فیلم موجود پاک گردید. بدین گونه ۸ مارس سال ۸۴ با ضرب و شتم زنان پایان یافت و برگی دیگر بر سند مظلومیت تاریخی زنان افزوده شد. در شماره‌ی بعد گزارش مفصل موسیم ۸ مارس در تهران در دانشگاه‌ها و شهرستان‌ها ارائه خواهد شد.





گفت و گوی مارکس و باکونین در باره‌ی آثار شیشم

موریس کرانستون

برگردان: محمد بای بورדי

تفاوت در تاریخ سوم نوامبر ۱۸۶۴، کارل مارکس و میخائیل باکونین برای آخرین بار در لندن ملاقات کردند. این ملاقات و گفت و گوی آن دور منزد باکونین صورت گرفت. باکونین رهبر شناخته شده‌ی آشوب گربایان یا آثار شیشم های روسیه برای دیبار کوتاهی به لندن آمد و مارکس نیز در همین شهر به خالت تعیید به سرمه برد. این دو بیست سال بود که با یکدیگر آشنا بودند ولی دوستی آنان چنان پایدار نبود و محتاطانه رفتار می‌کردند و رفاقتی نیز برای رهبری بین الملل کارگران بین آن دور گرفته بود. طرفداران مارکس اغلب در شمال و هواهاران باکونین در جنوب اروپا بودند. با اینکه نظریات آن‌ها درباره‌ی سوسیالیزم کاملاً با یکدیگر متفاوت بود، معاذلک هر کدام دیگر را متحده با تقوایی در نیرو برعهای بورژوازی تلقی می‌کرد. در مواردی از دو دشمن خوبی یکدیگر بودند ولی از نظر هر دو، ملاقاشان در لندن موقعیت امیز بود. تن زیر گفت و گویی خیالی است که موریس کرانستون از این واقعه نوشته است.

سلطین کشورهای اروپا مرآ آواره کردند. سلطان شیوه و توسری خور بود و این که او را چنین مهمان نداشتند، من می‌توانم چای و توتوں استشمار شده می‌دیدم ناراحت می‌شدم. همان سلطان می‌دیدم ناراحت می‌شدم. انداده شدند. علاوه بر این فقر نیز مرا خانه به دوش کرده است. ب: تهدیدستی در مورد من هم صادق است. من همواره بی پول و مجبور از دوستان قرض کنم. تصور من بر این است که به جز ایام محبس، بخش عده‌ی زندگی خود را با قرض از این و آن سپری کرده‌ام و حالا هم که پنجاه سال دارم هر گز درباره‌ی بول فکر نمی‌کنم، زیرا جنبه‌ی بورژوازی دارد.

م: لاقل خرج و بار خانواده‌ای بر دوست نیست و از این جهت خوشبخت هستی. ب: لابد می‌دانی که من در لهستان ازدواج کردم ولی بچه ندارم. کمی چای بخور. یک روس بدون چای نمی‌تواند زندگی کند.

ه: تو هم که یک روس تمام عیار هستی و در واقع یک اشرافزاده. لابد برای فردی چون تو باید مشکل باشد که در اذهان رنجبران رسوخ کنی. ب: خودت چی، مارکس؟ آیا تو فرزند یک قاضی بورژوازی مرفه نیستی؟ و یا زنت دختر بارون وستفالن خواهر وزیر کشور پروس نیست؟ اصلاح‌نمی‌توان تو را از یک خانواده معمولی به حساب آورد.

م: سوسیالیزم علاوه بر کارگران به روشنگران نیز نیازمند است. در ضمن در شب های سرد و بی خوابی تبعید، طعم گرسنگی و ظلم و جور را چشیده‌ام.

منزوی و توسری خور بود و این که او را چنین مهمان نداشتند، من می‌توانم چای و توتوں استشمار شده می‌دیدم ناراحت می‌شدم.

م: به نظر می‌رسد که خودت هم او را استشمار کردند. ب: لندن پر از استشمار و بهره کشی است و با این که این شهر بزرگ پر از بدیختی و زاغه‌هایی با خیابان‌های پست و تاریک است، معاذلک کسی هنوز به فکر سنگر بستن در آن هانیست. در هر حال لندن جای یک سوسیالیست نیست.

م: ولی تنها جایی است که ما را می‌پذیرد. من پانزده سال است اینجا هستم.

ب: متأسفم که تو هیچ وقت به دیدن من در پدینگتون گرین نیامدی. آن جامن کمی بیش از یکسال ماندم و دیروز که کارت به دستم رسید، به خاطر آوردم که از روزهای گذشته تاکنون، دیداری با هم نداشته‌ایم.

ب: راستی با آخر در ۱۸۴۸ با هم ملاقات کردید؟

م: من مجبور بودم که پاریس را در ۱۸۴۵ ترک کنم.

ب: بلی به خاطر دارم من تاسال ۱۸۴۷ در آن جا ماندم و یکسال پس از ملاقات ما در برلن و کمی بیش از شورش درسدن به دست دشمن گرفتار شدم. آن‌ها

از شورش درسدن به دست دشمن گرفتار شدم. آن‌ها مرا داده سال زندانی کرده و سپس به سیبری فرستادند

ولی همان طور که می‌دانی از آن جافزار کردم و به لندن آمدم حالا هم سر پناهی برای زیستن در ایتالیا دارم و هفته دیگر به فلورانس می‌روم.

ب: خوب، اقلات پیوسته در سفری. ب: مجبورم. من مانند تو یک انقلابی مشخص نیستم.

باکونین: مارکس عزیز، من می‌توانم چای و توتوں تعارف کنم، در غیر این صورت با کمال تاسف باید عرض کنم فعلافقر دامن گیرم است و امکان پذیرایی و مهمان نوازی، بسیار آنده.

مارکس: من همیشه فقیرم باکونین و درباره‌ی فقر چیزی نیست که ندانم، بدترین مصیبت هاست.

ب: بودگی بدترین مصیبت است و نه فقر. با یک فوجان چای چطوری؟ من همیشه آن را آماده دارم و این مستخدمه‌های انگلیسی بسیار مهربانند. به خاطر دارم هنگامی که در پدینگتون گرین زندگی می‌کردم یکی از همین مستخدمه‌های ها به نام گریس که از آن همه فن حریف‌ها بود از صبح تانیه شب با آجوش و قند مدام از پله‌ها بالا و پایین می‌رفت.

م: بلی طبقه‌ی کارگر در انگلستان زندگی سخت و دشواری دارند و باید اولین گروهی باشند که انقلاب می‌کنند.

ب: فکر می‌کنی آن‌ها انقلاب می‌کنند؟

م: بالاخره یا آن‌ها یا آن‌ها.

ب: آلمان‌ها هرگز به پانمی خیزند و ترجیح می‌دهند که بمیرند ولی انقلاب نکنند.

م: مساله خوب و طبع ملی نیست، موضوع پیشرفت صنعتی است که در آن کارگران از موقوفیت خود آگاهی می‌یابند.

ب: در اینجا از چنین آگاهی خبری نیست.

مستخدمه‌ای که ذکر خیرش را کردم کاملاً مطیع و

ب: شهای زندانیان بلندتر و سردر است و من
چنان به گرسنگی خو گرفته ام که حالا هم به ندرت
آن را حس می کنم.

م: از زمانی که در لندن هستم در خانه های مفروش
از زمان و بدقاوه زندگی کرده ام. من مجبور بوده ام که
بول قرض کرده و غذا را نسیبه بخرم و سپس برای
برداخت صورت حساب های این را گرو بگذارم.
بچه هایم عادت کرده اند که از پشت در به طلبکارها
بگویند که من در خانه نیستم. همه می آزم، من
مستخدم پیمان هنوز در فواطق زندگی می کنیم و
یک تکه اثاث تمیز و درست حسایلی در آن جا بسیما
نمی شود. من در روی همان میزی کار می کنم که زنم
دوخت و نوزمی کند و بچه هایه بازی مشغول می شوند
غلب نیز ساعت های بدون غذا یا روشناک هستیم زیرا پولی
برای خرد آن ها موجود نیست. در ضمن زن و بچه های
نیز اغلب بیمارند و نمی توانم آن ها نزد پزشک بفرم
زیرا نه قادر به برداخت دستمزد معاینه پزشک هستم
و نه خرد دارویی که تجویز می کند.

ب: ولی مارکس عزیز، دوستان مهربانی مانند همکارت
انگلیس چرا کمک می کنند؟

م: انگلیس فوق العاله سخاوتمند است ولی همیشه
قادر نیست که به من کمک کند. باور کن که هر نوع
بدجغتی بر سرم آمده و بزرگترین مصیبت نیز هشت
سال پیش با مرگ پسرم ادگار که شش سالش بود به
من روی آورد. فرانسیسیم بیکن معتقد است که افراد
و اقامه مم آندر باجهان و طبیعت تعاس دارند و به
قدرت مفتون و مجنوب چیزهای مختلف هستند که
هر فردی را به راحتی تحمل می کنند. من از این گروه
افراد نیستم و مرگ پسرم چنان مرا آزارده ساخت
که از در گذشت او، امروز نیز مانند روز مرگش
انواع نهاده بدنیم.

ب: این درست است که پروردن یک روستا زاده و خود

آموخته است و من فرزند یک ملاک ولی تصور می کنم
منظور تو این است که من در دانشگاه برلن فلسفه ای
هگل را خواندم.

م: بهترین تحصیلات را کردم و من از یک
سوسیالیست با فرهنگی مثل تو بیش از این انتظار دارم
که در سنگر های تفکن به دوش گرفته باش ای اپرای
درسدن را به آتش بکشد.

ب: خجالتمنم می دهم مارکس. من شخصا تالار اپرای
آتش نزد و به طور مسلم در درسدن قصد آشوب
نداشتم. حقیقت امری که باید به خاطر داشته باشی
این است که مجلس ساکسون را بر تشکیل یک
حکومت فنرال در آلمان داد و چون شاه ساکسون با
هر نوع اتحادی مخالف بود، مجلس را منحل کرد.
مردم که مورد توهین قرار گرفته بودند نزد هم مان
سال در خیابان های درسدن سنگر بستند و رهبران
مجلس که بورزویاهی آزادی خواه بودند، وارد ساختمان
شهرداری شده و حکومت وقت را اعلام کردند.

م: نکر نمی کنم برای شخصی چون تو که مخالف هر
نوع حکومت است، واقعه مسربت بخشی بوده باشد.
ب: این موضوع عمده است و غیر از این هم نباید انتظار
داشت زیرا کتابی است در رد کتاب فلسفه فقر اول.

ب: نوعی مجادله با یک سوسیالیست دیگر است.

م: پروردن یک سوسیالیست نیست. او یک جاهل و

خود آموخته از طبقات پهابین است که تازه
به دوران رسیده و پز خاصیتی را می دهد که ندارد.
فتاوی احتمله او درباره علم غیر قابل تحمل است.

م: من قبول دارم که پروردن زیاد بارش نیست ولی او
صدھا بار بیش از سوسیالیست های بورزو، انقلابی
است. او آنقدر شهامت دارد که بی دینی خود را عالم
کند. به علاوه او مدافع رهایی از هر نوع سلطه است و
می خواهد که سوسیالیسم از هر نوع قیود دولتی مبri
بالش پروردن یک آثارشیست یا آشوب گر است و بدان
نیز معرف است.

م: به عبارت دیگر ارمان های او شیوه توست.

ب: تائیر او در من هرگز عیق نبوده است. او از شدت
عمل خوش نمی آید و انهدام را نوعی باز سازی تصور
نمی کند. من یک انقلابی فعال ولی پروردن مانند تو
یک سوسیالیست نظریه پرداز است.

م: منظور را زی یک سوسیالیست نظریه پرداز
نمی فهم ولی به جرات می گویم که به اندیشه تو یک
انقلابی فعال هستم.

ب: مارکس عزیز قصدی احترامی نداشت، و در ضمن
به خاطر دارم به علت دولت با هفت تیر از دانشگاه بین
اخرج شدی و بنابراین برای انقلاب سرباز خوبی
خواهی بود. به شرط آن که بتوانیم تواریز کتابخانه
موزه بریتانیا به پشت سنگرها بکشانیم. اگر از تو به
عنوان یک سوسیالیست نظریه پرداز نام بردم، منظورم
این بود که تو هم مانند پروردن یک نظریه پردازی و من
هزگ مانند تو یا لونمی توأم رساله های فلسفی بلند و
کتب قطعی بنویسم. توانی من در حد یک جزو است
م: تو مرد تحقیل کرده ای هستی و نباید مانند پروردن
عوام پسندانه بدنیم.

ب: این درست است که پروردن یک روستا زاده و خود

آموخته است و من فرزند یک ملاک ولی تصور می کنم
منظور تو این است که من در دانشگاه برلن فلسفه ای
هگل را خواندم.

م: بهترین تحصیلات را کردم و من از یک
سوسیالیست با فرهنگی مثل تو بیش از این انتظار دارم
که در سنگر های تفکن به دوش گرفته باش ای اپرای
درسدن را به آتش بکشد.

ب: خجالتمنم می دهم مارکس. من شخصا تالار اپرای
آتش نزد و به طور مسلم در درسدن قصد آشوب
نداشتم. حقیقت امری که باید به خاطر داشته باشی
این است که مجلس ساکسون را بر تشکیل یک
حکومت فنرال در آلمان داد و چون شاه ساکسون با
هر نوع اتحادی مخالف بود، مجلس را منحل کرد.
مردم که مورد توهین قرار گرفته بودند نزد هم مان
سال در خیابان های درسدن سنگر بستند و رهبران
مجلس که بورزویاهی آزادی خواه بودند، وارد ساختمان
شهرداری شده و حکومت وقت را اعلام کردند.

م: نکر نمی کنم برای شخصی چون تو که مخالف هر
نوع حکومت است، واقعه مسربت بخشی بوده باشد.

ب: در حال مردم مسلح شده و بر علیه شاه شورش
کردند. چون من هم در درسدن بودم خود را در اختیار
انقلاب گذاشتم. هرچه بالش آموزش نظامی داشتم و
آزادی خواهان ساکسون هیچ گونه داشتی درباره
تسليحات نداشتند و من به اتفاق چند افسر لهستانی
ستاد فرماندهی نیروهای شورشی را تشکیل می دادیم.
م: سربازان خوش اقبالی بودند، گویند که چندان برای
تو خوش فرجام نبود.

ب: حق با توصیه چند روز بیشتر طول نکشید و شاه از
پروسی ها قوای گشکی گرفت و ما مجبور به تخلیه
درسدن شدیم. همان طور که گفتی برخی از باران ما
تالار اپرای را به آنقدر کشیدند. ولی من معتقد بودم که
باید ساختمان شهرداری را که خودمان نیز در آن
مستقر بودم منفجر سازیم، ولی لهستانی ها غیبان
زد و موفر نیز که از آخرین آزادی خواهان ساکسون
بود، تصمیم به انتقال حکومت به شعبنیتز گرفته بود و
من چون توانستم او را ترک کنم، لذا مانند براهی به
مسلسل کشانده شدم در شعبنیتز شهردار مارادر
رخ تحویل یعنی دستگیر کرد.

م: و بینین ترتیب روانه زندان شدی. به خاطر وحدت
الامان و به خاطر این که به زور می خواستی یک
حکومت آزاد بورزا تشکیل دهی. واقعا مسخره است.
ب: امکان داشت که مرا به خاطر همین موضوع حتی
اعدام کنند ولی حالا عقل تبر هستم و از محضر تو
کسب فیض فراوان کرده ام. من در سال ۱۸۴۸ با تو
مخالفت کردم ولی حلام بینم که حق با تو بود.
متانشانه شعله های جنبش انقلابی اروپا مرا بیشتر
متوجه نکات منفی انقلاب کرد تا نکات مثبت آن.
م: خوشحالم که این سال ها مکانش و تفکر تمریخش
بوده است.

ب: این درست است که پروردن یک روشنای مکانش و تفکر تمریخش
بود. من وجود این هنوز در یک مورد حق با من بود. من
به عنوان یک فنرالو آزادی و رهایی نزد اسلام را از
زیر بوغ المان می خواستم و آن را از طریق انقلابی که
به انهدام رژیم های فعلی روسیه، اتریش، پروس و
ترکیه و تجدید سازمان مردم در یک محیط کاملاً آزاد
منجر می شده، جستجویم کردم.

م: بنابر این هنوز درباره وحدت اسلام می اندیشی و
هنوز همان روس میهن پرستی هستی که در پاریس
بودی.

ب: منظورت از یک روس میهن پرست چیست؟ آیا
هنوز معتقدی که من جلوس دولت روسیه هستم؟
م: من هرگز چنین فکری نداشته ام و یکی از دلایل
دیدار امروز تو این است که آثار باقی هر نوع شباهی
را در مورد این سوءظن ناخوش آیند، پاک کنم.

ب: ولی این داستان برای اولین بار در روزنامه نسخه
این شناخته ایست، که تو سر دیگر شد. این دلایل
م: من قبلاً این موضوع را شرح داده ام. داستان از اینجا
آغاز شد که خبرنگار مازا پاریس گزارش داد که
ژوئن ساند گفته است تو جاسوس روس هستی. بعد اما

م: ولی این‌ها همه حرف است و حقیقت چیز دیگریست. واقعیت امر این است که به استثنای نژاد خودت و لهستانی‌ها و شاید اسلام‌های ترکیه، سایر اسلام‌ها مطلقاً بینده‌ای ندارند زیرا قائد شرابیط تاریخی، جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و صنعتی مورد نیاز استقلال بوده و در ضمن مدنیت ندارند.

ب: و آلمان هادارند. آیا فکر کی که تمدن بزرگ‌تر آن‌ها به آلمان‌ها جاشه می‌دهد که اروپا را تسخیر کرده و هر جنایتی را مرتک شوند؟

م: کدام جنایتی؟ تاکنون هر چه در تاریخ خوشنده‌ام، تنها جنایتی که آلمان‌ها و ماجراها نسبت به اسلام‌هارا داشته‌اند، جلوگیری از ترک شدن آن‌ها بوده است. اگر این کشورهای کوچک و پراکنده با یکدیگر بر علیه دشمن مشترک متحد نشده بودند، چه بلایی که بر سر آن‌ها نمی‌آمد.

ب: از آن‌ها به عنوان متحده دفاع نشده است، بلکه تحقیر و استثمار شده‌اند.

م: ممکن است چند گل هم زیر پا پریز شود ولی بدون زور و قاطعیت نیز هیچ چیز در تاریخ به دست نمی‌اید. به مثل همیشه مثل یک آلمانی واقعی صحبت می‌کنم.

م: بر عکس، من همواره نسبت به تصریبات ملی آلمان مخالفت ورزیده‌ام، من همیشه گفتم که آلمان نسبت به کشورهای تاریخی بزرگ مانند انگلستان و فرانسه عقب افتاده است و چون نسبت به وطن خودم احساساتی نیستم لذا احساسات توهم آلود اسلام‌هارا نیز نمی‌پذیرم.

ب: شاید به همین دلیل از جنگ پروس و دانمارک جانبداری کردی.

م: من به همان دلیل که جنگ فرانسویان را در الجزیره تایید کرم، از جنگ پروس بر علیه دانمارک پشتیبانی نمودم. گسترش توسعه صنعتی ظهور سوسیالیسم را تسریع می‌کند.

ب: نظر من درباره‌ی آلمان نظری است که ولتر درباره‌ی خدا داشت. یعنی اگر وجود نداشت، باید آن را اختیار کنیم. برای زنده نگه داشتن وحدت اسلام‌ها، هیچ چیز موثر تر از نفرت از آلمان‌ها نیست.

م: این خود دلیل دیگر است که وحدت اسلام‌مورد نظر تو، مترجمانه است. زیرا به جای نفرت از دشمنان واقعی آن‌ها یعنی بورژوازی به مردم می‌آموزد که از آلمان‌ها متفاوت شوند.

ب: این دو دست در دست هم پیش می‌روند و این هم مدلل پیشرفتی است که نسبت به میهن پرستی خام و نیختنی دوران جوانی در من حاصل شده است. نظر فعلی من این است که اگر اکثریت مردم از آموزش و پرورش، نان و ایام فراغت محروم باشند برای آن‌ها آزادی دروغی پیش نیست.

م: من توان اهل طور که می‌دانم دوست خود می‌دانم و از این که تو را یک سوسیالیسم بشمارم لحظه‌ای

تهذیب زمزساند و خود توانیه طور کامل چاپ کردیم. ما کار دیگری جز این نمی‌توانستیم انجام دهیم. خود من هم تأسیف خود را برای اظهار داشتم. ب: با آن که می‌دانی از زندان اتریش به حبس مجرد در زندان روسیه منتقل و سپس به سپری تعیید شدم، معذالت این شایعه را هنوز توانستی ای از بین ببری. تو هرگز زندان نبوده‌ای و معنی زنده به گورشدن را نمی‌دانی. این که هر لحظه از روز و شب مجسموری به خود بگویی که من بردهام و هدر رفته‌ام، این که تو را شار از شجاعت باشی و فدائکاری برای آزادی باشی ولی همه عشق و علاقه خود را در یک چهار دیواری محبوس بینی. این‌ها همه به قتل کافی ناراحت گشته است تاچه رسیده این که پس از آزادی متوجه شوی که برچسب جاسوسی برای خانی که تو را محکوم کرده است به پیشانی توست.

م: ولی دیگر کسی آن داستان را باور نمی‌کند.

ب: متأسفانه، در لندن دویاره همان شایعه پخش شده است و در یکی از روزنامه‌های دنیس اورکهات که از دوستان انگلیسی توست، به چاپ رسیده است.

م: اورکهات آدم عجیبی است. به هر چه که منشا ترکی دارد عشق می‌ورزد و از هرچه روسی است بدش می‌آید. به طور کلی عقل اش پاره سنگ برمی‌دارد.

ب: ولی تو برای روزنامه‌ای او مقاله می‌نویسی و در برنامه‌های او شرکت می‌کنی.

م: او یک آدم عجیب و غریب و دوست داشتنی است و چون در مورد پالمرستون با من هم عقیده بوده و یا بدان تظاهر می‌کند، لذا امکاناتی برای انتشار نوشته‌هایم فراهم می‌سازد، در واقع نوعی تبلیغ است و مثل روزنامه‌ی نیویورک تریبون خیلی کم هم پول می‌دهد. در هر حال بگذر به تو اطمینان دهم که تجدید شایعه‌ی احمقانه‌ی جاسوسی برای روسیه مرا بیش از خودت ناراحت کرده است. امیدوارم به من اجازه دهی یکبار دیگر برای دخالتی که در پخش این شایعه داشته ام از تو پیوژن بطلبم، هرگز از تأسیف خودن برای این مساله باز نماندهام.

ب: البته عذرخواهی تو را می‌پذیرم مارکس.

م: ولی مساله‌ای را باید صمیمانه با توده میان گذارم، این است که وحدت اسلام را به نفع سوسیالیزم نمی‌دانم و فقط وسیله‌ای برای پیشرفت و افزایش قدرت روس در اروپا خواهد شد.

ب: وحدت اسلام از نوع دموکراتیک آن بخشی از جنبش آزادی پخش اروپاست.

م: مزخرف، مزخرف.

ب: مارکس عزیز ثابت کن که مزخرف است. چه دلایلی داری؟

م: زمان مناسب برای وحدت اسلام قرون هشت و نه بود که اسلام‌ها جنوب اروپا، تمام مجارستان و اتریش را در اشغال داشتند و در ضمن ترکیه‌ای آن زمان رانیز

درنگ نمی کنم، علی رغم...

علی رغم چه؟

ه: این که به سیاست علاقمند نیستی.

ب: من مسلمان به مجلس، احزاب، مجلس های موسسان و یا این قبیل نهاد های نایاندگان مردم علاقه مند نیستم، بشرط در جستجوی دنیای الهام بخش تری است. دنیایی جدید، بدون قانون و بدون حکومت ها.

ه: یعنی آثارشیپس یا آشوب طلبی.

ب: بلی، آشوب طلبی، ماباید کلیه نظام های سیاسی و اخلاقی امروز جامعه را از صدر تاذیل به هم ریزیم، تغیر نهادهای موجود در راه را دانمی کند.

ه: من از روی دیگرگوئی آن ها را دارم و فقط می گویم که کارگران باید آن ها را در اختیار گرفته و سپس مت حول سازند.

ب: آن ها باید به کل محو شونده دولت، غایب، اراده و استعداد مارا تباہ می کند و اولین اصل هر سوسیالیسم واقعی براندازی جامعه است.

ه: البته تعریف عجیب و غریبی از سوسیالیسم است.

ب: من علاوه ای به تعاریف ندارم و از این جهت با اتو فرق می کنم، من معتقد نیستم که یک نظام اماده و حاضری می تواند نجات بخش دنیا پاشد. من نظامی هنوز ندارم و جستجوگرام من به غریزه بیش از اندیشه اعتقاد دارم.

ه: ولی بدون یک برنامه نمی توانی یک سوسیالیست بشناسی.

ب: البته که برنامه ای دارم و اگر علاقمندی که نکته به نکته برایت شرح دهم، برنامه ای خود را برایت می گویم، اول، هر نوع قوانین و مقررات مصنوع بشر را کنار می کنارم.

ه: ولی بدون قانون که نمی شود، زیرا عالم وجود نیز

وقایع خود را دارد.

ب: البته که قوانین طبیعت را نمی توان کنار گذاشت. ضمناً با تو نیز موافقم که بشر می تواند با آگاهی و درک قوانین طبیعت که حاکم بر عالم وجود است، آزادی بیشتری به دست آورد. بشراز طبیعت نمی تواند فرار کند و سعی در چنین کاری غبث و بیهوده است ولی آنچه من پیشنهاد کردم ملکی ساختن کلیه قوانین ساخته و پرداخته تریست انسان، مانند قوانین سیاسی و قضائی است.

ه: به جد فکر می کنم که جامعه باید هیچ قانونی را به افراد خود تحمیل کند؟

ب: جامعه نباید نیاز به تحمیل قانون داشته باشد.

ب: این باید اجتماعی است و خارج از آن یک انسان یک موجود اجتماعی است و خارج از جوامع سرمایه داری که رقبت و مالکیت وجود داشته و افراد رو در روی هم قرار می گیرند به قوانین نیاز نمی داشتند. بدین علت بدون سوسیالیسم، آزادی امکان پذیر نیست.

ه: من هرگز سوسیالیسم را بدون آزادی تایید نمی کنم.

ب: ولی مارکس عزیز تواین کار را کرده ای، زیرا خواهان دیکتاتوری رنجبران هستی.

ه: دیکتاتوری رنجبران نیز جزی از فرآیند آزاد سازیست.

ب: وقتی از آزادی سخن می گوییم، در مخله ای خود تنهای نهاد آزادی را که سزاوار این نام است، در مدنظر دارم. آزادی ای که در آن استعداد های فکری، معنوی و مادی که در نهاد هر انسان است پسروش کامل باید.

آزادی ای که هیچ محدودیتی را به جز آن چه طبیعت

فرانسیس بیکن معتقد است که افراد واقعاً مهمن آن قدر با جهان و طبیعت تماس دارند و به قدری مفتون و مجذوب چیزهای مختلف هستند که هر فردانی را به راحتی تحمل می کنند. من از این گروه افراد نیستم و مرگ پیش از میان ما آزاده ساخت که از در گذشت او، امروز نیز مانند روز مرگش اندوهناک هستم.

انسان ترسیم می کند نمی پذیرد و بالاخره غرض از آزادی، آزادی است که به جای این که آزادی دیگران آن را محدود سازد با آزادی همگان تایید و گسترش می شود. من فکر آزادی را می کنم که بر نیروی توحش و اصول مرجعیت پیروز می شود.

ه: حرفهای را شنیدم ولی نمی دانم آنها را چگونه معنی کنم، فقط نکته ای را تذکر می دهم و آن این که بدون پذیرش اصل مرجعیت، کمکی به ظهور سوسیالیسم نکرده و یادست آورده در سیاست نصیب نخواهد شد.

ب: سوسیالیسم به اصل انتضباط نیازمند است و نه مرجعیت. این انتضباط هم نه از خارج بلکه از طریق انتضباط فردی و دل بخواهی که هیچ گونه مغایرتی نیز با اصل آزادی ندارد، ایجاد می شود.

ه: به نظر می رسد از تجارت خود در مورد آشوب ها چیزی یاد نگرفته ای، چنین جنبش هایی بدون اصل مرجعیت پانمی گیرند. حتی در ارتش آثارشیپس نیز به افسران نیازمندیم.

ب: این بدهی است که به هنگام جنگ، وظایف و نقش های نسبت لیاقت افراد که در معرض ارزیابی و قضاوت کل جنیش است بین آنها تقسیم می شود. برخی از افراد فرمان می دهند و برخی فرمان می برند و لی هیچ وظیفه ای تثبت نشده و ابدی نمی گردد.

سلسه مراتب وجود ندارد و رهبر امروز، ممکن است زیردست فرد شود. هیچ کس نسبت به دیگری ارتقا مقام نمی بله و اگر به طور موقت هم لازم باشد بعدها به جای نخست بر می گردد. مانند موج های دریا که بالآخره به مرز ستایش اتکیز برابری می رسند.

ه: سپیار خوب باکوئین، اگر توبه وجود رهبری و فرماندهی در نیزد معتبری، در این صورت اختلافی نداریم. من خودم همیشه گفته ام که دیکتاتوری رنجبران فقط در مراحل اولیه سوسیالیسم موردنیاز است و به مجرد آن که جامعه بدون طبقه پاگیرد، نیازی به دولت نیست و به قول هم کارم انگلش، دولت گورش را گم می کند.

ب: در اعلامیه کمونیستی که تو و انگلش نوشته اید از روال خسروی نیست، در هر حال جزوی فوق العاده ای است و اگر آن را تحسین نمی کردم به روی ترجیمه نمی کردم. بدینهی است این حقیقت به جای خود بالقوی است که از دنکته ای که به عنوان برنامه سوسیالیستی در آن جزوی ذکر کرده ای، ۹ مورد موجبات بزرگ تر شدن دولت را فراهم ساخته و در این برنامه ها دولت مالک و سایل تولید بوده، بازرگانی و بانکداری را کنترل کرده، کار را جباری نسوده، مالیات ها را جمع آوری و زمین هارا به انحصار خود در آورده و ارتباطات و مخابرات را نیز در ید خود داشته و مدارس و دانشگاهها را نیز اداره می کند.

ه: اگر از این برنامه خوشت نمی آید، سوسیالیسم را نیز دوست نداری.

ب: ولی این که سوسیالیزم نیست، بلکه شکل متعالی دولت گرانی است که این قدر مورد نظر انسان های نیز می باشد. سوسیالیسم عبارت است از اداره ای صنعت و کشاورزی توسط خود کار گران.

ه: یک دولت سوسیالیستی، دولت کار گران است ولی اداره ای آن ها غیر مستقیم می باشد.

ب: ولی این خود نمونه بارزی از توهین در نظام دموکراسی بورزو اهانت است که خیال می کند مردم می توانند دولت را کنترل کنند. بر عکس در عمل این دولت است که مردم را اداره می کنند و هرچه قدر تمند تر بشوند، سلطه ای آن خرد کننده تر است. نیکویی به وقایع انسان بکن، هرچه دولت بیشتر رشد کرده، کلیه ای فساد ناشی از تمرکز قدرت به افراد جامعه ای که شاید صادق ترین در دنیا بودند گسترش یافته، مضافاً این که انحصار های سرمایه داری نیز متناسب با سرعت رشد دولت، بزرگ شده است.

ه: رشد انحصار های سرمایه داری راه را برای ظهور سوسیالیسم هموار می سازد. علت این که روسیه تا این حد از سوسیالیسم فاصله دارد این است که تازه دارد از فنودالیسم خارج می شود.

ب: مارکس عزیز، مردم روسیه بیش از تصور توبه سوسیالیسم نزدیک شده اند. دهقانان روسی سنت انقلابی از

ما می توانیم، با ورود خود به گود سیاست، آن چه را که فقط به ظاهر دموکراتیک است، در باطن نیز دموکراتیک سازیم، در هر حال از طریق مجلس می توان بخشی از مقاصد خودمان را اعمال کنیم.

ب: هیچ دولتی حتی سرخ ترین جمهوری‌ها، آزادی موردنظر را به مردم نمی‌دهند و هر دولتی که شامل دولت سوسیالیستی تونیز هست بر مبنای زور است.

م: جایگزین زور چیست؟
ب: روش گری و تنویر افکار.
م: ولی مردم روش نیستند.

ب: می توان آن ها را آموزش داد.
م: اگر دولت این کار را نکند، چه کسی آن ها را آموزش می دهد.

ب؛ جامعه خودش خود را آموزش می دهد. مatasfane
حکومت های جهان، سردم را در چنان جهالتی نگه
داشته اند که نه تنها برای کودکان بلکه برای همه ای
مردم باید مدارسی ایجاد نمود. این مدارس باید از هر
نوع اصل مرتعیت منزوى باشد. این مدارس شکل
متعارفی نخواهد داشت و شاگردان با تجربه در همان
زمان که مشغول فراگیری هستند به معلمان خود نیز
خواهند آموخت. بدین ترتیب نوعی ارتباط فکری بین
آن ها برقرار می شود.

م: بسیار خوب اقلابه وجود دو گروه معلم و متعلم
اعتراف می کنی: پس از پیدایش جامعه‌ی
سوسیالیستی من شخصا مشکلی به نام آموزش و
پرورش نمی‌بینم.

بـ: بـلـي، اوـلين مـسـالـهـ استـقلـالـ وـآـزادـيـ اـقـتصـادـيـسـتـ وـ
بـقـيهـ بـهـ دـنـبـالـ آـنـ خـواـهـدـ آـمـدـ.

م: ولی همین طوری و به خودی خود به دنبال تجواده
آمد مگر این که دولت سوسیالیستی آن را تامین کند
در این مورد نیز دلایل تاریخی وجود دارد. باسوسادترین
مردم اروپایی امروز یعنی فرانسوی‌ها و آلمان‌ها، تعلیم و
تربيت خود را مديون یک نظام دولتی آموزش و
پرورش عمومی می‌دانند. در کشورهایی که دولت

مدرسہ نمی سازدہ بی سوادی مردم یاں اور است.
بہ: مدارس و دانشگاہ ہای معروف انگلستان تحت
کنٹرل دولت نیستند.

م: ولی تحت سلطه‌ی کلیسای انگلستان هستند که بدتر بوده و در هر حال جزئی از دولت است.

ب: دانشکده‌های دانشگاه‌های کمپریج و آکسفورد را
مجامعی مستقل و قایم به ذات از دانشمندان اداره
می‌کنند.

م: از نحوه‌ی زندگی انگلیسی زیاد مطلع نیستی
قوانين مجلس هر دو دانشگاه آکسفورد و کمبریج را
تغییر بنیادی داد و برای جلوگیری از جمود فکر کامل
آن را با این نام خواهند نهاد.

ب: ولی وجود این دانشگاه ها حاکی از آن است که داشمندان می توانند دانشکده های خود را اداره نمایند.

بیشتر می‌کنند. در یک طرف روش فکر ان دست چیزی و مستبد، متکبر و مفترور تحت لوای اگاهی فرمان می‌دهند و در سوی دیگر توده‌های جا هل اطاعت می‌کنند.

م: قانون گذاران و مدیران دولت سوسیالیستی
برگزیدگان مردم خواهند بود.

ب: این هم از آن توههات است که حکومتی ناشی از انتخابات عمومی را میین اراده و خواست مردم بدانیم، حتی زان ژاک روسونیز به پوچی این اندیشه بی پردازید هدف ها و مقاصد غریزی نخبگان حاکم همواره بر علیه مقاصد غریزی مردم عادی است و به علت پایگاه رفیعشان بعید به نظر می رسد که مانند یک مدیر مدرسه با مردمی رفتار نکنند.

ب: دموکراسی سوسالیست، این فیلا، های، دیگر

سوسياليسم به اصل انضباط
يیازمند است و نه مرجعیت. این
انضباط هم نه از خارج بلکه از
طریق انضباط فردی و
دل بخواهی که هیچ گونه
غاییرتی نیز با اصل آزادی ندارد.
ایجاد می شود.

آن خود داشته و باید نقش عمدۀ ای در آزادسازی و رهایی بشر ایفا کنند. انقلاب روسی در کلیه‌ی ویزگی‌های مردم آن سلامان ریشه دارد. در قرن هفدهم روسیاییان جنوب شرقی به پا خاستند و در قرن ۱۸ نیز پوکاچف شورش دهقانان را در حوزه‌ی ولگا به مدت دو سال زرهبی نمود. روس‌ها دست از اشوب نمی‌کشند و معتقدند که نهال پیشرفت بشر با خون انسان آبیاری شده است. از بازی با آتش هم دست نمی‌کشند همچنان که به آتش کشیدن مسکو به قصد شکست نایل‌گون یک پدیده‌ی کاملاً روسی بود. در چنین شعله‌هایی نژاد بشر از قید بندگی رهایی می‌یابد.

م: بسیار مهیج شد، ولی واقعیت امر این است که سوسیالیسم بستگی به پیدایش رنجیران خود آگاه دارد که فقط در کشورهای صنعتی مانند انگلستان، آلمان و فرانسه وجود دارند. در مقام مقایسه با سایر طبقات اجتماعی، جامعه‌ی روسیانی کمترین تشکل و آمادگی را برای انقلاب دارند. روسیانیان حتی از ازادل و اوباش شهروانی عقب‌افتاده تر بوده و مانند بربرها یا انسان‌های غلرنشین هستند.

ب: این نشان می دهد که چقدر با هم اختلاف نظر داریم. از نظر من گل سر سبد رنگربان در قشر کارگران و صنعتگران ماهر کار خانه ها که از نظر بینش سیاسی نیز نیمه بیورژوا هستند خلاصه نمی شود. من چنین افرادی را در جنبش های نوین دیده ام و به تو اطمینان می دهم که با انسواع تعصبات اجتماعی و خواسته ها و اطوار طبقه های متوسط آراسته اند. صنعت گران ماهر کمتر از همه کارگران سوسیالیست هستند و به اعتقاد من گل سرسبد رنگربان، توده های بی سعاد و محروم و پر جوش و خروش جامعه هستند که تو آن ها را به عنوان روستاییان و ازادی و اوباش تلقی می کنی.

م: مسلمان به مفهوم واقعی رنجبران پی نبرده ای.
رنجبران، بی چیزان و فقرانیستند. در تاریخ همواره
افراد فقیر وجود داشته اند ولی رنجبران پدیده ای
جدید در تاریخ است. فقر با جوش و خروش افراد
نیست که آن ها را رنجبر می کند، بلکه تغیر و خشم
آن ها نسبت به بوزرگواری و شجاعت، استقامت و عزم
جزم آن ها برای خاتمه دادن به چنین وضع است.
رنجبر هنگامی به وجود می آید که این خشم درون و
خود آگاهی از طبقه اجتماعی بر فقر افزوده می شود.
رنجبران طبقه ای با هدف های انقلابی هستند که
هدف آن ها از میان بردن کلمه طبقه ای اجتماعی
است. طبقه ای که تا همه ای انسان ها را آزاد نسازد.
خود نمی تواند آزاد باشد.

ب: ولی دولت سوسیالیستی تو طبقات را باز بین نمی برد، بلکه دو گروه حاکم و محکوم ایجاد می کند و حکمت، که به وجود می آید، در امور مردم دخالت

و دلیلی وجود ندارد که چرا کارگران کارخانه‌ها و مزاعع خود را به همان ترتیب اداره نکنند.

م: بدون شک روزی چنین چیزی در دست آنچه پروردون پیشنهاد کرده است: نوعی نفتکاری باشد که این دفتر مرکزی در خدمت جامعه

م: شاید در نهایت امر این تنها چیزیست که هر جامعه‌ی سوسیالیستی خواهد داشت. زمانی می‌رسد که حکومت بر مردم جای خود را به اداره امور خواهد داد ولی پیش از این که دولت از بین بروند، باید بزرگ شود.

م: تناقض و تضاد را توانم دارد.

ب: در این مورد با تو مخالفام. تو معتقدی که کارگران را برای تصاحب دولت باید تشکل داد. ولی من همین تشکل را به منظور از بین بردن دولت و اگر موبدانه

بگوییم، تصفیه‌ی دولت می‌خواهم. تو می‌خواهی از

نهاده‌ها و تشکیلات سیاسی استفاده کنی و لی من

می‌خواهم که مردم به خود خود و آزادانه، تشکل و اتحاد بینند.

م: منظور از تشکل خود به خودی چیست؟

ب: وجود کار، خودسازمان بخش است. بدین ترتیب که اتحادیه‌های سوسیالیستی از خیال پرداز ندارند. همیاری به یکدیگر ملحظ شده و به نوبه خود واحدهای بزرگتر را ایجاد خواهند کرد. البته منشا و خاستگاه قدرت همیشه از پایین خواهد بود.

م: چنین طرح‌هایی کاملاً غیرواقعی بوده و تفاوتی با

اندیشه‌های سوسیالیستی ای خیال پرداز ندارد. همه‌ی آن‌ها احمقند و متاسفانه بدون زیان نیز نیستند، زیرا مفاهیم مجموعی از سوسیالیسم را شایع می‌سازند که ممکن است جای گزین مفاهیم راستین گردد. از طرفی با منحرف ساختن افکار از جنگ طبقاتی تاثیر محافظه کارانه و مرجعيانه دارند.

ب: این تهمت رانمی توان به من زد که من توجه مردم را زنبند طبقاتی و عاجل منحرف می‌کنم، مضطراً این که من هم مثل تو معتقدم که در دنیا فقط دو حزب انقلاب و ارتقای وجود دارد. سوسیالیست‌های آرام با

به بحث خوبی در فلسفه‌ی هگل است و نه تاریخ، هرگز نمی‌توان دلت را بزرگ تر کردن. آن، از بین برد. من مربید تو هستم و هرچه بیشتر از سن ام می‌گذرد اعتماد من به تو که انقلاب اقتصادی را برگزیدی و دیگران را نیز به دنبال خود کشیدی، بیشتر می‌شود ولی هرگز با پیشنهادات سلطه‌گرانه‌ی تو، نه موافق و نه از آن سر درمی‌آورم.

م: اگر تو اشوب طلب و آثارشیست‌های ایتالیا و اسپانیا نمی‌آزادی خواه هستند. حال باید دید که در جنبش‌های جهانی کلرگران کدام گروه پیروز می‌شوند.

م: امیلووار گروه سوسیالیست‌های اصلی و نه آشوب‌طلبان.

ب: تو گروه خود را اصیل می‌شماری زیرا در مورد استبداد عامله پستند، خود را دلخوش می‌داری و نمی‌دانی که مانند هر دولت دیگر، بردگی به ارمغان می‌آورد.

م: این تصور غلط توست زیرا دولت همیشه وسیله‌ی ظلم بوده است ولی آیانعه متفاوتی از دولت امکان پذیر نیست؟

کار گروهی مستلزم سازمان

است و سازمان مرجعیت

می‌طلبد. در قرون وسطاً هر

صنعت گر می‌توانست ارباب خود

باشد ولی در دنیای جدید باید

رهنماود و توجیه و اطاعت و

تبغیت موجود باشد. اگر

هیچ گونه مرجعیتی را نپذیری

باید در گذشته زندگی کنی

ولی در دنیای جدید باید رهنماود و توجیه و اطاعت و تبعیت موجود باشد. اگر هیچ گونه مرجعیتی را نپذیری باید در گذشته زندگی کنی.

ب: ولی من با هر نوع مرجعیت مخالف نیستم. مثلاً در مورد پوتین و چکم، من به چکم‌دوز مراجعه می‌کنم. در مسایل مسکن به معمار و در مسایل بهداشتی به بیشک. ولی هرگز اجازه نمی‌دهم که چکم‌دوز یا معمار یا پژوهشک مرجعیت خود را بر من تحمل کنند. من آزادانه عقاید آن‌ها را پذیرفته و به دلنش تخصصی آن‌ها احترام می‌کنم و مثمنای حق را برای خود محفوظ می‌دارم که نسبت بدان انتقاد کنم و اگر با نظرخواهی از یک مرجع قانون نشدم، با مراجع متفاوت مشورت نموده و نظرشان را باهم مقایسه نمایم. زیرا می‌دانم که همه می‌توانند خطای کنند و عقل کلی وجود ندارد و من هم مانند دیگران همه چیز را نمی‌توانم بدانم، به همین جهت منطق حکم می‌کند که هیچ مرجع جهان شمول ثابت و پایدار را نپذیرم.

م: ولی اگر مرجعیت را از حیات سیاسی و اقتصادی حذف کنیم، هیچ کاری، اگر هم انجام شود کارایی مطلوب نخواهد داشت. مثلاً چیزی ممکن است یک راه‌آهن را اداره کرد، اگر کسی با اختیاراتی موجود بباشد تا درباره‌ی ساعت حرکت قطار، ترتیب حرکت قطار، انتظامات و غیره تصمیم بگیرد.

ب: کارگران را هم اخون خودشان محافظان و سوزن‌بان‌ها و غیره را منتخب کرده و دستورات آن‌ها را اطاعت می‌کنند. در مورد این که چه کسی کوره‌ی لوکوموتیو را راوشن نگهداشته و چه کسی در درجه یک سفر کند، سوال جالبی است که می‌خواهیم از هر سوسیالیست پرسیده شود. در سوسیالیسم مورد نظر من ممکن با تفاق بین خود، به نوبت کار انتظام داده و از راحتی کویه‌ی درجه یک نیز برخوردار خواهد شد. ولی در سوسیالیسم آرمانی تو هنوز آتشکار فقیر لوکوموتیو به کار خود ادامه می‌دهد و در عرض مدیران دولت سوسیالیست باسیگار برگشان بگشایی کویه‌های درجه یک را اشغال می‌کنند.

م: گوش کن باکوئین، علاقه‌ی من به دولت بیش از تو نیست. همه‌ی سوسیالیست‌ها هم عقیده‌اند که دولت سیاسی به مجرد موقفيت سوسیالیسم ضرورت نداشته و متناسبی می‌شود. ولی تو معتقدی که دولت سیاسی باید یک شبه مضمحل شده و کارگران بدون هرگونه رهبری، انصباط یا مسوولیت، به حال خود رها شوند. واقعیت امر این است که شما آشوب‌گرایان هیچ برنامه‌ای برای آینده ندارید.

ب: این بدان علت است که ما به دقت نمی‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم. تمام تاریخ موجود، تاریخ جنگ طبقاتی است و لی آینده کاملاً متفاوت خواهد بود زیرا هنگامی که رنجبران ریشه‌ی ظالمین را برکنند، فقط یک طبقه باقی می‌ماند و اگر از خاکستر دولت قبلی

دولت جدیدی سر در نیاورد مردم قادر خواهند بود که امور خود را بر مبنای تعاون و همکاری انجام دهند. در اقتصاد سوسیالیستی منافع واقعی انسان‌ها در تضاد با یکدیگر نیست و لذا هیچ گونه انگیزه اقتصادی برای تهاجم و در نتیجه لزوم وجود مرجمی برای برقراری صلح و آشتی بین دو همسایه‌ی دشمن نیست. همسایگان نیز دیگر دشمن نخواهند بود ولی این که مردم چگونه ترتیب امور خود را خواهند داد چیزیست که جزئیات آن فقط پس از برقراری جامعه سوسیالیستی امکان پذیر است. من به برنامه‌های مشروط اعتماد ندارم و زمانی که غایب همکاری و برادری جای‌گزین غراییز رقبای شوند، مسایل و مشکلات فی تولید و توزیع با حسن نیت و تدبیر خود مردم حل خواهند شد.

م: مشکلات و مسایل توبخشی روائی و اخلاقی و بخشی عقلی است. به نظر می‌رسد که این سو تفاهم برایت پیش آمده است که دولت موجد سرمایه است و یا سرمایه‌دار، سرمایه خود را از صدقه سر دولت دارد. چنین برداشته سبب شده است که این قدر ساده باشی چیز افکر می‌کنی که اگر دولت گورش را گم کند سرمایه‌داری نیز به خودی خود از بین می‌رود، در صورتی که واقعیت امر، عکس این مطلب است بدین معنی که اگر سرمایه نباشد و یا از تمرکز و مسایل تولید در دست چند نفر جلوگیری کنیم دیگر دولت وجود شری نیست.

ب: ولی فلسفه‌ی وجودی دولت شر است. کلیه‌ی دولت‌ها ناقص آزادی هستند.

م: ولی با چنین برداشت افراطی و احیاساتی از دولت به آرمان کارگران لطمه می‌زنی. توحی از نفوذ خود استفاده می‌کنی که از شرکت آن‌ها در انتخابات جلوگیری کنی.

ب: من به کارگران می‌گویم که کاری بهتر از شرکت در انتخابات بکنند یعنی بجنگند.

م: تو پیش از آن که امید پیروزی بلشید، به آن‌ها می‌گویی که بجنگند و این خود نوعی بی‌مسئولیتی است. من هم اکنون به تو گفتم که بخشی از عیوب تو اخلاقی است و یکی از آن‌های این است که صبور نیست. تو این که در سنگرهای حتی به خاطر عالی که بدان معتقد نیستی تیراندازی شود خوشحال می‌شوی، زیرا هیجانات تو را تسکین می‌دهد. تو هرگز خود را وقف فعالیت‌های سیاسی واقعی نخواهی کرد زیرا این کار مستلزم صبر، نظم و تفکر است.

ب: تمام عمر من وقف فعالیت سیاسی است.

م: زندگی توقف توطنه سیاسی است که چیز دیگریست.

ب: تمام عمر من میان کارگران، سازمان‌ها، تبلیغات، آموزش و... گذشته است.

تو از یک سوسیالیسم خام و نپخته صحبت می‌کنی و از آثارشیسم نیز چنین برداشتی داری. البته برای یک فرد بی‌سواد، آشوب‌گرایی متزاد با هرج و مرج و بی‌نظمی است، ولی یک فرد تحصیل کرده باید بداند که آثارشیسم که نویسه نگاری از ریشه زبان یونانی دارد، چیزی جز مخالفت با حکومت نیست

م: آموزش برای چه؟
 ب: برای انقلاب. مسلمان من معتقد نیستم که کارگران باید انرژی خود را در تشکیلات و نهادهای سیاسی مجمل و به اصطلاح حکومت نمایند گلن تلف نمایند.

م: من می‌دانم که چنین افکاری، طرف دارانی میان وکلا، دانشجویان و سایر روش فکران ایتالیا و اسپانیا

یا فرد به عنوان جزوی از اجتماع فکر نمی‌کنی.
 ب: باز دوباره معلوم می‌شود که به من گوش نمی‌دهی و یا مراد کنی کنی.
 م: من فکر می‌کنم که تو را بهتر از خودت درک می‌کنم زیرا اگر برداشت تو از دولت چیزی جز دستگاه ظلم نباشد، به طریق اولی به مردم نیز نمی‌توانی جز افراد جداگانه بیاندیشی که هر کدام، اراده، امیال و منافع شخصی خود را دارند. چنین طرز تفکری، شیوه‌ی نظریه پردازان بورژواهای لیبرال است و شما آشوبگرایان نیز همان تصور را از انسان و جامعه دارید. آشوبگرایی شمان نوعی آزادی‌بخواهی افراطی و در حد هیستوریک است. فلسفه‌ی تو دناتا خودخواهانه است و تو برداشتی از خود و آزادی برای خود داری که به مأمور اطیبه سرمایه داری ارتباط می‌باید.

ب: من به مأمور ای طبیعت علاقه‌ای ندارم.
 م: ولی آشوبگرایی مفروضات مأمور ای طبیعه از آن خود دارد. صرف‌نظر از این که آن‌ها درک کنی یا نه اصول اخلاقی آن نیز کاملاً شبیه اصول اخلاقی مسیحیت است که بر تعاون و کمک مشترک استعمال ایست و در اصطلاح مسیحیان با جملاتی مانند همسایه خود را دوست بداریا خود را غلامی دیگران را کن بیان می‌شود. اما در یک جامعه‌ی سوسیالیستی نیازی به چنین شماره‌های نیست، زیرا فرد از جامعه‌ی جدا نبوده و از خود یا همسایه‌اش بیگانه نیست.

ب: چون دولت عامل چنین جدایی است پس باید دولت را از میان برداشت.

م: ولی چنین امحایی امکان پذیر نیست مگر این که علت وجودی آن را در جامعه از بین ببریم.
 ب: به مجرد آنکه جنبش کارگران تو ای ای ای برای اضمحلال آن را به دست آورند، دولت دیگر مورد نیاز خواهد بود.

م: بنابر این معرفی که فعلاً ضرورت دارد.
 ب: بله، در یک جامعه‌ی مالکیت خصوصی لازم است ولی پس از پیروزی سوسیالیسم و توزیع مجدد مالکیت خصوصی...

م: ولی این نوع بسیار پیش با افتاده ای از سوسیالیسم است که به فکر توزیع مجدد مالکیت می‌باشد. تکندهم یکی از آن افراد هستی که فکر می‌کنند سوسیالیسم عبارت است از توزیع عادلانه‌ی کالا بین افراد؟

ب: محققایکی از مقاصد سوسیالیسم این است.
 م: هدف سوسیالیسم خیلی اساسی‌تر است. هدف تحول کامل انسان و خلق یک انسان جدید است. انسانی که در جامعه مستحبیل می‌شود و از خود بیگانگی رهایی می‌باید. سوسیالیسم آن آزادی را به

دارد ولی کارگران به خود اجازه نخواهند داد که امور سیاسی کشور خود را خارج از وظایف خود تلقی کنند. ترغیب کارگران به عدم شرکت در سیاست سبب می‌شود که به دامان کشیشان و جمهوری خواهان بورژوا بیفتند.

ب: مارکس عزیز، اگر نوشته‌های من را خوانده باشی می‌دانی که من همواره و به شدت مخالف کلیسا و جمهوری خواهان بوده ام و در این مورد نیز آزادی تو خیلی محافظه کارانه است.

م: دوست عزیز، من هرگز این نکته را که تو از کشیشان و جمهوری خواهان آنچه تو تشخیص نمی‌دهی این است که افکار تو تحت تاثیر مفروضات است.

ب: شوخی می‌کنی مارکس عزیز.
 م: اصلاً کاملاً هم جدی هستم، اول نظریات است رادر باره‌ی آزادی در نظر می‌گیریم، از گفته‌های است که بدبیهی است که تهنا آزادی موردنظر تو، آزادی فردی است و در واقع همان آزادی است که توسط نظریه پردازان بورژوازی مانند ها باز، لاک و میل تایید می‌شود. زمانی که راجع به آزادی می‌اندیشی، فکر می‌کنی که هیچ کس نماید به شخص دیگر دستور دهد. تو نسبت به هر فرد به طور جداگانه و با کلیه‌ی حقوق اش که در معرض تهدید کلیه‌ی نهادهای اجتماعی و جمعی مانند دولت است، می‌اندیشی. تو

م؛ البته که برخی نسبت به دیگران برتر خواهد بود و من همانطور که قبل اگفتم، جامعه‌ی سوسياليستي به ویژه در مراحل اول پايد اداره و مهار شود. بدینه است شق دیگر همان برج بايل می‌شود. دنياني که در آن هیچ کس نمی‌داند چه کند یا چه انتظاري داشته باشد. دنياني بدون نظم و امنیت و اعتماد بر توافق‌ها. آشوب گرایی يعني هرج و مرج و من از آن متنفرم و اگر چنین شیوه‌ای مورده پسندت نبایست، به خاطر حساسیتی است که توبه زندگی شاد کوی ها و یا مردم ایالت بوهم داري. بدینه است پس از سختی ها و شداید اولیه و انصباط خانواده‌ی اشرافی و مدارس نظام، بی‌نظمی بوهم و کولی وار پايد برایت دلچسب باشد. ولی اگر کمی فکر کنی خواهی دید که چنین بی‌نظمی ای در حقیقت تازیانه ایست بر روح و جسم بورزوای.

ب: تو از یک سوسياليسم خام و نپخته صحبت می‌کنی و از آثارشیسم نیز چنین برداشتی داری. البته برای یک فرد بی‌سواد، آشوب گرایی متراوف با هرج و مرج و بی‌نظمی است، ولی یک فرد تحصیل کرده باید بداند که آثارشیسم که نویسه نگاری از ریشه زبان یونانی دارد، چیزی جز مخالفت با حکومت نیست و این نوعی خرافات است که فقدان حکومت را متراوف با هرج و مرج و بی‌نظمی می‌دانیم. امروز هم با تقطیر ترین کشورهای اروپایی آن هایی هستند که فشار حکومت بر مردم کمترین است و من خود نیز علاقه‌ای به بی‌نظمی ندارم.

م: ولی به قدر کافی و مشتاقانه از خون و آتش و انهدام صحبت کرده‌ام.

ب: این فقط علاقه به نبرد است. شاید من برای انقلاب بی‌اشتیاق تو هستم ولی به تو اطمینان می‌دهم که آشوب گرایان مثل خود در نظام سوسياليستي میل شدیدی به آرماش دارند.

م: لزومی به اشتیاق نیست زیرا بدون یک دولت سوسياليستي، آرماش امکان‌بزیر نیست. ولی انقلاب موردنظر تو مسلمان خون و آتش و انهدام به بار می‌آورد نه چیز دیگر.

ب: انقلاب موردنظر تو چیزی به مراتب بدتر، یعنی بردگی.

م: دوست عزيز، می‌دانی که ما هر دو مورد غضب و ظلم و تعدی بورزوایا بوده‌ایم. و گرنه اگر این گفتگوها به درازا بکشد می‌ترسم دیگر رفاقت‌ای سوسياليستي نباشم. ■

پی‌نوشت:

متحول و باز ساخته ای خواهد بود و دیگر از امیال خودخواهانه و تملک که در جوامع بورزوای وجود دارد، خبری نخواهد بود.

م: فرد سوسياليست مورد نظر من حتماً متحول خواهد بود ولی فرد سوسياليست تو اصلاً سوسياليست نیست. تو هر شخصی به عنوان واحدی بالماطاطوی کوچکی از حقوق و امتیازات صحبت می‌کنی و من از بشریت به طور اعم، از نظر من آزادی، آزادی بشر است و نه آزادی فرد.

ب: این که باز نظر هگل در مورد آزادی است. که اگر آزادانه رفتار کنیم رفتارمان مبتنی بر اخلاق و وجדן است و چنین رفتاری نیز مانند کارگر برده‌ی نظام است و همین امر سبب می‌شود که بگوییم آزادی رنجبران، آزادی بشر است.

ب: ولی این واقعیت وجود دارد که یک فرد ثروتمند هرچه خواست می‌تواند انجام بدهد ولی یک فقیر حتی قادر به تهیه مایحتاج خود نیست.

م: ولی انتخاب و اختیار یک ثروتمند در گرو محدودیت‌های فرهنگی نظام بورزوایی است که بشریت را برای همه نمی‌پذیرد. مضافاً این که تعریف آزادی بین صورت که هر کس هر کار خواست بکند، بتواند انجام دهد، بسیار تنگ نظرانه است.

ب: ولی به مراتب بهتر از آن آزادی است که در آن کار کردن اجرایی است. من شخصاً برداشت مردم عادی را از آزادی پیشتر می‌پسندم.

م: ولی تو تا چند لحظه پیش، آزادی را در شکوفا شدن استعدادهای نهفته‌ی فرد تعریف می‌کردي که در هر حال به هدف‌های سوسياليسم نزدیکتر است. یک نفر سوسياليست حتماً آزاد خواهد بود، زیرا فرد متحول و باز ساخته است.

ب: ولی اگر فرد را به حال خود رها نکنیم به استعدادهای خود بی‌نمی‌برد.

م: باز که، باکونین، بازی با کلمات قصار بورزوای لیبرال خود را گول می‌زنی. موضوع این نیست که آدام و براهین مشکل پسند تودر مورد آزادی چیزی جز معتقدات هگل و روشن نیست. یعنی بشرطی تو از زور آزاد و رهاساخت.

م: البته که بازور می‌توان انسان را آزاد کرد. بدین معنی که به زور آن ها را ادار می‌کنیم که عاقلانه رفتار کنند و یا اقلال از رفتار غیر عاقلانه‌ی آن ها جلوگیری می‌نماییم.

ب: ولی آن آزادی که بازور به مردم تعییل شود شایسته نام آزادی نیست.

م: اهمیت واقعیت‌ها بیش از نامهاست.

ب: بسیار خوب، به واقعیت‌ها نگاه کنیم. اگر آزادی از طریق زور باشد، در این صورت جامعه به دو طبقه تقسیم می‌شود. گروهی که زور می‌گویند و گروهی که آزادی به آن ها تحمیل شده است و بدین ترتیب در جامعه بدون طبقه‌ی سوسياليسم دو گروه ایجاد می‌شود: حاکم و محکوم، بالا و پایین.

ارمنان می‌آورد که در تجارب گذشته‌ی بشر موجود نیست.

ب: تو آزادی را خیلی مرموز جلوه می‌دهی.

م: و توهین آن را خیلی دست کم گرفته و تصویر می‌کنی که در این دنیا برخی از مردم آزادند و گروهی دیگر مظلوم.

ب: همینطور هم هست. فقط ثروتمندان آزادند.

م: من به تو اطمینان می‌دهم که در دنیا امروز هیچ کس آزاد نیست. حتی ثروتمند ترین بورزوای از نظر معنوی و اخلاقی، سرمایه‌دار نیز مانند کارگر برده‌ی نظام است و همین امر سبب می‌شود که بگوییم آزادی رنجبران، آزادی بشر است.

ب: ولی این واقعیت وجود دارد که یک فرد ثروتمند هرچه خواست می‌تواند انجام بدهد ولی یک فقیر حتی قادر به تهیه مایحتاج خود نیست.

م: ولی انتخاب و اختیار یک ثروتمند در گرو محدودیت‌های فرهنگی نظام بورزوایی است که بشریت را برای همه نمی‌پذیرد. مضافاً این که تعریف آزادی بین صورت که هر کس هر کار خواست بکند، بتواند انجام دهد، بسیار تنگ نظرانه است.

ب: ولی به مراتب بهتر از آن آزادی است که در آن کار کردن اجرایی است. من شخصاً برداشت مردم عادی را از آزادی پیشتر می‌پسندم.

م: ولی تو تا چند لحظه پیش، آزادی را در شکوفا شدن استعدادهای نهفته‌ی فرد تعریف می‌کردي که در هر حال به هدف‌های سوسياليسم نزدیکتر است. یک نفر سوسياليست حتماً آزاد خواهد بود، زیرا فرد متحول و باز ساخته است.

ب: ولی اگر فرد را به حال خود رها نکنیم به استعدادهای خود بی‌نمی‌برد.

م: باز که، باکونین، بازی با کلمات قصار بورزوای لیبرال خود را گول می‌زنی. موضوع این نیست که آدام و براهین مشکل پسند تودر مورد آزادی چیزی جز معتقدات هگل و روشن نیست. یعنی بشرطی تو از زور آزاد و رهاساخت.

ب: البته که بازور می‌توان انسان را آزاد کرد. بدین معنی که به زور آن ها را ادار می‌کنیم که عاقلانه رفتار کنند و یا اقلال از رفتار غیر عاقلانه‌ی آن ها جلوگیری می‌نماییم.

ب: طرفدار مالکیت خصوصی و رقبابت هستند، نادیده بگیریم. من شخصاً با شترکی بودن همه چیز معتقدم.

م: ولی اگر اصل عمله‌ی فلسفه تو آزادی نامحدود فرد باشد، در این صورت به زودی شاهد ظهور افرادی خواهیم بود که می‌خواهند از این سفره‌ی گستره‌ی اشتراکی سهمی برای خود برداشت کرده و آن را تصاحب نمایند زیرا نمی‌توان با آزادی کامل فردی، مالکیت خصوصی نداشت. در چنین شرایطی بافرد مدعی مالکیت چه می‌گویی و یا با آن ها چه می‌کنی؟

ب: ولی خودت گفتی که یک فرد سوسياليست انسان

شعری از زنده‌یاد مهدی اخوان ثالث

تسلي و سلام

برای پیر محمد احمدآبادی

دیدی دلا، که یار نیامد

گرد آمد و سوار نیامد

بگداخت شمع و سوخت سرایای
و آن صبح زرنگار نیامد

آراستیم خانه و خوان را
وآن ضیف نامدار نیامد

دل را و شوق را و توان را
غم خورد و غمگسار نیامد

آن کاخها ز پایه فرو ریخت
وآن کرده‌ها به کار نیامد

سوزد دلم به رنج و شکیت
ای باغبان، بهار نیامد

بشکفت پس شکوفه و پژمرد
اما گلی به بار نیامد

خوشید چشم چشم و دیگر
آبی به جویبار نیامد

ای شیر پیر بسته به زنجیر
کز بندت ایج عار نیامد

سودت حصار و پیک نجاتی
سوی تو و آن حصار نیامد

زی تشنه کشتگاه نجیبت
جز ابر زهربار نیامد

یکی از آن قوافل پر با -
- ران گهرنثار نیامد

ای نادر نوادر ایام
کت فر و بخت یار نیامد

دیری گذشت و چون تو دلیری
در صف کارزار نیامد

افسوس کاین سفایین حری
زی ساحل قرار نیامد

وان رنج بی حساب تو، درد اک
چون هیچ در شمار نیامد

وز سفلمه یاوران تو در جنگ
کاری بجز فرار نیامد.

من دانم و دلت که غمان چند
آمد ور آشکار نیامد

چندان که غم به جان تو بارید
باران به کوهسار نیامد

پیام به زنان آینده

مرد اگر زن را بیازارد به عمدان، مرد نیست
کاگهی بی درد را از آه صاحب درد نیست
در پس هر گرد اگر گویی سواری جنگ جوست
غیر طفلی نی سوار اندر پس این گرد نیست
قسمت ما زین مسلمانان ایمان ناشناس
غیر اشک گرم و آه سرد و روی زرد نیست
قید عفت قید سنت قید شع و قید عرف
زینت پایی زن است از بهر پای مرد نیست

اجتماعی هست و نیرویی زنان را در فرنگ
در دیار ما هم از زن جمع گردد فرد نیست
لیک ضعف روح و نقص فکر و فقد اعتماد
ساخت موجودی زماکش بیش از آن در خود نیست
خود تو گویی رخت بخت و دامن اقبال ما
جز به دست کولی رمال صحراء گرد نیست
می شوی مجدوب او وان گرم گویی های او
لیک مزدش راست پرسی جز نگاهی سرد نیست
در خطوط دست ما رمزی است لیک این رمز را
آن که یارد با چراغ علم روشن کرد نیست
این قدر دانسته ام از رمل کاندر کار ما
اعتبار او فزون از کعبتین نرد نیست
وان نجوم نکتهای آموخت کت گوییم به چد:
روز کس روشن ز سیر اختر شب گرد نیست

طرد خواهی شد ز اقلیم وجود این زن از آنک
مرد طفلی را نصیبی غیر نفع و طرد نیست
زندگی با خورد و خواب آمیخته است ای جان ولی
پای تا سر زندگی موقوف خواب و خورد نیست
دست و پایی، همتی، شوری، قیامی، کوششی
شهر هستی جان من جز عرصه هی ناورد نیست
آخر ای زن جنبشی کن تا بینند عالمی
کانچه ما را هست، هم زان بیش تر در مرد نیست

من ز دنیا رفته ام ای نازنین آیندگان
رفنگان را جز کتاب و گفته، ره آورد نیست
وانچه باقی ماند از مجموعه هی اشعار من
برگ خشکی هست بر شاخ سخن گر ورد نیست

عالمنداج قائم مقامی (زاله) (۱۳۶۲-۱۳۲۵ ش)

به نقل از کتاب عالمنداج قائم مقامی تالیف دکتر روحانگیز کراچی
احتمالاً تاریخ سرودن این شعر حدود ۱۳۰۲ بوده است.

نوروز نزدیک است، ای زن!

تصویرها شد تیره در من
آینه‌ام زنگار بسته
دل برده‌یی از نیل و حسرت
بر صحنه‌ی دیدار بسته
میخانه‌ی متروک بی‌نور
از پاده نوشان مانده بس دور
بر آن دو در با شیشه‌ی پاک
هر عنکبوتی تار بسته
ای دل! چرا چندین خموش
کو آن لب شادی فروشم
اشک سبک‌جوشم ره خواب
بر دیده‌ی بیدار بسته

نوروز نزدیک است ای زن!
برخیز و نو کن جامه بر تن
همتای شاخ نسترن شو
کاذین به هر دیوار بسته
فردا که سال دیگر آید
در کار شو تا غم سر آید
بی چندوچون کامش برآید
آن کس که دل در کار بسته
از عمر و هستی بهره برگیر
کز این کمان گر بگذرد تیر
برگشتنش را نیست تقدیر
کاینجا ره تکرار بسته

یاران یکدل کم تبودند
رفتند و ره را آزمودند
سیمین پی ایشان گرفته
وین آزمون را بار بسته....

دادخواست

برای دکتر ناصر زرافشان
وکیل کانون نویسنده‌گان

نصرت ده تمام ضعیفان
رفتی وکالت ما نانوشته ماند
در پیشگاه ظلم.

دیگر کسی به جز تو نمانده است
دادی به دادخواست نویسد
و شمشیر عدل کاوه و بابک را
با صیقل برندی امروزی
در دادگستری که داد ندارد
از رنگ سالیان بزداید.

نصرت ده تمامت ناصرها
ما قاصر بودیم از دفاع خود آن روز
اما تو

با سینه‌ی سبیر کشیده
خطی به روی باطل
ردی به چهره‌ی قاتل
که در پشت داد سنگر گرفته است
و به ریش هرچه دادگستر و عدل است
لبخند می‌زند

و تو اما
فرزنده‌ی پاک باز عدالت
از چهره‌شان پس می‌زنی نقاب دوروبی
و انگشت اتهام می‌کشی
سوی کسی که هیچ عدالت نداشته است
و متهم می‌کنی
تمامت ظلمت را

که سینگین نشسته است
در کنه‌های ترازوی ظلم و جور
نصرت ده وجود ضعیفان دادخواه
از آن شبی که موی مخلعیت هی سفید شد
و عینک، بالای چشم‌های تبیین عقایبت خانه کرد
ما نام‌های اساطیر را
یک یک به رمز صدا کردیم

و همراه نام تو
نام صلیب و ناصر و آن دشت جلختا
شیار کرد خاک دل ما را
همگام دوست دارمت ای نصرت زمان.
امروز تو صدای عدالت هستی
هم‌نام پیمانه‌های عدل
که پیمانه می‌کند
روزان پوک بی تحرک ما را
که سوخت جان جوان تشنی مشتاقان.
ای آخرین ترازوی بیدار برد و باخت
این بی عدالتی زنجیر افسانه را برید
و آن درازگوش پیر که پشتش را
مالید بر دانه‌هاش
امروز علامت دیگر شد
در پیشگاه عدل مظفر
عدلی که هرگز نداشتم
و بیداد رفت به ما ز مرکز هرداد
نصرت ده زبان خاموش شاعر
دیشب مرا به دادخواستی احتیاج بود
و باد بود و باد بود و باد بود و باد...
که می‌بُرد ورق پاره‌ی مرا
از آن سوی باد کسی می‌گفت:
شاعر مقدس
نصر ده دلای شکسته
از بیشه‌ی هزارتوی حبسی
این دادخواست تک ورقی را
پر می‌کند برای تو که ماندی
با دست‌های بسته
پای لغزان
و روح خسته
قشنگی جان

ناصر! هنوز نصرت عشق است
و قلم شمشیر دادخواه آخر است
در دست او
هرچند که دست او در دست‌بند قپانی است
اما دهان و عینک و موی سفید و عزم...
من گریه می‌کنم.

من یک زنم

من یک زنم
من از ویرانه‌های دور شرقم
زنی که از آغاز با پای برخنه
عطش تند زمین را در پی قطره‌ای آب در نوردیده است
زنی که از آغاز با پای برخنه

همراه با گاو لاغرش در خرم‌گاه از طلوع تا غروب از شام تا بام، سنگینی رنج را لمس کرده است.

من یک زنم از ایلات، آواره‌ی دشت‌ها و کوه‌ها

زنی که کودکش را در کوه به دنیا می‌آورد

و پرسش را در پهنه‌ی دشت از دست می‌دهد

و به عزا می‌نشینند

من مادرم، من خواهرم، من همسری صادقم، من یک زنم

زنی از ده کوره‌های مرده‌ی جنوب

زنی که از آغاز با پای برخنه

سراسر این خاک تپ کرده را

در نوردیده است

من از روستاهای کوچک شمال

زنی که از آغاز در شالیزارها و مزارع

تا نهایت توان گام زده است

من یک زنم

کارگری که دست‌هایش

ماشین عظیم کارخانه را

به حرکت در می‌آورد

هر روز توانایی اش را دندانه‌های چرخ ریزیز می‌کند

پیش چشمانش

زنی که با عصاره‌ی جانش

پروارتر می‌شود لشه‌ی خون خوار

و از تباہی خونش

افزون تر می‌شود سود سرمایدار

زنی که مرادف مفهومش
در هیچ جای فرهنگ ننگ‌آلود
وجود ندارد.
دست‌هایش سفید
قامتش ظریف
پوستش لطیف
و گیسوانش عطرآگین

من یک زنم با دست‌هایی که از تیغ تیز درد و رنج‌ها زخم دارد
زنی که قامتش از نهایت بی‌شرمی شما
در زیر کار توان فرسا آسان شکسته است

زنی که در سینه‌اش دلی آکنده از زخم‌های چرکین خشم است
زنی که در چشمانش

انعکاس گلنگ گلوله‌های آزادی موج می‌زند
من یک زنم

زنی که مرادف مفهومش
در هیچ جای فرهنگ ننگ‌آلود وجود ندارد
زنی که پوستش آینه‌ی افتتاب کویر است
و گیسوانش بوی دود می‌دهد
تمام قامت من نقش رنج و پیکر مجسم کینه است

زنی که دستانش را کار برای گرفتن سلاح پرورده است
من زنی آزاده‌ام

زنی که از آغاز
پا به پای رفیق و برادرش
دشت‌ها در نوردیده است
زنی که پرورده است
بازوی نیرومند کارگر
دستان نیرومند بزرگ

در گلوی ذن

کدام ضجه‌ی خاموش و فرو خورده هر
صبح و غروب

در خاموشی اش آغوش اشک نمی‌گشاید

کنار پیری فنجان چای و ساعت و

صلندلی.

هلله‌کن فریاد فرانگی که گذشت

بی‌مهر و نوازشت

تا شاد نباشد به نشانه‌ی شکست من و تو.

در کلام شاعران دروغی بود این

که:

«از دوری دستان تو گریانم.»

گریان،

فرسنه‌گاهای بود

به تلخی اخلاق نگهبانان باکرگی

که لب‌های تو و شیرینت

سوخته شد

از داغ دوری بستر سینه‌ی من

شاعران همه مرد بودند

که از فراغ خود نالیدند

و بر همه‌ی عمر بعضی پرترس گلوبت

شعری نسرودند

که شاید تو بوده‌ای

که رنج‌مویه فغان کرده‌ای.

چای نمی‌خواهم غروب‌ها

در نقش کلقتی عاشقانه‌ی تو

دمی با من قدم بزن

در بیابانی که می‌روم

و باد

آن جا

آرامگاهی ندارد

در همیشه‌ی پریشانش.

شاعران همه مرد بودند

که از ناکامی خود نالیدند

و در یادشان بستر تلخ تو نبود

از شب‌های بی‌انتهای بی‌بوسه

و تلخ زهر صبح بیداری

در برخاستن تکرار بردگی

و هراس از این که

چه باید کرد در پاییز؟

پاسخی به مصاحبه‌ی دکتر ناصر زرافشان در

نقدنو شماره‌ی ۹

در این شب‌ها که نور از کاروان رفته است

در این تنها شب‌انی که رقم از ساریان رفته است

کنون دشت است و هامون خیال‌انگیز

زمان گویی که آبستن به مرگی هست،

بهت‌انگیز

چه باید کرد در پاییز؟

چه شاید کرد با مهمیز؟

چهسان باید نوا دادن

نواهای خیال‌انگیز؟

در این عصری که هر گرگی نوا دارد

نشستن، بی‌نوا ماندن

نواها و صداها را به سینه سخت دربستن

کجا آیا روا دارد؟

چرا گویی: نشاید نغمه آوردن؟

سری بیرون از این خیمه، میان مردم آوردن؟

ندا را در میان خلق در دادن؟

به گوش بی‌نوا مردم، صدای آشنا دادن؟

به گل بنشسته راهیان را، امید روز نو دادن

به این افسرده هامون روح نو دادن

به دست کارگر، دست کمک دادن

میان مردم تمها، شور آوردن

و این کهنه چراغ کاروان را نور آوردن

و یازو و توان ساریان را عشق آوردن؟

چرا گویی: نشاید نغمه آوردن؟

بدان امید کاین خسته کولی کاروان را راه آوردن

که شاید کهنه درد این زمان را مرهم آوردن.

پویا ولی‌زاده

آفتاب موهایت را ببیند
دهشتاک‌تر نشد از این
در سرگذشت آفتاب
که از خود

رو بگیرد.
آم... زمستان هزار‌ساله شده
در سوسوی مهجوی بهاری
که با مرده‌ی خویش
هزار ساله به سوگ

در سخن است.
بی‌آن که بدانی کجا می‌روم
با من قدم بزن
در بیابانی که راه ندارد
نشان ندارد
سراب ندارد

نه به آن راهی که من می‌روم
و دست را به من مده
و مخواه که دست تو را بگیرم
بی‌هدفی!

تا هر گاه که پشمیان شدی
به لبخندی
همان‌گونه که آغاز کرده
بازگردد.

تا به قرص خواب و مرگ
در پلشی عشق نیاکان زنجیر و دار
روزها نگذرد،
و من خود را به خواب نزنم آن قدر
تا تو به شب؛

مرده باشی
در طلوع خورشید.

هفتاد سال
بیابان‌های بی‌راه را
به رهایی
راخ خواهم رفت
من نان خود هستم
و تو

نان

خود

هستی

پرسش‌های کارگر آشنا

چه کس، چه کس شهر هفت دروازه‌ی قب را بنا نهاد؟
تاریخ از پادشاهان، خلیفها و امیراتورتان نام می‌برد؛
اما به راستی آیا آنان تخت سنگ‌ها را بر دوش کشیدند؟

و بابل را که چه بسیار با خاک یکسان شد؛

چه کس، باری چه کس بازش ساخت؟

آنان که زرین شهر لیما را برآفرانستند؛

پرسش این است: خود در کدامین کلبه‌ها می‌زیستند؟

آن شب که دیوار عظیم و بلند چین پایان یافت؛

آن خیل عظیم سازندگان، کجا رفتهند؟

روم بزرگ و شکوهمند را

چه بسیار و چه بسیار تاق نصرت‌هاست؟

چه کس، چه کس، آن‌ها را برفرزید؟

قیصرها بر چه کسانی پیروز شدند؟

ایا بیزانس،

که در نعمه‌ها و سرودها، هزاران بار تحسین شده،

تنها قصر داشت و کاخ؟

آن جا را آیا خانه‌ای نبود؟

آن شب که توفان و تندر و تگرگ،

آتلانتیس^۱ قصمه‌ها را در دریابی بی‌کران، غرقه ساختند؛

باری آن شب هم، هنگام هراس و مرگ هم،

باز، برگان را نهیب می‌زدند؛ فریاد می‌کشیدند بر آنان

اربابان پرگرور، غرقه در توفان و تندر و تگرگ.

اسکندر جوان را

که هند را

زیر سم اسبان پرخروش خویش

رام کرد؛

ایا همراهی نبود؟

قیصر را

که سرزمین «گل»‌ها^۲ را

زیر پای ستوران خود

خرد کرد

ایا تیمارگری نبود؟

کسی حتا برایش آیا

غذایی نمی‌پخت؟

وقتی آرمادا^۴
آن بزرگ ناوگان دریاها

بر گل نشست

و «اسپانی» غرور خود را برشکسته دید
فلیپ پادشاه از اندوه سوزان خود گریست
اما آیا سازندگان را سرشکی نبود؟

فلیپ دوم
با صلیبی به دست

هفت سال رزمید و پیروز شد؛
هیچ کس را آیا در این نبرد نقشی نبود؟
باری هر برگ تاریخ را فتحی پیروسته است؛
خوان پیروزمندان و فاتحان را ما، چه کسی رنگین می‌ساخت؟
هر ده سال، مردمی در تاریخ برمی‌خاست؛ بزرگ
چه کسی اما، ره توشه‌اش را می‌پرداخت؟
آری، این همه سخن
این همه پرسش؟

بر تولت برشت
خسرو باقری

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رومی‌ها را مختصر تاق و گلبد و ساروج می‌دانند. رومی‌ها پس از پیروزی‌هایی که کسب می‌کردند، تاق نصرت‌های بزرگی در شهرها بیرون می‌ساختند.
- ۲- آتلانتیس یا آتلانتید (Atlântid) شهری کهن و استوراهایی که داشمندان معتقدند در اقیانوس اطلس در مغرب تنگه جبل طارق قرار داشته و بعدها در آب فرو رفته است.
- ۳- گل (Gaul)، نام پاستانی فرانسه.
- ۴- آرمادا (Armada) ناوگان جنگی در سده‌های شانزدهم و هفدهم.

۱۱۶

۱۱۷

۱۱۸

۱۱۹

۱۱۱

۱۱۲

۱۱۳

۱۱۴

۱۱۵

ہندوانہی گرم

علی اشرف درویشیان

شناخت از ماده‌های صبح، صدای گلوله‌ها و تیرهای خلاص را
شنیدیم. آری همین دنبش.

مهران هم مثل من نامزد دارد و می خواهد پس از آزادی، عروسی کند. درست مثل من، او می گویند: «در بروندام چیزی مهی نیست. دوستی داشتم که فراری است. درباره‌ی او از من اطلاعاتی می خواهند. دوست دوران دیربستانم بوده است. خوبی وقت است که از او بخیرم. خیلی به من فشار اورده‌ام که ردی از او پیدا کنند. حالا هم که چیزی دستگیرشان نشده، از من می خواهند که چند کلمه‌ای تنویسم تا آزادم بکنند. آخر من که کاری نکردم، چه بنویسم؟»

سرم را می گذارم روی هندوانه و به روزهایی که با تو بودام فکر می کنم، به یاد روزهای گذشته می افتم، به یاد روزهایی که به سینما می رفتم، زلمه بلاد را یاتا، سعله های آتش، در بارانها، بریاد رفته و پس از سینما تا چند روز تو در نقش نهای فیلم فرو می رفته و نقش آن ها را برايم بازي می کردي.

وی نامات دست می کشم، چشمانم را می بندم. اشک هایم روی پوستش می بارد از آن جا به روی زمین چکه می کند.

هران می گوید: «نمی دانم چرا مرا آزاد نمی کنند. الان شش ماه است در این وضع،
نهایا جرم من همکلاسی بودن با کسی است که روزگاری با هم پشت یک نیمکت
شسته ایم، عکس با هم داشته ایم، مثل همه همکلاسی ها. از روی همان عکس مرا
بیندازند. در حالی که مدت ها بود که از او بی خبر بودم، نمی دانم کجا رفته. چه به
برش آمد. می گویند بنویس که پشیمانی. از چه چیز پشیمان باشم؟ از همکلاس
دن با او. از عکس داشتن با او. از این که پشت یک نیمکت بودمایم و یک نفر عکسی
ما برداشته است. از این پشیمان باشم؟ من چه می دانستم که او چه برنامه ای
داشت. نه نه. من اصلا چیزی نمی نویسم».

مر روی هندوانه‌ام می‌گذارم با او حرف می‌زنم. او هم با من حرف می‌زند. به هر آن می‌گوییم که من هم کاری نکردم. یک روز با نامزدم قرار گذاشته بودیم به سینما برومیم. از خانه که بیرون آمدم دیدم چند نفر دارند، کاوه پسر مسایمه‌مان را به زور می‌برند. او مقاومت می‌کرد نمی‌رفت. هر چهار نفر از پشت، و بازوی‌هاش را گرفته بودند و کشان‌کشان به سوی پیکان کشان پیاده‌رو بردنده. من ایستاده بودم و نگاه می‌کردم. کاوه یک مشت استخوان بود. بنیه‌ی عیفی داشت. رنگش سفید شده بود. آن‌ها آمدنند و مرا هم گرفتند و تویی لکان‌شان انداختند. چشمم را بستند و الان یک‌سال است که نگه داشته‌اند. درم چه بود؟ نگاه کردن. می‌گویند چرا آن‌جا ایستاده بودی و نگاه می‌کردی؟

بزرا در نگاهت چیز ناجوری بود؟ باید بگویی که با نگاهت چه می‌گفتی؟ از آن چیز ناجور در نگاهم که پرونده‌ام را سنجینی کرد و مرا به این بیختی، انداخت.

نام قشنگ تو را بالاتر از نام خودم با ناخن می‌تراشم تلاش می‌کنم خطایم به زیبایی تو باشند می‌نویسم شهرم حالا شهره و سیاوش در کنار هم نشسته‌اند.

وقتی که شب، سروصورت خود را با قیر می‌شود و چادر سیاه سکوت را به سر
می‌اندازد، دراز می‌کشم و آن را مانند بالش زیر سر می‌گذارم، گونه‌نم را درست روی
نام عزیزت می‌چسبتم و آن را با اشک‌هایم ترمی کنم، اشکها از کنارش سرازیر
می‌شوند و روی زمین می‌ریزند، نمی‌دانم تا چه هنگام می‌توانم بای خودم داشته
باشمش، نمی‌دانم تا کی می‌تواند باعث دلخوشی‌ام بشود، مونسیم بشود و با آن
در درد کنم و تنهایی اما را باهش تقسیم کنم و از یادهای گذشته‌مان برایش بگویم،
دو هفتة است که با او هستم، چهارده شب تمام مهران که در گنارم می‌خوابد،
هي به شوخی می‌گوید: «آخر بلده کی این را برای همان می‌شکتی؟ می‌ترسم
عقابت خراب بشود و ناچار بشوی، هدیه‌ی نامزدت را دور بیندازی.»

نه، دورش نمی‌اندازم، هیچ وقت تا آن جا که بتوانم، نگهش می‌دارم، مگر نه
این که دست عزیز تو به آن خورده و آن را لمس کرد. تو آن را از فروشنده‌ای
خریدمای، بغلش کرده‌ای، بوی تو را می‌دهد. بوی عطر مست کننده‌ی تو را
می‌دهد. در کنارت بوده است. شاید روی پاهایت نگهش داشته‌ای. مانند یک
بچه، مانند بچه‌ای آینده‌مان که می‌خواهیم اسمش را سپیده یا سهراب بگذاریم.
شاید بغلش کرده‌ای و به سینه‌ات چسبانده‌ای، مثل وقتی که بخواهی سپیده یا
سهراب را شیر بدھی، خسته شدمای و در کنارت روی صندلی ماشینی که تو را
برای ملاقات آورده، گذاشتامی. در کنارت نشسته است و پوستش با صدای
نازنین تو آشنا شده است. آهي کشیده‌ای. نالمائی کرده‌ای و نفس‌های تندت
از خستگی، روی پوستش ضبط شده است. حتماً ضبط شده است. وقتی گوشم
را به آن می‌چسبانم، همه چیز را می‌شنوم می‌گویند روی سطح کوزه‌هایی که از
چند هزار سال بیش به جای مانده، صدای آواز کارگران کوزه‌گری، مانده است.
من با تمام وجودم و با جان شیفتم صدای تو را از روی پوست هندوانه
می‌شنوم. صدای تو شهرهی عزیزم را.

دیشب تو را در خواب دیدم، هر دو روی جزیره‌ی کوچکی نشسته بودیم. دامن آبی ات به دریای پهناوری تبدیل شده بود و اطرافمان را گرفته بود. چین‌های دامن‌ات تا دورسته، موج می‌زد. ساحل دیده نمی‌شد. به تو گفتم: شهرو یک وقت دامن‌ات را جمع نمکی که دریای به این قشنگی از بین برود. نگاهت که کردم غمگین بودی. آن قدر غمگین که نتوانستم چهره‌ی آبی‌ات را ماجع کنم. هندوانه در جلومن بود. خواستم آن را قایق کنم. چاقو که روی پوستش گذاشت، صدایی از توی هندوانه گفت: «آخ این جا نه!» ترسیدم و نوک چاقو را جای دیگر گذاشت، هندوانه گفت: «آخ این جا نه. جای دیگر گذاشتیم، آخ نگفت و صدایی نیامد. آن را دو نیمه کردم. ناگهان دختر و پسری از هندوانه بیرون آمدند. یکی گفت: «سلام مامان من سهراپ هستم.» دیگری گفت: «سلام بابا من سپیده هستم.» هر دو را بغل کردیم. سپیده بغل من بود و سهراپ بغل تو. نمی‌دانم چه طور شد که سپیده و سهراپ نشستند توی پوست هندوانه و روی موج‌ها رفتند و دور می‌شدند. تو گریه کردی و شروع کردی به جمع کردن دامن‌ات تا موج‌های دریا را نزدیک بیاوری. من و تو تلاش می‌کردیم تا دامن آبی‌ات را جمع کنیم. بی فایده بود. برگشتم که نگاهت کنیم. بودی. دامن آبی‌ات بیود و من تنها بودم. داشتم خفه‌ی شدم. خرخر می‌کردم. بیدار شدم هندوانه زیر سرم بود. مهران در خواب خروپ می‌کرد. به یادم افتاد که در زندان هستم و غم دنیا در دلم ریخت.

من و مهران در کنار هم جا داریم، او هم مانند من امیدوار است که به زودی، از ازاد بشود. او هم مثل من چیز مهمی در پرونده‌ماش نیست. دیشب ده نفر را

از هو لحاظ بهتره

حسین حضرتی

از خستگی دیگر نمی‌توانست خودکار را نگه دارد. ادامه‌ی جمله به ذهنش نمی‌رسید. پس از تمرکز بیش تر با نوک خودکار دایره‌ای فرضی روی هوا کشید. ادامه‌ی جمله که در ذهنش جرقه زد شروع کرد به نوشتن معرفی نامه:

«...جهت هماهنگی برخی امور و هماهنگی جهت گفتگو که قبله...»

تلفن زنگ خورد. مطمئن بود که خاتمش تعامل گرفته از جایش جهید. این با و آن پا کرد. خواست بگریزد که معرفی نامه را جلو چشمنش دیده سر جایش نشست. دست روی پیشانی گذاشت و به صدای تلفن گوش انداخت که در اتاق روابط عمومی روی مبل نشسته بود. پا روی پا انداخته بود و یک پا را تنداشته تکان می‌داد. مجلطه‌ای را مطالعه می‌کرد. زنگ تلفن قطع نمی‌شد:

«تورو خنا سک کن. ترس می‌آم خونه»

با یک زنگ دیگر هم چنان که با تأسف سر و دست تکان می‌داد گوشی را برداشت. صدای خاتم نبود: هله بفرمایید. شما روز تعامل بگیرید ساعت کار اداری. بله، بله فردا صبح هستم خواهش می‌کنم خلاصه‌دار»

گوشی را گذاشت و خودکار به دست گرفت تا بر دیگر معرفی نامه را بنویسد. وقتی به متن توجه کرده دید دو پار «جهت» نوشته و دو بار «هماهنگ». برگه را مجله کرد و پرت کرد به طرف سطل آشغال برگه دور سطل چرخی خورد. افتاده کنار چند برگ مجله شده و آت آشغال‌های دیگر. خودکار را پرت کرد روى ميز، با دو دست صورتش را پوشاند:

«جا چه روئي برم خونه... برم، نرم»

نایابنده شرکت از نگاه به مجله دست کشید و نگاهی به ساعتش انداخت ساعت هشت بود. نیم ساعت دیگر سروپس‌ها حرکت می‌کردند عرق سردی نشسته بود روی پیشانی اش. بدن آن که به متن مجله علمی نگاه کنده تنداشته تند و تند ورق زد. بعد آن را انداخت روى ميز. بلیت قطار را از جیب بغل بیرون کشید تا بلند شود برود روی ميز پرت کند و بگویند:

«هي توفن که مأموریت دلم، بجنبه این هم ساعت حرکت قطار، تا اذاره تعطیل نشده معرفی نامه رو تحويل بد و خلاصه کن.»

از لای درهایی که باز بود نیم‌نگاهی به او انداخت. با دو دستش صورتش را پوشانده و خستگی در می‌کند. تاب نیلورد و از جایش نیم خیز شد. خواست به سوی او حرکت کند که دید متن معرفی نامه را می‌نویسد: هدایت معتبر شرکت بین‌المللی تلارکات. با سلام و سپاس. جهت هماهنگی برخی امور و هماهنگی...»

امشب. شب پانزدهم است که هندوانه‌ام را زیر سر می‌گذارم مهران راست می‌گوید. اگر پاره‌اش نکنم خراب می‌شود. حتماً فردا پرای ناهار آن را می‌شکنم. طوری می‌شکنم که نام تو و من دست نخورد. آن قسمت را می‌توانم مدت‌ها نگه دارم. زیر سرم بگذارم مثل یک یادگاری گران‌بهای.

سرشب دو نفر نگهبان می‌آیند و اسمه ده نفر را می‌خوانند نام مهران و من هم در میان آن هاست. می‌گویند پرای فردا آمده باشید. حتماً تصمیم گرفته‌اند جای ما را عوض کنند. فکرم به جای دیگری نمی‌رسد. دلم یک جویش شور می‌زند. به مهران نگاه می‌کنم. حرف نمی‌زند. در فکر فرو رفته است. به جای دور دستی زل زده است. غم بزرگی در چهارهش نشسته است دستی روی هندوانه نمی‌کشد و

آرام می‌گوید: «لو بیش تراز ما عمر می‌کند».

از صدای به هم کوبیده شدن در آهنه، از جا می‌برم. همه‌ی سی نفر ساکن اتاق از خواب می‌پرند و توی جاشان می‌نشینند. دوباره اسمها را می‌خوانند. ده نفر پشت سر هم از اتاق بیرون می‌رویم:

هندوانه را زیر بعلم گرفتام. به هر کجا که مرا ببرند، آن را با خودم می‌برم. جایش نمی‌گذارم. نمی‌گذارم تنها بماند. دوستش دارم به خاطر آن نام عزیزی که رویش کنندام. پس از یک سال این تنها یادگاری است که از شهره دارم راه می‌افتیم. مهران جلوی من است. سرش را بالا گرفته است. بد ملایمی با زلفاش بازی می‌کند.

هندوانه را به خودم می‌فشلدم تا نلزدم. گرمی اش نمی‌گذارد تنم بلرزه هنوز خواب از سرم نبریده نمی‌دانم چه ساعتی است. هیچ کس حرفی نمی‌زند. صدای پاها و صدای نفس‌های دوربریمان را گرفته است. چندبار پایم به سنگ می‌خورد. می‌خواهم بیفتم. نزدیک است هندوانه از زیر بعلم ول شود محکم نگهش می‌دارم و مثل جان شیرین به سینام می‌چسبانم.

ایستا!

از پشت کوهها، دهانی نامری. روشنایی کهربانی راه، آرام آرام به سوی ما پیف می‌کند. آسمان به رنگ خاکستری در می‌آید. به جلو که نگاه می‌کنم. بازجویم را می‌بینیم که با قد کوتاهش در برابرمان ایستاده است. به نگهبان‌هایی که تنگ در دست دارند، دستور می‌دهد که در برابر ما زانو بزنند.

نمی‌دانم قلب من است که تاب تاب می‌کند یا دل هندوانه. ناگهان بازجو متوجه من می‌شود:

«آهای... آن... آن هندوانه را کجا می‌خواهی ببری ابله!»

و قاده‌های می‌زند زیر خنده. چنان خدمه‌ای که نزدیک است از پشت وا برود. اما او

هی می‌خندد و می‌گوید: «هندوانه را آخر کجا می‌بری بی‌نوا!»

شکم گندمهاش از خنده موج می‌زند. اشکها و آب سرازیر شده از دهانش را با کف دست‌هایش پاک می‌کند.

به یکی از نگهبان‌ها دستور می‌دهد: «تمش را بگیرید و از صف بین‌نزايد بیرون!»

و قهقهه‌زنان می‌گوید: «سبب انبساط خاطرمان شد، بیچاره!»

نگهبانی جلو می‌آید. زیر بعلم را می‌گیرد و از صف بیرون می‌کشد. هندوانه را ول نمی‌کنم.

بازجو می‌گوید: «برو گمپشوا برو برو بی کارت ملعون. ولش کنید برود گم شود.»

با ترس و دلهره، با تاب تاب قلب، افتان و خیزان راه می‌افتم. نگهبان از آن جا دور می‌کند.

از دور صدای رگبار می‌شونم. تند برمی‌گردم. هم‌اتفاق‌هایم روى زمین دست و می‌زنند. بین مهران و دیگران جای من خالی است. او در خاک غلتیده و دارد پریر می‌زند.

هندوانه‌های های گریه می‌کند. ■

مطلوب دو سوتونی را تا آخر مطالعه کرد. جملاتی که در نهش مانده بود با پس و پیش تکرار و زمزمه کرد:

«عن هر روز از هر لحظه بهتر می شوم. انگشتان خود را به طرف زمین رها کنید»
با ذکر همین جمله سر خیلایی که به بیانی می مانتست مجله را زیر بغل زد از سرویس پیله شد. چندبار این پا آن را کرد تا به خانه برود. نتوانست: «برو هر چی باشد خلصتنه چشم به راهه آنچه تاراجتیم از اینه چی می شد صحیح تلفن نمی زد و می مولدم خونه من گفت»
از جیب بغل، پاکت حقوق را بیرون کشید. دویستی ها و هزاری ها را با دلی بزر نگاه کرد:

«فبر، نرم»

همان جایی که ایستاده بود و خلبان خاکی بدون چراغ را می نگریست رفت به جزیره‌ی کوچک با خاک قهوه‌ای رنگ پر از نخل، دریا آبی آبی. پنهانی نیکتون دریا زیر نور خورشید تلاوی می زد و می درخشید. وسط جزیره دراز کشیده بود با یک عینک افتابی به چشم. حمام آفتاب می گرفت با یک نوشیدنی خنک. با سر تکان دادن تاسفبار پاکت پول را در جیب بغل گذاشت و پیش خود با خانم شریعت کرد:

«گفتم با ۱۲۰ هزار تومان حقوق که می گیرم نمی تونیم چیزی بخریم. هی می گس من چی کار کنم. باید بروم. خوبیت ندارم»
با او لین گامی که در تاریکی برداشت صدای تلفن صحیح امروز در سرش پیچید. پشت میز پوشش‌های اداری را زیر و رو می کرد که متوجه شد فیش‌های حقوق را پخش می کنند. هر کس که می گرفت کارش را ول می کرد و نگاه می انداخت به برداختی و کسولات فیش. مستخدم، فیش او را نیلورده بود که صدای تلفن درآمد. گوشی را برداشت، خانم شد:
«الاو، سلام. خیر باشنه».

«امروز چه روزیه؟»

«هر روزیت چون روزهای دیگر با اندکی سوتقاوت»

امشب یک نگاه سر بزنیم برگردید. امروز که دستمون پُرم»
خودت خونه‌ای چشات اینجلس. فیش هارو دارن می دن. خیالت تخت. تا خونه برس همانش پُرم»

«خوبیت نداره تو اکه جای پسردایی بودی نمی گفتی به فکر ما نیستن. آخه عزیزم اونا چی می دوانن ما چی می کشیم. هرجور شده باید بروم. دو کیلو از این شیرینی زبونا مگر چقدر؟ من شام درست نمی کنم خونه دایی می خوریم»

در تاریکی راه، با لحن خانم شد:

«هرجور شده باید بروم. من می گم نه تو می گی بدوش. هی!»

آن جمله‌ی صفحه‌ی علمی را با صدای بلند و شمرده خواند:

«دلستان خود را به پایین رو به زمین بگیرید و انرژی منفی خود را رها کنید»
با عصبانیت زوری به پنجم‌هایش دمید و با حرص به طرف زمین گرفت:
«بگیر اینمرو به زمین. بیا اوضاع من هر روز از هر لحظه بهترمه»

پس از تلفن خانم، فیش حقوق را جلوی چشمش گرفت. با دیدن خالص برداختی رنگ از رویش پرید. خالص برداختی را هفتاد و پنج هزار تومان نوشته بودند:

«باید صد و بیست تومان می گرفتم. نکنه اضافه کاری مو حساب نکرده باشن؟»

می خواست با حسابداری تعاس بگیرید که جلوی خودش را گرفت:

«نکنه قسط و امو بکجا کم کرده باشن؟ یعنی شش تا قسط ده تومانی رو بکجا کم کردن؟ مگه می شه؟»

فکر می کرد به اندازه‌ی کمی از خستگی و کلافگی خلاص شده. وقتی متن را نگاه کرد با مشت کوبید روی میز. دو گلمه‌ی «همه‌انگی» را با هم آورد و بود. متن را مجله کرد و انداخت توی سطل:

«چی پیش بکم هر ماه که حقوق می گیرم یه برنامه‌ی پیش می آد حالا برم. نرم»
می خواست متن دیگری بنویسد که حوصله‌ای نشکنید. بلند شد دور میز چرخی زد. یک دور که زد نگاه کرد به ساعت. چیزی به حرکت سرویس نمانده بود. از ترس جا ماندن به دست و پا افتاد. خیلی سریع رفت پیش میز. از روی عجله خودکار را بالای متن چرخاند. داشت چه بنویسد:

« مدیریت محترم شرکت»

یک ضربه نامه را نوشت و روی امضای رئیس مهری زد و با همان شتاب و اضطراب توی پاکت گذاشت و با گامهای تند رفت و معزیز نامه را داد دست نمایندگی شرکت نمایندگی شرکت نمایندگی شرکت که از ترسیدن به حرکت قطار و جا ماندن از مأموریت نیمه‌جان شده بود. با اضطراب و شرم‌گی گفت:

«له خدا من هم هم شرمندتم که دیر رسیدم. تا کار لاری مو انجام بدم و آماده سفر بشم طول کشید. رقتم خونه موقع اولمن تو میدون گیر کرد. از بس که شیر تو شیر بود می بخشد خیلی معذرت می خواهم»

«همن لز صحیح تا حالا سی - چهل تا کار برم تراشیده بودن. دیگه نمی کشیدم. شما هم منو بیخشید هر چی بود به خیر گذاشت. وقتی هم توانده‌ان سرویس ای لکه راهه راهه می‌افلن»

سه - چهار دقیقه به حرکت سرویس مانده بود. با رفتن نمایندگی شرکت چراغ‌های سالن را خاموش کرد. موقع رفتن متوجه شد نمایندگی شرکت مجله‌اش را روی میز جا گذاشت. خودش هم باد دستمزدی را که امروز پرداخته کرده بودند، افتاد. به خودش آمد. ترسید که در کشوی میزش جا گذاشته باشد. جیب‌هایش را تند و تند گشت پاکت حقوق در جیب بغلش بود. مجله را نگاه نکرده زیر بغل گذاشت و به راه افتاد.

ساختمان چند طبقه‌ی عریض و طویل اذره در روشنایی چند چراغ در دل شب نمایی خاکستری داشت. قسمت زیادی از محوطه جلو ساختمان در تاریکی بود. جلوی پا به سختی دیده می شد. سرویس‌های اداره با نور پایین به طور پراکنده گردید. آماده حرکت بودند. محوطه با سوار شدن عده‌ی زیادی و عده‌ی هنوز در رفت و آمد و گفت و گو و کارت زدن و شوخی با هم. بعد از چند نفر کارتش را زد و با عجله دور اتوبوس‌ها و مینی‌بوس‌ها گشیت تا این که سرویس خودش را پیدا کرد. صندلی‌ها پر کرده بود. به این سو و آن سو نگاه گرداند. صندلی خالی پیدا کرد. زیر نور چراغ ضعیف که از سقف می تابیده بود. در طول راه خواست چرخی بزند اما از عده‌ی آن برعیم آمد:

«هیم، نرم. سرا راه برم جای دیگه بعوه براش بیارم. چی کار کنم. اونم دستش شکسته لظاför داره از ما»

سرویس اداره به میدانی رسید. توقف کرد. خیلایی که باید از آن می گذشت یک طرفه شده بود. راننده با تاراجتی فرمان را چرخاند و میدان را دور زد راه دیگری در پیش گرفت. در میان سکوت و آرامش و چرت همکاران تا رسیدن به مقصد مجله‌ی علمی را ورق زد.

در میان آن صفحات یک صفحه نظرش را جلب کرد. در پس زمینه‌ای قهوه‌ای رنگ یک غنچه گل سرخ نقش بسته بود عنوان آن صفحه را خواند:

«ترزی‌های منفی خود را کاوش دهیم»

مطلوب دو سوتون بیشتر نبود. آن را با علاقه خواند. جمله‌ای به نظرش جالب آمد و آن را تکرار و زمزمه کرد:

«فیعن این که راه می روید به تفنت عبارات تأکیدی مثبت خود لایه دهد مانند جمله زیسی من هر روز از هر لحظه بهتر می شوم و لغتشان خود را به طرف پایین و زمین رها کنید»

«انگشتان خود را به طرف پایین و زمین رها کنید تا انرژی منفی تخلیه شود!»
زوری به پنجه‌ی دستش دمید و تعارف‌گونه گفت:

«تمام انرژی مو می‌دم بفرما!»

دستاش را کمی از بغل جدا کرده بود که مجله‌ی علمی سر خورده و افتاد روی زمین. خم شد و مجله را از روی زمین برداشت. راه تاریک را پشت‌سر گذاشت. نرسیده به دکمه‌ی روزنامه‌فروشی راه روشن شد. دم دکه روزنامه‌فروشی رفت. با آخرين ریال‌هایی که در جیب داشت روزنامه‌ای خرید. حوصله‌ی خواندن نداشت. روزنامه را زیر بغل گذاشت و به طرف خانه رفت. چند خانه بالاتر پشت در خانه‌اش ایستاد.

پاکت حقوق را بیرونی کشید. انگشت گذاشت روی اسکناس‌ها:
«برم، نرم.»

در خانه را نزد راهش را کج کرد. آرام آرام دور چند کوچه گشته زد و باز پوچشت پشت در خانه‌اش. نه می‌توانست به در بکوبد نه توان پرگشتن داشت. نمی‌دانست چگونه با خانمش روبرو شود. در خودش فرو رفت. تصور کرد خانم با سر و روی افکنه پیش رویش ایستاده و از زور نداری با یکدیگر هیچ حرفی نمی‌زنند. پیش خود گفت:

«کاش این طور می‌شد.»

با این تصورات هم نتوانست خودش را راضی کند تا به در بکوبد. گرسنگی به سراغش آمد. دل ضعفه گرفت. به یادش آمد که خانم گفته بود:

«من شام درست نمی‌کنم، خونه‌ای می‌خوریم.»

از همان جا رو به پسردایی کرد و گفت:

«می‌ینی پسردایی چه بلای سرم می‌یاری؟»

در حالی که از زور گرسنگی نمی‌توانست روی پایش بایستد آن جمله‌ی مجله‌ی علمی را با خستگی از گلویش بیرون داد:

«من هر روز از هر لحاظ بهتر می‌شوم.»

زوری به پنجه‌ی هایش بدمد و دست‌هایش را باز کرد که رو به زمین بگیرد تا انرژی منفی‌اش را بیرون بریزد که مجله و روزنامه افتادند روی زمین. به هر رسمتی که بود روزنامه و مجله را برداشت. زیر بغل گذاشت. رفت به میدان گاه نزدیک خانه. همان‌طور که فکر می‌کرد دور میدان چرخ می‌زد. ■

نگاه کرد به کسوراتی که در فیش ثبت شده بود. ده تومان قسط وام و سی و پنج هزار تومان بابت خرید از تعاوی کم شده بود:

«کی خرید کرده بودم که اصلاً یادم نمی‌آد. واخدا رحم کن.»

در تاریکی راه به خودش نیشخند زد. سر چرخاند و سمعاً کرد و زمزمه:
«ضمن این که راه می‌روید به گفتن جمله زیبا ادامه دهید. من هر روز از هر لحظه بهتر می‌شوم.»

دستور نویسنده روانشناس را به یاد آورد. انگشت‌ها را باید رو به زمین می‌گرفت. دست‌هایش را باز کرد که مجله‌ی علمی از زیر بغلش افتاد روحی زمین.

«تمام بدنم را خم کنم تا تمام انرژی منفی ام تخلیه بشه.»
خم شد که مجله را بردارد. خستگی ریخت به کمرش. درد تمام کمرش را گرفت. اما درد شانه‌هایش را بیش تر حس کرد.

«خستگی من هر روز از هر لحظه بیش تر می‌شود.»
گفت و مجله را برداشت و به راه افتاد.

مستخدم فیش حقوقش را از بانک اداره نقد کرد.
«بیست و پنج تومان قسط فریزر، می‌مونه پنجه‌ای تومن؟»

آن هم برای یخچال سفیدرنگ که خانم درش را باز کرده بود. «خدا پدر و مادرتو بیامزه. دیگه گوشت و حبوبات‌مون چند ماهی می‌مونه. این‌طور به صرفته.»

بیست اسکناس هزاری و پنج هزار تومان از دویستی ها برداشت. روی هم گذاشت و کاغذی پیچید دور آن‌ها. رویش نوشت قسط فریزر خانم. از پنجاه تومان باقی‌مانده پنج هزار تومان برداشت. دور چهل و پنج تومان را با اعصابی خرد که از آن چشمانت نمناک شد، کاغذی پیچید. رویش نوشت کرایه‌خانه. در

تاریکی راه دهانش را باز کرد که دادی بکشد. از توں آن که کسی بیندش و فکر کند دیوانه شده ترجیح داد در دلش فریاد بکشد:

«من هر روز از هر لحظه بهتر می‌شوم. کجا یعنی جزیره.»

چشمانت را بست تا جزیره‌اش را در خیال خود ببیند. اما هرچه دید تاریکی محض بود. به خودش گفت:

«اؤن جام که نصفه‌شده. آم...»

به جای جزیره خودش را تک و تنها در محوطه‌ی خالی اداره می‌دید بارانی بلندی بر تن داشت. باد می‌زد زیر بارانی. قد برافراشته و سینه سپهر کرده بود رو به ساختمان بلند اداره داشت. ساختمان چند طبقه عریض و طویل اداره را بتی

می‌دید که گوش شنوا دارد. خشمگین بر روی آن فریاد کشید:

«جنس توں از چیه؟ بگید!»

نیش‌خندی به خودش زد و از آن خیال بیرون آمد و به یاد امروز اداره افتاد. رفیق اداری جلوی میزش ایستاد. او کسی بود که سر موقع می‌آمد. آخرین مانده‌ی حقوق را که پنج تومان می‌شد از جیب بیرون کشید.

اسکناس‌ها را در هوا چرخاند و جلو رفیقش گرفت.

پرسید:

«پنج تومان گرفته بودم یا چهار تومان؟»

«ولخرجی نکن چهار تومان. نیگان کن تعارف نمی‌کنم. می‌خواهی باشه‌ها؟»

از سر و رویش می‌بارید که تعارف می‌کند:

«وست درد نکنه بازم بیا این طرفک.»

آخرین هزاری را کنار گذاشت برای خربدن بن غذای ماهانه. بعد از رفتن همکارش قضیه‌ای تلفن و آب و برق را از جیب بیرون کشید و پرت کرد تویی کشو. راه تاریک بود. به سختی جلوی یا را می‌دید. نفس را از قفس سینه بیرون داد و با آواز اپرایی آن جمله علمی را خواند:

«من. هر. روز. از هر لحظه. بهتر. می‌شوم.»

بقیه‌ی جمله علمی را دکلمه کرد:





من زن می خواهم

جودی بردی

رضا مرادی اسپلی

جودی بردی (*Judy Brady*) (۱۹۳۷-) در سان فرانسیسکو به دنیا آمد. او فمینیست، فعال سیاسی و زیست محیطی و نویسنده‌ای مستقل است. داستانی که ملاحظه می‌کنید مشهورترین نوشته‌ی اوست که در مجله‌های MS. Magazine و نیز در MS. به چاپ رسیده است. او در پاسخ به خبرنگاری که از او پرسید: «چرا با همه‌ی اشتهری که دارید تاکنون جایزه‌ی ادبی نگرفته‌اید؟» گفت: «کارهایی که من می‌کنم، از نوع کارهایی نیست که جایزه بگیرند».

من جزو آن دسته‌بندی‌یی از مردم هستم که اسمش را گذاشته‌اند زن. من یک همسرم و البته نه کاملاً اتفاقی یک مادر. خیلی وقت پیش نبود که یکی از دوستان، خوشحال از طلاق اخیرش به خانه‌ی ما آمد. بچه‌ای داشت که البته پیش زن سابقش بود. او می‌خواست دوباره ازدواج کند. یک روز عصر که داشتم اتو می‌کشیدم و به این قضیه فکر می‌کردم، ناگفهان به این فکر افتادم که من هم دوست دارم زن داشته باشم. چرا که نه؟

خیلی دوست دارم به دانشکده برگردم و از نظر اقتصادی استقلال داشته باشم و بتوانم از پس خودم بربایم و اگر لازم باشد، به بستگانم هم کمک مالی می‌کنم. من زن می‌خواهم که کار کند تا بتوانم به دانشکده بروم و وقتی به دانشکده می‌روم از کودکانم مراقبت کند و حواسن به وقت دکتر و دندانپزشک بجهه‌ها و همین طور من باشد. من زن می‌خواهم تا مطمئن باشم که بچه‌هایم خوب غذا می‌خورند و همیشه تمیزند. زنی که لباس‌های بچه‌ها را بشوید و آن‌ها را روپوش کند. زنی که بچه‌هایم را تو خوشک کند و مراقب درس و مشق‌شان باشد و از زندگی اجتماعی مناسب آن‌ها با هم‌سن و سال‌های شان مطمئن باشد و آن‌ها را به پارک و باگو وحش... ببرد. زنی می‌خواهم که وقتی بچه‌هایم بیمار شدند از آن‌ها پرستاری کند، زنی که وقتی بچه‌ها نیازمند مراقبت ویژه‌اند، دور و برshan باشد چرا که البته من نمی‌توانم کلاس‌های دانشکده‌ام را تعطیل کنم. زنی باید جوری تنظیم کند که بدون این که کارش را از دست بددهد، زیاد برای کارش وقت نگذارد، یعنی گاه‌گاهی در آمد کم‌تری داشته باشد که چه کنم، این را تحمل می‌کنم. البته خوب، معلوم است وقتی زن کار می‌کند، باید هزینه‌ی بچه‌داری را بپردازد.

زنی که مراقب نیازهای دوستانم باشد، چنان‌که آن‌ها احساس راحتی کنند؛ مطمئن باشد که زیرسیگاری‌ها سر جای شان هستند، مهمان‌ها غذای شان را خوده‌اند، پرس دوم غذا را آورده، لیوان‌های شراب‌شان به موقع پر شده و اگر مهمان‌ها بخواهند قهوه‌شان هم آماده است. زنی می‌خواهم که بفهمد بعضی وقت‌ها دلم می‌خواهد یک شب را با خودم بپرون باشد.

زنی می‌خواهم که نسبت به نیازهای جسمی ام حساس باشد، زنی که وقتی احساس نیاز به او را دارم، با شور و اشتیاق با من همراهی کند، زنی که مطمئن باشد مرا راضی کرده و البته زنی که وقتی حس و حالت را ندارم از من توقیع... و توجه به خودش را نداشته باشد. زنی می‌خواهم که مسوولیت کامل کنترل زایمان را ببذرید چرا که بچه‌هایی بیشتری نمی‌خواهم، زنی می‌خواهم که از نظر جنسی به من وفادار بماند، چنان‌که مجبور نباشم زندگی روش‌فکری‌ام را بحسب درهم بربزم. و زنی می‌خواهم که در کند ممکن است نیازهای جنسی‌ام از وفاداری کامل به تک‌همسری فراتر برود. از این‌ها گذشته باید بتوانم تا آن‌جا که می‌شود با مردم رابطه برقرار کنم.

اگر اتفاقاً من کس دیگری را بپیدا کردم که نسبت به زنی که دارم، برایم مناسب‌تر بود باید آزادی تعویض زنم را داشته باشم، طبیعی است اگر من انتظار زندگی جدید و تازه‌ای داشته باشم؛ زنم از بچه‌ها مراقبت می‌کند و به تنهایی مسؤول آن‌ها خواهد بود تا من آزاد بمانم.

وقتی از دانشکده بپرون آمد و برای خودم کاری پیدا کردم، از زنم می‌خواهم دست از کار بکشد و در خانه بماند تا وظایف زنانه‌اش را درست و حسابی انجام دهد.

خدای من، چه کسی زن نمی‌خواهد؟ ■

دندانه‌ی هر طنزی نقدی دهدت نو نو

نقد دل طنزه بشنو ز لب خندان علی امینی

ویژه در اروپا: جاده تنگ، پر از چاله چوله، تعداد خودرو چند برابر ظرفیست. فرهنگ رانندگی هم که دیگر هیچ، طرف با نور بالا می‌آید دریغ از یک بار جراغ زدن، راهنمای نزد همی پیچید به چپ و راست سبقت غیرمحاجز می‌گیرد. از آن بدتر کنار آدم که می‌رسد، دست می‌گذارد روی این بوق‌های شیپوری، همچین که گوش فلک کر می‌شود.

همین مشکلات بوده است که بشر عقلش رسیده به ساختن بزرگراه‌هایی که طرف رفتش با طرف برگشتیش انگار دو تا جاده‌ی مختلف است. حالا با این همه بزرگراه در قاره‌ی اروپا ما حیرانیم که چرا اروپایی‌ها اصرار دارند با ما در جاده‌ی دو طرف حرکت کنند. تازه این بی‌انصاف‌ها از ما نمی‌پرسند که ما اصلاً رانندگی بدلیم، اصلاً ترمیمان نبریم، حتی نمی‌پرسند ما می‌خواهیم برویم یا می‌خواهیم برگردیم!^{۱۹}

دور برگردان

معاون شهردار تهران: دوربرگردان‌های بی‌دلیل حذف می‌شود.

خط تیره - عجیب است. مگر دور برگردان بی‌دلیل هم هست؟ اصلاً بهتر است برای خیابان‌های تازه‌ساز هم دوربرگردان درست شود. اگر دوربرگردان نباشد آن همه عزیزان که از راهی که رفته‌اند و پشیمان شده‌اند چه طوری برگردند؟ یا مثلاً از خیابان دست چپ می‌خواهند بزنند به بزرگراه راست؟ یا از یک طرفه به دو طرفه یا از نگاه به شرق می‌خواهند بزنند به نگاه به شمال یا به نگاه به لاتین؟ یا اصلاً اگر بخواهند همین جور علی‌الدوم دور خودشان بچرخد؟ آن‌ها بهتر است که بدون کار کارشناسی کاری به کار دور برگردان‌ها نداشته باشند و بگذارند کار مملکت کمافی‌السابق همان‌طور دوربرگردان یا دور سرگردان بزنند. مصالح گفته‌ی رندی که به اشتباه گفت:

بدی کار در این است که ما پای در بند محدودیت دایرایم

سیم کارت

- شنیدی هفت و نیم میلیون نفر برای تلفن

همراه ثبت‌نام کرده‌اند؟

- آره شنیدم.

- فکر نکنم بتوانند به این همه سیم کارت ارتباط بدهند!

این دفعه به جای کلاه ناغافل تاج سرمان نگذارند که با بقیه‌ی برویجه‌های نقدنو بدرجوری کلاهمن می‌رود توی هم.

دوسن و مخاطبان پیام نوروزی، ما در سال ۸۵ از بدنه و تشکیلات دولت خودمان عجالتاً یک دفتر روابط خصوصی برقرار می‌کنیم و برخلاف دفترهای روابط عمومی که اغلب به رتق و فتق امور خصوصی مشغولند ما به طور شفاف بنا داریم تا مبنای عبوث که سال‌هاست گفته‌اند و هیچی به هیچی. ما هم قول می‌دهیم که در دولت جدیدی که بنا داریم در همین نقدنو تشکیل دهیم، یک جایی دستشان را بند کنیم.

البته دوسن نه که فکر کنید ما عقده‌ی تشکیل دولت و ارتقاء پست و این جسور چیزها را داشته باشیم‌ها. بلکه اجراء، اجراء و اجراء، تکلیف، تکلیف و تکلیف. چه اجرایی؟ چه تکلیفی؟ الان خدمتستان عرض می‌کنم: از یک طرف هاشمی رفسنجانی گفته‌اند: «مهمن‌ترین محور توسعه بر مدار نیروی انسانی است و امروز باید با جذب همه نیروهای لایقی که در کشور داریم نگذاریم این استعدادها هدر روند یا دیگر کشورها با جذب آن‌ها از نمره‌ی این نیروها کشور را بی‌نصیب کنند».

خط تیره - خوب ما هرچه بیشتر فکر می‌کنیم می‌بینیم ما بیشتر از همه مصدق این گونه نیروها و استعدادها هستیم. به ویژه که از آن طرف دشمن هم بدرجوری برای جذب ما تلاش می‌کند و از تخصیص بخش قابل توجهی از آن ۷۵ میلیون دلار کذابی به نقدنو که بگذریم، به تازگی، یک مقام وزارت خارجه‌ی امریکا که سی‌ان‌ان ناشی را ببرده، ولی ما اسمش را می‌دانیم، ضمن اشاره به تشکیل اداره‌ای مخصوص ایران در وزارت امور خارجه گفته است: «تغییر سیاست‌ها و اقدامات ایران هدف این اداره است». او افزوده: «یکی از اهداف ما ایجاد دولتی است که به خواسته‌های مردمش اهمیت بدهد».

می‌بینید؟ شرایط هم در داخل و هم در خارج آن قدر پخته شده است که دیگر وقتیش است که ما در همین سه چهار صفحه‌ی آخر مجله‌ی نقدنو یک دولتی تشکیل بدهیم، روزگار را چه دیده‌اید شاید کم کم پیشروی کردیم و بقیه‌ی صفحات مجله را هم زیر سلطه‌ی طنز درآوردیم. حالا که این روزها همه دنبال ارطباتند، ما چرا نجیبیم که مثل همیشه سرمان بی‌کلاه نماند. فقط خدا کند



رفتن یا برگشتن مسئله‌ی این است!

منوچهر متکی درباره‌ی ضرورت اعتمادسازی در سطح بین‌المللی تصریح کرد اعتمادسازی مثل جاده‌ی دو طرفه است و دو طرف باید نسبت به اعتمادسازی گام بردارند و در این زمینه متأسفم از این که اعلام کنم ایران اعتماد لازم به اروپا ندارد.

خط تیره - اصلاً آقا به این جاده‌های دو طرفه در هیچ کجا دنیا نمی‌شود اعتماد کرد به

۱۶۰
۱۵۹
۱۵۸
۱۵۷
۱۵۶
۱۵۵
۱۵۴
۱۵۳
۱۵۲

بودند. تازه قضا را چه دیدی شاید چند صباح دیگر دوباره این‌ها که الان سرکارند، خسته شدند و خواستند بروند پی استراحت‌شان. خب دوباره کی می‌ماند؟ همین اصلاح‌طلبان. حرف آخر این که ای بوش! ای خسیس! ای کنس! ای امپریالیسم! اگر بخواهی این طوری حق ما را بخوری، ما هم به حرف‌های صفار هرنزی گوش می‌کنیم و به جای ماندن زیر سلطه‌ی شما می‌رویم همین زیر سلطه‌ی حکومت محلی خودمان. این جوری شاید دل‌شان برایمان سوت و این شب عیدی یک لیت‌تابی، سفر ژورنالیستی‌ای، چیزی به ما هم دادند. بُرک نمیر بهار می‌باد / لیت‌تاب با دلار می‌باد. فقط خداکنه خیار نیاد که طاقت مکیدنش را نداریم، بخشید مثل این که فعل مکیدن که مصدق سماق سفره‌ی هفت سین است با فعل جویدن ویره‌ی خیار عوضی گرفتیما

اونا - اینا



اینا می‌گویند اونا در دوران صدارت‌شان یک قلم ۴۶ هزار مدیر عوض کرده‌اند. اونا می‌گویند حرف بی‌بایه می‌زنید، ما تو ایران همه‌اش عهزارتا مدیر داریم که ما توانسته باشیم ۴۶ هزار تاشان را عوض کنیم؟ اینا می‌گویند اگر این همه مدیر نداریم پس چرا ما به این زودی توانسته‌ایم این همه مدیر عوض کنیم. اونا می‌گویند اینا که شما عوض کرده‌اید مدیر نیستند. اینا می‌گویند پس چی هستند؟ اونا می‌گویند یا با جنات‌تان هستند یا برادر یا داماد یا برادرزن یا ... اینا می‌گویند با جنات که قوم و خویش نمی‌شود، از قدیم گفته‌اند با جنات چشم دیدن با جنات را ندارد، برادرزن چشم دیدن هر دوا خط تیره - کی‌ها هستند که نه اینا هستند نه اونا؟ ... ها! چیز!! ... چیز می‌گویند بایا وارد این مقوله‌ها نشوید، وقتی در جامعه‌ای گحطال‌رجال است، بعداد همه هم خراب، چرا هی به رخ هم دیگر بکشیم؟ مردم می‌فهمند، بد است.

برای حل این مشکل ما می‌گوئیم: حالا که با پول صندوق ذخیره‌ی ارزی نمی‌دانیم چه کار

اگر یانکی سر سازش نگیرد اگر خواننده را حالی نمایند اگر دارنده را مالی نمایند به کوهستان اگر باران نیارد به سالی نشر گردد قحط‌سالی داشتم همین طور از این ترهات سرهم می‌کرم. که همکاری چاچی-ناشر از ته چاه چه کنم پرسید: فلانی تو که ناشر بودی از کی تابه حال طنزنویس شده‌ای؟ گفتم: از وقتی بازار نشر خراب شد. گفت: تعجب کردم.

گفتم: ولی من اگر چند وقت دیگر تو را ملنگ و شیدا در هیبت حاجی فیروز در کوی و بزرن ببینم که علاوه بر خواندن طنز و تصنیف با دایره و تنبک، حرکت موزون و ناموزون هم می‌کنم، از خودت شکلک هم در می‌آوری اصلاً تعجب نمی‌کنم که گفته‌اند: عشق تو آخر به جنون کشید معركه‌ی نشر به خونم کشید آهر کتاب عید شما مُراپک مشکر امسار شما سه چارک

سهم خواهی

کی گفته امپریالیست‌ها غارت‌گزند؟ من می‌گویم کامل نفهمیده است. آن‌ها، مخصوصاً این نشولیبرال‌های تازه به دوران رسیده و نوکیسه، بیش تر از غارت‌گری خسیس‌اند آقا، کنس‌اندا شما حساب کنید در همین حمله به عراق چندهزار میلیارد دلار جایه‌جا و سبک و سنگین کرده‌اند؟ آن وقت آمده‌اند برای عیدی مخالفان ایران این رقم ناچیز هفتاد و پنج میلیون دلار را تخصیص داده‌اند در حالی که ده درصد شرعی‌اش هم اگر حساب می‌کردند سر به سی تا چهل میلیارد دلار می‌زد. تازه به ما عوامل امریکایی مستقر در نقدنو که چیزی نرسیده است، دریغ از یک دلار! وقتی هم سرشان فریاد می‌زنیم که ای مرگ بر امریکا! چرا سهم ما را نمی‌دهید می‌گویند اشتباہ کرده‌ایم و ناغافل سهم شما را ریخته‌ایم به حساب اصلاح‌طلبان. حالا ما هرجی هم که بگوییم بایا اصلاح‌طلبان که تا همین دیروز خودشان توی دولت و مجلس و شورا همه‌ی جاهایی که قابل دست به دست شدن است،

- نگران نباش! سیم کارت تو فعلًا می‌دن ارتباطش هم خدا کریمه. دیدی دلا که یار نیامد گرد آمد و سوار نیامد - این شعر به تلفن همراه چه ارتباطی دارد؟ - ارتباط‌شما از علم ارتباطات بپرس چون تنها این علم است که می‌تواند سه هزار میلیارد تومان را بگیرد، بشمارد و اثبات کند و رویش بخوابد. - فکر نمی‌کنی داری هذیون می‌گی؟ - عجیب نیست چون عقل و منطق دیگه آتن نمی‌دی.

محکم‌کاری

به گفته‌ی معاون عمرانی وزیر آموزش و پرورش: هم‌اکنون ۷/۵ میلیون دانش‌آموز و معلم در ۲۵۰ هزار کلاس فاقد استحکام در معرض خطر جدی قرار دارند. خط تیره - پیشنهاد می‌شود این نوع مدارس را، مناطق محروم نام‌گذاری کنیم تا شاید بعضی از جلسات هیئت دولت در آن‌ها برگزار شده و از محرومیت نجات پیدا کرده و هم‌چون اراده‌ی دولت مستحکم شوند.

حاجی فیروز

قرار است با ۲۰ میلیارد تومان اعتبار کتابخانه‌های مدارس مناطق محروم با همکاری وزارت ارشاد تجهیز شود. خط تیره - هنوز مرکب این خبر خشک نشده، کچ خیالان، خیال می‌کنند کتاب‌هایی که در بعضی از انبارها به طور یکجا دارند خاک می‌خورند می‌خواهند پخش کنند در کتابخانه‌های مدارس تا آن‌جا به طور پراکنده خاک بخورند. بی‌چاره کتاب‌ها با این سرانه‌ی یک دقیقه‌ای مطالعه‌ی ملت و آن همه توب و تشر و قیچی و وصله پینه، اگر خاک نخورند، چی بخورند؟ وقتی کتاب‌ها خاک بخورند لابد اهل کتاب هم باید هوا بخورند. انگار پیش‌گوییان و طالع‌بینان درست می‌گویند که امسال فاتحه‌ی کتاب از بیخ و بین خوانده شده است. البته آن‌ها روشن نکرده‌اند که تنها تاج‌حده‌ی کتاب خوانده شده است؟ یا خواننده یا ناشر یا موزع یا چاچی یا لیتوگراف یا کتاب‌فروش یا نویسنده یا مترجم یا ... همگی با هم؟ ولی این را گفته‌اند:

اگر ارشاد مجوز پس بگیرد اگر سانسور بیش از پیش باشد

دست از سر مردم برداریدا این رسیش، این هم
قیچی. بگیرید هر جوری دلتان می خواهد تیز بر
بچینید برود بی کارش. اصلاً سر ما از کر... نه از
بحگم، مو نداشته است!

المستاجر كالمحظوظون

لرئیس جمهوری اعلام کرد با وزرای خود قرارداد
بکماله بسته است.»

خط تیزه - من خودم آخرین باری که با
صاحب خانه‌ای قرارداد ۴ ساله بستم، ۴۰ سال
پیش بود بعد کم کم زمان قراردادها کمتر شد و
کمتر شد. تا حالا که سال به سال به هزار بدختی
یا تمدید بشود آیا نشود. یعنی سر سال وزیر باید
جاری نامه‌اش را بردارد ببرد پیش رئیس جمهور،
کلکی عژوژ بکند که آقا بودجه ندانشیم، آقا اما
چندصد هزار عائله‌ی کور و کچل داریم. آقا
بانک‌ها اعتبار لازم را تخصیص ندادند. آقا نظام
اداری همه‌جاش ترک برداشته، لوکه‌هایش نشستی
دارد، سفتش دارد می‌ریزد پایین، خلاصه آن قدر
بگوید تا رئیس جمهور دلش بسوزد و با اجره‌ی
اضافه‌تر و کلی شرط و شروط آیا تمدید بکند آیا
نکند. تازه ممکن است صاحب خانه پرسش
عروسوی کند و جا بخواهد. ممکن است قومی،
خوبی‌شی، آشنایی با جاقی، از جایی باید با کلی
تعمق دنیا، خانه‌ی خالی باشد.

آخر ای رئیس جمهور این چه کاری است که یاد
دیگران می‌دهید. چرا یک ساله؟ مگر مجلس با
خود شما قرارداد ۴ ساله نبسته است؟ حالا اگر
نمایندگان هم از شما یاد بگیرند و یک دفعه سر
سال هوس کنند که برای سبک و سنگین کردن
کار، بگویند آقای رئیس جمهور اجراء نامه‌ات را
وردار و بیا آن وقت چه؟ به فرض که تمدید کنند
تمدید کردن هزار بار سخت‌تر از خود اجراء است.
آن وقت من ملت صورت حساب این همه انزوازی
تلفشده را برای کم، باید بفرستم؟

بیوگرافی

الا يا ايها الساقی ،
هوا پس ناجوانمردانه سرد است
ادر کاساً، که سرها در گریان است
شب تاریک، بیم موج، سه دیگر راه بی برگشت
کجا داند حال ما سبک بالان ساحل های خارج ها
که سقف آسمان کوتاه، سرها در گریان
سایت و وب ها فیلترینگ دست نایپدا
زستان است !!

می‌زد، اکنون سر به میلیاردها دلار می‌زند،
الحمد لله لا بد در چشم انداز ۵۰ ساله که قرار است
همه‌ی رتبه اول‌های دنیا را کسب کنیم سر به
صدھا میلیارد دلار خواهد زد. انشاء الله تعالى

پیش، با سیبیل؟ مسئله این است

بله عزیز من همه‌ی جنگ و جدل‌ها و اختلاف‌های دنیا که بر سر فناوری هسته‌ای از نوع صلح‌آمیز یا غیر صلح‌آمیزش نیست. همین مشکل خود ما با این رهبران نقدنو، مگر خودش مستله‌ی کوچکی است؟ خوب حالا هسته‌ای نیست ولی سبیلی که هست. ما اول که می‌خواستیم به داخل نقدنو نفوذ کنیم،



هرچه خودمان را بیش تر به موش مردگی زدیم،
آن ها هم بیش تر ایراد بنی اسرائیلی گرفتند.
بین هم هوش زیاد ما بود که فهمیدیم مشکل
صلی سر این است که ما سبیل نداریم. نقدنو و
سی سبیلی؟ نعوذ بالله. خلاصه رفیتم یک قبضه
سبیل با ریش بُزی لنینی گذاشتیم و به تاخت
بر گشتم. گفتند نمی شود، گفتیم چرا؟ گفتند:
سبیل، استالیون، وار تیکو بود

سبیلای تو استالین وار نیست
بالآخره سبیل استالین وار را گذاشتیم. گفتند:
ها، حالا شدی نماد مجسم دیکاتوری،
دموکراتیک، پرولتاری فعال اجتماعی فعال
کارگری فمینیست!
خط طیوه — هیچ بعید نیست که مشکل غرب
هم با ایران همین مشکل ریش و سبیل باشد.
شاید هم آن ها مدل بوشی و میرکلی و شیراکی از
ما توقع دارند! حالا وقتی زورشان نمی رسد سرمان
را بتراشند هی گیر می دهند به مسایل هسته ای و
پسته ای و نفتی و گازی و قاضی. بابا ول کنید!

کنیم این شب عیدی باید کدورت‌ها و اختلاف‌ها را کنار بگذارید. با هم آشتب کنید.

به جای یک دولت سه تا دولت درست کنید تا
همه با جنگ های همه ای جناح ها دست شان به
جای بند شود و به جای مج گیری از هم دیگر
برسند به کار مملکت. مسلمان سه تا دولت
بیشتر از یک دولت می توانند کار کند و کار
ایجاد کند. هر کدام یک سنگ هم روی سنگ آن
دیگری بگذارد هیچی نشود سر سال یک برج
صد طبقه در ایران هم نشود در کشورهای
همسایه که می شود. تاره وقتی رئیس جمهور اینها
سوگند باد می گند که: خدا شاهد است اگر
خزانه هم خالی باشد من با وزرا با دست خالی و
با بیل و کلکنگ لرستان را می سازیم. شما حساب
کنید دولت چیزرا و دولت اونا که با ماشین آلات
سنگین کار می کرددند ۲۷ سال است نتوانسته
لرستان را بسازند آن وقت دولت اینها با بیل و
کلکنگ اگر مدت زیادی در لرستان ماند آن وقت
جه مملکت که بدون دولت نمی شود.

اصلًا می‌شود جلسات دولت هم که قرار است در استان‌ها تشکیل شود به تناسب درجه‌ی استان محرومیت یا برخورداری بین این‌ها که دولت محروم‌اند و اونا که دولت کفزنان و چیزا که دولت برخوردارانند و سازندگانند تقسیم کرد. این طوری هر کس یک گوشه‌ی کار، اما، گیرد تا کار پیشود کارستان!

غزال پارہ

دوش دیدم رفقا زنگ در خانه زند
ستگ کوچه بسرشنید و سر بنده زندند
سفته و چک همه در دست طلب کارانه
بد و بی راه جهان بر من بی چاره زندند
یا نفت نسبت سب سفه خدایا مسیند

هابر ماس، تکامل یا احاطه مکتب انتقادی

فریبرز ریس دانا

نام کتاب: نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت در علوم اجتماعی و انسانی

مؤلف: حسینعلی نوذری

ناشر: نشر آکه، تهران - ۱۳۸۴ - ۴۲۲ صفحه



چونان یک ضرورت، و حتی بیش از طرح آن ها بازو تحلیل شوند. پس از آن مؤلف به ظهور توکین مکتب فرانکفورت پرداخته و نقش ظهور نازیسم (نویسنده می نویسد فاشیسم) را در تحول مکتب بررسی کرده است. در دو فصل سوم و چهارم به ترتیب اصول و مبانی و رابطه ای نظریه انتقادی و علوم اجتماعی باز شده اند. تأثیرهای مارکس، لوکاج و برب به قدر کافی توضیح داده شده اند اما زمینه تفاوت های رادیکال و رویکرد بعدی لیبرالی که از هور کهایمر شروع می شود و به هابر ماس می رسد در این دو فصل مورد عنایت کافی قرار نمی گیرد. در همین فصل چهارم و سپس در فصل پنجم برخی جنبه های مهم نظریه انتقادی مورد بحث قرار گرفته اند: نقد توتالیتاریسم، انسان تک تبعید (بعد بهتر از اصطلاح ساخت است که نوذری شاید در دنبال به کتاب انسان تک ساختی که حدوداً ۳۸ سال پیش ترجمه شد، به کار می برد زیرا ساخت، خود، دو بعد دارد)، صنعت فرهنگ (نظریه ای رادیکال اما ساخت گیرانه آدنو که در فصل پنجم آمده است. اما این ها همه های جنبه های نیستند. برخورد به مبانی جامعه بورژوازی و طرح مقابل نظری آدنوب با پوپر و نیز نظریه های انقلابی مارکوزه یا غایب اند یا از آن ها شتابان گذر شده است.

این کتاب یا نقد نظریه ای انتقادی را معرفی نمی کنید اما اساساً بحث هایی پر اکنده بی اشاره به مبانی نقدیه آن ها می پردازد (متلاصق است ۵ فصل پنجم به نام «تحلیل و نقد روند مفهوم پردازی صفت فرهنگ»). در انتهای کتاب می رسمیم به فصل ششم که هابر ماس را چونان تداول و تکامل مکتب فرانکفورت معرفی می کند. این سلیقه و علاقه های پژوهش مؤلف را باید از رویکرد اجتماعی و باورهای فلسفی او که چنان که می شناسیم انتقادی، به قدر کافی رادیکال، انسان گرایانه و نگران از آثار نظم نوین جهانی (و اندیشه نولیبرالی) است جدا کرد. به گمان من اشتباه... ادامه در صفحه ۱۲۸

عنای انتقادی و رادیکال این مکتب عینی به مارکوزه و بنیامین نزدیکتر می شویم ارزش و ماندگاری و اثربخشی آن غنی تر می شود. حتی اگر فقط به آدنوی سیاست گزینه، اما منتعد جدی نظام فکری بورژوازی متوجه شویم.

یکبار انتقادی مفصل را گمان می کنم در مجله نگاه نو نسبت به کار تحقیقی نوذری درباره هابر ماس خواندم. ناگزیر شدم کار او را دوباره مرور کنم. چنین کردم و بی طرفانه یافتم که بخش اعظم آن انتقاد قبل دفاع نیست اما مواردی دارد که نوذری باید به توضیح آن بپردازد. حالا که این کتاب را خوانده ام می دانم که بخش زیادی از توضیحات داده شده است. در یک کلام، حسین از پس کار خود برآمده است. این پهترین کتاب برای معرفی مکتب فرانکفورت است. کتاب های خوب دیگری هم وجود دارند از جمله کتاب مکتب فرانکفورت تام با تومور که از قضا خود نوذری آن را ترجمه کرده است، کتاب پاتومور رویکرد مارکسیستی دارد و کتاب نوذری رویکردی عام ترا برگزیده است. کتاب نوذری پر حجم و پراطلاعات. من کتاب های پراکنده دیگری درباره مارکوزه یا از مارکوزه (متلاعقلاب و اصلاح انسان تک ساختی، نفی ها) یا درباره های هابر ماس (کار خود نوذری) یا درباره های اهالی مکتب در میان کتاب های باک احمدی مدربنیته و حقیقت و زیبایی) و مقاله های زیاد دیگری را در فارسی سراغ دارم. کتاب های خارجی فروزان اند و بهتر است در این باره به فهرست کتاب نوذری نگاه کنیم. با شمار کمی از این متابیع آشنایی دارم. هرچه هست به هر حال این آشنایی شاید نه چندان زیاد به من جسارت داده است تا بگویم کتاب پاتومور و نوذری خوب و خواندنی اند. پژوهش گران علوم اجتماعی باید آن ها را داشته باشند.

نوذری مقدمه ای شسته رفته ای برای کتاب خود نوشته است. مقدمه ای کتاب های پژوهشی و مرجع خوب است از همین گونه باشند. کتاب نظریه ای انتقادی به جز آخرین نظر آن که در آن باره حرف دارم، خوب سامان یافته است. پس از مقدمه در فصل یکم میراث سیاسی - اجتماعی آلمان در تاریخ معاصر مطرح می شود. این رسم رامن درست و پهترین کار می دانم که بستر های اجتماعی رویکردیم که مکتب است اما یک مکتب بادر و دیوارهای فرو ریخته یا محوش و سنت نیست زیرا خلیلی تکرار نمی شود، الگوبرداری نمی شود و در زندگی روزمره های پژوهش های اجتماعی و انسانی هر جا ظاهر نمی گردد. با این وصف هرچه به



پیویور ک در کنار ټیمز

پیش گفتار بر ویراست دوم کتاب جداول دو توحش

ژیلبر آشکار

برگردان: حسن مرتضوی

^۱ آنکه در جاده‌ی بایرس قدم می‌زنم به محلی می‌اندیشم که بعید ممکن است فرود آیده روی کیوسک روزنامه، در ایستگاه توبوس، بر سر مردمی که در مترو ایستاده‌اند. اما من یقیناً سالام هستم، تروریست‌ها‌ی که اکنون خلق می‌کنند، هنوز دست شان به ما نرسیده و جاده‌ی بایرس همان طور است که انتظار داشتم؛ و در حالی که قلم می‌زنم، مردمی که من هرگز ان را ندانیده‌ام توسط نیروهای بریتانیا و پجه‌های شجاع ما در عراق کشته، زخمی و علیم می‌شوند و آسیب می‌بینند و خودشان نیز مجروح و علیم می‌شوند و آسیب می‌بینند.

آل. کندی (۲۲ مارچ ۲۰۰۳ در آغاز اشغال عراق)^۱

مانع آن شوند تا لندنی ها آزادانه «روش زندگی» خود را ادامه دهند. این سرنخی است برای «متخصصان» که کار گردانی صحنه را به عهده بگیرند، اما نه در مخالفت با نظرات «اقتدار گرایانه» بلکه در تایید آن چه دولت ها می خواستند بشنوند (و همین توضیح می دهد که چرا در وهله نخست با آن ها مشاوره شده است). اولیور روی، استاد فرانسوی که در لندن ساکن است، مقاله ای را در نیویورک تایمز در فردادی پی از بمب گذاری انتشار داد که این عنوان را داشت: «چرا آن ها ایالات متحده متغیرند؟ علت عراق نیست». بنابر نظر روی «متخصص»، افرادی که در لندن و جاهای دیگر بمب گذاری می کنند، به اعزام نیرو و به معنای اخص کلمه و اکتش نشان نمی دهند بلکه در عوض این اقدام را «یخشی از بیدهی جهانی سلطه ای فرهنگی» می بینند. وی باتوسل به دو استدلال می خواهد ثابت کند شبکه القاعده به واقع به عراق، افغانستان یا فلسطین علاقه مند نیست. تختین استدلال او این است که حملات ۱۱ سپتامبر پیش از تجاوز به افغانستان و عراق انجام شد - منطقی که در مجموع غیرقابل انکار است تا آن حد که بنابر روایت رسمی این تجاوزات و اکتش به حملات ۱۱ سپتامبر بودند. متخصص ماضیقه می کند که حملات ۱۱ سپتامبر حتا پیش از آغاز «انتقامه دوم» در سپتامبر ۲۰۰۰ تدارک دیده شده بودند - انگار او اعتقاد دارد که سه کوب فلسطین ها فقط دستاورد ۲۰۰۰ می شود که از این امر موفق شوند.^۳

برخورد تمدن ها» و «برخورد ارزش ها» مربوط است. تونی بلور ۷۰۰۵ هی روز بمب گذاری شدند که تمام اندیشه های بدیعش به ترسیده بود. طوطی و اظهارات جورج دبلیو بوش رادر ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ تکرار گردید:

فرادی که مرتكب این عمل وحشتناک شده اند رژیش های خود را باتوریسم بیان می کنند و شایسته است که مانیز در این لحظه ارزش های خود را به نمایش بگذاریم. فکر می کنم همگی می دانیم هدف آن ها چیست - آن هامی خواهند باقی قاعده مردم بیگانه مارا مرعوب سازند، می خواهند مارابتسانند تا کاری را که می خواهیم انجام ندهیم، می کوشند مانع فعالیت عادی مان شوند که خود را در انجام آن ذیحق می دانیم، و آن های باید در این امر موفق شوند.

پس به این ترتیب تروریست های لندن می کوشیدند بر تیاری از افعال عادی اش که خود را در انجام آن ذی حق می داندیز دارند - آیا تونی بلر بالین گفته اذعان می کند که اشغال عراق فعالیت «عادی» انگلستان است و «آن ها خود را در انجام آن ذیحق می دانند»؟ اگر چنین است، پس تایید می شود که اندیشه هی تختین است و نتوان از این اندیشه های دچار وقفه زمانی شده و یک قرن عقب و درست «امپرالیسم جدید» می است که مخصوصه ای لفاظی های حکومت انگلستان تحریر هری اوست و به سرعت آواز خوانان ستایشگر

آغاز شد و مردم عراق تا قبل از سال ۲۰۰۳ از آمریکا و انگلستان رنجی متحمل نشده بودند.^۵ در عرض روی باید به یاد آورد که بن لادن زمانی به مخالفت با واشنگتن برانگیخته شد که ایالات متحده حملات، النجم دادند قصد دیگری نداشتند جز آن که البته تمام این هادرست می بود اگر حملات ۷ زویبه به مشارکت پرشور و شوق لندن در لشکرکشی های امپریالیستی آمریکا («برطانی» نداشت، و آن هایی که این

تمام تراژدی هایه صورت کمدم تکرار نمی شوند؛ اصلاً این طور نیست برخی از آن هادوباره به صورت تراژدی هنچندین بار تکرار می شوند تا آن جا که سریال ترسناکی را به وجود می آورند. داستان شکل های متفاوت تروریسم مانند یک سریال است. اکنون تقریباً یک ربع قرن است که تروریسم دولتی بین المللی (آمریکایی، بریتانیایی، روسیه‌ای، اسراپیلی، عربی و الی آخر) و نوع اسلامی غیردولتی آن در رشته‌ای از رویدادهای خونین رویارویی هم قرار گرفته اند و صحنه‌ی عملیات شان پیوسته گسترده‌تر شده است، به ویژه از زمانی که اسامه بن لادن پانزده سال پیش علیه متحдан غربی اش شورید.

شبکه‌ی القاعده در جنگ چریکی اش در سراسر کره‌ی زمین موفق شده است به پایتخت های اسلامی های کشورهای گوناگونی ضربه بزند که در جنگ با تروریسم به رهبری حجور دبلیو بوش در افغانستان و عراق شرکت کرده اند؛ القاعده پس از نیویورک و واشنگتن به جرجا (تونس، اهداف آلمانی)، کراچی (اهداف فرانسوی)، بالی (اهداف استرالیایی) و نیز به استانبول، مادرید و لندن ضربه زده است. این فهرستی است چشمگیر هر چند نه نفس گیر. مطابقت آن با فهرست کشورهای عمدت‌های که در ماموریت‌های افغانستان و عراق شرکت داشته‌اند، به واضح نشان می‌دهد که یک استراتژی بیدع جهانی در کار است - استراتژی یی که

سوانح اعده خود محمد ادعی از رادرد.
با این همه پس از هر حمله سیاستمداران و
«متخصصانی» پیدامی شوند که با عباراتی فرهیخته
توضیح می دهند که تمامی این جملات با جنگ های
آدمیکاه محدثانش، ارتباط و به واتر «ملائمه» از

نیروهایش را در خاک کشورش، پادشاهی عربستان، مستقر کرد. استقراری که فن نسخه پیش در آمد نخستین جنگی بود که ایالات متحده بر ضد عراق به راه اندخت. روی مساله رایا یک حیله فیصله می‌دهد. «اما آقای بن لادن در آن زمان جنگجوی کهنه کار جهاد جهانی بود» - انگار روزی نمی‌داند که «جهاد جهانی» تحت هبری بسن لادن تا آن زمان منحصراً ضدکمونیستی بود و تیرهای اشغالگر شوروی در افغانستان را تهاهی هدف خود می‌دانست.

استدل دوم «متخصص» ماین است که «در میان تروریست ها عملانه اتفاقی، عراقی و فلسطینی» نیست. این استدل بسیار مخدوش است، پیش از هر چیز به این دلیل که نامی از سعودی ها برده نشده است در حالی که همه می‌دانند که ۱۵ نفر از ۱۹ نفر هوابیماری ۱۱ سپتامبر و خود بن لادن و بسیاری از اعضا این شبکه اساساً اهل پادشاهی سعودی بودند. در واقع کاملاً به دشواری می‌توان رابطه مستقیم بین انجیزه‌های آنان و قیومت و اشینگتن بر دولت‌های مستبد آنان را منکر نشد، رابطه‌ای که به صریح ترین شکل در حضور نظامی ایالات متحده خود را نشان می‌دهد.

علاوه بر این، همه می‌دانند که فلسطینی‌ها مامتد ها دست اندر کار «تروریسم جهانی» بوده‌اند. فلسطینی‌ها پیش از تشخیص این که این شکل از عمل به آرمان شان بیش تر صدمه می‌زنند تا یاری رساند و به پیش از آن که هر دو طرف از طریق چشمگیری کل چارچوب مبارزه‌ی فلسطین را تغییر دهد، طبیعت دار آن بودند. سرانجام، آن دسته از عراقی‌ها و افغانی‌هاکه مایلند به آمریکا و انگلستان ضربه بزنند از فرصت های کافی برای این کار در کشورهای خود برخوردار هستند که در واقع در این رابطه بسیاری از اتباع کشورهای دیگر باقصدی مشابه هم نزدیک می‌شوند.

مسلمان، القاعده عوامل خود را از میان افرادی انتخاب می‌کند که با استثمار و سرکوبی سرخورده شده‌اند که بیش از یک عنوان دارد: «بالفارسی اند که در کشورهای اسلامی تابع سلطنه غرب زندگی می‌کنند و یا مهاجرانی اند که در غرب اقامت دارند و در کشورهای اسلامی ریشه دارند. این یک اظهار نظر پیش پالافتاده است. توضیح روی که همه چیز را تیجه ای اثرات فرهنگی می‌داند به تبر و تار کردن انجیزه‌های سیاسی تروریسم و مبارکردن حکومت‌های کشورهایی که اتباع شان قربانیان «جهاد جهانی» هستند انجامد. او بالین پیدیده به گونه‌ای برخورد می‌کند که گویند تروریسم پیامد اجتناب ناپذیر جهانی شدن است و چنان که اغلب اوقات در موقعیت‌های دیگری هم گفته اند - یعنی هر گاه مردم به افزایش عدم امنیت اجتماعی که آن همراه است اعتراض می‌کنند - بخشی از مسیر عادی و اجتناب ناپذیر رویداده است.

افرادی که چنین حملاتی را جراو سازماندهی کردند

خود به اظهارات کسای پاسخ دادند که می‌کوشیدند

آنکیزه‌ی حملات شان را بهمن کنند در پیامی

و پیویسی که شبکه‌ی تلویزیونی الجزیره در ۱ سپتامبر ۲۰۰۵ پخش کرد، «این الزواهری، مشاور و

هم‌قطار اسلامه بن لادن، مستقیماً به تلاش‌های توپی‌بلر و مقلبات لو یا کارچاق کن‌های دلطلوب برای

انکار رابطه مستقیم بین بمب گذاری‌های لندن و شرکت انگلستان در گسل نیرو پاسخ می‌دهد.

این تهاجم مبارک، همان‌دلال خلاف پرسکوه آن در نیویورک، واشنگتن و مادرید پس از چند قرن طولانی که دشمن نبرد راه خاک مامی آوردو لژیون هاو نیروهایش سرزمین های مارادر چجن، افغانستان، عراق و فلسطین اشغال می‌کنند و پس از آن که قرن ها سرزمین های مارا

نزد پسرتی چشمگیر ترین بزرگ‌تری عضوگیری تروریست هاست. اما با یقین بیش تری می‌توان گفت که

بلبرای مردمش در قلب پایتخت خود بلا و مصیبت به همراه اورده است و به اراده‌ی پروردگار بیش از این ها

خواهد اورد زیرواوی هم چنان براین باور است که مردمش ابله هستند و سرخانه هنوز براین امر

پاشاری می‌کند که توکل‌آن ها چون احتمالی گیج و منک رفتار کند. لو هم چنان برای مردمش تکرار می‌کند که آن چه در لندن اتفاق افتاد هیچ لرطاطی با جنایات نزارد که در فلسطین، افغانستان و عراق

مرتكب شده است.

ای مردم اتفاق صلیبی، بلزه تنهای برای خون های ریخته شده مسلمانان در عراق، فلسطین، چجن و افغانستان اهمیتی قابل نیست بلکه به خون شمامه اهمیتی نمی‌دهد، زیرا شمارا به آشگاه عراق می‌فرستد و برای جنگ صلیبی اش با سلام شمارادر خانه‌ی خودتان در مععرض مرگ قرار می‌دهد.^۷

ازواخری که احتمال از شنیدن این ادعای «متخصصان» غریب خشمگین شده که شبکه القاعده در واقع چیزی بیش از عنوانی نیست که حمله کنندگان در سراسر جهان مدعی آن هستند بدون این که هیچ پرونده‌اقعی سازمانی با آن داشته باشند، اظهارات محمد صدیق خان، رهبر بمب گذاران انتحرالی لندن، رابه اظهارات خود ضمیمه کرده است. اظهارات خان پیش از بمب گذاری ضبط شده بود تا به روشنی مدرک تردیدناپذیری برای خصوصیت سازمان یافته‌ی فعالیت‌های شبکه‌ی تروریستی در مقیاس جهانی باشد

مطلوب او در سراسر جهان شنیده شده است:

مطلوبش هستم که رسانه های این از من چهره‌ای مناسب تریم کرده‌اند این ملشین تبلیغاتی قالبی طمع‌تلاش خواهد کرد تا تصویری از اوضاع رایه دهد که مطلوب دولت است و توده هر راز مواجهه با قدرت و برنامه‌های

نگران کننده‌شان بترسانند.

دولت‌های شما که به صورت دمکراتیک انتخاب شده‌اند پیوسته به ستمگری بر مردم من در سراسر جهان

استمرار می‌بخشنند و حمایت تان از آنان شمارا مستقیماً

مسؤول می‌کنند، چنان که من نیز مستقیماً مسؤول مراقبت از خواهران و برادران مسلمان خود و گرفتن انتقام آنان هستم. تازمانی که مادر امنیت نباشیم، شما هدف مخالفید بود و تازمانی که شما داشت از بمب گذاری، مسوم کردن با گاز، زندانی کردن و شکنجه مردم بر نیاریده ماهام از این مبارزه دست برخواهیم داشت.

تکراری می‌کنم: در این جانکه این است که به هیچ وجه نیاید به آن روی سکه‌ی ملشین تبلیغاتی حکومت‌هادر لندن و واشنگتن بیان‌گفته و بنایه اظهارات خان اعسالی منتبد بمب گذاری لندن را کاملاً سیاسی بدانیم و عوامل اجتماعی تمیین کننده در آن هاراندیده بگیریم، مثلاً می‌توان با واعیان کلاین کاملاً موافق بود که می‌گوییم: تروریستی چشمگیر ترین بزرگ‌تری عضوگیری تروریست هاست. اما با یقین بیش تری می‌توان گفت که جامعه‌ی انگلستان در آغاز قرن ۲۱ از بسیاری جوامع غربی معاصر کم تر زاده است، بدترین این این که تعلیم جوامع غربی منتبد چند دهه‌ی پیش خود هستند. ناکلمی های اجتماعی و فرهنگی صرف نظر از این که در بستر شکاف های نزدیک حاشر شده بیان شده باشند، برای توضیع شدت تغیری کافی نیستند که موجب می‌شود عدای خود را قربانی کنند تا بدون کوچک‌ترین تمایزی مردم کشوری را که مسؤولیت داشتند بکشند. یقیناً این دلولویزی نیز به تنهایی نمی‌تواند اقدامات آن هارا توضیع دهد.

پرورش افرادی مانند محمد عطا و محمد صدیق خان، علاوه بر ناکلمی های اجتماعی و فرهنگی، مستلزم خشم شدیدی است که مناظر خشونت اعمال شده بر قربانی که این افراد خود را بآنان های کیسان می‌پندارند در آن ها برمی‌انگزند (قربانی مانند فلسطینی‌ها، عراقی‌ها، چینی‌ها، افغانی‌ها و غیره برای مبارزان مسلمانی) که به القاعده ملحوق می‌شوند). تهانمین مناظر بر غم فقدم تجربه ای مستقیم از خشونت جنگی غرب می‌تواند خشم و تغیری را که قربانیان سرکوب غرب یا الامارات احسان می‌کنند تغییر کند و آن هارا به مرحله‌ی برساند که حاضر به پذیرش این دلولویزی بمشدت متصرفانه ای افرادی نظیرین بن لادن و الزواهری شوند و متعاقباً دست به عمل زنند. بر حسب اتفاق، مقاله‌ی نولی کلاین که در بالا از آن نقل کردیم همین نکته را مورد تایید قرار می‌دهد:

لاریو پلینکا گزارش داد که حسین عثمان، یکی از افرادی که نتمهن به شرکت در بمب گذاری ناکام لندن در ۲۱ زوئیه شد، اخیراً به بازجویان اینتلیگانی گفته است که آن ها خود را بایدین فیلم‌هایی در سازه‌ی جنگ عراق برای این حملات آمده‌می‌کردند. به ویژه آن هایی که صحفه‌های مربوطه کشتار و نابودی زنان و کودکان توسط سربازان انگلیسی و بریتانیایی - و گریه زنان بیوه و مادران و دختران را نشان می‌دانند.

نوشتن سطور بالا تمام شده بود که با تعجب تفسیر یکسانی را از علول تروریسم به قلم کسی چون زیگنیو بوژنیسکی خواندم:

این یک خودفریبی است که به آمریکایی ها گفته شود که انگیزه های ترویریست ها اساساً «فتر»، «انتزاعی»، «ازادی» است و اقدامات آن ها بازتاب خصوصت عمیق فرهنگی است. اگر چنین است پس از استهکلم یا ریودوزانی و نیز باید به اندازه هی نیوپورک در خطرا باشند.

با این همه، علاوه بر نیوپورکی ها، قربانیان اصلی حملات جدی ترویریست هاست. ایالتی های هادر بالی، اسپانیا یا هادر مادرید، اسپانیایی هادر تل آویو، مصری هادر صحرای سینا و بریتانیایی هادر لندن هستند. رشتة سیلیسی واضحی این رویدادها را به هم وصل می کند: اهداف ترویریست ها متحده ای هستند که سبب تعمیق دلالت نظامی ایالات متحده در خاورمیانه شده اند.

ترویریست ها با رویدادها، تجارت، تاثرات، نفرت ها، اسطوره های قومی، خاطرات تاریخی، تعصبات مذهبی و شستشوی مفرزی عمده پروژه ای داشتند. این

هم چنین با تصویری که در تلویزیون می بینند و بیزه بالاحساسات خشماگین نسبت به آن چه که تحقیر ببریمانی های منزلت خویشان مذهبی شان توسعه خارجی های پنهان شده ای می بینندند. شکل می گیرند. بریزنیسکی به واقع می تواند عاقل و هشیار باشد. به ویزه هنگامی که خودش مسؤول نیست و در مقام قرارناردن که تائیری مستقیم بر تصمیمات دولت بگذارد، چنان که در دولت کلینتون ابتدا از طریق آتفونی لیک و سپس مادلین آبرایت توانته بود اثر گذار شود. با مروری بر گذشته خیلی بیشتر می تواند هشیار باشد بدین سان او امروزه، کمالاً به حق از تجاوز به عراق انتقاد می کند.

می نویسد این تجاوز که همانگیزهای هنوز ناروشن تزویج شد. بیش از آن چه بیش بینی می شود خونین و از لحظه مالی هزینه بوده است.

این توصیف عالی و فشرده کار جرج دبلیو بوش و تونی بلدر در عراق است. اما تنها مشکلی که دارد این است که بریزنیسکی آن چه را که بلا فاصله پس از حملات ۱۱ سپتامبر نوشته بود به پادخانه گذشت نمی آورد. در آن زمان، بیش از آن که دولتمردی من و خردمندرا ایفا کند، با تقلید نقش کاتوی هیروخواهان چنگ با عراق بود و در کنسرتی به اتفاق رقیب جمهوری خواه خود، هنری کیسینجر آهنگ *Delenda est Carthago* را می خوانندند.

خصوصیت انجاری آتش فشان خاورمیانه و این واقعیت که عراق انگیزه، وسیله و آسیب روانشناسی درمانی است که کمک بر راستی خطرناکی را در اختیار شکه زیرزمینی ترویریست هایی گذاشتند. هر چند دلایل قانون بلوترشان می دهند که «شواهد» قطعی مبنی بر دلالت عراق در ۱۱ سپتامبر وجود ندارد.

پی نوشت ها:

۲۰۰۵/۱۸

۱۲۸

- ۱- نقل در فصل اول کتاب حاضر ۲۰۰۵ هر چند سختان خسته تر نیز بتوان برای آنها از ایالات متحده متفرقند؟ علت عراق نیست. تلویزیون ۲۲ زوییه ۷۷ درباره دکترین تلویزیونیستی توئی بزر، به فصل ۳ این کتاب رجوع کنید.
- ۲- اولیور روی، «چرا آنها از ایالات متحده متفرقند؟ علت عراق عربی درباره اینگیزه های بن لادن به فصل های ۲ و ۳ این کتاب رجوع کنید.
- ۳- هر چند هر ۲۰۰۵ تا ۱۹۹۱ به فصل ۱ رجوع کنید.
- ۴- درباره دکترین تلویزیونیستی توئی بزر، به فصل ۳ این کتاب رجوع کنید.
- ۵- درباره رابطه بین «جهانی شدن» نولیرالی و رواج ترویریست هایی گذاشتند. هر چند دلایل قانون بلوترشان می دهند که «شواهد» قطعی مبنی
- ۶- درباره ترویریست هایی از نوار ویدیویی القاعده در تلویزیون در ۱ سپتامبر ۲۰۰۵ (ترجمه از عربی)

ادامه از صفحه ۱۲۵: ... است که شاخه هایبر ماسی را که روز بروز لیبرال تر می شود (و در تهران با حضور او این را من و پرویز پیران به خوبی آزمودیم) به عنوان تکامل مکتب چندباره شده فرانکفورت به حساب آوریم. تکامل مکتب انتقادی باید بافت حوزه های تازه تر و ریشه ها و ایزارهای انتقادی نوین باشد، این در مارکوزه و ساخت فکری او نهفته است و نه هایبرمان.

تام با تومور (مکتب فرانکفورت، باتومور ص ۱۶) به درستی می گوید که: «بیزگ شکفت اور قضاوت های مکتب فرانکفورت در دوران بلوغ این مکتب و احکام نظریه پردازان از انتقادی در مقاومه طبقه ای این است که هیچ تحلیل از ساختار طبقات با رومن تکامل تاریخی طبقات، مؤید از هانیست و به نظر من رسید صرفاً بر انواحی از داشت مبتنی بر خرد ممکن مستند لیکن تحلیل های تاریخی و جامعه شناسی جدی وضعیت نسبی پیچیده تر و مبهم تری را ایکار می سازند. برخلاف مکتب فرانکفورت از پدیده ای افول یا تا پیده شدن طبقه ای کارگر به عنوان یک نیروی سیاسی به نظر من رسید که بر نظریه ای اوتوریتی و رستاخیزی انتقاد بدم. و هم چنین بر از تاب تجربه ای استثنایی جامعه ای امریکا - یعنی عدم خضور طولانی طبقه ای کارگر - به ویژه در اندیشیدن مارکوزه / استوار است».

و بازی افزاید (ص ۹۲): «... در برخورد با تکامل سرمایه داری سازمان یافته نیز هایبر ماس عمل آن خود را به جمع بندی برداشت های محدود می کند که در آثار قبلي خود بیرون گرایشات بحرانی در سرمایه داری پیشرفت شرح داده بود. ضمناً که در اینجا به طور کامل ترسورد بحث قرار گرفته است، تضادهای اجتماعی جدید است که طی دو دهه گذشته در این جوامع سر برآورزند. هایبر ماس خاطرنشان می سازد که در کناره یا به یاری این تضادهای تهدیدهای شاهی حکم بر علاقه مادی یعنی در منابع گسترشده، تضادهای طبقاتی، تضادهای دیگری سر برآورزند که جنبش های اجتماعی جدید احتمالی بنانهای حیات می بخشند که بر «کفیت زندگی»، «حقوق پسر شر، مساایل یوم شناسی فرست های براز برای رشد فردی و مشارکت در تصمیم گیری اجتماعی تاکید می کنند. این جنبش های رابطه ای این جنبش های بالشکال قدیمی تر کشش سیلیس (و به ویژه با جنبش کارگری و تضاد طبقاتی)، و نه سرشته رشد و اهیت خود جنبش های اجتماعی جدید موضوع تحلیل یا تحقیق زیربنایی - قرار نگرفته اند. استراتژی پژوهش تنظیم شلهی هایبر ماس در واقع ب مطالعات تجزیی عرصه ای نیانچه ایله است، برخلاف آن چه توسعه رویکردهای مارکسیستی تر یا جامعه شناختی تر صورت گرفته است.

من بر دیگر از حسینعلی نوذری برای کتاب ارزنهای قدردانی می کنم همکاران پژوهش و شاگردان من نیز به هم چنین. اما صمیمانه از حسین می خواهم روی بحث های انتقاد و مطالعه تطبیقی در مکتب انتقادی و به ویژه پاسخ به مغایل امروز بساز از حیث نحله های متفاوت مکتب فرانکفورت در مقایسه با تحلیل طبقاتی و دیدگاه های رادیکال کار کند و بگذاره مانیز از دانش و تلاش او سهم بیشتری ببریم. ■

دستان عزیز و خوشنده
پر مهر مجله، از این که
تاکنون نتوانستیم به نامه‌های
شما در مجله پاسخ دهیم،
پوزش می‌خواهیم، می‌دانیم
که شما دوستان و مشترکان
مجله، همواره ما را برای هرچه
بهتر شدن طالب مجله، با
نوشتن نقدها و نظرهای تان یاری خواهید کرد. بنا داریم از این
شماره مجله، به نامه‌های رسیده پاسخ دهیم:

آقای حشمت صفائی امیدواریم که مجله‌ی تقدیم مرتباً
به دست تان برسد و در مورد موضوعاتی که اشاره کردید
سعی داریم مطالبی بنویسیم. مشترکیم،
دوست بسیار خوبیم آقای بن معلا از اصفهان، از این که
مجله‌ی تقدیم را انتخاب کردیدهای متشرکیم، از توجه شما
به مصاحبه‌های مجله و تقطعنظراتتان ممنون هستیم، به
امید همکاری هرچه بیشتر.

آقای سروش دشتستانی سردیر نشریه‌ی اشتراک، از
ییشنهاد شما متشرکیم،
جناب آقای سوروقدی دوست خوب مجله، در مورد
درخواست شما راجع به نویسنده‌گان مقالات ترجمه شده، هتما
سعی خواهیم کرد که نویسنده‌گان را معرفی کسیم، از
نظراتتان متشرکیم، در مورد توزیع مجله از این شماره
آدرس جاهایی را که مجله توزیع می‌شود در خواهیم کرد.

آقای رامین ناصح دیر کل کانون آینده‌نگری ایران، از
توجه شما به مجله بی‌اندازه سپاس گزاریم و به امید
گشایش راه «گفت‌وگوی سوسیال دموکراسی» هستیم.
آقای داریوش سهراهی بی‌اندازه سپاس گزاریم،
مجله، از این که درخواست همکاری با مجله را داشتید تا
به عنوان خبرنگار مجله در اصفهان و چهارمحال بختیاری
با ما همکاری کنید متشرکیم، با شما تماس خواهیم
گرفت.

آقای غلام رضایی میرقايد از شرکت پارس‌اندیشان
خوزستان، کتاب‌هایی که به دفتر مجله ارسال کرده بودید
به دستمان رسید، از لطف شما متشرکیم.
آقای حسین احمدی از مسجد سلیمان، پیشنهادات شما
به دستمان رسید امیدواریم بتوانیم با توجه به سیاست‌های
محله از آن‌ها استفاده کنیم، پیروز باشید.

فرم اشتراک

اینجانب.....

نشانی:.....

تحصیلات.....

خواهان دریافت نقدنو از شماره‌ی به مدت

شغل.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



۱۳۰ شماره ۱۱ - پیزدی نوزده ۱۳۹۵

۱۳۰



ستاد یاری بم
Bam Assistance Staff

بیانیه‌ی شماره‌ی ۱۸ ستاد یاری بم (سیب) مردم شریف و انسان‌دوست، جهانیان آزاده

نوروز پیروز.

ستاد یاری بم (سیب) افتخار دارد به همه‌ی تلاش گران و یاران و یاری رسانان، طبیعه‌ی بهار و عید نوروز را تبریک گوید و برای آن آرزوی سریندی و شادکامی داشته باشد. در سالی که گذشت ما با انبوه مشکلات دست و پنجه نرم کردیم، اکنون در آستانه نوروز دلی و لبی گشوده داریم. مدت‌هاست مشکلات دیوان‌سالاری و مداخله‌های نابجا به مسائل مان افزوده شده است چنان که گاه از این همه هوشمندی ارباب میهن در اختراع انواع چوب برای لای چرخ‌هایی که می‌رود دست افتادگان را بگیرد به شگفتی دچار می‌شویم. سپس خنده‌مان می‌گیرد و دوباره راه می‌افتیم. بخشی از منابع ما برای فعالیت‌های ساختمان‌سازی‌مان هنوز به کار نیافتد است. از این‌رو یاری‌های مالی تمهد شده نیز نیامده‌اند. شاید به همراه باد بهاری به سوی ما ره بسپارند. با این وصف ما تمام مقدمات لازم را برای ادامه کار فراهم آورده متنظر چند گشایش در کارمان هستیم که گفت:

تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش
چو غنچه گرچه فروستگی است کار جهان

یاری‌های نقدی شما می‌تواند ما را برای کمک‌های سال نو به نیازمندان بم و زرند و احتمالاً سایر نقاط جنوب شرقی میهنمان آماده سازند. آن‌ها که ما می‌شناسیم نیازمندی آبرومندند.

من آن درخت زمستانی، بر آستان بهارانم

که جز به طعنه نمی‌خندد، شکوفه بر تن عربانم

بهاران خجسته‌باد

شماره حساب: بانک تجارت، شعبه گیشا، کد ۳۲۸، حساب جاری شماره ۰۹۸۰۰۹۸۰۰، فریبرز رئیس‌دانا

نشانی: صندوق پستی ۱۷۹۹-۱۵۸۱۸

تلفکس: ۰۲۱-۸۸۸۹۹۷۲۸

آدرس ایمیل: digar_80@yahoo.com و raisdana@iran-economy.com

وب سایت: www.iran-economy.com

اُنرُزَی بِی رُمَق هُسْتَه اَی

کارگران و قانون

بِرْبَرِیت مُدْرَن

نظامِمُنْجَز و جنَدَهای پیشَرَو

جهانی شدن به عنوان خصوصیت
بارز و ذاتی سرمایه داری

چِرخش بُورُزُوایِ جامعه‌ی چینی



رَاه سُوم، تَدْبِير كَابِيَّتَالِيسْتِي

با شعرهای پابلو نرودا

همه‌ی قربانیان له شده‌ی فقر و تحفیر

منافع کارگری و نولیبرالیسم در ایران

زیان‌های اُنرُزَی هُسْتَه اَی و مواد پرتوزا

رُزَه يك ميليوني کارگران آمريكا

رايدِيكالِيسْم اجتماعی هزارادِيكالِيسْم سیاسی

وقت آن رسیده است که

به بین الملل ینتجم فکر کنیم

جامعه اطلاعاتی تمهدی برای

عيور از بحران ادواری سرمایه داری (۲)



تولید ملی: موانع و مشکلات آن

اعتراضات یک جانی اقتصادی

رفاه نهایان گرانی فروش

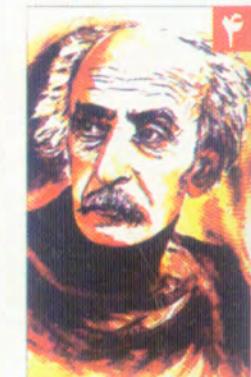
تازه‌هایی از سیدعلی صالحی

نقد چهار رمان از هایبریش بل

دموکراسی: مفهوم، واقعیت و...

کارگران و قانون

بازخواستی کاپیتال



الکوهای سوسیالیسم مشارکتی

آرتور میلر، جاودانه جادو شکن

نوسان‌های اقتصاد جهانی

و تاثیر آن بر رونق، رکود و...

جنیش کارگری و کذار به دموکراسی

سازخواستی نایصال

پیرامون غایت

سفرنامه‌ی استرالیا

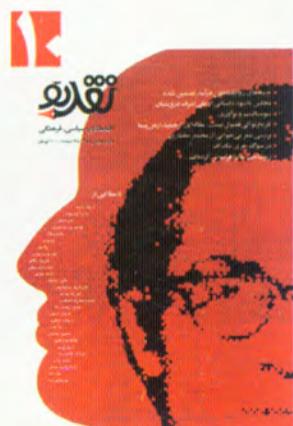
(اعلی اشرف درویشیان)



- اینشتین
- چرا سوسیالیسم؟
- آزادی
- حقوق بشر
- ضرورت سرمایه داری تبه کار
- نازیسم نگهبان درنده نظام طبقاتی سرمایه داری
- جنبش معلمیان
- کارگران و قانون (۲)
- جهان در گردش به چوب
- جامعه اطلاعاتی تمهدی برای عبور از بحران ادواری سرمایه داری

- تولید ملی: موانع و مشکلات آن
- جهانی سازی و زنانه سازی فقر
- جنبش کارگری ایران
- ادبیات نمی‌توان ان راندیده کرفت
- ماجراهی و اکاذیب واحدهای دولتی
- پیرامون غایت (۱)
- محظوظیست و دموکراسی
- درس‌هایی از جنبش اصلاح طلبی
- بازخوانی کاپیتال (۲)
- داستانی از علی اشرف درویشیان

- جنبش کارگری و کذار به دموکراسی
- شکفتی نهیین دوره و شکفتکی ما
- بحث محاسبه‌ی اقتصادی
- دررسای اندره کوندر فرانک
- فردیت تاریخی ما
- روشنکاران و جنبش مشروطه
- چرا ناید کارگران باربر از بیمه‌های...
- آن زمان سلطان زده



میر کرد آزادی ایندیشه و بیان

منشور جهانی حقوق بشر زنان

سیبل تلستان

کفت و کو با ایدا

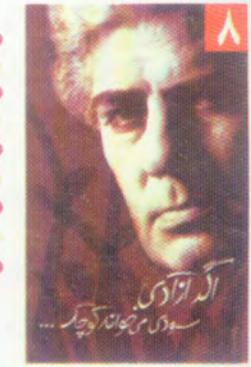
کفت و کو با شمس لطفوردی

علی اشرف درویشیان آرزوهای کاغذی

ارمان سوسیالیستی چرا

توسعه‌ی پایدار جامعه‌ی پایدار

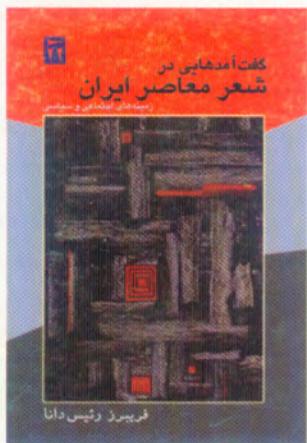
الکوهای سوسیالیستی مشارکت



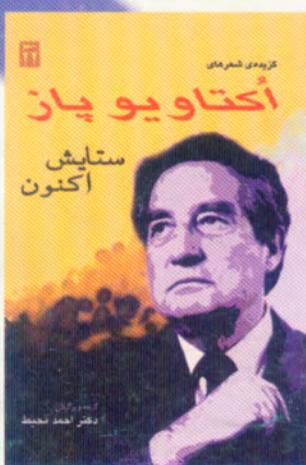


نوروز تان پیروز

ویژه‌ی نمایشگاه ۸۵



ویژه‌ی نوروز ۸۵
منتشر شد:



نقدنو - مجله



نشانی: تهران، خیابان حافظ، پایین تر از کریمخان، کوچه رامین، پلاک ۵۷۴ - تلفن / دورنگار: ۸۸۸۹۹۷۲۷